

۴

دوفصلنامه
(ادب پژوهی سابق)

سال دوم، دوره دوم، پاییز و
زمستان ۱۳۹۶ شماره پایبی ۴

زبان فارسی

نشریه علمی پژوهشی

ISSN: 2476 - 6585

مقالات پژوهشی:

- رویکردی کمیته‌گرا به نوع‌بندی نحوی جملات امری در فارسی ۲۳-۷
عباسعلی آهنگر و حسین مغانی
- تعامل عوامل نوایی در برجسته‌سازی هجاها در واژه‌های فارسی ۳۵-۵۵
وحید صادقی و زهرا سبزه‌علی
- بررسی تابوی زبانی و واژگان اهریمنی در فرهنگ ایرانی ۵۷-۷۱
علی تسلیمی و اقبال تسلیمی
- تحلیل زبانی - اجتماعی گفتمان معلم و دانش آموز بر پایه دو مفهوم قدرت و هم‌بستگی ۷۳-۹۲
جلال رحیمیان و سیده سحر جاوید
- بررسی واژه‌های غریب و نادر گونه هروی کهن و کاربرد آنها در گویش معاصر هرات ۹۳-۱۱۴
محبوبه شمشیرگرها
- تکرار در گویش تالشی ۱۱۵-۱۳۸
شهین شیخ سنگ تجن
- بررسی مؤلفه‌های زبانی شعر کودک در ترانه‌های کودکانه و لایایی‌های تالشی جنوبی ۱۳۹-۱۶۰
نسرین کریم‌پور و فرشته آلیانی
- فرایند تکرار در گویش کردی کلهری براساس نظریه بهینگی ۱۶۱-۱۷۹
مریم نفرجی یگانه و نعمت جهان‌فر

نقد و بررسی:

- نقدی بر مقاله «تأملی در نسخه دیوان خاقانی کتابخانه مجلس» از سعید مهدوی فر ۱۸۱-۱۹۶
سیف‌الدین آب‌برین



دو فصلنامه علمی - پژوهشی

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶ (شماره پیاپی ۴)

صاحب امتیاز: دانشگاه گیلان

مدیر مسؤول: دکتر فیروز فاضلی

سر دبیر: دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر بهزاد برکت (دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه گیلان)

دکتر محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر عباس خائفی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه گیلان)

دکتر مریم دانای طوس (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)

دکتر محمد راسخ‌مهند (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا همدان)

دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر حسن رضایی باغبیدی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر علی اشرف صادقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر غلامحسین کریمی دوستان (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه علامه طباطبائی)

مجله زبان فارسی و گویش‌های ایرانی بر اساس مجوز شماره ۷۹۳۸۷ به تاریخ ۱۳۹۶/۲/۱۸ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر می‌شود و به استناد نامه شماره ۳/۱۸/۲۸۷۵۱ مورخ ۱۳۹۶/۲/۱۷ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اولین شماره دارای درجه علمی - پژوهشی است.

آدرس سایت مجله: <http://zaban.guilan.ac.ir>

آدرس پست الکترونیکی: zaban@guilan.ac.ir

zabanmag1395@gmail.com

آدرس پستی: رشت، بزرگراه خلیج فارس، (کیلومتر ۵ جاده

رشت - تهران)، مجتمع دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و

علوم انسانی، صندوق پستی: ۴۱۶۳۵-۳۹۸۸

تلفنکس: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۵۰

مدیر داخلی: دکتر معصومه غیوری

ویراستار ادبی: دکتر علی نصرتی سیاهمزیگی

ویراستار انگلیسی: دکتر محمد امین صراحی

طراح جلد: رسول پروری مقدم

صفحه‌آرا: حمیده شجری

ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان

این نشریه در سایت‌های زیر نمایه می‌شود:

۱. مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری: ricest.ac.ir

۳. بانک اطلاعات نشریات کشور: magiran.com

۵. پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی: sid.ir

۲. پایگاه استنادی علوم جهان اسلام: isc.gov.ir

۴. پایگاه مجلات تخصصی نور: noormags.ir

۶. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی کشور: ensani.ir



دوفصلنامه علمی - پژوهشی

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶ (شماره پیاپی ۴)

صفحه	فهرست مقالات
	مقالات پژوهشی:
۷-۳۳	• رویکردی کمینه‌گرا به نوع‌بندی نحوی جملات امری در فارسی عباسعلی آهنگر و حسین مغانی
۳۵-۵۵	• تعامل عوامل نوایی در برجسته‌سازی هجاها در واژه‌های فارسی وحید صادقی و زهرا سبزه‌علی
۵۷-۷۱	• بررسی تابوی زبانی و واژگان اهریمنی در فرهنگ ایرانی علی تسلیمی و اقبال تسلیمی
۷۳-۹۲	• تحلیل زبانی - اجتماعی گفتمان معلم و دانش‌آموز بر پایه دو مفهوم قدرت و هم‌بستگی جلال رحیمیان و سیده سحر جاوید
۹۳-۱۱۴	• بررسی واژه‌های غریب و نادر گونه هروی کهن و کاربرد آنها در گویش معاصر هرات محبوبه شمشیرگرا
۱۱۵-۱۳۸	• تکرار در گویش تالشی شهین شیخ سنگ تجن
۱۳۹-۱۶۰	• بررسی مؤلفه‌های زبانی شعر کودک در ترانه‌های کودکانه و لالایی‌های تالشی جنوبی نسرین کریم‌پور و فرشته آلیانی
۱۶۱-۱۷۹	• فرایند تکرار در گویش کردی کلهری براساس نظریه بهینگی مریم تفرجی یگانه و نعمت جهان‌فر
	نقد و بررسی:
۱۸۱-۱۹۶	• نقدی بر مقاله «تأملی در نسخه دیوان خاقانی کتابخانه مجلس» از سعید مهدوی‌فر سیف‌الدین آب‌برین
2-38	• چکیده انگلیسی مبسوط مقالات

مشاوران علمی این شماره (به ترتیب الفبا):

- حسین آقاحسینی (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان)
محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران)
بشیر جم (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه شهرکرد)
زهرا حامدی شیروان (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه فردوسی مشهد)
مریم دانای طوسی (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)
شادی داوری (دکتری زبان‌شناسی همگانی و مدرس دانشگاه علوم پزشکی تهران)
محمد راسخ مهند (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی همدان)
محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
علی شهیدی (استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران)
اسفندیار طاهری (استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه اصفهان)
بتول علی نژاد (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان)
علی علیزاده (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
روح الله مفیدی (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بین‌المللی قزوین)
مهرداد نغزگوی کهن (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی همدان)
پارسا یعقوبی جنبه‌سرایبی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان)
محمدکاظم یوسف‌پور (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)



جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
سازمان پژوهش و فناوری

گواهی تعیین اعتبار علمی

براساس آیین نامه تعیین اعتبار علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشریه با عنوان زبان فارسی و گویش های ایرانی (ادب پژوهی سابق) وابسته به دانشگاه گیلان در جلد کمیون نشریات علمی مورخ ۱۳۹۶/۱۶/۱۶ مطرح و با اعطای اعتبار علمی پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش دست اندکاران نشریه سهم به سزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت. عدم رعایت مفاد آیین نامه مذکور موجب ابطال تاییدیه خواهد شد.

ممن شمرنی
مدیرکل دفتر باسکنداری و برنامه ریزی امور پژوهشی

دبیر کمیون نشریات علمی

راهنمای نگارش مقاله

اهداف و حوزه پذیرش مقالات:

دوفصلنامه تخصصی «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» به موضوعات عمومی مرتبط با زبان فارسی و گویش‌های ایرانی می‌پردازد و هدف از انتشار آن، مطالعه، تحقیق و شناخت علمی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی از جنبه‌های گوناگون، و چاپ دستاوردهای نوین پژوهشگران در این حوزه است.

قلمرو پژوهشی این نشریه علاوه بر مطالعات تاریخی که عموماً مبتنی بر متون ادبی و علمی زبان فارسی در طول تاریخ هزارساله آن است، مسائل زبان فارسی و گویش‌های ایرانی امروز نیز هست. مطالعات مرتبط با نسخه‌شناسی و تصحیح متون، مسائل نظری مربوط به فرهنگ‌نویسی، بررسی‌های زبانی بومی‌سروده‌ها، ریشه‌شناسی واژه‌ها و اصطلاحات، واژه‌سازی در متون کلاسیک و مترجم زبان فارسی، تحلیل شواهد گویشی در متون ادب فارسی، نقد علمی پژوهش‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، و تحقیقات مرتبط با حوزه‌های آوایی، صرفی، نحوی و معنایی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی با رویکرد در زمانی و هم‌زمانی از اهم مسائل و حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی این نشریه است.

ضابطه‌های نویسنده:

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده(گان) کامل باشد (به فارسی و انگلیسی).
۲. میزان تحصیلات، رتبه علمی، گروه آموزشی، نام دانشکده، دانشگاه و شهر محل دانشگاه نویسنده(گان) مشخص شود (به فارسی و انگلیسی).
۳. نویسنده مسؤول و عهده‌دار مکاتبات مقاله معرفی گردد (مکاتبات فقط با نویسنده مسؤول انجام می‌شود).
۴. آدرس الکترونیکی نویسنده(گان) نوشته شود.
۵. آدرس کامل پستی به همراه ذکر کدپستی، و شماره تلفن همراه آورده شود.
۶. مقاله ارسال شده برای مجله نباید قبلاً منتشر شده یا به صورت هم‌زمان در مجله دیگری در حال بررسی باشد.

ضابطه‌های مقاله:

۱. مقاله باید شامل عنوان، چکیده فارسی و انگلیسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی در قالب عنوان‌های مشخص، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد (به فارسی و انگلیسی).
۳. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه A4 باشد (از ۸۰۰۰ کلمه تجاوز نکند).
۴. چکیده مقاله حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ کلمه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۵. واژگان کلیدی حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۶. متن مقاله با قلم B Nazanin فونت ۱۳ و متون انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۱۱ تایپ شود.
۷. پاورقی با قلم B Nazanin فونت ۱۰ و متون انگلیسی Times New Roman فونت ۹ تایپ شود.
۸. فاصله سطرها ۱ سانتیمتر باشد.
۹. تمامی اعداد داخل جدول‌ها و همچنین اعداد محورهای نمودارها به فارسی درج شوند.

۱۰. نحوه ارجاع در داخل مقاله بدین گونه است که بلافاصله بعد از اسم افراد، سال انتشار اثر و شماره صفحه آن در داخل پرانتز درج گردد. مثلاً: (۱۳۵۰: ۲۵) و یا بعد از نقل مطالب، نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه در داخل پرانتز ذکر شود. مانند: (ربعی، ۱۳۹۲: ۲۵).

- در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، مشخص شوند. مانند: (عنایت، ۱۳۴۹ الف: ۱۴)، (عنایت، ۱۳۴۹ ب: ۱۵۰).

۱۱. نحوه نوشتن منابع (اعم از کتاب، مقاله، پایان نامه، گزارش روزنامه، تارنما و...) باید به صورت الفبایی مرتب شوند. برای کتاب: نام خانوادگی نویسنده کتاب، حرف اول نام نویسنده کتاب. سال انتشار. نام کتاب (به شکل ایتالیک)، نام شهر: نام ناشر.

برای مقاله: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجله (به صورت ایتالیک)، شماره پیاپی مجله (دوره یا شماره مجله): شماره صفحه اول و آخر مقاله. برای مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجموعه مقالات (به شکل ایتالیک)، نام گردآورنده. نام ناشر. شماره صفحه اول و آخر مقاله.

برای پایان نامه / رساله: نام خانوادگی نویسنده پایان نامه، حرف اول نام نویسنده پایان نامه. عنوان پایان نامه / رساله (به شکل ایتالیک)، مقطع، رشته تحصیلی، نام دانشگاه و شهر.

برای تارنما: نام خانوادگی نویسنده. حرف اول نام نویسنده. تاریخ دریافت از پایگاه اینترنتی، عنوان مطلب (داخل گیومه)، نام پایگاه اینترنتی. نشانی پایگاه اینترنتی.

مانند مثال های زیر:

باقری، م. ۱۳۸۶. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: ابن سینا. (کتاب)

قاسمی پور، ق. ۱۳۹۰. «ترکیب سازی در پنج گنج». *متن شناسی ادب فارسی*، (۱۰): ۱۱۷-۱۳۶. (مقاله)

سیمز ویلیامز، ن. ۱۳۸۲. «ایرانی میانه شرقی». *راهنمای زبان های ایرانی*، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت،

ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۲۶۱-۲۷۱. (مجموعه مقالات)

مطلبی، م. ۵-۱۳۸۴. «بررسی گویش رودباری کرمان». *رساله دکتری فرهنگ و زبان های باستانی*،

تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (پایان نامه / رساله)

Wilson, W. 2013/3/12. "Criminal Law", University of London International Programmers., www.London international.ac.uk. (Web site)

نحوه ارسال مقاله:

۱. نویسندگان باید هنگام ارسال، سه فایل را بارگذاری نمایند: ۱- فایل اصلی بدون مشخصات نویسندگان،

۲- فایل مشخصات نویسندگان و ۳- فایل تعهدنامه نویسنده

۲. مقاله در برنامه word 2003 یا 2007 ذخیره و ارسال گردد.

۳. مقاله حتماً با سامانه مجله به آدرس <http://zaban.guilan.ac.ir> ارسال شود (تمام مکاتبات نشریه، از این طریق انجام خواهد شد).

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۴

رویکردی کمینه‌گرا به نوع‌بندی نحوی جملات امری در فارسی

دکتر عباسعلی آهانگر^۱

حسین مغانی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۲۰

چکیده

مقاله حاضر تلاش می‌کند شیوه نوع‌بندی جملات امری را در گونه گفتاری فارسی در قالب برنامه کمینه‌گرا تبیین نماید. از این‌رو، با الگوگیری از رویکرد هان و شواگر سازوکار حاکم بر جوازدهی جملات امری در فارسی بررسی می‌گردد. چارچوب نظری این پژوهش، نظریه بازبینی مشخصه‌ها و فرضیه گروه متمم‌نمای انشاقی ریتزی (۱۹۹۷) است. ابتدا استدلال می‌شود که در ساخت‌های امری بی‌نشان و نشان‌دار، حرکت آشکار فعل به هسته گروه منظوری ناممکن است، در ادامه، پیشنهاد می‌گردد در ساخت‌های امری بی‌نشان مثبت، نوع‌بندی از طریق مطابقت مشخصه [+امری] فعل با مشخصه [-امری] هسته گروه منظوری، و در ساخت‌های امری بی‌نشان منفی، نوع‌بندی از طریق حرکت مشخصه [+امری] فعل به هسته گروه منظوری و ابقای مشخصه [+منفی] بر روی فعل صورت می‌گیرد. در ساخت‌های امری نشان‌دار، ابتدا فعل تحت فرایند پیش‌گذاری، در هسته گروه نقشی مبتدا یا تأکید فرود می‌آید و سپس در ساخت مثبت، میان مشخصه [+امری] فعل با مشخصه [-امری] هسته گروه منظوری مطابقت ایجاد می‌شود و در ساخت منفی، مشخصه [+امری] فعل به هسته گروه منظوری حرکت می‌کند و مشخصه [+منفی] بر روی فعل باقی می‌ماند.

واژگان کلیدی: برنامه کمینه‌گرا، نوع‌بندی، بازبینی مشخصه، جملات امری، پیش‌گذاری

✉ ahangar@english.usb.ac.ir

۱. دانشیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

۲. دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه رازی کرمانشاه

۱- مقدمه

ساخت‌هایی نظیر جملات پرسشی، خبری و امری در همهٔ زبان‌ها استفاده می‌شوند (سداک و تسویکی^۱، ۱۹۸۵). این جملات به یک سیستم بسته و محدود تعلق دارند، و مهم‌تر آنکه هر یک از این جملات با نیروی منظوری^۲ ویژهٔ خود در ساخت نحوی جمله در ارتباطاند (همان‌جا). از آنجاکه این ساخت‌ها در همهٔ زبان‌ها وجود دارند و همهٔ آنها نیروی منظوری ویژهٔ خود را دارند، این پرسش مطرح می‌شود که نیروی منظوری هر یک از این جملات به چه شیوه‌ای در ساخت جمله فعال می‌شود؟ در همین ارتباط، پیشنهاد شده‌است این جملات در زبان‌های مختلف از نظر صوری نوع‌بندی^۳ شوند، بدین معنی که لازم است سازوکاری نحوی باشد تا با آن بتوان نوع خاص هر یک از این جملات را تعیین نمود یا به عبارتی دیگر، شیوهٔ جوازدهی^۴ آنها را تبیین کرد. در این رویکرد، هر یک از جملات مذکور از یک عنصر خاص برخوردارند که نیروی منظوری ویژهٔ آن جمله را رمزگذاری می‌کند، و این عنصر در جایگاه بالای ساختار سلسله‌مراتبی و مشخصاً در گروه متمم‌نما^۵ قرار دارد (برای مثال نک. چنگ^۶، ۱۹۹۱؛ ریتزی^۷، ۱۹۹۰، ۱۹۹۶؛ ریوهر و ترزی^۸، ۱۹۹۵؛ هان^۹، ۱۹۹۸).

چنگ (۱۹۹۱) این الزام را در ارتباط با جملات پرسش‌واژه‌ای^{۱۰} مطرح نموده و در سطحی فراتر، آن را در قالب نظریه ارائه کرده‌است. به نظر او، جملات پرسش‌واژه‌ای در همهٔ زبان‌ها باید با سازوکار نحوی خاصی به‌گونه‌ای در جمله نوع‌بندی شوند؛ این شرط در زبان‌های مختلف یا با حرکت پرسش‌واژه به جایگاه مشخصگر گروه متمم‌نما^(۱) و یا با کاربرد یک عنصر پرسشی^{۱۱} آشکار یا تهی در جایگاه هستهٔ این گروه برآورده می‌شود. از این‌رو، زبان‌های دستهٔ اخیر را زبان‌های پرسش‌واژه در جای خود^{۱۲} می‌نامند. بر طبق این نظریه، برای رعایت شرط اقتصادی بودن اشتقاق جمله، هیچ زبانی از هر دو امکان، همزمان استفاده نمی‌کند، بنابراین زبانی با حرکت پرسش‌واژه اختیاری وجود ندارد.

-
1. Sadock & Zwicky
 2. force
 3. type
 4. licensing
 5. Complementizer Phrase (CP)
 6. Cheng
 7. Rizzi
 8. Rivero & Terzi
 9. Han
 10. wh- questions
 11. question particle
 12. wh-in-situ

(۱) فرضیه نوع‌بندی نحوی جمله^۱ (چنگ، ۱۹۹۱: ۲۹)؛

همه جمله‌ها باید از نظر نحواً نوع‌بندی شوند. در جملات پرسش‌واژه‌ای، این امکان با کاربرد یک عنصر پرسش‌واژه‌ای در هسته گروه متمم‌نما و یا با حرکت یک پرسش‌واژه به جایگاه مشخصگر گروه متمم‌نما و مطابقت مشخصگر - هسته با هسته گروه فراهم می‌شود.

علی‌رغم اینکه این نظریه عمدتاً در ارتباط با ساخت‌های پرسش‌واژه‌ای ارائه شده‌است، می‌توان با در نظر گرفتن بخش اول این نظریه، ادعای چنگ در مورد جملات پرسش‌واژه‌ای را به سایر ساخت‌های نحوی، از جمله ساخت‌های امری - موضوع مقاله حاضر - نیز تعمیم داد. در همین ارتباط و پیرامون ساخت نحوی جملات امری در زبان‌های مختلف این فرض مطرح شده‌است که این ساخت‌ها فاقد فاعل نحوی‌اند و در آنها، فعل برای برآورده ساختن ملزومات مرتبط با نوع‌بندی جمله^۲ و جوازدهی آن، در جایگاه هسته گروه منظوری^۳ قرار گرفته‌است (هان، ۱۹۹۸، ۱۹۹۹a، ۱۹۹۹b، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱). به تعبیری دقیق‌تر، در مورد ساخت‌های امری این الزام در نظر گرفته شده که فعل امری یا به‌صورت آشکار در هسته گروه منظوری قرار دارد و یا آنکه باید در مرحله‌ای از مراحل اشتقاق نحوی جمله به‌طریقی به جایگاه هسته گروه منظوری حرکت کند تا خوانش امری را برای جمله مورد نظر فراهم سازد (همان‌جا). در این رویکرد، هسته گروه منظوری ویژگی‌هایی دارد که خوانش لازم را برای جمله مورد نظر فراهم می‌سازد. این التزام متضمن آن است که فعل آشکارا به این جایگاه جابه‌جا شود. هرچند در برخی زبان‌ها می‌توان قائل به حرکت فعل به جایگاه هسته گروه منظوری شد، اما به نظر می‌رسد در برخی زبان‌های دیگر، امکان این جابه‌جایی فراهم نیست. از این‌رو، در حالت اخیر لازم است فعل به‌طریقی دیگر با این جایگاه ارتباط برقرار کند (همان‌جا).

پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که در زبان فارسی، به‌عنوان زبانی فعل‌پایان، سازوکار حاکم بر نوع‌بندی یا جوازدهی نحوی جملات امری در ساخت‌های دارای ترتیب واژگانی پایه، و همچنین در ساخت‌های نشان‌داری که در آنها فعل در ابتدای جمله آمده، چگونه قابل تبیین است. داده‌های این مقاله برگرفته از گونه گفتاری زبان فارسی معیار و شیوه تحلیل داده‌ها براساس شمّ زبانی است.

1. Clausal Typing Hypothesis (CTH)
2. clause typing
3. Force Phrase (ForceP)

۲- پیشینه پژوهش

در زمینه تبیین ساخت‌های امری فارسی در رویکرد صورت‌گرا پژوهش ویژه‌ای نشده‌است. در اندک مطالعات موجود، صرفاً در حاشیه کتاب‌های دستور فارسی، به صورت اجمالی به این ساخت‌ها پرداخته شده‌است. برای مثال، ماهوتیان (۱۹۹۷: ۲۷) تصریح کرده ساخت امری در زبان فارسی حاصل افزودن صورتی از پیشوند «بِ-» یا «بُ-» به ستاک فعل در زمان حال است. فعل امری، برای دوم شخص صرف می‌شود که در این حالت، صیغه دوم شخص جمع با پسوند «-ید» نشان داده می‌شود. در حالی که صیغه دوم شخص مفرد فاقد هرگونه پسوند خاص است. همچنین، از ضمیر فاعلی جز در مواردی که القای تأکید مد نظر باشد، به‌ندرت استفاده می‌شود.

ویندفور و پری^۱ (۲۰۰۹: ۴۵۶) خاطر نشان ساخته‌اند که وجه امری در زبان فارسی در دو زمان یا نمود استفاده می‌شود: وجه امری در زمان حال (بروید) و وجه امری در حالت نمود کامل و نتیجه‌ای^۲ (رفته باشید). به باور آنها، پیشوند تکیه‌دار «بِ-» در فارسی، همزمان وجه امری (بروید) و التزامی (بروم) فعل را می‌نمایاند. این پیشوند بسته به واکه به‌کاررفته در ستاک بلافصل بعد از خود، به یکی از صورت‌های تناوبی «بی» (بیا، بینداز) یا «بُ» (برو، بکن) تبدیل می‌شود. همچنین، این پیشوند با عنصر «بِر» در جایگاه قبل از فعل، قابل جمع نیست، چراکه توأمان در یک بافت به‌کار نمی‌روند. به‌علاوه، در افعال مرکب نیز وجود آن اختیاری است، برای مثال: «اجازه بدهید خودم را معرفی (ب)کنم» (ویندفور و پری، ۲۰۰۹: ۴۵۱).

احمدی گیوی و انوری (۱۳۷۴: ۴۶) در زمینه وجه امری بیان کرده‌اند که فعل امر به انجام دادن کاری یا داشتن و یا پذیرفتن حالتی اطلاق می‌شود و خود دارای دو ساخت است: دوم شخص مفرد، ویژه ساخت امری و حاصل ترکیب «بِ+ بن مضارع فعل» مانند «بخوان»، و دوم شخص جمع، صورت مشترک وجه امری، مضارع ساده و التزامی مانند «بخوانید».

مشکوه‌الدینی (۱۳۸۶: ۶۸-۶۶) ضمن تلقی «وجه» به‌عنوان مقوله‌ای که بر قطعی بودن و یا امری بودن مفهوم جمله از نظر گوینده اشاره دارد، عنصر وجه را در فارسی بر حسب ساخت جمله، سه نوع؛ «اخباری»، «امری» و «التزامی» در نظر گرفته‌است که به ترتیب بر «قطعی بودن»، «توصیه، خواهش، امر یا نهی» و «غیرقطعی بودن» مفهوم جمله دلالت می‌کنند. به نظر او بر حسب عنصر وجه، فعل یکی از مشخصه‌های «اخباری»، «امری»، یا «التزامی»

1. Windfuhr and Perry
2. perfective-resultative

خواهد داشت. وی با ارائه مثال‌هایی برای وجه‌های مذکور، صورت ژرف‌ساخت^۱ هر یک از آنها را بر پایه نظریه گشتاری^۲ و با رسم نمودارهای درختی سه‌جزئی ترسیم کرده‌است. افراسی (۱۳۸۸: ۱۴۸-۱۴۷) در اشاره‌ای اجمالی جمله‌های امری فارسی را ساخت‌هایی دستوری در نظر گرفته که بخش‌هایی از آنها مانند «نهاد» یا «مفعول» حذف شده‌است. وی برای تحلیل ساختمان، این جملات را با رویکرد زایشی^۳ بر نمودارهای درختی دوجزئی که در صورت‌های اولیه این رویکرد مطرح بودند، ترسیم، و جایگاه فاعل را محذوف تلقی نموده‌است. در آثار دیگری مانند شریعت (۱۳۷۰)، غلامعلی‌زاده (۱۳۷۴)، ارژنگ (۱۳۷۸)، فرشیدورد (۱۳۸۸)، لازار^۴ (۱۳۹۳) و ... نیز به جملات امری در فارسی پرداخته شده، که صرفاً به ذکر نام آنها بسنده شده‌است. در بخش عمده آثار موجود، رویکرد سنتی است، و تا آنجا که نگارندگان مطلع‌اند، این جمله‌ها در رویکردهای نوین زبان‌شناختی موضوع پژوهشی مستقل نبوده‌اند. این پژوهش با رویکردی متفاوت، در چارچوب برنامه کمینه‌گرا و از نگاهی صرفاً زبان‌شناختی، شیوه جوازدهی یا نوع‌بندی نحوی جملات امری در زبان فارسی و همچنین تعامل آنها با پدیده نفی این زبان را بررسی می‌کند و از این نظر پژوهشی بدیع می‌نماید.

۳- چارچوب نظری

۳-۱- بازبینی مشخصه‌ها

در نظریه بازبینی مشخصه‌ها^۵ در چارچوب برنامه کمینه‌گرا (چامسکی، ۱۹۹۵، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱a، ۲۰۰۱b) برخی از مشخصه‌ها در سطح صورت منطقی، تعبیرپذیر^۶ و برخی دیگر، تعبیرناپذیرند (هورنشتاین^۷ و دیگران، ۲۰۰۵: ۲۹۱). برای همگرایی^۸ جمله، مشخصه‌های تعبیرناپذیر باید قبل از سطح صورت منطقی^۹، حذف (همان) - در تعبیر جدیدتر، ارزش‌گذاری^{۱۰} (چامسکی، ۲۰۰۱b) - شوند. در نظریه بازبینی مشخصه‌ها، حذف مشخصه‌های تعبیرناپذیر با سازوکارهای حرکت^{۱۱} یا مطابقت^{۱۲} (چامسکی، ۲۰۰۰) صورت می‌پذیرد. حرکت در برنامه کمینه‌گرا فرایندی «اجباری» و

1. deep-structure
2. transformational
3. generative
4. Lazard
5. feature checking
6. interpretable
7. Hornstein
8. convergence
9. logical form (LF)
10. valuation
11. move
12. agree

«تک جهتی» است. اجباری بودن فرایند حرکت با عنوان شرط چاره‌نهایی^۱ بیان می‌شود. به موجب این شرط، فرایند حرکت، صرفاً با انگیزه حذف مشخصه‌های تعبیرناپذیر صورت می‌گیرد. تک جهتی بودن فرایند حرکت نیز بدان معنا است که حرکت، صرفاً از یک جایگاه پایین‌تر به یک جایگاه بالاتر در ساخت نحوی صورت می‌گیرد (سورن^۲، ۲۰۰۴: ۳۶). در چارچوب برنامه کمینه‌گرا، حرکت آشکارِ سازه نحوی تا قبل از مرحله بازنمون^۳ انجام می‌شود؛ حرکت غیرآشکار پس از مرحله بازنمون یعنی در سطح صورت منطقی رخ می‌دهد و از این‌رو، ذیل عنوان حرکت مشخصه^۴ نام‌گذاری شده‌است. در مقابل، مطابقت به‌عنوان سازوکاری که بین یک یک جست‌وجوگر^۵، با مشخصه‌های تعبیرناپذیر و مقصد^۶، با مشخصه‌های تعبیرپذیر متناظر با مشخصه‌های جست‌وجوگر ارتباط برقرار می‌کند (هورنشتاین و دیگران، ۲۰۰۵: ۲۱) مستلزم حرکت نیست و طبیعتاً از فرایند حرکت - خواه حرکت سازه، خواه حرکت مشخصه - برای بازبینی مشخصه‌ها اقتصادی‌تر است (چامسکی، ۱۹۹۵).

۲-۳- فرضیه گروه متمم‌نمای انشاقی

به پیروی از فرضیه گروه تصریف انشاقی^۷ پالاک (۱۹۸۹)، ریتزی (۱۹۹۷) این پیشنهاد را مطرح مطرح می‌کند که گروه متمم‌نما را نیز می‌توان به فرافکن‌هایی مستقل و جزئی‌تر تقسیم نمود. در واقع، در تحلیل ریتزی، فاز متمم‌نما^۸ «نیروی منظوری جمله (تمایزدهنده انواع جمله اعم از از خبری، پرسشی، تعجبی، نسبی، مقایسه‌ای، جمله‌واره‌های قیدی و ...) و خودایستا بودن^۹ جمله [...] را بیان می‌کند» (ریتزی، ۲۰۰۱). این دو کارکرد هسته‌های مستقلی محسوب می‌شوند و فرافکن‌های بیشینه مرتبط با خود، یعنی گروه منظوری و گروه تصریف^{۱۰}، را تولید می‌کنند که به ترتیب فرافکن‌های بالایی و پایینی را در این فاز تشکیل می‌دهند (همان‌جا). درعین حال، حد فاصل این دو سر طیف نیز جایگاه گروه‌های نقشی دیگری از جمله گروه مبتدا^{۱۱} و گروه تأکید^{۱۲} است که جایگاه عناصر مبتدا شده و مؤکد است. چنانچه سازه مبتدا شده/ مؤکد از

1. last resort
2. Seuren
3. spell-out
4. Move-F
5. probe
6. goal
7. Split-IP Hypothesis
8. complementizer phase
9. finiteness
10. Inflection Phrase
11. Topic Phrase
12. Focus Phrase

نوع یک گروه بیشینه و یا افزوده باشد، در جایگاه مشخصگر گروه مبتدا/ تأکید قرار می‌گیرد و اگر آن سازه از نوع هسته (مانند یک فعل) باشد، در هسته این گروه‌ها فرود می‌آید. بدین‌منظور این فرض مطرح شده که هسته گروه مبتدا و تأکید به ترتیب دارای مشخصه [-مبتدا] و [-تأکید] است که باید با مشخصه‌های متناظر تعبیرپذیر خود بازبینی شود. به‌علاوه، مشخصگر این دو گروه نقشی نیز به ترتیب دارای یک عملگر مبتدا و یک عملگر تأکیدند که با مشخصه‌های موجود در هسته گروه متناظر خود در رابطه هسته - مشخصگر قرار دارند. بنابراین، با در نظر گرفتن این گروه‌های نقشی در حاشیه چپ جمله^{۱(۲)}، ریتزی (۱۹۹۷) بازنمایی (۲) را برای فاز متمم‌نما پیشنهاد می‌کند:

(2) FORCE (TOP*) FOC (TOP*) FIN² IP

نشانه ستاره (*) دال بر قابلیت تکرار شونده‌گی گروه و نشانه پرانتز حاکی از اختیاری بودن آن است. در بازنمایی مشخص است که بیش از یک عنصر می‌تواند تحت فرایند مبتدانشدگی قرار گیرد، درحالی‌که صرفاً یک عنصر مؤکد در حاشیه چپ جمله مجاز است.

۴-۱- جایگاه فعل امری در هسته گروه منظوری

به دو دلیل این فرض که در جملات امری، فعل امری باید در مرحله‌ای از اشتقاق نحوی جمله آشکارا به جایگاه هسته گروه منظوری حرکت کند، در داده‌های زبان فارسی مصداق نمی‌یابد: نخست، در زبان فارسی که در حالت بی‌نشان، آرایش واژگانی فاعل - مفعول - فعل (SOV) را دارد (درزی و انوشه، ۱۳۸۹؛ کریمی، ۲۰۰۵؛ طالقانی، ۲۰۰۸)، در ساخت سلسله‌مراتبی جمله، فعل در جایگاه پایین‌تری نسبت به فاعل قرار گرفته‌است، و چنانچه این فرض را بپذیریم که جایگاه ثانویه فاعل نحوی جمله، مشخصگر گروه زمان است (درزی و انوشه، ۱۳۸۹)، بنابراین فعل باید در جایگاهی پایین‌تر از گروه زمان قرار داشته باشد:

(۳) الف. FocreP [TP همه بچه‌ها vP برن!]

ب. FocreP [TP شما چند نفر vP ساکت باشید!]

پ. FocreP [TP نفر سمت راست vP بیاد جلو!]

برطبق این داده‌ها گروه زمان در حد فاصل گروه منظوری و گروه فعلی قرار گرفته‌است (سایر گروه‌های نامرتبط نادیده گرفته شده‌اند). از آنجاکه فعل در جایگاه گروه فعلی قرار دارد، این ایده که فعل امری در جایگاه هسته گروه منظوری قرار دارد کمابیش دور از ذهن می‌نماید.

1. the left periphery of the clause

2. Finite Phrase

دوم، جملات امری در زبان فارسی از این قابلیت برخوردارند که مانند ساخت‌های خبری و التزامی، درونه‌ای شوند. در واقع، برخلاف برخی زبان‌ها که درونه‌ای‌سازی جمله امری آنها ناممکن است، در زبان فارسی این امکان وجود دارد که جمله‌واره امری به‌عنوان متمم فعل اصلی در جمله‌واره اصلی به‌کار رود. از سوی دیگر، این فرض کمابیش پذیرفته شده‌است که در ساخت‌های درونه‌ای در زبان فارسی، عنصر متمم‌نمای «که» در جایگاه هسته گروه منظوری (= گروه متمم‌نما) قرار دارد. از این‌رو، چنانچه این فرض را بپذیریم که جملات امری زبان فارسی را می‌توان درونه‌ای نمود، و نیز چنانچه این نکته را بدیهی تلقی کنیم که جایگاه هسته گروه منظوری با عنصر متمم‌نمای «که» اشغال شده‌است، پس امکان جابه‌جایی فعل به هسته گروه منظوری دور از ذهن خواهد بود. زیرا این هسته پیش از این با عنصر متمم‌نمای «که» اشغال شده و حضور دو عنصر (آشکار) - عنصر متمم‌نمای «که» و فعل امری جابه‌جاشده - در یک جایگاه ناممکن است:

(۴) الف. * [vP گفت FocreP] برید (که) [TP [! t_i vP]]

ب. * [vP دستور داد FocreP] توقف کنید (که) [TP [! t_i vP]]

پ. * [vP با دست اشاره کرد FocreP] دراز بکشید (که) [TP [! t_i vP]]

اگرچه این فرض برای جملات درونه‌ای مطرح شده‌است، لیکن می‌توان آن را به جملات اصلی نیز گسترش داد تا تعمیمی کلی به دست داده شود. از این‌رو، بر طبق این شاهد، چون جایگاه هسته گروه منظوری به‌صورت بالقوه می‌تواند با عنصر متمم‌نمای «که» اشغال شود، حضور یک عنصر دیگر، همزمان در این جایگاه ناممکن است.

شاهد دیگر برگرفته از شیوه توزیع قیدهای جمله است. طبق دسته‌بندی چینکوئه^۱ (۱۹۹۹) از قیدها، این عناصر به دو گروه قیدهای بالایی (= قیدهای جمله) و قیدهای پایینی (= قیدهای گروه فعلی) تقسیم می‌شوند و هر یک در جایگاه(های) قابل پیش‌بینی و ثابتی نسبت به گروه دیگر در سلسله‌مراتب جمله قرار می‌گیرند. در مورد زبان فارسی پیشنهاد شده‌است قیدهایی مانند «عمداً»، «خوشبختانه»، «ظاهراً»، «معمولاً» و «احتمالاً» قید جمله، و عناصری چون «زیرکانه»، «همیشه»، «هرگز»، «کاملاً»، و قیدهای رفتاری مانند «عاقلاً» قید گروه فعلی به شمار روند (کریمی، ۲۰۰۵: ۱۲۵-۱۲۴). پس اگر فرض توزیع عناصر قیدی جمله و گروه فعلی را بپذیریم، می‌توان پیش‌بینی نمود که کاربرد هر یک از این دو نوع قید در جمله متضمن آن

1. Cinque

است که در حالت بی‌نشان، فعل پس از ادغام در جایگاه هسته گروه فعلی هسته‌ای^۱، به جایگاه هسته گروه فعلی پوسته‌ای^۲ به‌عنوان جایگاه ثانویه خود جابه‌جا شود (برای مثال: لارسن^۳، ۱۹۸۸، ۱۹۹۰؛ هله و کیسر^۴، ۱۹۹۱، ۱۹۹۳، ۱۹۹۴؛ جامسکی، ۱۹۹۵؛ ردفورد^۵، ۲۰۰۴، ۲۰۰۹). پس در نظر گرفتن هسته گروه منظوری به‌عنوان جایگاه این سازه در جملات امری فارسی نامحتمل می‌نماید.

(۵) الف. [FocreP TP] همه [vP کاملاً [vP آماده باشید!]]

ب. [FocreP TP] [vP عاقلانه [vP رفتار کنید!]]

پ. [FocreP TP] [vP آهسته [vP راه برو!]]

براساس این داده‌ها، وجود قیده‌های گروه فعلی در جایگاه خواهر گروه فعلی پوسته‌ای بدان معناست که فعل از جایگاه هسته این گروه خارج نشده‌است و از این‌رو، حضور آن در جایگاه هسته گروه منظوری حداقل در نحو آشکار غیرممکن است.

شواهدی چون وجود فاعل در جایگاه مشخصگر گروه زمان، حضور عنصر متمم‌نمای «که» در جایگاه هسته گروه منظوری در ساخت‌هایی که جمله امری درونه‌ای شده، و نیز شیوه توزیع عناصر قیدی در جمله می‌تواند نشانه ناممکن بودن حضور فعل امری در هسته گروه منظوری و یا جابه‌جایی آن به این جایگاه در جملات امری فارسی باشد. از این‌رو، این فرضیه که در جملات امری در همه زبان‌ها فعل امری باید در جایگاه هسته گروه منظوری قرار داشته باشد در مورد داده‌های فارسی ناکارآمد می‌نماید، و چنانچه ساخت‌های امری به‌عنوان یکی از گونه‌های جمله در زبان‌های مختلف نیازمند نوع‌بندی نحوی باشند، لازم است سازوکار دیگری برای تحقق این نکته در زبان فارسی اتخاذ گردد.

۲-۴- نوع‌بندی جملات امری در حالت بی‌نشان

در زیربخش قبل، شواهدی چند در رد فرضیه‌ای ارائه شد که وجود فعل در هسته گروه منظوری و یا جابه‌جایی آشکار آن به این جایگاه برای فراهم نمودن خوانش امری برای جمله را الزامی تلقی می‌کند. رویکرد جایگزینی که در این مقاله برای نوع‌بندی جملات امری در زبان فارسی پیشنهاد می‌گردد، نوع‌بندی از طریق بازبینی مشخصه‌ها در قالب برنامه کمینه‌گرا و با الگوگیری از مطالعه‌های (۱۹۹۸، ۱۹۹۹a، ۱۹۹۹b، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱) و شواگر^۶ (۲۰۰۵، ۲۰۰۶) است.

1. VP
2. vP
3. Larson
4. Hale and Keyser
5. Radford
6. Schwager

برطبق نظریه نوع‌بندی جمله (چنگ، ۱۹۹۱)، ساخت‌های امری به‌عنوان یکی از گونه‌های جمله در هر زبان باید به شیوه‌ای نحوی نوع‌بندی شوند. نوع‌بندی جملات، به‌طور کلی، و نوع‌بندی جمله امری، به‌طور خاص، مستلزم وجود انگیزه نحوی خاص در یک جایگاه خاص در ساخت سلسله‌مراتب نحوی جمله است. در این زمینه، چامسکی (۱۹۹۵: ۲۶۵) خاطر نشان ساخته که آنچه نوع‌بندی و تعیین نوع جمله را ممکن می‌سازد وجود مشخصه‌های صوری خاص بر روی هسته گروه نقشی متمم‌نماست. برای مثال، وی (همان‌جا) معتقد است در جملات پرسشی، مشخصه [پرسشی]^۱ بر روی هسته گروه متمم‌نما، نوع‌بندی این دسته از جملات را عهده‌دار است. اگر این فرض درست باشد، می‌توان پیش‌بینی نمود که جملات امری نیز باید به شیوه‌ای مشابه نوع‌بندی شوند.

در ارتباط با جملات امری، دو رویکرد قابل بحث است؛ هان (۱۹۹۸، ۱۹۹۹a، ۱۹۹۹b، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱) آنها را «به لحاظ معنایی» حاوی یک عملگر امری^۲ می‌داند. این عملگر در هسته گروه متمم‌نما قرار دارد و حرکت فعل امری به این هسته را برمی‌انگیزد. عملگر امری مورد نظر از دو مشخصه نحوی [دستوری]^۳ و [نامحقق]^۴ تشکیل شده است. مشخصه [دستوری]، نیروی منظوری امری را فراهم می‌کند و حرکت فعل را به هسته گروه متمم‌نما خواه به‌صورت آشکار (قبل از مرحله بازنمون) و خواه به‌صورت پنهان (در سطح صورت منطقی) برانگیخته می‌سازد، و مشخصه [نامحقق]، وجهیت نامحقق را تأمین می‌نماید و بدین‌منظور نیازمند حضور یک فعل در وجه التزامی^۵ یا مصدری^۶ در جایگاه مورد نظر است. به نظر هان وجه امری از یک سو وجه وجه التزامی و مصدری، از سوی دیگر از این جهت که حاوی مشخصه [نامحقق] هستند با یکدیگر مشترک‌اند. آنچه وجه امری را از وجه التزامی و مصدری متمایز می‌سازد وجود مشخصه [دستوری] در وجه امری است. به موجب همین مشخصه [دستوری] است که هان وجه امری را برخلاف وجه التزامی و مصدری درونه‌ای^۷ نمی‌داند. زیرا جملات درونه‌ای قادر نیستند نیروی منظوری القا کنند. به‌طور خلاصه، با توجه به شواهد و دلائلی از نوع زیر است که هان نیروی منظوری امری را در جملات امری از نظر نحوی نوع‌بندی شده قلمداد می‌نماید (آیاتریدو^۸، ۲۰۰۸):

1. [Q]
2. imperative operator
3. [directive]
4. [irrealis]
5. subjunctive
6. infinitive
7. subordinated
8. Iatridou

- اینکه جملات امری را نمی‌توان درونه‌ای کرد نشان می‌دهد این ساخت‌ها حاوی یک مشخصه منظورنمای خاص‌اند. در مقابل، قابلیت درونه‌ای شدن ساخت‌های حاوی فعل التزامی و مصدری حاکی از آن است که این دو فاقد این مشخصه منظورنمای خاص‌اند؛

- در ساخت امری بسیاری از زبان‌ها، فعل آشکارا به هسته گروه متمم‌ما جابه‌جا می‌شود، و این یعنی هسته گروه متمم‌ما یک مشخصه دارد که در جذب فعل دخیل است؛

- افعال امری دارای یک صورت ساخت‌واژی متمایز و خاص‌اند، بنابراین این افعال باید حاوی یک مشخصه خاص باشند که ویژه آنهاست؛

- با این مشخصه می‌توان دلیل منفی نشدن جملات امری را در بسیاری از زبان‌ها و گویش‌ها تبیین کرد.

در رویکرد دوم، شواگر (۲۰۰۵، ۲۰۰۶) نظر داده‌است که این جملات حاوی یک عملگر امری غیرآشکار در مشخصگر گروه متمم‌نمایند. وی این عملگر را عملگر وجهی^۱ می‌داند. همچنین، هسته گروه متمم‌ما نیز حاوی یک مشخصه [+ امری]^۲ است که حرکت فعل به این جایگاه را برمی‌انگیزد. وی معتقد است جملات امری از دو نظر برای معنی‌شناسی چالش‌برانگیزند: نخست، ارزش مشروط به صدق^۳ آنها را نمی‌توان توصیف کرد (مثال ۶)؛ دوم، نیروی منظوری‌ای منظوری‌ای که آنها القا می‌کنند متعدد است و نمی‌توان این نیروهای منظوری چندگانه را با یک کنش گفتاری^۴ خاص مرتبط دانست (مثال ۷):

(۶) فرد الف. در رو ببند!

فرد ب. # صحت ندارد.

(۷) الف. از جلوی چشم‌م دور شو! (نیروی منظوری: دستور)

ب. آگه می‌خواوی، برو! (نیروی منظوری: اجازه)

پ. زودتر خوب شو! (نیروی منظوری: آرزو)

ت. ایستگاه بعدی پیاده شو! (نیروی منظوری: پیشنهاد / نصیحت)

ث. مخلوط را خوب هم بزنید! (نیروی منظوری: آموزش)

1. modal operator
2. [+ IMP]
3. truth value
4. speech act

شواگر (۲۰۰۶) معتقد است جملات امری را می‌توان بر پایه مقایسه با ساخت‌های حاوی افعال وجهی^۱ بررسی کرد. به باور وی، افعال وجهی دو خوانش متفاوت توصیفی^۲ و (= کنشی^۳) دارند. در خوانش نخست، گوینده با ادای یک جمله خاص، صرفاً به «توصیف» آن نیروی وجهی (برای مثال، اجبار) می‌پردازد که در ارتباط با مخاطب مطرح شده است (مثال ۸)، در حالی که در خوانش کنشی، گوینده با ادای یک جمله خاص، مخاطب را «ملزم» به یک کنش خاص می‌کند (مثال ۹):

(۸) الف. سعید باید هر روز، صبح زود از خواب بیدار بشه. (به دلیل اجبار ناشی از حضور به موقع در محل کار)

ب. باید بیشتر درس بخونی.

(۹) الف. سعید باید هر روز، صبح زود از خواب بیدار بشه! (دستور پدر سعید)

ب. باید بیشتر درس بخونی! (معلم به دانش‌آموز)

شواگر (همان‌جا) به پیروی از کمپ^۴ (۱۹۷۸) و شولتس^۵ (۲۰۰۳) این فرض را می‌پذیرد که افعال وجهی در هر دو خوانش توصیفی و کنشی از معنی گزاره‌ای یکسان برخوردارند، و تفاوت میان این دو، صرفاً ناشی از عوامل بافتی و موقعیتی ویژه‌ای است که این دو جمله در آنها به کار می‌روند. بر این اساس، شواگر (۲۰۰۶) استدلال می‌کند جملات امری با خوانش کنشی افعال وجهی مشابه‌اند، یعنی اگرچه جملات امری ممکن است نیروهای منظوری متفاوتی داشته باشند، اما همه این جملات در لایه زیرین خود حاوی معنای واحدند. در واقع، شواگر (همان‌جا) مدعی است جملات امری حاوی یک عملگر وجهی‌اند که از نظر معنایی به فعل وجهی «باید»^۶ «باید»^۶ شباهت دارد. از این نظر، جملات امری صرفاً در بافت‌هایی استفاده می‌شوند که یک فعل وجهی مانند «باید» در «خوانش کنشی» ممکن است به کار رود:

(۱۰) الف. باید پوتین‌هاتون رو واکس بزینید!

ب. پوتین‌هاتون رو واکس بزینید!

شواگر (همان‌جا) جملات امری را همانند خوانش کنشی جملات دارای افعال وجهی تلقی می‌کند. وی ساخت‌های امری را از نظر نحوی واجد یک عملگر امری^۷ غیر آشکار می‌داند که در در مشخصگر گروه متمم‌نما قرار دارد. علاوه بر این، وی هسته این گروه را نیز حاوی یک

1. modal verbs
2. descriptive
3. performative
4. Kamp
5. Schulz
6. must
7. OP_{Imp}

مشخصه [امری] تلقی می‌کند که برانگیزاننده حرکت فعل امری به این جایگاه با هدف نوع‌بندی جمله امری در زبان‌های مختلف است.

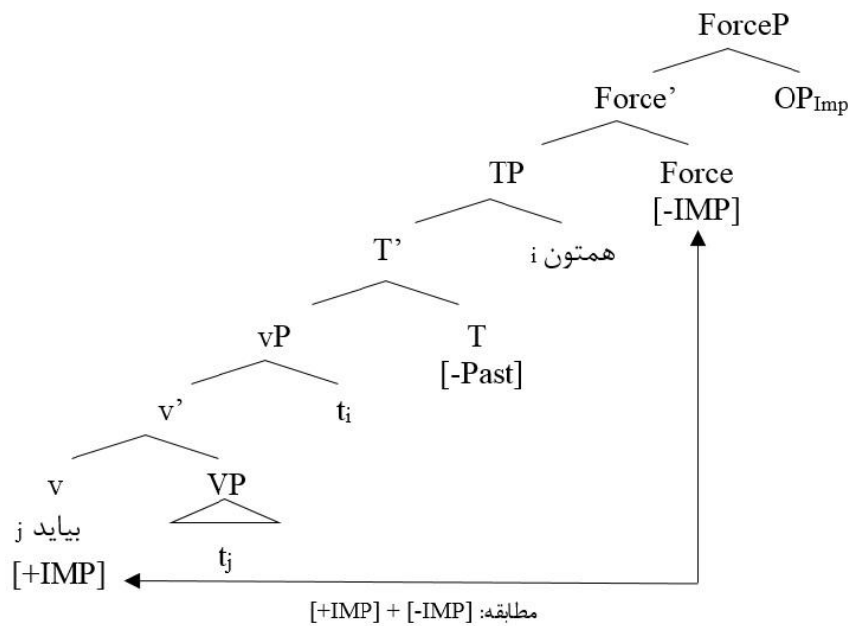
در مقاله حاضر، به پیروی از شواگر (۲۰۰۵، ۲۰۰۶)، این فرض پذیرفته می‌شود که جملات امری در زبان فارسی حاوی یک عملگر امری‌اند که خوانش کنشی در تعبیر شواگر (۲۰۰۵، ۲۰۰۶) را برای ساخت‌های امری امکان‌پذیر می‌سازد. از سوی دیگر، با الگوگیری از شواگر (۲۰۰۵، ۲۰۰۶)، این فرض پذیرفته می‌شود که هسته گروه متمم‌نما نیز حاوی یک مشخصه [امری] است. با این حال، برخلاف مشخصه [امری] پیشنهادشده شواگر، این مشخصه از نظر معنایی تعبیرناپذیر تلقی می‌شود. چنانچه مشخصه [امری] در جایگاه هسته گروه متمم‌نما از نظر معنایی تعبیرپذیر قلمداد شود، انگیزه حرکت فعل به این جایگاه براساس چارچوب برنامه کمیته‌گرا نامشخص است، زیرا برطبق اصول پذیرفته‌شده این برنامه، برای بازبینی مشخصه‌های نحوی لازم است در ساخت سلسله‌مراتب نحوی، مشخصه تعبیرناپذیر بر مشخصه تعبیرپذیر تسلط سازه‌ای داشته باشد و در جایگاه بالاتری نسبت به آن قرار گیرد. این التزام، ایجاب می‌کند که فرایند حرکت در برنامه کمیته‌گرا همواره از یک جایگاه پایین‌تر به یک جایگاه بالاتر و نه برعکس باشد (سورن، ۲۰۰۴: ۳۶). بنابراین، چنانچه مشخصه [امری] در جایگاه هسته گروه متمم‌نما با الگوگیری از شواگر تعبیرپذیر فرض شود، انگیزه حرکت فعل به این جایگاه نامشخص خواهد بود. از سوی دیگر، مشخصه نحوی [دستوری] پیشنهادشده هان نیز مبنای مطالعه حاضر نیست، زیرا علی‌رغم اینکه این مشخصه برانگیزاننده حرکت فعل امری به جایگاه هسته گروه متمم‌نماست. از آنجاکه پذیرفتن این مشخصه متضمن قبول این نکته است که جملات امری را نمی‌توان درونه‌ای کرد، چنین مشخصه‌ای قادر به تبیین داده‌های امری در زبان فارسی نخواهد بود، زیرا همان‌گونه که در (۱-۴) نشان داده شد، جملات امری را در این زبان می‌توان درونه‌ای کرد. بنابراین، با پذیرش این نکته که جملات امری یک عملگر امری دارند که در مشخصگر گروه متمم‌نما قرار دارد (شواگر، ۲۰۰۵، ۲۰۰۶)، و نیز هسته این گروه حاوی یک مشخصه [امری] از نوع تعبیرناپذیر است (همان‌جا).

در ساخت‌های امری مثبت در حالت بی‌نشان، فعل پس از ادغام در جایگاه هسته گروه فعلی هسته‌ای و حرکت به هسته گروه فعلی پوسته‌ای در مرحله‌ای از مراحل اشتقاق نحوی (لارسن، ۱۹۸۸، ۱۹۹۰؛ هله و کیسر، ۱۹۹۱، ۱۹۹۳، ۱۹۹۴؛ چامسکی، ۱۹۹۵؛ ردفورد، ۲۰۰۴، ۲۰۰۹)، باید الزامات مرتبط با خوانش امری را فراهم نماید. همان‌گونه که پیش‌تر آمد، حرکت فعل به صورت

آشکار به جایگاه هسته گروه منظوری برای برآورده ساختن این الزام ناممکن است، چون در زبان فارسی که در حالت بی‌نشان از آرایش واژگانی فاعل - مفعول - فعل پیروی می‌کند (درزی و انوشه، ۱۳۸۹؛ کریمی، ۲۰۰۵؛ طالقانی، ۲۰۰۸) فاعل در جایگاه بالاتری نسبت به سازه فعلی قرار گرفته و این بیانگر آن است که فعل در جای خود در جایگاه پایین‌تری نسبت به جایگاه فاعل در مشخصگر گروه زمان قرار دارد. از این‌رو، برای فراهم نمودن خوانش امری برای جمله، بر طبق نظریه بازبینی مشخصه‌ها در برنامه کمینه‌گرا پیشنهاد می‌شود مشخصه [-امری] بر روی هسته گروه منظوری به‌عنوان جست‌وجوگر با مشخصه متناظر [+امری] بر روی فعل در جایگاه هسته گروه فعلی پوسته‌ای مطابقه برقرار کند؛ در این فرایند، مشخصه تعبیرناپذیر [-امری] بر روی هسته گروه منظوری بازبینی و ارزش‌گذاری می‌شود و از این طریق، خوانش امری جمله تأمین می‌گردد و جمله به‌صورت امری نوع‌بندی می‌شود. بنابراین، چنین فرایندی این امکان را فراهم می‌سازد که فعل ضمن ابقا در جایگاه اولیه خود، ملزومات مرتبط با خوانش امری جمله را نیز اغنا نماید. این فرایند مطابقه در شکل (۱) نشان داده شده‌است:

(۱۱) الف. همتون بیاید!

ب. [FocreP] [TP] [همتون_i] [vP] [t_i] [VP] [V^o] [بیاید] [!]]



شکل ۱. نوع‌بندی جملات امری مثبت در حالت بی‌نشان

در شکل نشان داده شده که مشخصه [-امری] بر روی هسته گروه منظوری به‌عنوان جست‌وجوگر که بر مشخصه [+امری] بر روی فعل به‌عنوان مقصد مشرف است با آن در فرایند مطابقت شرکت می‌کند و در این سازوکار، مشخصه [-امری] با مشخصه [+امری] فعل بازبینی و ارزش‌گذاری می‌شود. هرچند می‌توان به حرکت مشخصه [+امری] به جایگاه هسته گروه منظوری تحت تأثیر مشخصه [-امری] نیز قائل شد، با این حال به پیروی از اصول حاکم بر برنامه کمیته‌گرا، می‌پذیریم که فرایند مطابقت در مقایسه با حرکت مشخصه (یا سازه) اقتصادی‌تر و مستلزم صرف هزینه کمتری در فرایند اشتقاق جمله است. در واقع، در چارچوب برنامه کمیته‌گرا که بر اصل اقتصادی بودن استوار است «اشتقاق‌ها و سطوح دستوری تشکیل‌دهنده توانش زبانی باید مطابق با معیار اقتصاد باشند» (لزنیک^۱، ۲۰۰۲: ۴۳۲) و «جملات باید با کمترین هزینه تولید شوند» (چامسکی، ۱۹۹۵: ۸۱). این یعنی «از آنجا که بازبینی از طریق مطابقت مستلزم حرکت نیست، طبیعتاً از حرکت سازه‌های نحوی یا حرکت مشخصه‌های این سازه‌ها برای بازبینی اقتصادی‌تر است» (هورنشتاین و دیگران، ۲۰۰۵: ۲۹۲). از این رو، چون در برنامه کمیته‌گرا بازبینی از طریق مطابقت کم‌هزینه‌تر، و مستلزم صرف فرایندهای اندکی در تولید اشتقاق نحوی جمله است، نسبت به حرکت سازه و یا حرکت مشخصه در اولویت قرار دارد. فراهم نمودن خوانش امری در ساخت‌های امری منفی در حالت بی‌نشان مستلزم در نظر گرفتن رویکردی متفاوت است. نشانه نفی در فارسی به صورت تکواژگونه‌های «ن» و «نِ» به جایگاه بلافصل پیش از فعل اصلی یا برخی افعال کمکی مانند «خواستن» و «باید» اضافه می‌شود: «نمی‌روم»، «نباید رفت»، «نخواهد رفت» و ... حال، چنانچه به پیروی از طالقانی (۲۰۰۸: ۵۳، ۹۶، ۱۰۳)، جایگاه افعالی کمکی مانند «خواستن» و «باید» را در هسته گروه زمان منتسب بدانیم، افزودن تکواژ منفی‌ساز به ابتدای این افعال متضمن آن است که در ساخت سلسله‌مراتب نحوی جمله، تکواژ منفی‌ساز را در جایگاه بالاتری نسبت به گروه زمان تلقی کنیم. همچنین، به تبعیت از پالاک (۱۹۸۹)، هگمن^۲ (۱۹۹۵: ۱۲۰) و زانوتینی^۳ (۱۹۹۷: ۲۳) می‌پذیریم که مقوله نفی‌ای که به جایگاه قبل از فعل اضافه می‌شود و جمله را منفی می‌سازد از نوع هسته است و گروه مستقل نفی مربوط به خود را در سلسله‌مراتب نحوی جمله فراقن می‌کند. این هسته نفی از مشخصه تعبیرپذیر [+منفی] برخوردار است و در مرحله‌ای از مراحل اشتقاق نحوی جمله با فعل ترکیب می‌شود و خوانش منفی جمله را به دست می‌دهد.

1. Lasnik
2. Haegeman
3. Zanuttini

بنابراین، نخست میان مشخصه [+ منفی] در هسته گروه نفی و مشخصه [- منفی] بر روی فعل در هسته گروه فعلی پوسته‌ای مطابقه ایجاد، و طی این فرایند، مشخصه [- منفی] فعل بازبینی و ارزش‌گذاری، و جمله به صورت منفی تعبیر می‌شود. آنچه برانگیزاننده مطابقه میان مشخصه [+ منفی] بر روی هسته گروه نفی و مشخصه [- منفی] بر روی فعل است مشخصه [- منفی] فعل نیست، زیرا در فرایند بازبینی مشخصه‌ها، جست‌وجوگر به عنوان مشخصه‌ای تعبیرناپذیر باید از جایگاه بالاتری نسبت به مقصد برخوردار باشد (سورن، ۲۰۰۴: ۳۶). از این رو، می‌پذیریم که هسته گروه نفی علاوه بر مشخصه [+ منفی]، مشخصه [- فعلی] نیز دارد و آنچه فرایند مطابقه بین هسته گروه نفی با هسته گروه فعلی را برانگیخته می‌سازد مشخصه [- فعلی] است، چون در حقیقت این فرض پذیرفته شده است که فرایند مطابقه زمانی امکان‌پذیر می‌شود که مقصد علاوه بر برخورداری از یک مشخصه تعبیرپذیر، حاوی یک مشخصه تعبیرناپذیر دیگر نیز باشد، زیرا وجود همین مشخصه تعبیرناپذیر بر روی مقصد آن را برای انجام مطابقه با جست‌وجوگر فعال می‌سازد (هورنشتاین و دیگران، ۲۰۰۵: ۳۱۷). از این رو، با انجام مطابقه بین مشخصه [- فعلی] هسته گروه نفی و [+ فعلی] هسته گروه فعلی، مشخصه‌های [- منفی] فعل و [+ منفی] هسته گروه نفی نیز به تبع آن همدیگر را بازبینی و ارزش‌گذاری می‌کنند.

بدین صورت، پیش‌بینی می‌شود که در مرحله بعد و برای فراهم‌سازی خوانش امری جمله، میان مشخصه [- امری] بر روی هسته گروه منظوری و [+ امری] بر روی فعل مطابقه ایجاد شود و در آن، مشخصه اخیر ارزش‌گذاری گردد. اما در اینجا به پیروی از هان (۱۹۹۸، ۱۹۹۹a، ۱۹۹۹b، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱) می‌پذیریم که در ساخت‌های امری منفی، به‌طور خاص و در همه ساخت‌های منفی به‌طور کلی، عملگر امری نباید در دامنه عملگر نفی قرار گیرد. در واقع، هان با مشاهده آن دسته از زبان‌هایی که ساخت امری منفی را مجاز نمی‌شمارند - مانند ایتالیایی، یونانی معاصر و اسپانیایی - این ادعا را با الگوگیری از فرگه^۱ (۱۹۶۰) مطرح ساخته است که در ساخت‌های امری منفی، چنانچه عملگر نفی بر عملگر امری تسلط داشته باشد خوانش تولیدشده خوانشی قبول‌نشده و معکوس خواهد بود. به باور هان، «ساخت‌های امری، صرفاً خوانشی را مجاز می‌شمارند که نیروی منظوری امری بر مقوله نفی دامنه داشته باشد، و خوانشی که نفی بر نیروی منظوری امری دامنه داشته باشد قبول‌نشده است» (هان، ۱۹۹۹b):

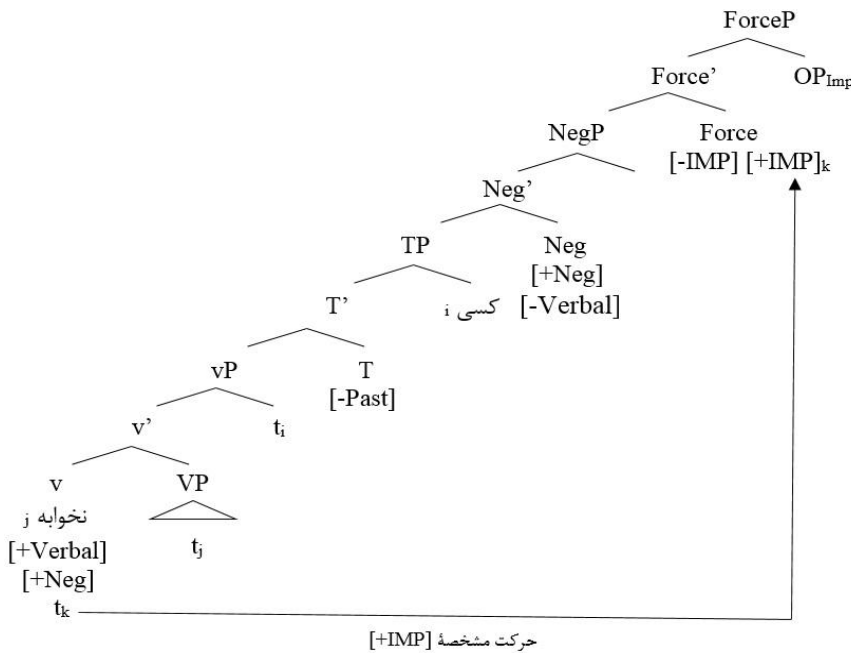
- (12) Don't call !
 = I order you not to call.
 # I don't order you to call.

1. Frege

اگر این فرض بنیاد صحیحی داشته باشد، لازم است سازوکاری اتخاذ شود که فعل و یا مشخصه‌های مرتبط با آن از ذیل دامنه نفي خارج شود. خروج فعل و جابه‌جایی آن به جایگاه هسته گروه منظوری به دلائلی که پیش از این ذکر گردید ناممکن است. از سوی دیگر، مطابقت مشخصه [-امری] و [+امری] نیز متضمن آن است که مشخصه [+امری] فعل همچنان در دامنه نفي قرار داشته باشد. از این‌رو، به پیروی از هان (۱۹۹۸، ۱۹۹۹a، ۱۹۹۹b، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱)، می‌پذیریم که در ساخت‌های امری منفي از این دست، مشخصه [+امری] فعل تحت فرایند حرکت مشخصه‌ای و با انگیزه بازبینی مشخصه [-امری] بر روی هسته گروه منظوری به این جایگاه جابه‌جا می‌شود. در چنین حالتی، ضمن فراهم نمودن خوانش امری برای جمله، مشخصه [+امری] فعل نیز از دامنه نفي خارج می‌شود و ساختی متناقض تولید نمی‌گردد. در واقع، هرچند فرایند حرکت، فرایندی غیربهبینه تلقی می‌شود، لیکن سازوکار حرکت مشخصه [+امری] تضمین می‌کند که از تولید خوانش غیرپذیرفتنی و غیرمنطقی برای جمله امری مورد نظر اجتناب شود. این سازوکار در شکل (۲) نشان داده شده است:

(۱۳) الف. کسی نخوابه!

ب. $[[[[[VP] V^0 \text{نخوابه!}]]]]]]$ NegP] ForceP] کسی_i TP] NegP] Force [-IMP] [+IMP]_k



حرکت مشخصه [+IMP]

شکل ۲. نوع‌بندی جملات امری منفي در حالت بی‌نشان

در شکل (۲) از نمایش مطابقت میان مشخصه [+ منفی] و مشخصه [- منفی] به ترتیب بر روی هسته گروه نفی و هسته گروه فعلی، تعمداً چشم‌پوشی شده‌است. در حقیقت، این نکته بدیهی تلقی شده که پیش از این مرحله، مطابقت لازم بین مشخصه [+ منفی] هسته گروه نفی و مشخصه [- منفی] بر روی فعل صورت پذیرفته و در نتیجه آن، مشخصه اخیر ارزش‌گذاری شده‌است. همچنین، این فرض نیز پذیرفته شده که فاعل نحوی جمله نیز پس از ادغام در مشخصه گروه فعلی پوسته‌ای، به جایگاه مشخصه گروه زمان جابه‌جا می‌شود تا مشخصه‌های شخص و شمار خود را بازبینی نماید.

همان‌گونه که بیان شد، علی‌رغم اینکه فعل در ساخت‌های امری مثبت و منفی در حالت بی‌نشان در جایگاه ثانویه خود در هسته گروه فعلی پوسته‌ای ثابت مانده‌است و جابه‌جایی آن به هسته گروه منظوری با هدف نوع‌بندی جمله و تأمین خوانش امری برای ساخت مورد نظر غیرممکن است، فرایند مطابقت این امکان را فراهم می‌سازد تا این الزام، از راه دور و از طریق بازبینی مشخصه‌ها اقناع شود. اکنون این پرسش امکان طرح می‌یابد که در ساخت‌هایی که فعل دستخوش فرایند پیش‌گذاری شده و به ابتدای جمله حرکت کرده این الزام به چه شیوه‌ای اقناع می‌گردد.

۳-۴- نوع‌بندی جملات امری در حالت نشان‌دار

برای بررسی شیوه نوع‌بندی جملات امری در حالت نشان‌دار، صرفاً به بررسی ساخت‌های نشان‌داری پرداخته می‌شود که در آنها، فعل در ابتدای جمله قرار گرفته‌است. اگر این فرض را بپذیریم که جملات امری را در زبان فارسی می‌توان درونه‌ای کرد و درعین حال هسته گروه متمم‌نما نیز بالقوه با عنصر متمم‌نمای «که» اشغال شده‌است، بنابراین در ساخت‌های امری نشان‌داری که در آنها فعل در جایگاه قبل از فاعل قرار گرفته نمی‌توان قائل به فرود فعل در جایگاه هسته گروه متمم‌نما شد، زیرا این هسته پیش از این با عنصر متمم‌نمای «که» اشغال شده و حضور همزمان دو عنصر آشکار در یک جایگاه ناممکن است. از این‌رو، در جملاتی از این دست باید جایگاه دیگری در بین مشخصه گروه زمان (= جایگاه ثانویه فاعل) و هسته گروه متمم‌نما برای فعل پیش‌گذاری شده در نظر گرفت. در چنین ساخت‌هایی، فعل ضمن عبور از فراز فاعل نحوی جمله در جایگاه مشخصه گروه زمان، پیش‌گذاری می‌شود و در هسته یکی از گروه‌های نقشی مانند گروه تأکید یا گروه مبتدا در حاشیه چپ جمله قرار

می‌گیرد. حاشیه‌چپ جمله در تعبیر ریتزی (۱۹۹۷) بخشی از جمله است که در فاز متمم‌نما قرار دارد و میزبان سازه‌هایی است که تحت تأثیر مشخصه‌های نقشی - کلامی به آن جابه‌جا می‌شوند. به پیروی از ریتزی (۱۹۹۷) این فرض را می‌پذیریم که حد بالای این فاز، گروه منظوری و حد پایین آن گروه زمان است و در عین حال، حد فاصل این دو سر طیف نیز جایگاه گروه‌های نقشی دیگری مانند گروه تأکید، گروه مبتدا و ... است. بنابراین، مسلم است که در ساخت‌های امری نشان‌دار باید سازوکاری اتخاذ گردد که ملزومات مرتبط با خوانش امری و خوانش نقشی توأمان طی حرکت فعل به حاشیه‌چپ جمله فراهم شود.

بدین منظور، در این مقاله پیشنهاد می‌گردد که در ساخت‌های امری نشان‌دار مثبت، فعل پس از ادغام در جایگاه هسته‌گروه فعلی هسته‌ای و حرکت به جایگاه هسته‌گروه فعلی پوسته‌ای، نخست در مرحله‌ای از مراحل اشتقاق نحوی جمله و برای برآورده ساختن خوانشی نقشی مانند خوانش تأکید یا مبتدا، به مرحله متمم‌نما منتقل می‌شود. براساس الگوی بازبینی مشخصه‌ها، این فرض پذیرفته می‌شود که حرکت فعل به حاشیه‌چپ تحت تأثیر مشخصه تعبیرناپذیر [-تأکید] یا [-مبتدا] به ترتیب بر روی هسته‌گروه تأکید یا مبتدا است. برخلاف سازه‌های بیشینه موضوعی یا غیرموضوعی که در جایگاه مشخصگر گروه‌های مبتدا یا تأکید فرود می‌آیند یا به آن افزوده می‌شوند، محل فرود فعل امری پیش‌گذاری شده در هسته‌گروه‌های مورد بحث است. پس می‌توان استدلال نمود که هسته‌گروه مبتدا یا تأکید علاوه بر مشخصه‌های تعبیرناپذیر [-مبتدا] یا [-تأکید]، مشخصه [اصل فرافکنی گسترده] نیز دارد. این مشخصه ماهیتاً قوی است و انتخاب آن با یک مقوله خاص بدان معناست که حرکت آشکار یک سازه نحوی به آن هسته یا مشخصگر مرتبط با آن به منظور فراهم‌ساختن الزامات مربوط به بازبینی مشخصه‌ها اجتناب‌ناپذیر است. پس می‌توان ادعا کرد که در ساخت‌های امری نشان‌دار، مشخصه [-تأکید] بر روی هسته‌گروه تأکید یا مشخصه [-مبتدا] بر روی هسته‌گروه مبتدا به عنوان جست‌وجوگر به دلیل برخورداری از مشخصه [اصل فرافکنی گسترده]، حرکت آشکار فعل امری به جایگاه هسته‌گروه‌های مرتبط با خود را برمی‌انگیزد. فعل به عنوان مقصد و به دلیل برخورداری از مشخصه تعبیرپذیر [+تأکید] یا [+مبتدا]، به هسته‌گروه تأکید یا مبتدا جابه‌جا می‌شود و ضمن بازبینی و ارزش‌گذاری مشخصه [-تأکید] یا [-مبتدا] بر هسته میزبان، خوانش مؤکد یا مبتداشده جمله را نیز فراهم می‌سازد.

در چنین حالتی، به نظر می‌رسد که می‌توان قائل به خوانشی از جمله‌های نشان‌دار مورد نظر شد که در آن فعل پس از برآورده ساختن خوانش نقشی لازم، به حرکت خود ادامه می‌دهد و به قصد فراهم‌نمودن خوانش امری، به هسته گروه منظوری جابه‌جا می‌شود. لیکن در اینجا با استفاده از دو شاهد نشان داده می‌شود که این جابه‌جایی غیرممکن است. نخست، هسته گروه منظوری در ساخت‌های امری درونه‌ای اختیاری با عنصر متمم‌نمای «که» اشغال شده‌است. از این‌رو، با تعمیم این نکته به ساخت‌های امری اصلی، می‌توان این ادعا را مطرح نمود که حرکت آشکار فعل به هسته گروه منظوری در ساخت‌های امری درونه‌ای و اصلی ناممکن است، زیرا این هسته بالقوه جایگاه عنصری دیگر است. دوم، به موجب اصل انجماد^۱ پیشنهادشده ریتزی (۲۰۰۶، ۲۰۰۷)، حرکت فعل مبتدأشده یا مؤکد به هسته گروه منظوری ناممکن است:

(۱۴) اصل انجماد (ریتزی، ۲۰۰۶، ۲۰۰۷): گروهی که با انگیزه اقناع یک معیار جابه‌جا شده‌است، دچار انجماد می‌گردد.

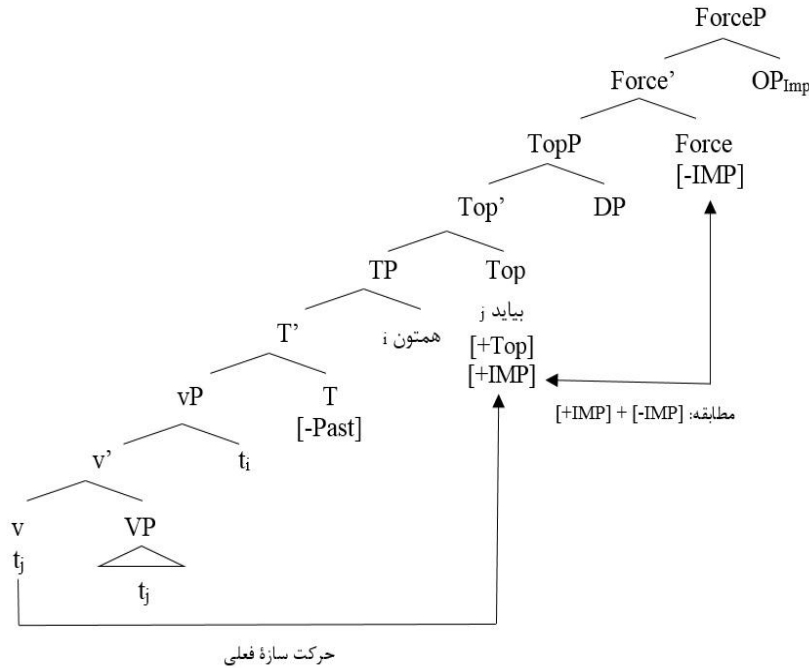
براین اساس، چنانچه یک گروه یا سازه‌ای خاص با انگیزه فراهم‌نمودن خوانشی نقشی-کلامی به فاز متمم‌نما در بند اصلی یا بند درونه‌ای جابه‌جا شود، در همان جایگاه دچار انجماد می‌گردد و قادر نیست نقش یا نقش‌های کلامی دیگری را اقناع نماید. این اصل که نوعی محدودیت اقتصادمبنا بر فرایند حرکت در برنامه کمینه‌گرا محسوب می‌شود، پیش‌بینی می‌کند که جایگاه‌های مرتبط با خوانش‌های نقشی-کلامی‌ای مانند مبتدأشدگی یا تأکید که گروه‌های جابه‌جاشده در آنها دچار انجماد می‌شوند، انتهای زنجیره‌های حاصل از حرکت باشند. به عبارت دیگر، «گروهی که با انگیزه ارضای یک معیار خاص جابه‌جا شده‌است، دچار انجماد می‌گردد و قادر به ادامه حرکت نیست» (ریتزی، ۲۰۰۶). بنابراین، درباره ساخت‌هایی امری که دارای فعل پیش‌گذاری شده‌اند، می‌توان ادعان کرد فعلی که با حرکت بر فراز فاعل نحوی به حاشیه‌ی چپ جمله جابه‌جا می‌شود تا یکی از خوانش‌های مبتدأشدگی یا تأکید را فراهم نماید، در هسته گروه مبتدأ یا تأکید دچار انجماد می‌گردد و از ادامه حرکت به هسته گروه منظوری با هدف برآورده ساختن یک خوانش نقشی دیگر، یعنی خوانش امری بازمی‌ماند. پس سازوکار دیگری نیاز است تا با آن بتوان خوانش امری جمله را تأمین نمود. در اینجا پیشنهاد می‌شود مشخصه [- امری] در هسته گروه منظوری به‌عنوان جست‌وجوگر پس از

1. Criterial Freezing

جست‌وجو در دامنه تحت تسلط خود، با مشخصه [+امری] بر روی فعل پیش‌گذاری شده به‌عنوان مقصد در فرایند مطابقه شرکت کند. طی این فرایند، مشخصه [-امری] بر روی هسته گروه منظوری بازبینی و ارزش‌گذاری می‌شود، و خوانش امری جمله تأمین می‌گردد. این سازوکار در شکل (۳) نشان داده شده‌است:

(۱۵) الف. بیاید همتون!

ب. [ForceP] [TopP] [Top⁰] [بیاید_i] [TP] [همتون_i] [vP] [t_i] [VP] [V⁰] [! t_j]



شکل ۳. نوع‌بندی جملات امری مثبت در حالت نشان‌دار

در شکل (۳) می‌بینیم که فاعل پس از ادغام در جایگاه مشخصگر گروه فعل پوسته‌ای، به جایگاه مشخصگر گروه زمان حرکت می‌کند تا مشخصه‌های شخص و شمار خود را بازبینی کند. همچنین، مشخص شده که فعل ابتدا تحت تأثیر مشخصه [-مبتدا]، که خود از مشخصه قوی و تعبیرناپذیر [اصل فرافکنی گسترده] برخوردار است، به جایگاه هسته گروه مبتدا جابه‌جا می‌شود و سپس به‌دلیل نبود امکان ادامه حرکت فعل به هسته گروه منظوری، مشخصه‌های [-امری] بر روی هسته گروه منظوری و [+امری] بر روی فعل طی شرکت در فرایند مطابقه از راه دور، همدیگر را بازبینی می‌کنند.

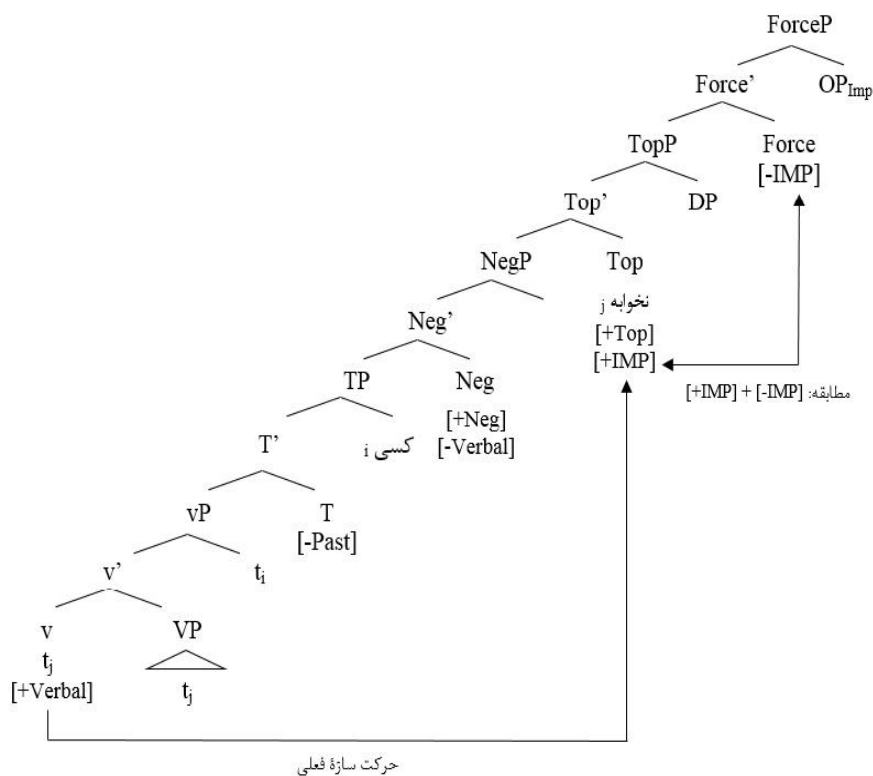
در ساخت‌های امری نشان‌دار منفی نیز شرایط کمابیش مشابهی حاکم است. لیکن همانند نوع‌بندی جملات امری منفی در حالت بی‌نشان، لازم است سازوکاری اتخاذ شود که مشخصه [+امری] بر روی فعل از دامنه نفی خارج شود تا از تولید یک خوانش متناقض جلوگیری شود. در واقع، در ساخت‌های امری منفی در حالت نشان‌دار، پس از ادغام فعل در جایگاه هسته گروه فعلی هسته‌ای و حرکت به جایگاه هسته گروه فعلی پوسته‌ای، مشخصه [-منفی] فعل با مشخصه [+منفی] بر روی هسته گروه نفی در فرایند مطابقت شرکت می‌کند و در این فرایند، فعل به صورت منفی تعبیر می‌شود. انگیزه این مطابقت، مشخصه [-فعلی] بر روی هسته گروه منفی است که به عنوان جست‌وجوگر با مشخصه [+فعلی] فعل به عنوان مقصد مطابقت برقرار می‌کند و طی این مطابقت، مشخصه [-فعلی] ارزش‌گذاری می‌شود. لیکن فرایند مطابقت زمانی امکان‌پذیر است که مقصد علاوه بر برخورداری از یک مشخصه تعبیرپذیر حاوی یک مشخصه تعبیرناپذیر دیگر نیز باشد، زیرا وجود همین مشخصه تعبیرناپذیر بر روی مقصد آن را برای انجام مطابقت با جست‌وجوگر فعال می‌سازد (هورنشتاین و دیگران، ۲۰۰۵: ۳۱۷).

در ادامه، فعلی که اکنون منفی شده است، تحت تأثیر یک مشخصه نقشی مانند مشخصه [-تأکید] بر روی هسته گروه تأکید یا مشخصه [-مبتدا] بر روی هسته گروه مبتدا و تحت انگیزش ناشی از وجود مشخصه قوی [اصل فراقنی گسترده] بر روی این هسته‌ها، به هسته یک گروه نقشی مانند گروه تأکید یا گروه مبتدا جابه‌جا می‌شود. پس از فرود فعل در هسته هر یک از گروه‌های مورد بحث، مشخصه‌های [-تأکید] بر روی هسته گروه تأکید یا مشخصه [-مبتدا] بر روی هسته گروه مبتدا از یک سو و مشخصه‌های متناظر تعبیرپذیر [+تأکید] یا [+مبتدا] بر روی فعل منفی پیش‌گذاری شده همدیگر را بازبینی و ارزش‌گذاری می‌کنند. همانند جملات امری مثبت در حالت نشان‌دار، در جملات امری منفی در حالت نشان‌دار نیز به دلیل اشغال هسته گروه متمم‌نما با عنصر متمم‌نمای «که» و نیز به دلیل منجمد شدن فعل پس از فرود در هسته یکی از گروه‌های نقشی تأکید یا مبتدا، جابه‌جایی آشکار فعل منفی از هسته گروه‌های نقشی تأکید یا مبتدا به جایگاه هسته گروه منظوری با انگیزه اقناع یک خوانش نقشی دیگر غیرممکن است. از سوی دیگر، برقراری مطابقت میان مشخصه [-امری] بر روی هسته گروه منظوری با مشخصه [+امری] بر روی فعل پیش‌گذاری شده در هسته هر یک از گروه‌های نقشی نیز امکان‌ناپذیر است، زیرا نشانه نفی‌ای که به جایگاه ماقبل فعل افزوده شده بر مشخصه [+امری] فعل مشرف است و مطابقت میان [+امری] فعل با مشخصه [-امری] بر روی هسته گروه

منظوری بدان معناست که مشخصه [+امری] فعل همچنان تحت دامنه مشخصه [+منفی] بر روی همان فعل قرار خواهد داشت. از این رو، به منظور جلوگیری از تولید خوانش غیرمنطقی و قبول‌ناشدنی برای جمله در تعبیر فرگه (۱۹۶۰) و هان (۱۹۹۸، ۱۹۹۹a، ۱۹۹۹b، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱)، مشخصه [+امری] فعل تحت تأثیر مشخصه [-امری] بر روی جایگاه هسته گروه منظوری به این جایگاه جابه‌جا می‌شود و مشخصه [+منفی] بر روی فعل باقی می‌ماند. طی این جابه‌جایی، مشخصه [-امری] بر روی هسته گروه منظوری بازبینی و ارزش‌گذاری می‌شود و ضمن نوع‌بندی نحوی جمله، خوانش امری لازم نیز برای این ساخت تأمین می‌گردد. این سازوکار در شکل (۴) نشان داده شده‌است:

(۱۶) الف. نخوابه کسی!

ب. [FocreP] TopP] Top^o] نخوابه_z] NegP] TP] کسی_i] t_i] vP] t_j] VP] v^o] t_j] !]



شکل ۴. نوع‌بندی جملات امری منفی در حالت نشان‌دار

در شکل (۴) پس از مطابقت نشانه نفي در جایگاه هسته گروه نفي و فعل در جایگاه هسته گروه فعلی پوسته‌ای (که در این شکل تماماً از نمایش آن چشم‌پوشی شده‌است)، فعل منفي به جایگاه هسته گروه مبتدا جابه‌جا می‌شود. این جابه‌جایی تضمین می‌کند که ضمن تولید خوانش مبتدا برای جمله، خوانش امری جمله نیز در نتیجه مطابقت بین مشخصه [-امری] بر روی هسته گروه منظوری و مشخصه [+امری] بر روی فعل پیش‌گذاری شده فراهم گردد.

۵- نتیجه‌گیری

این مقاله براساس فرضیه‌ای که جایگاه نوع‌بندی ساخت امری را به‌عنوان یکی از انواع جمله در زبان‌های مختلف در هسته گروه منظوری تلقی می‌کند (هان، ۱۹۹۸، ۱۹۹۹a، ۱۹۹۹b، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱؛ شواگر، ۲۰۰۵، ۲۰۰۶)، شیوه نوع‌بندی ساخت امری را در زبان فارسی تبیین نموده‌است. با ارائه شواهدی استدلال‌گردید که در ساخت‌های امری بی‌نشان و نشان‌دار در فارسی، حرکت آشکار فعل به هسته گروه منظوری ناممکن است. سپس نشان داد با آنکه در ساخت‌های امری مثبت در حالت بی‌نشان، نوع‌بندی جمله امری با مطابقت مشخصه [+امری] بر فعل با مشخصه [-امری] بر هسته گروه منظوری صورت می‌گیرد، در ساخت‌های امری منفي در حالت بی‌نشان، این نوع‌بندی با حرکت مشخصه [+امری] فعل به هسته گروه منظوری و ابقای مشخصه [+منفي] بر روی فعل محقق می‌شود. نیز نشان داده شد که نوع‌بندی جمله در ساخت‌های امری نشان‌دار مستلزم آن است که نخست فعل تحت فرایند پیش‌گذاری و با انگیزه تأمین خوانش‌های نقشی‌ای مانند مبتدا یا تأکید به حاشیه چپ جمله جابه‌جا شود. در ادامه، نوع‌بندی ساخت امری نشان‌دار مثبت با برقراری مطابقت میان مشخصه [+امری] فعل با مشخصه [-امری] بر روی هسته گروه منظوری، و نوع‌بندی ساخت امری نشان‌دار منفي با حرکت مشخصه [+امری] فعل به هسته گروه منظوری و ابقای مشخصه [+منفي] بر روی فعل صورت می‌پذیرد. ابقای مشخصه [+منفي] بر روی فعل در خوانش امری منفي در هر دو حالت بی‌نشان و نشان‌دار تضمین می‌کند که مشخصه [+امری] فعل از ذیل دامنه نفي خارج شود و از تولید یک خوانش قبول‌نشده و متناقض برای ساخت مورد نظر جلوگیری شود.

پی‌نوشت

۱. در این مقاله، «گروه متمم‌ما» با «گروه منظوری» یکسان پنداشته شده‌است.
۲. اگرچه در این مقاله جهت داده‌نویسی از راست به چپ است، اما به پیروی از اصطلاح متداول «the left periphery of the clause»، جایگاه قبل از فاعل در فارسی (= ابتدای جمله) به‌عنوان «حاشیه چپ جمله» قلمداد شده‌است.

منابع

- احمدی گیوی، ح.، ح. انوری. ۱۳۷۴. *دستور زبان فارسی ۱*. تهران: فاطمی.
- ارژنگ، غ. ۱۳۷۸. *دستور زبان فارسی امروز*. تهران: قطره.
- افراشی، آ. ۱۳۸۸. *ساخت زبان فارسی*. تهران: سمت.
- درزی، ع.، م. انوشه. ۱۳۸۹. «حرکت فعل اصلی در فارسی: رویکردی کمیته‌گرا». *دوفصلنامه زبان پژوهی*، ۲(۳): ۲۱-۵۵.
- شریعت، م. ۱۳۷۰. *دستور زبان فارسی*. تهران: اساطیر.
- غلامعلی‌زاده، خ. ۱۳۷۴. *ساخت زبان فارسی*. تهران: احیاء کتاب.
- فرشیدورد، خ. ۱۳۸۸. *دستور مفصل امروز*. تهران: سخن.
- لازار، ژ. ۱۳۹۳. *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمه م بحرینی. تهران: هرمس.
- مشکوه‌الدینی، م. ۱۳۸۶. *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- Cheng, L. 1991. *On the Typology of Wh-questions*, Ph.D. Thesis. Massachusetts: Massachusetts Institute of Technology.
- Chomsky, N. 1995. *The Minimalist Program*, Cambridge: The MIT Press.
- _____. 2000. "Minimalist inquiries: the framework". In: R. Martin, D. Michaels, and J. Uriagereka (Eds.), *Step by step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik*, Cambridge/London: MIT Press. 89-155.
- _____. 2001a. "Beyond explanatory adequacy". *MIT occasional papers in Linguistics*, 20.
- _____. 2001b. "Derivation by phase". In: M. Kenstowicz (Ed.), *Ken Hale: A Life in Language*, Cambridge: MIT Press. 1-52.
- Cinque, G. 1999. *Adverbs and Functional Heads: A Cross-Linguistic Perspective*, New York/Oxford: Oxford University Press.
- Frege, G. 1960. *The Foundations of Arithmetic: A Logico-Mathematical Enquiry into the Concept of Number*, Harper/New York. Translated by Austin, J., Originally published in 1884.
- Haegeman, L. 1995. *The Syntax of Negation*, Cambridge/New York: Cambridge University Press.
- Hale, K., S. J. Keyser. 1991. *On the Syntax of Argument Structure*, Cambridge/Massachusetts: Center for Cognitive Science, MIT.
- _____. 1993. "On argument structure and the lexical expression of semantic relations". In: Hale, K. and S. J. Keyser, S. J. (Eds.), *The View from Building, (20)*, Cambridge/Massachusetts: MIT. 53-109.
- _____. 1994. "Constraints on argument structure". In: B. Lust, M. Suñer and J. Whitman (Eds.), *Heads, Projections and Learnability* vol. 1, Hillsdale, NJ: Erlbaum. 53-71.

- Han, C.H. 1998. *The Structure and Interpretation of Imperatives: Mood and Force in Universal Grammar*, Ph.D. Thesis. Philadelphia: University of Pennsylvania.
- _____. 1999a. "Cross-linguistic variation in the compatibility of negation and imperatives". In: K. Shahin, S. Blake, and E.W. Kim (Eds.), *Proceedings of the 17th West Coast Conference on Formal Linguistics*, Stanford: CSLI Publications. 265-279.
- _____. 1999b. "Deontic modality, lexical aspect and the semantics of imperatives". In: *Linguistics in Morning Calm 4*, Seoul: Hanshin Publications.
- _____. 2000. *The Structure and Interpretation of Imperatives: Mood and Force in Universal Grammar*, New York: Garland.
- _____. 2001. "Force, negation and imperatives". *The Linguistic Review*, (18): 289-325.
- Han, C.H., C. Lee. 2007. "On negative imperatives in Korean". *Linguistic Inquiry*, 38(2): 373-95.
- Hornstein, N., J. Nunes, K.K. Grohmann. 2005. *Understanding Minimalism*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Iatridou, S. 2008. "De modo imperative". Lecture notes for a course on the syntax and semantics of imperatives at Ealing6, ENS, Paris. September 16-19, 2008. Retrieved: November 10, 2016. URL: http://lingphil.mit.edu/papers/iatridou/de_mod_o_imperativo.pdf
- Kamp, H. 1978. "Semantics versus Pragmatics". In: F. Guenther and S. J. Schmidt (Eds.), *Formal Semantics and Pragmatics for Natural Languages*, Dordrecht: Reidel. 255-287.
- Karimi, S. 2005. *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Larson, R. 1988. "On the double object construction". *Linguistic Inquiry*, (19): 335 - 391.
- _____. 1990. "Double objects revisited: Reply to Jackendoff". *Linguistic Inquiry*, (21): 589 - 632.
- Lasnik, H. 2002. "The Minimalist Program in syntax". *Trends in Cognitive Sciences*, (6): 432-437.
- Mahootian, S. 1997. *Persian Descriptive Grammars*, London/New York: Routledge.
- Platzack, C., I. Rosengren. 1998. "On the subject of imperatives: A minimalist account of the imperative clause". *The Journal of Comparative Germanic Linguistics*, (1): 177-224.
- Pollock, J.Y. 1989. "Verb movement, universal grammar and the structure of IP". *Linguistic Inquiry*, 20(3): 365-424.
- Radford, A. 2004. *Minimalist Syntax: Exploring the Structure of English*, Cambridge/New York: Cambridge University Press.

- _____. 2009. *Analysing English Sentences: A Minimalist Approach*, Cambridge/New York: Cambridge University Press.
- Rivero, M.L., A. Terzi. 1995. "Imperatives, V-movement and logical mood". *Journal of Linguistics*, 31: 301-322.
- Rizzi, L. 1990. "Speculations on verb-second". In: J. Mascaró and M. Nespore (Eds.), *Grammar in Progress: GLOW Essays for Henk van Riemsdijk*, Dordrecht: Foris. 137-152.
- _____. 1996. "Residual verb second and the Wh-Criterion". In: A. Belletti and L. Rizzi (Eds.), *Parameters and Functional Heads: Essays in Comparative Syntax*, New York/Oxford: Oxford University Press.
- _____. 1997. "The fine structure of the left periphery". In: L. Haegeman (Ed.), *Elements of Grammar*, Kluwer: Dordrecht. 281-337.
- _____. 2006. "On the form of chains: criterial positions and ECP effects". In: L. Cheng and N. Corver (Eds.), *On Wh-Movement: Moving on*, Cambridge: MIT Press. 97-133.
- _____. 2007. "On some properties of Criterial Freezing". *CISCL Working Papers on Language and Cognition*, (1): 145-158.
- Sadock, J.M., A.M. Zwicky. 1985. "Speech act distinctions in syntax". In: T. Shopen (Ed.), *Language Typology and Syntactic Description*, Vol. I, Cambridge: Cambridge University Press. 155-196.
- Schulz, K. 2003. *You May Read it Now or Later: A Case Study on the Paradox of Free Choice Permission*, M.A. Thesis. Netherlands: University of Amsterdam.
- Schwager, J.M. 2005. *Interpreting Imperatives*, Ph.D. Thesis. Frankfurt: Johann-Wolfgang-Goethe Universität.
- _____. 2006. "Conditionalized imperatives". In: M. Gibson and J. Howell (Eds.), *SALT XVI*, Ithaca/NY: Cornell University. 241-258.
- Seuren, P.A.M. 2004. *Chomsky's Minimalism*, New York: Oxford University Press.
- Taleghani, A. 2008. *The Interaction of Modality, Aspect and Negation in Persian*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing.
- Windfuhr, G., J.R. Perry. 2009. "Persian and Tajik". In: G. Windfuhr (Ed.), *The Iranian Languages*, London/New York: Routledge. 416-454.
- Zanuttini, R. 1997. *Negation and Clausal Structure: A Comparative Study of Romance Languages*, New York: Oxford University Press.

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۴

تعامل عوامل نوایی در برجسته‌سازی هجاها در واژه‌های فارسی

دکتر وحید صادقی^۱

زهرا سبزعلی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۶/۹/۲۸

چکیده

در مقاله حاضر، اثر سه عامل تکیه واژگانی، تکیه زیرویمی و جایگاه نوایی هجا را بر برجسته‌سازی هجاها در واژه‌های چندهجایی فارسی بررسی کردیم. نتایج اندازه‌گیری فرکانس پایه نشان داد که هجای پایانی واژه به‌عنوان هجای تکیه‌بر، محل دریافت تکیه زیرویمی است و هجاهای دیگر تغییرات زیرویمی مؤثر برای برجسته‌سازی هجاها ندارند. نتایج مربوط به شدت انرژی نشان داد که شدت انرژی مانند فرکانس پایه هم‌بسته آکوستیکی تکیه زیرویمی است و تکیه یا جایگاه هجا تأثیری بر الگوی تغییرات شدت انرژی هجاها ندارد. نتایج در دیرش نشان داد که دیرش هجاهای بدون تکیه آغازی نسبت به هجاهای تکیه‌بر پایانی بیشتر است. همچنین، دیرش هجاهای تکیه‌بر پایانی نسبت به هجاهای بدون تکیه میانی بیشتر است. به‌علاوه اختلاف دیرش این هجاها با یکدیگر، برخلاف دو پارامتر فرکانس پایه و شدت انرژی، در بافت آهنگی و غیرآهنگی نیز مشاهده می‌شود. نتایج این تحقیق نشان داد که دیرش در زبان فارسی، برخلاف فرکانس پایه و شدت انرژی، هم‌زمان هم‌بسته آکوستیکی دو عامل نوایی تکیه واژگانی و جایگاه هجاست که با تعامل با یکدیگر میزان برجستگی هجاها را در واژه‌های چندهجایی فارسی مشخص می‌کنند.

واژگان کلیدی: تکیه واژگانی، تکیه زیرویمی، جایگاه هجا، برجستگی نوایی، دیرش

✉ Vsadeghi5603@gmail.com

۱. دانشیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

۲. کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

۱- مقدمه

تکیهٔ واژگانی^۱ و تکیهٔ زیروومی^۲ دو عامل نوایی مهم در برجسته‌سازی هجاها در سطح واژه‌ها هستند. تکیهٔ واژگانی، یک رویداد نوایی است که در واژه‌های چندهجایی اتفاق می‌افتد و باعث برجسته‌تر شدن یک هجا در مقابل هجاهای دیگر می‌شود. هجای تکیه‌بر یک واژه، معمولاً برجستگی درکی بیشتری نسبت به هجاهای دیگر دارد (کاتلر، ۲۰۰۵). هجاهای دیگر یا برجستگی ندارند و یا برجستگی آنها به درجات متفاوت از هجای حاوی برجستگی اصلی ضعیف‌تر است (هایمن، ۲۰۱۴). آواشناسان معتقدند که تکیهٔ واژگانی ماهیتی دینامیکی دارد و حاصل افزایش تلاش فیزیولوژیکی دستگاه گفتار است (اسلویتز^۳ و فن‌هوفن^۴، ۱۹۹۶ a, b). در مقابل، تکیهٔ زیروومی رویدادی آهنگی است که در سطح جمله اتفاق می‌افتد؛ گوینده با تغییر سطح فرکانس پایه و ایجاد تغییرات زیروومی بر هجای تکیه‌بر یک کلمه، آن را از در جمله برجسته‌تر می‌سازد (همان‌جا). براین اساس، تکیهٔ واژگانی وابسته به نظام زبانی است ولی تکیهٔ زیروومی مربوط به رفتار و کنش زبانی (اسلامی، ۱۳۸۸؛ صادقی، ۱۳۹۲).

تعداد سطوح تکیهٔ واژگانی می‌تواند بیش از دو سطح تکیه‌بر و بدون تکیه باشد. برای مثال، پلاگ^۵، کانتر^۶ و شارم^۷ (۲۰۱۱) دربارهٔ تعداد سطوح تکیه در زبان انگلیسی اشاره می‌کنند که در واژه‌های چندهجایی انگلیسی، معمولاً برجستگی اصلی بر یک هجا واقع می‌شود، اما هجاهای دیگر می‌توانند از نظر سطح برجستگی نوایی با یکدیگر تفاوت داشته باشند. مثلاً در کلمهٔ Kangauroo \cap هجای "roo" تکیهٔ اصلی است. هجای "kan" تکیهٔ دومین و هجای "ga" بدون تکیه است. طبق تحقیقات متیز^۸ (۲۰۰۰)، ۴۱ درصد کلمات انگلیسی تکیهٔ دومین دارند.

زبان‌ها در رده‌شناسی الگوی برجستگی نوایی به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ زبان‌هایی که برجستگی در سطح واژه را هم از طریق آهنگ و هم از طریق تکیه بیان کنند، زبان‌های تکیه‌ای-آهنگی و زبان‌هایی که فقط از آهنگ برای بیان برجستگی استفاده می‌کنند و تکیه در آنها تنها جایگاه دریافت برجستگی نوایی در ساخت آهنگ گفتار است، زبان‌های غیرتکیه‌ای-آهنگی هستند (بکمن^۹، ۱۹۸۶؛ هایمن^{۱۰}، ۲۰۰۶، ۲۰۱۴). در زبان‌های تکیه‌ای، تکیهٔ

1. Lexical stress
2. Pitch accent
3. Sluizter
4. van Heuven
5. Plag
6. Kunter
7. Scharmm
8. Mattys
9. Beckman
10. Hyman

واژگانی محتوای آوایی دارد، یعنی هجای برجسته در این زبان‌ها با ویژگی‌ها یا هم‌بسته‌های آکوستیکی^۱ چندگانه مانند دیرش، شدت انرژی کل^۲ (متوسط دامنه انرژی بر تمام سازه‌های فرکانسی) و فرکانس پایه از هجاهای غیربرجسته متمایز می‌شود. به علاوه، با توجه به استقلال آوایی تکیه واژگانی از آهنگ، هجای برجسته، حتی در صورت عدم حضور تکیه زیروبمی از هجاهای غیربرجسته قابل تشخیص است. در مقابل، در زبان‌های غیرتکیه‌ای، تکیه واژگانی محتوای آوایی ندارد و آنچه در سطح آوایی باعث ایجاد برجستگی نوایی و تقابل هجاهای تکیه‌بر و بدون تکیه در سطح واژه می‌شود، تکیه زیروبمی است. به بیان دیگر، تمایز بین هجای تکیه‌بر و بدون تکیه در زبان‌های غیرتکیه‌ای-آهنگی، تنها در حضور تکیه زیروبمی آشکار می‌شود، وگرنه هیچ تفاوت آوایی بین این هجاها وجود ندارد (هایمن، ۲۰۱۴).

جایگاه نوایی^۳ هجا در یک واژه - اینکه یک هجا در کدام یک از سه جایگاه اصلی آغاز، وسط یا پایان واژه قرار گیرد- عامل دیگری است که بر میزان برجستگی یک هجا تأثیرگذار است. نتایج مطالعات نشان داده‌است که دیرش عناصر زنجیره‌ای واقع در مرز پایانی واژه، به صورت گرایش عام آواشناختی، از عناصر زنجیره‌ای واقع در آغاز یا میان واژه بیشتر است (وسیر^۴، ۱۹۸۳). این پدیده به عنوان کشش پیش‌مرزی^۵ شناخته شده‌است. نقش کشش پیش‌مرزی در تقطیع واژگانی واژگانی گفتار پیوسته به اثبات رسیده، برای مثال، هی^۶ و دیل^۷ (۲۰۰۷) نشان داده‌اند که شنونده-شنونده‌های زبان‌ها، از جمله انگلیسی و فرانسوی در تقطیع یا گروه‌بندی زنجیره‌های هجایی پیوسته مصنوعی CV به تفاوت‌های دیرشی هجاها حساس‌اند، یعنی هجاهای با واکه‌های کشیده‌تر را مرز پایانی یک گروه هجایی - یا یک واژه مصنوعی - تلقی می‌کنند.

در تحقیق پیش‌رو، نقش سه عامل تکیه واژگانی، تکیه زیروبمی و جایگاه نوایی هجا در واژه را بر میزان برجستگی هجاها در واژه‌های چندهجایی فارسی با مشاهده الگوی تغییرات هم‌بسته‌های آکوستیکی برجستگی شامل F0، دیرش و شدت انرژی کل بررسی می‌کنیم. پژوهش به دنبال پاسخ به دو سؤال مهم است که تاکنون در تحقیقات فارسی بدان توجه نشده‌است: نحوه تعامل سه عامل تکیه واژگانی، تکیه زیروبمی و جایگاه نوایی برای برجسته‌سازی نوایی هجاها در یک واژه به چه صورت است؟ پاسخ به این سؤال مشخص

1. Acoustic correlates
2. Overall intensity
3. Prosodic position
4. Visseière
5. pre-boundary lengthening
6. Hay
7. Dieh

خواهد کرد که وزن هر یک از این عوامل در برجسته‌سازی هجاها به چه اندازه است. سؤال دوم مربوط به وجود سطوح چندگانه برجستگی در زبان فارسی است؛ آیا سطحی از برجستگی نوایی با عنوان تکیه دومین در سطح تولید گفتار فارسی تظاهر آوایی دارد؟ پاسخ به این سؤال زمانی مثبت خواهد بود که مقادیر هر یک از پارامترهای آکوستیکی فرکانس پایه، دیرش و شدت انرژی در سطح آوایی به سه ناحیه آکوستیکی مجزا مطابق با یک تقابل سه‌گانه برجستگی به صورت تکیه‌بر- تکیه دومین- بدون تکیه قابل تقسیم باشند.

این تحقیق در چارچوب واج‌شناسی آزمایشگاهی اجرا می‌شود. در چارچوب این انگاره، تحقیق با یک سؤال یا فرضیه واجی شروع می‌شود و آزمایشی مناسب برای پاسخ به سؤال یا ارزیابی میزان اعتبار فرضیه طراحی و اجرا می‌شود. از این رو، ابتدا داده‌هایی متناسب با هدف پژوهشی (هجاها در جایگاه‌های نوایی مختلف) جمع‌آوری شد. سپس تعدادی پارامتر آکوستیکی (مانند F0، دیرش و شدت انرژی) به عنوان هم‌بسته‌های آوایی محتمل ویژگی واجی مورد نظر (تکیه و جایگاه نوایی) انتخاب شد. در مرحله بعد، با اندازه‌گیری پارامترهای آکوستیکی مربوط در داده‌های هدف تحقیق و اجرای آزمون‌های آماری مناسب به مسئله تحقیق پاسخ داده شد.

۲- برجستگی هجا از دیدگاه آوایی

در زبان‌های تکیه‌ای- آهنگی سه هم‌بسته آکوستیکی مهم در تحلیل آوایی برجستگی نوایی عبارت‌اند از: دیرش، F0 و شدت انرژی. از لحاظ ادراکی این پارامترها با کشش زمانی، تکیه زیرومی و بلندای صدا ارتباط دارند. زبان‌ها به گونه‌هایی از این نشانه‌ها بر تمایز هجای برجسته از هجاهای غیربرجسته استفاده می‌کنند (کاتلر^۱، ۲۰۰۵). برای مثال در زبان انگلیسی F0 قوی‌ترین سرنخ آکوستیکی برجستگی نوایی است، دیرش نیز در تولید و درک برجستگی تأثیرگذار است، اما اثر شدت انرژی به عنوان هم‌بسته آوایی برجستگی قابل اغماض است (فرای^۲، ۱۹۵۵، ۱۹۵۸؛ تورک^۳ و ساووش^۴، ۱۹۹۶). این الگوی برجستگی برای زبان‌های آلمانی (ایساجن^۵ و شدلیچ^۶، ۱۹۶۶)، هلندی (اسلویتز و فن‌هوفن^b، ۱۹۹۶a و اسلویتز، فن‌هوفن و پاسیلی، ۱۹۹۷)،

-
1. Cutler
 2. Fry
 3. Turk
 4. Sawusch
 5. Issatčenko
 6. Schädlich

۱۹۹۷)، اسپانیایی (اورتگا-لیبریا^۱ و پرتیو^۲، ۲۰۱۰) کاتالان (رکاسنس^۳، ۱۹۸۶) و زبان‌های رومانیایی نیز به دست آمده‌است. در زبان اسپانیایی برجستگی‌ای زمانی قابل درک است که F0 و دیرش یا F0 و شدت انرژی تفاوت معناداری را بین هجای برجسته و غیربرجسته ایجاد کند، اما هیچ‌کدام به تنهایی در درک تکیه مؤثر واقع نمی‌شوند (لیستری^۴، ماچوکا^۵، دلاموتا^۶، ری‌پرا^۷ و رویس^۸، ۲۰۰۳؛ اورتگا-لیبریا و پرتیو، ۲۰۱۰) در زبان تایلندی که زبانی نواختی^۹ است، تکیه تنها با حضور دیرش درک می‌شود (پوتیسوک^{۱۰}، گاندور^{۱۱} و هارپر^{۱۲}، ۱۹۹۶). در برخی زبان‌ها از جمله، عربی (گونه‌های لبنانی و مصری) پارامترهای دیرش، F0 و شدت انرژی به یک‌اندازه اهمیت دارند. به عبارت دیگر، در این زبان‌ها، اهمیت این سه پارامتر در تشخیص هجاهای برجسته از غیربرجسته یکسان است (چاهال^{۱۳} و هلموس^{۱۴}، ۲۰۱۴). در زبان عبری شدت انرژی از F0 مهم‌تر است و دیرش واکه تأثیرگذارترین هم‌بسته برجستگی هجا در واژه است (سیلبر-وارود^{۱۵}، ساگی^{۱۶} و امیر^{۱۷}، ۲۰۱۵). سطوح یا درجات برجستگی از مباحث بحث‌برانگیز واج‌شناسی نوایی است. لده‌فوغد^{۱۸} و جانسون^{۱۹} (۲۰۱۱) تکیه را امری مطلق می‌دانند و معتقدند که در واژه‌های چندهجایی زبان انگلیسی (مانند 'psycholin'guistics')، قطعاً دو هجا وجود دارد که میزان برجستگی آنها از هجاهای دیگر بیشتر است، ولی نسبت برجستگی این دو هجای قوی به یکدیگر وابسته به بافت آهنگ گفتار است، بدین‌صورت که اگر هجای تکیه‌بر دوم در ساخت آهنگ گفتار تکیه زیرومی اصلی پاره‌گفتار را دریافت کند، برجستگی آن از هجای تکیه‌بر اول بیشتر است، وگرنه، هیچ تفاوت برجستگی بین این دو هجا وجود ندارد. کاگر^{۲۰} (۱۹۸۹: ۲۷۶) تکیه‌واژگانی را

1. Ortega-Llebaria
2. Prieto
3. Recasens
4. Llisterri
5. Machuca
6. de la Mota
7. Riera
8. Rois
9. Tonal language
10. Potisuk
11. Gandour
12. Harper
13. Chahal
14. Helmuth
15. Silber-Varod
16. Sagi
17. Amir
18. Ladefoged
19. Johnson
20. Kager

به سه سطح تکیه اصلی، تکیه دومین و بدون تکیه تقسیم‌بندی کرده و توضیح می‌دهد که تکیه دومین در هجایی اتفاق می‌افتد که تکیه اصلی دریافت نکرده ولی کیفیت واکه آن کاهش پیدا نکرده‌است. به‌این ترتیب، هجای تکیه‌بر هجایی است که تکیه اصلی بر آن واقع شده و با واکه کامل تولید شده‌است. هجا(ها)ی فاقد تکیه اصلی که در آن کاهش واکه‌ای رخ می‌دهد، بدون تکیه و هجای فاقد تکیه اصلی که با واکه کامل تولید می‌شود، تکیه دومین است. بکمن و ادواردز^۱ (۱۹۹۴)، دجانگ، بکمن و ادواردز (۱۹۹۳)، دجانگ^۲ (۲۰۰۴) و گوسن‌هافن^۳ (۲۰۰۴) نیز همانند لده‌فوگد و جانسون (۲۰۱۱) سطوح برجستگی نوایی در واژه را وابسته به آهنگ گفتار می‌دانند. آنها سه نوع الگوی برجستگی در سطح واژه را از یکدیگر متمایز می‌کنند: هجای بدون تکیه، هجای تکیه‌بر (اما فاقد تکیه زیروبمی) و هجای تکیه‌بر (حاوی تکیه زیروبمی). براین اساس، آن سطح از تکیه که از آن به‌عنوان تکیه دومین یاد می‌شود، به بود یا نبود تکیه زیروبمی بر روی هجای تکیه‌بر بستگی دارد.

پیشینه مطالعات آکوستیکی مربوط به سطوح برجستگی نوایی اندک است. به‌طور کلی، نتایج این مطالعات نشان داده‌است که تکیه دومین به‌عنوان یک سطح مستقل برجستگی نوایی یا تظاهر آوایی ندارد و یا تظاهر آن وابسته به آهنگ (حضور تکیه زیروبمی) است. کلب و کلیپ فان (۲۰۰۶) در مطالعه‌ای آزمایشگاهی بر زبان آلمانی، دیرش، شدت انرژی، F0، مقادیر فرکانس‌های F1 و F2 (به‌عنوان هم‌بسته آوایی کاهش واکه‌ای) را در واژه‌های چندهجایی اندازه‌گیری کردند. نتایج نشان داد که دیرش مهم‌ترین هم‌بسته برجستگی در آلمانی است ولی این پارامتر آوایی تنها دو سطح تکیه‌بر و بدون تکیه را از یکدیگر متمایز می‌کند. پلاگ، کانتر و شارم (۲۰۱۱) با اندازه‌گیری هم‌بسته‌های آکوستیکی برجستگی در برخی واژه‌های انگلیسی (مانند 'violate و 'violation) که ریشه یکسان ولی الگوی تکیه متفاوتی دارند (یعنی برجستگی آنها در چپ یا راست واژه روی می‌دهد) با تأیید دیدگاه لده‌فوگد و جانسون (۲۰۱۱) به این نتیجه رسیدند که هجاهای دارای تکیه اصلی و دومین در این واژه‌ها در بافت غیرآهنگی با هم تفاوتی ندارند، یعنی در صورت نبود تکیه زیروبمی تفاوت آکوستیکی مهمی بین تکیه اصلی و تکیه دومین وجود ندارد. اما در بافت آهنگی، حضور تکیه زیروبمی بر هجای دارای تکیه اصلی موجب تفاوت آوایی معناداری بین آن هجا و هجای حاوی تکیه دومین می‌شود.

-
1. Edwards
 2. de Jong
 3. Gussenhoven

۳- پیشینه مطالعات آکوستیکی برجستگی در فارسی

تکیه واژگانی در زبان فارسی از دو دیدگاه واجی و آوایی بررسی شده‌است. برخی مانند فرگوسن (۱۹۵۷)، سامعی (۱۳۷۴)، کهنمویی‌پور (۲۰۰۳)، اسلامی (۱۳۸۸) و بی‌جن‌خان (۱۳۹۲) با رویکردی واجی به بحث درباره جایگاه تکیه در سطح کلمه و تأثیرپذیری آن از مقوله نحوی کلمه یا وندهای تصریفی و غیره پرداخته‌اند. برخی نیز مانند ابوالحسنی‌زاده، بی‌جن‌خان و گوسن‌هافن (۲۰۱۲)، رحمانی، ریتولد^۱ و گوسن‌هافن (۲۰۱۵) و صادقی (۱۳۹۲، ۲۰۱۷) از دیدگاه آواشناسی به بررسی تکیه در زبان فارسی پرداخته‌اند.

فرگوسن (۱۹۵۷) معتقد است تکیه واژگانی در فارسی، غالباً بر هجای پایانی کلمات واقع می‌شود. وی همچنین اشاره می‌کند که تکیه واژگانی در بعضی کلمات جایگاه غیرپایانی دارد، از جمله کلمات دارای پیشوندهای تصریفی فعل که تکیه را جذب می‌کنند (مانند پیشوند فعلی می) یا پسوندهای تصریفی و پی‌چسب‌ها که تکیه بر آنها واقع نمی‌شود (مانند پسوند یای نکره و پی‌چسب اش).

سامعی (۱۳۷۴) تکیه فعل را مرد بررسی کرده و دو قاعده برای آن در نظر گرفته‌است؛ تکیه در صورت‌های مثبت، بر آخرین هجای سازه نخست (که در افعال مرکب معادل عنصر غیرفعلی است) قرار می‌گیرد اما در صورت‌های منفی، بر تنها هجای تکواژ نفی.

کهنمویی‌پور (۲۰۰۳) و بی‌جن‌خان (۱۳۹۲) الگوی تکیه فارسی را در چارچوب نظریه واج‌شناسی نوایی در سطوح نوایی بررسی کرده و معتقدند که هر یک از سطوح نوایی مثل کلمه واجی^۲، گروه واجی^۳ و گروه آهنگ^۴ الگوی تکیه خاص خود را دارند: تکیه در سطح کلمه واجی بر هجای واقع در منتهی‌الیه سمت راست کلمه؛ در سطح گروه واجی بر هجای واقع در منتهی‌الیه سمت چپ گروه، و در سطح گروه آهنگ بر هجای واقع در منتهی‌الیه سمت راست گروه قرار می‌گیرد.

اسلامی (۱۳۸۸) بین تکیه واژگانی و تکیه زیرویمی تمایز قائل شده و معتقد است تکیه واژگانی در سطح واژگان اعمال می‌شود و انتزاعی، پیش‌بینی‌پذیر، ثابت و مربوط به توانش زبانی است ولی تکیه زیرویمی در سطح پاره‌گفتار اعمال می‌شود و عینی، پیش‌بینی‌ناپذیر، متغیر و مربوط به کنش زبانی است.

1. Ritveld
2. Phonological word
3. Phonological phrase
4. Intonational phrase

مطالعات آوایی بر تکیه‌واژگانی فارسی با نتایج متناقضی همراه بوده‌است. نتایج برخی مطالعات آزمایشگاهی نشان داده که تغییرات FO تنها هم‌بسته آکوستیکی معتبر تکیه در زبان فارسی است و از این رو، زبان فارسی نظامی غیرتکیه‌ای است که در آن برجستگی یک هجا در سطح واژه حاصل اعمال الگوی تغییرات زیرویمی به‌عنوان فرایندی فراواژگانی است (ابوالحسنی‌زاده، بی‌جن‌خان و گوسن‌هافن، ۲۰۱۲). همچنین، میزان حساسیت شنیداری شنونده‌های فارسی‌زبان به تقابل‌های تکیه‌ای بسیار کم است. یعنی شنونده‌های فارسی به تغییرات آکوستیکی ناشی از جابه‌جایی محل وقوع برجستگی نوایی حساسیت کمی دارند (رحمانی، ریتولد و گوسن‌هافن، ۲۰۱۵). اما صادقی (۲۰۱۷) در پژوهش آزمایشگاهی جدیدی، با مطالعه‌ی تمامی واژه‌های فارسی در بافت‌های نوایی متنوع نشان داده‌است که زبان فارسی زبانی تکیه‌ای-آهنگی است که در آن هجاهای تکیه‌بر و بدون تکیه در بافت آهنگی با نشانه‌های آکوستیکی چندگانه شامل FO، دیرش و شدت انرژی و در بافت غیرآهنگی با دیرش از یکدیگر متمایز می‌شوند. وی نتیجه گرفته که تکیه‌واژگانی در زبان فارسی، صرفاً جایگاهی برای دریافت تکیه زیرویمی در سطح آهنگ نیست، بلکه محتوای آوایی مستقل خود را دارد و آن، دیرش است. بنابراین، برجستگی هجاها در واژه‌های فارسی هم ناشی از تقابل تکیه‌ای در سطح واژگان و هم تقابل آهنگی (دارای تکیه زیرویمی/ فاقد تکیه زیرویمی) در سطح آهنگ است. دیرش بیشتر هجاهای تکیه‌بر نسبت به هجاهای بدون تکیه برای زبان‌های دیگر نیز گزارش شده‌است (نک. دجانگ و زاوایده^۱، ۱۹۹۹ برای زبان عربی؛ لیبرمن^۲، ۱۹۶۰؛ بکمن و ادواردز، ۱۹۹۴؛ اوکوبی^۳، ۲۰۰۶؛ کمپل^۴ و بکمن، ۱۹۹۷ برای زبان انگلیسی؛ کانلادا، کولمن-مادسن، ۱۹۸۷؛ لیستری^۵، ماچوکا^۶، دلاموتا^۷، ری‌پرا^۸ و رویس^۹، ۲۰۰۳؛ اورنگا-لباریا و پرئیتو^{۱۰}، ۲۰۱۰ برای زبان اسپانیایی؛ آستروک و پرئیتو^{۱۱}، ۲۰۰۶ برای زبان کاتالان؛ اسلوییتتر و فن‌هوفن، ۱۹۹۶ a, b و اسلوییتتر، فن‌هوفن و پاسیلی، ۱۹۹۷؛ برای زبان هلندی؛ امیر، بن-چمو^{۱۱} و سیلبر-وارود^۱، ۲۰۱۵؛ سیلبر، وارود، ساگی^۲ و امیر، ۲۰۱۵ برای زبان عبری اسرائیلی؛ کلبر^۳، کلیپ-فان^۴، ۲۰۰۶ برای زبان آلمانی).

1. Zawaydeh
2. Liberman
3. Okobi
4. Campell
5. Llisterri
6. Machuca
7. de la Mota
8. Riera
9. Rois
10. Astruc
11. Ben-Chemo

در تحقیق صادقی (۲۰۱۷) جایگاه هجا در واژه به‌عنوان یک عامل نوایی تأثیرگذار بر دیرش مطالعه نشده‌است، بلکه هجاهای تکیه‌بر و بدون تکیه، جداگانه در دو جایگاه واژگانی متفاوت یعنی آغاز و پایان واژه قرار گرفته بودند تا اثر عامل جایگاه واژگانی هجاها بر مقادیر دیرش کنترل شود. براین اساس، یافته‌های پژوهشی صادقی مبنی بر اختلاف دیرش هجاهای تکیه‌بر و بدون تکیه مربوط به جایگاه‌های واژگانی متفاوت است، مثلاً هجاهای تکیه‌بر آغازی نسبت به هجاهای بدون تکیه آغازی دیرش بیشتری دارند، نیز هجاهای تکیه‌بر پایانی نسبت به هجاهای بدون تکیه پایانی دیرش بیشتری دارند. البته صادقی در مشاهدات خود گزارش کرده که هجاها در آغاز واژه نسبت به هجاها در پایان واژه دیرش بیشتری دارند ولی مشخصاً درباره‌ی وزن دو عامل تکیه و جایگاه واژگانی بر میزان دیرش هجاها بر محور هم‌نشینی بحث نکرده‌است. ما با مقایسه‌ی دیرش، فرکانس پایه و شدت انرژی هجاها بر محور هم‌نشینی در واژه‌های چندهجایی فارسی درباره‌ی سهم هر یک از پارامترهای تکیه و واژگانی، تکیه‌ی زیروبمی و جایگاه هجا در برجسته‌سازی نوایی هجاها در واژه‌های فارسی بحث خواهیم کرد. همچنین، با توجه به نتایج، تعداد سطوح برجستگی نوایی در واژه‌های فارسی را بررسی خواهیم کرد.

۴- تحلیل

۴-۱- داده‌ها

پیکره‌ای شامل ۱۴۴ جمله متناسب با سؤال‌های تحقیق طراحی شد. واژه‌ها به‌گونه‌ای طراحی شدند که هر ۶ واکه زبان فارسی (a, a, u, o, e, i) را در سه جایگاه آغاز، وسط و پایان واژه در بر بگیرد. واژه‌های حاوی هجاهای هدف آغازی و پایانی، دوهجایی (CV.CV) و واژه‌های حاوی هجاهای هدف میانی، سه‌هجایی (CV.CV.CVC) بودند. واژه‌های سه‌هجایی همگی با اضافه کردن یک پسوند اشتقاقی یا تصریفی حامل تکیه به واژه‌های دوهجایی ساخته شده بودند. در واژه‌های دوهجایی، هجاهای هدف در آغاز واژه‌ها، بدون تکیه و در پایان واژه‌ها، تکیه‌بر بودند. در واژه‌های سه‌هجایی هجاهای هدف (میانی) فاقد تکیه اصلی بودند که میزان برجستگی آنها نسبت به هجاهای پایانی (حاوی تکیه اصلی) و آغازی (بدون تکیه) مشخص نبود. برای مثال هجای [la] در واژه «لاله» هجای آغازی بدون تکیه، در «کالا» هجای پایانی تکیه‌بر و در «بالابر» هجای میانی است. سپس واژه‌های طراحی شده در دو دسته جمله قرار داده شدند. در یک دسته واژه‌های هدف با خوانش آهنگی (دارای تکیه زیروبمی) و دسته دیگر با خوانش

1. Silber-Varod
2. Sagi
3. Kleber
4. Klippbahn

غیرآهنگی (بدون تکیه زیروومی) تولید شدند. برای اجتناب از اثر احتمالی همخوان‌های گرفته بر مقادیر متغیرهای وابسته تحقیق (فرکانس پایه، دیرش و شدت انرژی) واژه‌ها طوری انتخاب شدند که هجاهای هدف موجود در آنها فقط شامل همخوان‌های ناسوده [r, l, m, n] باشند. جملات در بافت آهنگی طوری طراحی شدند که واژه‌های هدف در جایگاه تکیه زیروومی هسته قرار گیرند. در مقابل برای بافت غیرآهنگی جملاتی طراحی شدند که در آنها فاعل جمله در موقعیت کانون محدود قرار گیرد تا تمام زنجیره آوایی پس از آن، از جمله واژه‌های هدف، بدون تغییرات زیروومی (تکیه زیروومی) تولید شوند.

برای اینکه شرکت‌کنندگان جملات را در دو بافت آهنگی و غیرآهنگی به صورت طبیعی تولید کنند، جملات در قالب یک گفت‌وگوی دو نفره کوتاه به شرکت‌کنندگان ارائه شد. به این ترتیب که یکی از پژوهشگران ابتدا سؤالی را مطرح می‌کرد و شرکت‌کنندگان جمله هدف را در پاسخ از روی برگه‌های کاغذ می‌خواندند. برای اجتناب از توجه شرکت‌کنندگان به واژه‌ها و هجاهای هدف، هیچ برجستگی نوشتاری در جملات ایجاد نشد. نمونه‌ای از داده‌های تحقیق:

پژوهشگر: مجید درباره چی/ کی نظر داد؟

شرکت‌کننده: مجید درباره کالا نظر داد. (بافت آهنگی)

پژوهشگر: مریم بود که درباره کالا نظر داد؟

شرکت‌کننده: نه، مجید بود که درباره کالا نظر داد. (بافت غیرآهنگی)

۲-۴- شرکت‌کنندگان و روش آزمایش

جملات را ۱۰ شرکت‌کننده (۵ مرد و ۵ زن) با محدوده سنی ۲۰ تا ۳۵ سال، دارای تحصیلات دانشگاهی و با گویش فارسی معیار یک بار به صورت داوطلبانه تولید کردند. به‌طور کلی، ۱۴۴۰ پاره‌گفتار (شرکت‌کننده ۱۰ × بافت ۲ × جایگاه ۳ × تکرار ۴ × واکه ۶) به دست آمد. ضبط داده‌ها در اتاقی با سکوت کامل و با فرکانس نمونه‌برداری ۱۱۰۲۵ هرتز انجام شد.

برای تجزیه و تحلیل آکوستیکی پاره‌گفتارها از نرم‌افزار پرات مدل ۵/۲/۱۲ استفاده شد. برای تحلیل آوایی داده‌ها از سیگنال آوایی، منحنی فرکانس پایه و منحنی شدت انرژی و طیف‌نگاشت بسته به متغیر آوایی هدف آزمایش استفاده گردید. برای تقطیع هجایی جملات از معیارهای تقطیع پیترسون^۱ و لهیست^۲ (۱۹۶۰) استفاده شد. این معیارها نحوه تقطیع مرز آکوستیکی آواها را در گفتار پیوسته بر مبنای الگوی تغییرات انرژی سازه‌های مؤثر فرکانسی تبیین می‌کنند.

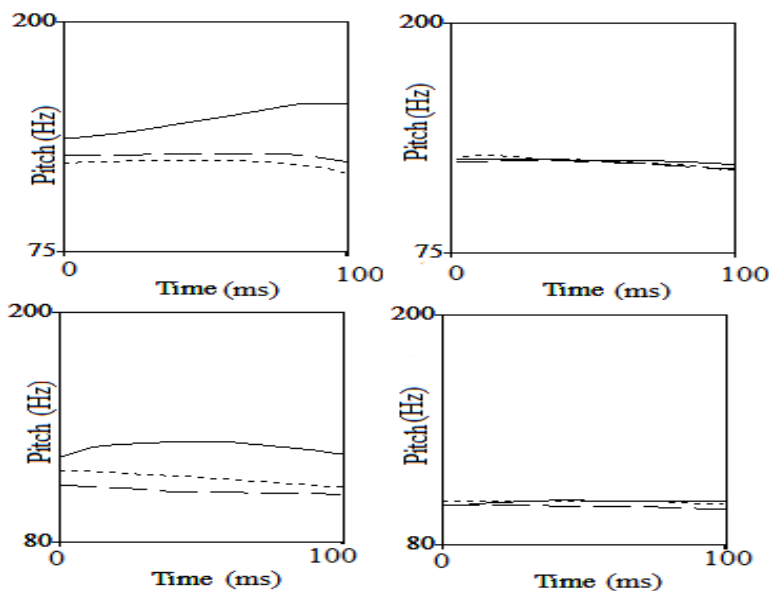
1. Peterson
2. Lehiste

مقادیر فرکانس پایه به صورت متوسط فرکانس پایه در طول واکه و مقادیر شدت انرژی به صورت متوسط شدت انرژی در طول هجاهای هدف اندازه‌گیری شد. دیرش هجاهای هدف نیز از نقطه آغازین همخوان تا پایان واکه (منطبق بر پایان فرکانس F2) اندازه‌گیری گردید.

۴-۳- تحلیل آوایی

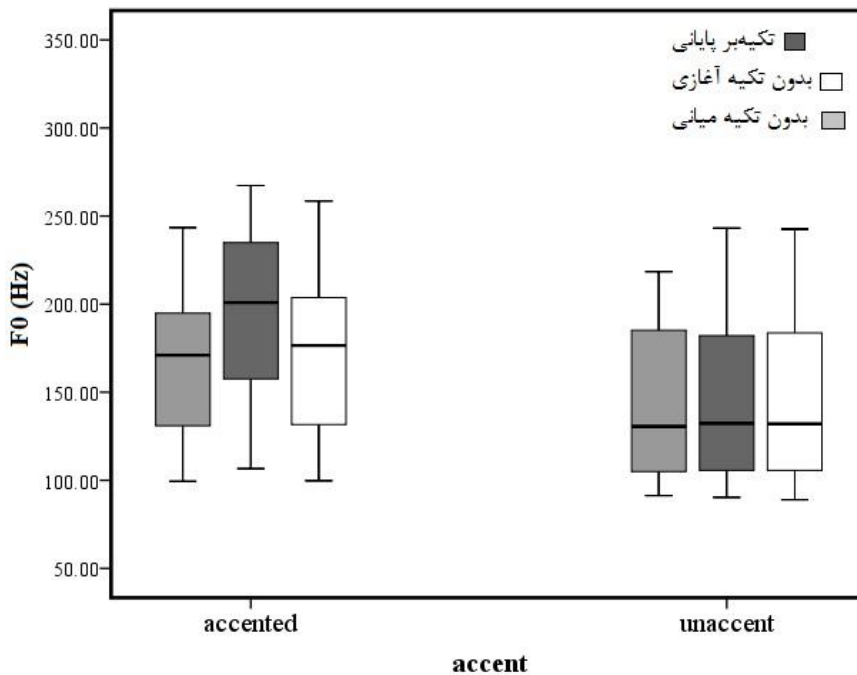
۴-۳-۱- فرکانس پایه

شکل ۱ فرکانس پایه واکه [u] را در هجای [ru] برای واژه‌های «پارو» (هجای پایانی - تکیه‌بر)، «روبه» (هجای آغازی - فاقد تکیه اصلی) و «پاروزن» (هجای میانی - فاقد تکیه اصلی) در دو بافت آهنگی (شکل‌های سمت چپ) و فاقد آهنگ (شکل‌های سمت راست) در گفتار دو نفر از شرکت‌کنندگان آزمایش (مهر و روح)^(۲) نشان می‌دهد. در هر شکل خطوط ممتد بیانگر واکه هجای پایانی، نقطه‌چین‌ها، واکه هجای آغازی و خط چین‌ها واکه هجای میانی هستند. با مقایسه شکل‌ها درمی‌یابیم که در بافت آهنگی فرکانس پایه واکه [u] برای هجای تکیه‌بر پایانی در گفتار هر دو شرکت‌کننده تفاوت معناداری با هجاهای بدون تکیه (اصلی) آغازی و میانی دارد ولی اختلاف مقادیر این پارامتر بین هجاهای آغازی و میانی معنادار نیست. در بافت فاقد آهنگ تفاوتی بین فرکانس پایه واکه [u] در هجاهای مختلف مشاهده نمی‌شود.



شکل ۱: فرکانس پایه واکه [a] در هجای [ru] برای واژه‌های «پارو» (خط ممتد)، «روبه» (نقطه‌چین) و «پاروزن» (خط چین) در دو بافت آهنگی (چپ) و فاقد آهنگ (راست) در گفتار مهر (بالا) و روح (پایین).

شکل ۲ نمودار جعبه‌ای فرکانس پایه واکه هجاهای آغازی، میانی و پایانی را در دو بافت آهنگی و غیرآهنگی برای تمامی شرکت‌کنندگان آزمایش نشان می‌دهد. این شکل نشان می‌دهد که بافت آهنگی بر مقادیر فرکانس پایه واکه‌ها تأثیرگذار است. به‌طور کلی، سطح فرکانس پایه واکه‌ها در بافت آهنگی نسبت به بافت غیرآهنگی بسیار بالاتر است. تأثیر الگوی تکیه بر فرکانس پایه واکه‌ها نیز در بافت آهنگی به روشنی مشاهده می‌شود. مقدار فرکانس پایه واکه‌های تکیه‌بر پایانی از واکه‌های بدون تکیه (اصلی) آغازی و میانی بسیار بالاتر است اما بین واکه‌های آغازی و میانی تفاوت بسیاری نیست، به‌علاوه واکه‌ها، صرف‌نظر از الگوی تکیه در بافت غیرآهنگی از سطح فرکانس پایه نسبتاً یکسانی برخوردارند که نشان می‌دهد الگوی تکیه تنها در بافت آهنگی بر فرکانس پایه واکه‌ها تأثیر می‌گذارد.



شکل ۲: نمودار جعبه‌ای فرکانس پایه واکه‌های هدف برای تمامی شرکت‌کنندگان آزمایش

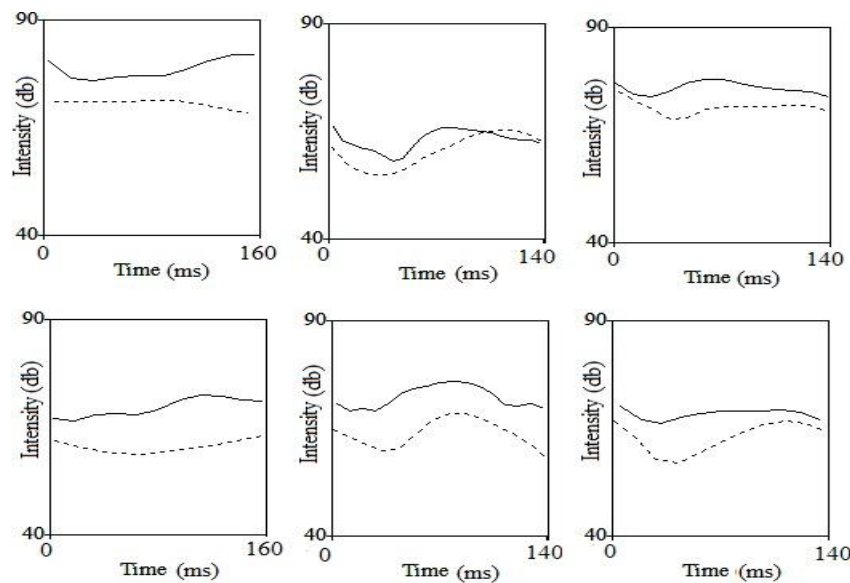
نتایج یک آزمون تحلیل واریانس دوعامله با مشاهدات مکرر نشان داد که اثر مستقل هر دو عامل جایگاه هجا (تکیه) و بافت آهنگی بر فرکانس پایه واکه‌ها معنادار است ($P < 0.001$). همچنین اثر تعاملی دو عامل تکیه وازگانی و بافت آهنگی بر تغییرات فرکانس پایه واکه‌ها معنادار است ($P < 0.001$). این تعامل مثبت ناشی از این است که فرکانس پایه واکه‌ها در

هجاهای مختلف، تنها در بافت آهنگی با یکدیگر تفاوت دارند. نتایج آزمون تعقیبی LSD مشخص کرد که اختلاف فرکانس پایه واکه‌ها برای هجاهای تکیه‌بر پایانی با هجاهای بدون تکیه آغازی و میانی معنادار است ($P < 0.001$) اما مقدار اختلاف فرکانس پایه واکه‌های هجاهای بدون تکیه آغازی و میانی با یکدیگر معنادار نیست ($P = 0.21$).

نتایج به‌طور کلی، دو واقعیت مهم را نشان می‌دهد: در هر واژه تنها هجای تکیه‌بر محل دریافت تکیه زیروبمی است و هجاهای دیگر فاقد هر اندازه تغییرات زیروبمی هستند؛ غیر از هجاهای تکیه‌بر، هجاهای دیگر در سطح واژه، از نظر الگوی تغییرات فرکانس پایه وضعیت یکسانی دارند، یعنی همه هجاها در سطح یک واژه غیر از هجای تکیه‌بر تغییرات زیروبمی مؤثر ندارند.

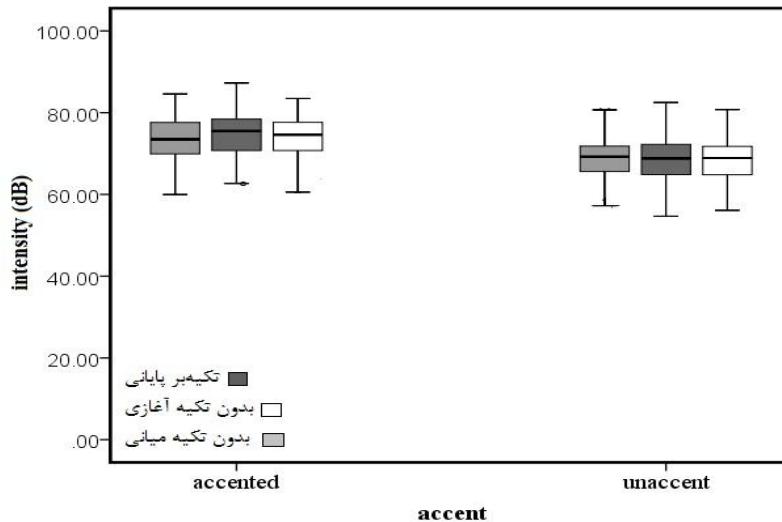
۲-۳-۴- شدت انرژی

شکل ۳ منحنی شدت انرژی هجای [ru] را به ترتیب در واژه‌های «پارو» (هجای پایانی-تکیه‌بر) (چپ)، «روباه» (هجای آغازی-فاقد تکیه اصلی) (وسط) و «پاروزن» (هجای میانی-فاقد تکیه اصلی) (راست) در دو بافت آهنگی (خط ممتد) و فاقد آهنگ (نقطه‌چین) در گفتار دو نفر از شرکت‌کنندگان آزمایش (ع.س و ا.ر) نشان می‌دهد. مشاهده می‌شود که شدت انرژی هجای [ru] برای تمامی هجاها در بافت آهنگی از بافت غیرآهنگی بالاتر است.



شکل ۳: شدت انرژی هجای [ru] در واژه‌های «پارو» (چپ)، «روباه» (وسط) و «پاروزن» (راست) در دو بافت آهنگی (خطوط ممتد) و غیرآهنگی (نقطه‌چین)

شکل ۴ نمودار جعبه‌ای اختلاف شدت انرژی هجاهای آغازی، میانی و پایانی را در دو بافت آهنگی و غیرآهنگی برای تمامی شرکت‌کنندگان آزمایش نشان می‌دهد. مشاهده می‌شود که مقادیر شدت انرژی هجاها در بافت آهنگی از بافت غیرآهنگی بیشتر است اما مقادیر این پارامتر برای هجاهای تکیه‌بر پایانی و هجاهای بدون تکیه (اصلی) آغازی و میانی در هیچ‌یک از دو بافت آهنگی و غیرآهنگی تفاوت قابل توجهی با یکدیگر ندارند. بنابراین الگوی تغییرات شدت انرژی تا حد زیادی وابسته به بافت آهنگی، یعنی بود یا نبود تکیه زیروبمی بر واژه است و تکیه نقش مؤثری در توزیع شدت انرژی هجاها ندارد.



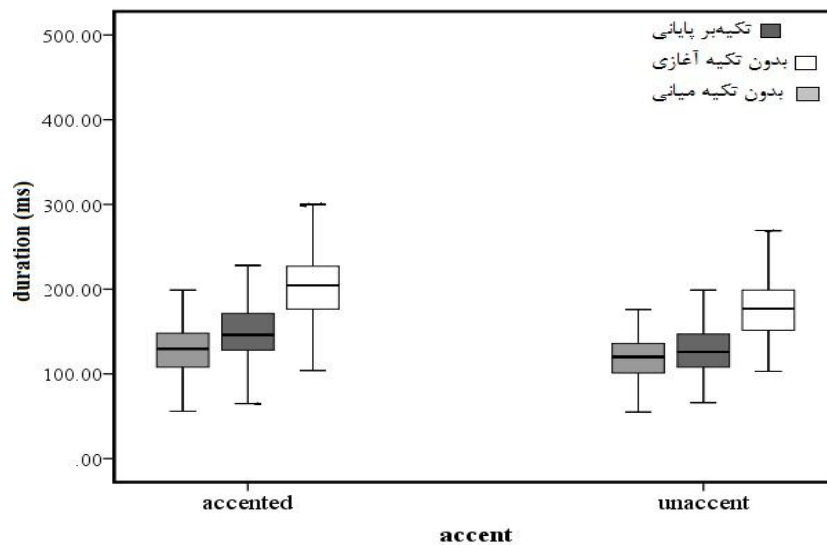
شکل ۴: نمودار جعبه‌ای شدت انرژی هجاهای هدف برای تمامی شرکت‌کنندگان آزمایش

نتایج یک آزمون تحلیل واریانس دوعامله با مشاهدات مکرر نشان داد که اثر مستقل عامل بافت آهنگی بر توزیع شدت انرژی هجاها معنادار است ($P < 0.001$). اما تکیه (جایگاه هجا) تأثیر معناداری بر اختلاف شدت انرژی هجاها ندارد ($P < 0.18$). همچنین اثر تعاملی دو عامل تکیه و بافت آهنگی بر شدت انرژی هجاها معنادار نیست ($P < 0.14$). نتایج نشان می‌دهد که آنچه اساساً باعث تغییر الگوی توزیع شدت انرژی بر روی هجاها در سطح یک واژه چندهجایی می‌شود حضور تکیه زیروبمی است. حضور تکیه زیروبمی بر یک واژه باعث می‌شود سطح شدت انرژی تمامی هجاها صرف‌نظر از الگوی تکیه‌شان افزایش یابد. تکیه هیچ‌گونه تأثیری بر الگوی تغییرات شدت انرژی هجاها ندارد.

بر این اساس، مقایسه نتایج شدت انرژی و فرکانس پایه نشان می‌دهد درحالی‌که تغییرات F0 وابسته به هجای تکیه‌بر واژه‌های حاوی تکیه زیروومی است- بدین معنا که تنها هجای تکیه‌بر واژه‌ها در بافت آهنگی با افزایش بسیار فرکانس پایه تولید می‌شود- تغییرات شدت انرژی تنها وابسته به بود یا نبود تکیه زیروومی است، طوری‌که تمامی هجاها اعم از تکیه‌بر و بدون تکیه در جایگاه‌های نوایی مختلف در بافت آهنگی شدت بیشتری نسبت به بافت غیرآهنگی دارند. با این حال، نتایج برای شدت انرژی و فرکانس پایه از دو منظر به یکدیگر شبیه‌اند: هر دو پارامتر آوایی به حضور تغییرات زیروومی در سطح واژه حساس‌اند؛ و هیچ‌یک از این دو پارامتر، برجستگی را به سطحی میانی در حد فاصل بین تکیه‌بر و بدون تکیه افراز نمی‌کنند، زیرا نتایج F0 نشان داد که همه هجاها یک واژه غیر از هجای تکیه‌بر فاقد تغییرات زیروومی مؤثرند. نتایج شدت انرژی نیز نشان داد که الگوی تغییرات شدت انرژی هجاها هیچ رابطه‌ای با الگوی تکیه ندارد.

۳-۳-۴- دیرش

شکل ۵ نمودار جعبه‌ای اختلاف دیرش هجاها را در بافت‌های آهنگی و غیرآهنگی برای تمامی شرکت‌کنندگان نشان می‌دهد. مشاهده می‌شود که الگوی اختلاف دیرش هجاها در بافت‌های آهنگی و غیرآهنگی مشابه یکدیگر است. در هر دو بافت آهنگی، دیرش هجاها بدون تکیه آغازی از هجاها بدون تکیه میانی و هجاها تکیه‌بر پایانی بسیار بیشتر است. دیرش هجاها تکیه‌بر پایانی نیز، به‌ویژه در بافت آهنگی، از هجاها بدون تکیه میانی بیشتر است.



شکل ۵: نمودار جعبه‌ای دیرش هجاها هدف برای تمامی شرکت‌کنندگان آزمایش

نتایج یک آزمون تحلیل واریانس دوعامله نشان داد که هر دو عامل مستقل تکیه (جایگاه هجا) و بافت آهنگی بر دیرش هجا تأثیر معنادار دارند ($P < .001$). به علاوه، تعامل آنها نیز بر دیرش هجا معنادار است. نتایج آزمون تعقیبی LSD نشان داد اختلاف سطح دیرش هجاهای بدون تکیه آغازی با هجاهای دیگر معنادار است ($P < .001$) اما هجاهای تکیه‌بر پایانی و هجاهای بدون تکیه میانی با یکدیگر تفاوت معنادار ندارند ($P = .13$).

این یافته پژوهشی در تعارض با یافته‌های پیشین درباره اثر تکیه بر دیرش هجا در زبان فارسی است. آزمایش‌های پیشین نشان داده‌اند که دیرش هجاهای تکیه‌بر در زبان فارسی به طور معناداری از هجاهای بدون تکیه بیشتر است. آنچه اساساً باعث تعارض داده‌های دیرشی این تحقیق با تحقیقات گذشته شده است، اثر جایگاه هجا به عنوان عامل نوایی رقیب تکیه بر دیرش هجاهاست. براین اساس، سطح بالاتر دیرش هجاهای بدون تکیه آغازی از هجاهای تکیه‌بر پایانی و هجاهای میانی را می‌توان با توجه به تقابل الگوی دیرش هجاها بر روی محور هم‌نشینی توضیح داد. یعنی می‌توان استدلال کرد که علت بیشتر بودن دیرش هجاهای بدون تکیه آغازی از هجاهای بدون تکیه میانی و هجاهای تکیه‌بر پایانی این است که این هجاها در جایگاه آغازی واژه‌ها قرار داشتند. بنابراین، به نظر می‌رسد جایگاه نوایی هجا نقش مؤثرتری نسبت به تکیه واژگانی بر الگوی دیرش هجاها بر محور هم‌نشینی دارد بدین صورت که حضور یک هجا در آغاز واژه، صرف‌نظر از الگوی تکیه واژگانی آن هجا، باعث افزایش دیرش هجای مورد نظر می‌شود.

یافته‌های پژوهشی پیشین مبنی بر اختلاف دیرش هجاهای تکیه‌بر و بدون تکیه، اغلب مبتنی بر مقایسه‌های جانیشینی در جایگاه‌های واژگانی متفاوت است، مثلاً اینکه هجاهای تکیه‌بر آغازی نسبت به هجاهای بدون تکیه آغازی دیرش بیشتری دارند، یا هجاهای تکیه‌بر پایانی نسبت به هجاهای بدون تکیه پایانی دیرش بیشتری دارند. به مقایسه‌های هم‌نشینی در این تحقیقات کمتر توجه شده است. براین اساس، با مقایسه نتایج تحقیق حاضر، که مبتنی بر مقایسه‌های هم‌نشینی است، با یافته‌های پیشین درباره اثر تکیه بر دیرش هجاها به این نتیجه می‌رسیم که تکیه به عنوان یک عامل مستقل نوایی (بر محور جانیشینی)، بر دیرش هجاها بر محور جانیشینی تأثیر معنادار می‌گذارد، اما بر محور هم‌نشینی دو عامل نوایی، هم‌زمان بر دیرش هجاها تأثیر می‌گذارند؛ یکی تکیه واژگانی و دیگری جایگاه نوایی هجاها در سطح واژه. این دو عامل، برای برجسته‌سازی دیرشی هجاها در سطح واژه با هم رقابت می‌کنند. بر این اساس، اگر تغییرات دیرشی هجاها را در زنجیره آوایی واژه‌های سه‌هجایی فارسی بر محور

هم‌نشینی در نظر بگیریم، از یک سو، انتظار می‌رود هجاهای آغازی، باتوجه به اثر عامل جایگاه نوایی هجا، نسبت به هجاهای میانی و پایانی دیرش بیشتری داشته باشند و از سوی دیگر، هجاهای پایانی باید باتوجه به اثر عامل تکیه، نسبت به هجاهای بدون تکیه میانی و آغازی دیرش بیشتری داشته باشند. این تناقض با تعیین وزن یا اهمیت نسبی این عوامل در برجسته‌سازی نوایی هجاها برطرف می‌شود. از نتایج این تحقیق برمی‌آید که اثر جایگاه نوایی بر تغییرات دیرشی هجاها از تکیه واژگانی مهم‌تر است. به همین دلیل مقدار دیرش هجاهای بدون تکیه آغازی از هجاهای تکیه‌بر پایانی، هم در واژه‌های دوهجایی و هم سه‌هجایی بیشتر است. افزون‌براین، باتوجه به توضیحات، دیرش بیشتر هجاهای آغازی نسبت به هجاهای پایانی و هجاهای پایانی نسبت به هجاهای میانی، لزوماً به معنای وجود یک تقابل دیرشی سه‌سطحی بر محور هم‌نشینی هجاها نیست. این تقابل ظاهراً سه‌گانه، صرفاً ناشی از اثر تعاملی دو عامل تکیه و جایگاه نوایی بر دیرش هجاهاست.

باتوجه به این نتایج در زبان فارسی رویدادی با عنوان کشش آغازی وجود دارد که براساس آن دیرش عناصر هجاها یا زنجیره‌ای واقع در مرز آغازی واحدهای نوایی، مانند واژه واجی، گروه واجی و غیره، افزایش می‌یابد. این رویداد در تقابل با کشش پیش‌مرزی (پایانی) در برخی زبان‌ها (مانند هلندی، اسلویتر و فن‌هوفن a, b؛ ۱۹۹۶؛ فرانسوی، هی و دیل، ۲۰۰۷؛ انگلیسی، سفران و آسلین و نیوپرت، ۱۹۹۶) قرار دارد که در آنها برخلاف زبان فارسی، هجاها و عناصر زنجیره‌ای آنها در پایان واژه کشیده‌تر می‌شوند.

۵- نتیجه‌گیری

در این تحقیق با اندازه‌گیری دیرش، فرکانس پایه و شدت انرژی هجاها بر محور هم‌نشینی در واژه‌های چندهجایی فارسی، اثر هر یک از عوامل تکیه واژگانی، تکیه زیرویمی و جایگاه هجا را در برجسته‌سازی نوایی هجاها در واژه‌های فارسی بررسی کردیم. همچنین، باتوجه به نتایج درباره تعداد سطوح برجستگی نوایی در واژه‌های فارسی بحث کردیم.

نتایج برای فرکانس پایه نشان داد که تغییرات فرکانس پایه هم‌بسته آکوستیکی تکیه زیرویمی است و هیچ‌گونه هم‌بستگی بین این پارامتر آکوستیکی و تکیه واژگانی (جایگاه هجا) وجود ندارد. هجای پایانی واژه به‌عنوان هجای تکیه‌بر، محل دریافت تکیه زیرویمی است و هجاهای دیگر تغییرات زیرویمی ندارند. به‌علاوه، سطح فرکانس پایه تمامی هجاها در سطح واژه، غیر از هجای تکیه‌بر، تقریباً ثابت با اندازه کم است، یعنی همه هجاها در سطح یک واژه غیر از هجای تکیه‌بر فاقد تغییرات زیرویمی مؤثر برای برجسته‌سازی هجاها هستند.

نتایج برای شدت انرژی نشان داد که شدت انرژی نیز مانند فرکانس پایه همبسته آکوستیکی تکیه زیربومی است و تکیه (جایگاه هجا) تأثیر معناداری بر اختلاف شدت انرژی هجاها ندارد. به بیان دیگر، هرگونه تغییر الگوی توزیع شدت انرژی بر روی هجاها در سطح یک واژه چندهجایی ناشی از بود یا نبود تکیه زیربومی است. نکته مهم آنکه حضور تکیه زیربومی بر یک واژه تمامی هجاها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، طوری که سطح شدت انرژی تمامی هجاها صرف نظر از الگوی تکیه افزایش یابد و تکیه یا جایگاه هجا هیچ تأثیری بر الگوی تغییرات شدت انرژی هجاها ندارد.

نتایج برای دیرش نشان داد که هجاها بدون تکیه آغازی نسبت به هجاها تکیه بر پایانی دیرش بیشتری دارند. همچنین، هجاها تکیه بر پایانی نسبت به هجاها بدون تکیه میانی دیرش بیشتری دارند. نکته مهم این است که اختلاف دیرش این هجاها با یکدیگر، برخلاف دو پارامتر فرکانس پایه و شدت انرژی، در هر دو بافت آهنگی و غیرآهنگی اتفاق می‌افتد. با مقایسه این نتایج با یافته‌های مطالعات پیشین درباره اثر تکیه بر دیرش هجا در زبان فارسی گفتیم که اگر دیرش هجاها را بر محور جانشینی با یکدیگر مقایسه کنیم، تکیه به‌عنوان تنها عامل مستقل نوایی، بر دیرش هجاها تأثیرگذار است، اما اگر دیرش هجاها را بر محور هم‌نشینی با یکدیگر مقایسه کنیم دو عامل نوایی، هم‌زمان بر دیرش هجاها تأثیر می‌گذارند، یکی تکیه واژگانی و دیگری جایگاه نوایی هجا در واژه، که اثر جایگاه هجا بر برجسته‌سازی دیرشی هجاها بیشتر از تکیه واژگانی است. بر این اساس، تکیه واژگانی بر محور هم‌نشینی در تعامل با جایگاه نوایی هجا بر دیرش هجاها تأثیر می‌گذارد، ولی اثر جایگاه هجا نسبت به تکیه واژگانی بر دیرش هجاها قوی‌تر است. به این ترتیب، دیرش در زبان فارسی، برخلاف فرکانس پایه و شدت انرژی، هم‌زمان همبسته آکوستیکی دو عامل نوایی تکیه واژگانی و جایگاه هجاست. این دو عامل در تعامل با یکدیگر بر محور هم‌نشینی با تنظیم مقادیر دیرش هجاها در سطح واژه بر میزان برجستگی آنها تأثیر می‌گذارند.

پی‌نوشت

۱. زبان نواختی زبانی است که در آن تغییرات نواختی در سطح یک واژه باعث تفاوت معنایی واژه‌ها می‌شود.
۲. در این پژوهش، برای محرمانه ماندن اطلاعات شخصی شرکت‌کنندگان، نام و نام خانوادگی آنها به صورت مخفف بیان شده است.

منابع

- اسلامی، م. ۱۳۸۸. تکیه در زبان فارسی. *پردازش علائم و داده‌ها*، ۱ (۱۱): ۳-۱۲.
- بی‌جن‌خان، م. ۱۳۹۲. *نظام آوایی زبان فارسی*. تهران: سمت و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- سامعی، ح. ۱۳۷۴. «تکیه فعل در زبان فارسی: بررسی مجدد». *نامه فرهنگستان*، ۱ (۴): ۶-۲۱.
- صادقی، و. ۱۳۹۲. «بررسی آوایی تکیه واژگانی در زبان فارسی». *زبان پژوهی*، ۵ (۹): ۹۷-۱۲۴.
- Abolhasani Zade, V. Gussenhoven, C. and Bijankhan, M. (2012) 'The Persian pitch accent and its retention after the focus', *Lingua* 122: 13, 1380-1394.
- Amir, N., Ben-Chemo, C., & Silber-Varod, V. (2015). Categorical perception of lexical stress: the effect of manipulated duration. In *Proceedings of the 18th International Congress of Phonetic Sciences (ICPHS2015)*, paper number 0127.
- Astruc, L. and Prieto, P. (2006) 'Acoustic cues of stress and accent in Catalan', *Speech Prosody* 21159, University of Cambridge & ICREA-UAB.
- Beckman, M. E. (1986) *Stress and non-stress accent*. Dordrecht: Foris Publications.
- Beckman, M., Edwards, J. (1994). Articulatory evidence for differentiating stress categories. In: Keating, P. A. (ed), *Papers in laboratory phonology*, vol 3, Cambridge: Cambridge University Press
- Campell, N., Beckman, M. (1997). Stress, prominence and spectral tilt. In: Botinis, A, G., (eds), *Intonation: Theory, Models and applications*. ESCA: 67-70.
- Canellada, M. J., and Kuhlman-Madsen, J. (1987). *Pronunciación del español. Lengua hablada literaria*. Madrid: Editorial Castalia.
- Chahal, D., & Helmuth, S. (2014). Comparing the Intonational Phonology of Lebanese and Egyptian Arabic. In S. A. Jun (Ed.), *Prosodic typology: the phonology of intonation and phrasing*, Vol, 2 356-404.
- Cutler, A. (2005) 'Lexical stress', In D. B. Pisoni, & R. E. Remez (Eds.), *The Handbook of Speech Perception*, 264-289. Oxford, UK: Blackwell.
- de Jong, K. Beckman, M, M. E. and Edwards, J. (1993) 'The interplay between prosodic structure and coarticulation', *Language and Speech*, 36:23, 197-212.
- de Jong, K. & Zawaydeh, B. A. (1999). Stress, duration, and intonation in Arabic word-level prosody. *Journal of phonetics*, 27, 3-22.
- de Jong, K. (2004). Stress, lexical focus, and segmental focus in English: Patterns of variation vowel duration'. *Journal of phonetics*, 32, 493-516.
- Ferguson, C. (1957). Word stress in Persian. *Language* 33, 123-135.
- Fry, D. B. (1955) Duration and intensity as physical correlates of linguistic stress, *J. Acoust. Soc. Am.*, 27, 765-768.
- (1958). Experiments in the perception of stress. *Language and Speech* 1, 126-152.
- Gussenhoven, C. (2004). *The phonology of tone and intonation*. Cambridge: Cambridge University press.

- Hay, J. S. F., and Diehl, R. L. (2007). Perception of rhythmic grouping: Testing the iambic/trochaic law. *Percept. Psychophys.* 69, 113–122. DOI: [10.3758/bf03194458](https://doi.org/10.3758/bf03194458)
- Hyman, L.M. (2006) 'Word –prosodic typology', *Phonology* 23, 225-257.
- Hyman, Larry M. (2014). Do all languages have word accent? In van der Hulst, H. (ed.) *Word Stress: Theoretical and Typological Issues*. Cambridge: Cambridge University Press. DOI: [10.1017/cbo9781139600408.004](https://doi.org/10.1017/cbo9781139600408.004).
- Issatčenko, A. V., and Schädlich, H. J. (1966). Untersuchungen über die deutsche Satzintonation, *Stud. Grammatica* 7, 7-64.
- Kager, R. (1989). *A metrical theory of stress and destressing in English and Dutch*. Dordrecht: Foris Publications.
- Kahnemuyipour, Arsalan. (2003). Syntactic categories and Persian stress. *Natural Language and Linguistic Theory* 21(2): 333-379.
- Kleber, F. and Klippahn, N. (2006) 'An acoustic investigation of secondary stress in German', *Institute of Phonetics and Digital Speech Processing, Christian-Alberchts University Kiel, Germany*.
- Ladefoged, P. and Johnson, K (2011). *A course in phonetics* (7th edn). United States: Cengage Learning.
- Lieberman, P. (1960). Some acoustics correlates of word stress in American English. *Journal of the Acoustical Society of America*, 33,451-4.
- Llisterri, J. Machuca, M. de la Mota, C. Riera, M. and Rois, A. (2003) 'The perception of lexical stress in Spanish', *Proceedings of the 15th International Congress of Phonetic Sciences*, 2023-6. Barcelona.
- Mattys, S. L. (2000). The perception of primary and secondary stress in English. *Perception & psychophysics*, 62(2), 253-265.
- Okobi, A. (2006). *Acoustic correlates of word stress in American English*. Ph.D. thesis, MIT.
- Ortega-Llebaria, M. and Prieto, P. (2010) 'Acoustic Correlates of Stress in Central Catalan and Castilian Spanish', *Language and Speech*, 54: 1, 73-97.
- Peterson, G. E., & Lehiste, I. (1960). Duration of syllable Nuclei in English. *Journal of the Acoustical Society of America*, 32(6), 693-703.
- Plag, I., Kunter, G. and Scharmm, M. (2011) 'Acoustic correlates of primary and secondary stress in North American English', *Journal of Phonetics*, 39, 362-374.
- Potisuk, S., Gandour, J., & Harper, M. P. (1996). Acoustic correlates of stress in Thai. *Phonetica*, 53, 200-20.
- Rahmani, H. Ritveld, T. and Gussenhoven, C. (2015) 'Stress "Deafness" reveals absence of lexical marking of stress or tone in adult grammar', *PLOS ONE*. DOI: [10.1731/journal.pone.0143968](https://doi.org/10.1731/journal.pone.0143968).
- Recasens, D. (1986). *Estudis de fonètica experimental del català oriental central*. Barcelona: Publicacions del'Abadia de Montserrat.

- Sadeghi, V. (2017) 'Word-level prominence in Persian: An experimental study', *Language and Speech*, 60: 4, 571-596 first online published.
- Saffran, J. R., Aslin, R. N., and Newport, E. L. (1996). Statistical learning by 8-month-old infants. *Science* 274, 1926–1928. DOI: 10.1126/science.274.5294.1926.
- Silber-Varod, V. Sagi, H. and Amir, N. (2015) 'The acoustic correlates of lexical stress in Israel Hebrew', *Journal of Phonetic*, 56, 1-14.
- Sluijter, A. and van Heuven, V. (1996a) Spectral balance as an acoustic correlate of linguistic stress, *J. Acoust. Soc. Am.*, 100: 4, 2471-2485.
- (1996b) 'Acoustic correlates of linguistic stress and accent in Dutch and American English', *Proceedings of ICSLP 96*, 630-633. Philadelphia, PA: Applied Science and Engineering Laboratories, Alfred I. DuPont Institute.
- Turk, A. and Sawusch, J. (1996) 'The processing of duration and intensity cues to prominence', *Journal of the Acoustical Society of America*, 99: 6, 3782-3790.
- Sluijter, A. van Heuven, V. and Pacilly, J. (1997) 'Spectral balance as a cue in the perception of linguistic stress', *J. Acoust. Soc. Am.*, 101:1, 503-513.
- Vaissière, J. (1983). Language-independent prosodic features, in *Prosody: Models and Measurements*, edited by A. Cutler, and D. R. Ladd. Springer-Verlag, Hamburg, pp. 53–66. DOI: 10.1007/978-3-642-69103-4_5.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۴

بررسی تابوی زبانی و واژگان اهریمنی در فرهنگ ایرانی

دکتر علی تسلیمی^۱

اقبال تسلیمی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۲۹

چکیده

بسیاری از اندیشمندان حوزه های علوم انسانی چون مردم شناسی، روان شناسی، جامعه شناسی و زبان شناسی به تابوهای زبانی و واژگان اهریمنی، به خاطر ارزش های اخلاقی و فرهنگی آن توجه کرده اند. تابو منعی است در برابر نیروی سترگ، که هم مقدس است و هم نامقدس، و نیز در جامعه شناسی زبان، واژه هایی است که کاربرد آنها ممنوع و مایه شرم و بیزارى است. اندیشمندان چون فردیناند دو سوسور و کلود لوی-استراوس به تقابل های دوگانه ساختاری پرداخته اند و می توان نظرات آنها را در امور مقدس و نامقدس، زیبا و زشت، و اهورایی و اهریمنی گسترش داد. در فارسی باستان و میانه، واژگان ناهنجار برای اهریمنان و واژگان خوب برای اهوراییان به کار می رفت. در فارسی دری نیز برخی واژه ها برای اهریمنان به کار می رفته که با این کار، گاه زهر بدزبانی آن برای مردمی که با واژگان اهریمنی نا آشنا بودند گرفته می شد. قلمرو کار مقاله، نمونه وار شامل فرهنگ افسانه ای و مردمی ایران می گردد و روش پژوهش تحلیلی و بر پایه نظریه تقابل های دوگانه است.

واژگان کلیدی: تابو، واژگان اهریمنی، دوگانگی، زبان بیگانه، فرهنگ ایرانی

✉ taslimy1340@yahoo.com

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان

۲. کارشناس ارشد آموزش زبان فارسی، دانشگاه پیام نور

۱- مقدمه

تابو^۱ واژه‌ای پولینزیایی^۲ است که در نیوزلند تاپو^۳ و در جزایر سلیمان تامبو^۴، به معنی پرهیز در برابر نیروی بزرگ دانسته شده است (اسکت، ۱۹۹۳: ۴۸۷). نیروهای دوگانه اهورایی و اهریمنی که همه تمایزها و تقابل‌های اسطوره‌ای و مردم‌شناختی را به یاد می‌آورد، در زبان خودنمایی می‌کند. این دوگانگی‌ها در زبان با تفاوت‌های کمینه آغاز می‌شود و مایه تفاوت و تضاد معنایی دو واژه می‌گردد. اهورا و اهریمن نمونه آن است. واژگان و زبان همچون جهان به دو بُن یا بُن‌های ناهمسان و متضاد بخش‌بندی می‌گردند و گویشوران از کاربرد نابه‌جای آنها به نام تابو پرهیز می‌کنند، به زبان دیگر، واژه‌ها، به‌ویژه در اوستایی، به دو بنیاد خوب و بد تقسیم می‌گردند که امروزه به‌خاطر تابو بودن واژه‌های بد، سعی در فراموش کردن آنها می‌شود و در هنگام ناچاری، از خوش‌زبانی (حُسن تعبیر) و شیوه نامستقیم بدزبانی بهره می‌جویند.

در این باره، می‌توان از زبان‌های بیگانه یاری جست که کاربرد برخی واژه‌ها به آن زبان‌ها در فارسی زشتی چندانی ندارد، مانند «آلت جنسی». اگر همین واژه به عربی یا انگلیسی؛ genital organ، در فارسی به کار رود، کمتر از انگلیسی یا عربی‌اش شرم‌آور است، گرچه بسیاری از این واژگان در زبان بیگانه هم نامستقیم و استعاری به زبان می‌آیند. بنابراین «دوزبانگی» در این باره می‌تواند نقشی بنیادی داشته باشد، کاری که فرهیختگان می‌کنند، نه توده مردم، به‌ویژه جوانانی که گاه رودرروی فرهیختگان می‌ایستند.

این مقاله از واژگان تابو و نیز واژه‌های اهریمنی در برابر غیراهریمنی که در ایران باستان به کار می‌رفته است، یاد می‌کند و ادعا دارد که تابوهای زبانی در زبان، فرهنگ و روایات جهان به‌ویژه ایران، ساختار و مرزبندی‌هایی دارد که /اوستا، میان جهان اهریمنی و جهان اهورایی کشیده است. اگرچه بسیاری از واژگان تابویی در گروه واژگان اهریمنی نیامده‌اند، اما دارای همان معانی‌اند و از همان روش‌ها پیروی می‌کنند. چهارچوب‌های نظری مقاله نیز چندگانه است؛ از نظریه‌های تمایز و تقابل‌های دوگانه در زبان‌شناسی و اسطوره‌شناسی راه به تابو و خوش‌زبانی و نیز دوزبانگی در جامعه‌شناسی زبان می‌جوید و آنگاه با روش تحلیلی و شیوه میان‌رشته‌ای، برخی از ریشه‌های فرهنگی تابوها را در روان‌شناسی، مردم‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی جست‌وجو می‌کند. این تحلیل براساس تقابل‌های ساختاری واژگان خوشایند و

1. Taboo
2. Polynesian
3. Tapu
4. Tampu

ناخوشایند، با توجه به فرهنگ صاحبان زبان و نیز ریشه‌های اجتماعی و باورهای مردم ایران دربارهٔ اهورا و اهریمن است. از اهداف مقاله، معرفی بخشی از تابوهای زبانی به منزلهٔ واژگان اهریمنی است.

۲- پیشینه پژوهش

مقالهٔ پیش‌رو پیشینهٔ ویژه‌ای که تابوها را به زبان اهریمنی و اهورایی پیوند دهد ندارد یا دست‌کم نگارندگان بدان برخورد کرده‌اند، اما دربارهٔ زبان و تابو، در بخشی از آثار همچون درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان وارد هاف (۲۰۰۶)، و درآمدی بر زبان‌شناسی معاصر آگریدی و دیگران (۱۹۸۷) یاد شده است. دربارهٔ اهورایی و اهریمنی بودن واژگان نگارندگان به‌گونهٔ پراکنده در ترجمهٔ اوستای پورداوود (۱۳۶۴) و واژگان زبان فارسی دری ابوالقاسمی (۱۳۷۹) و ... به مطالبی برخورد کرده‌اند. مقالهٔ حاضر، پیوند میان آن دو را بر پایهٔ نظریه‌های یاد شده می‌کاهد.

۳- تقابل‌های دوگانه

تقابل‌های کمینه^۱ در زبان‌شناسی سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) آغاز تفاوت‌های واژگانی است: کمترین تفاوت کمینه‌ای چون واج‌های /د/ و /ر/ در «دود» و «رود» مایهٔ جدایی آن دو از یکدیگر می‌گردد و نشان می‌دهد که زبان همچون نوشتار نظامی از نشانه‌هاست (سوسور، ۲۰۰۰: ۸). به زبان دیگر، اندیشه‌ها، معناها و مدلول‌های گوناگون، بازتاب تفاوت‌های واجی و واژگانی است. بنیادی‌ترین ویژگی ساختارگرایی سوسوری نظامی است که این تقابل‌ها و تفاوت‌های کمینه و غیرکمینه را در بر می‌گیرد. ساختارگرایی و نظام تقابل‌ها در اندازه‌های درشت‌شده‌اش می‌تواند از واژگان درگذرد و دربردارندهٔ گزاره‌ها و حتی متن ادبی (شعر، داستان و قصه‌های عامیانه) باشد. ولادیمیر پراپ^۲ (۱۸۹۵-۱۹۷۰)، تمایزها و تقابل‌های ساختاری را در قصه‌های روسی نشان داده و تیپ‌های آنها را به دسته‌های گوناگون و متقابل بخش‌بندی کرده است که مهم‌ترین آنها تبه‌کار و درست‌کار (قهرمان) هستند. وی دو کار متمایز از دواج با محارم و پدرگشی را نیز در اسطورهٔ ادیپ جست‌وجو می‌کند (نک. پراپ، ۲۰۰۰: ۶۲).

بر پایهٔ همین تفاوت‌های سوسوری و پراپی است که لوی-استراوس (۱۹۰۸) نظریهٔ تقابل‌های دوتایی را، که خود آن را ساختار جاودانهٔ اندیشهٔ بشری می‌داند، در بررسی افسانه‌ها

1. minimal differences
2. Vladimir Propp

و اسطوره‌ها، از جمله اسطوره ادیپ به کار می‌بندد. وی تقابل اعتبار روابط خونی و ازدواج با مادر را در برابر بی‌اعتباری آن یعنی کشتن پدر، در پیش روی ما می‌گذارد و سرانجام آن دو را در روابط پیچیده یک نظام، با یکدیگر نزدیک می‌سازد^(۱) (نک. لوی-استراوس، ۱۹۶۲: ۲۱۶).

گریماس^۱ نیز تقابل‌های دوتایی را در اسطوره ادیپ می‌جوید و معیار این تقابل‌ها، ذهنیت گناه ادیپ یعنی همان تابوهاست. اگرچه وی نیز به گونه‌ای همچون لوی-استراوس اسطوره ادیپ را سرشار از یگانگی‌ها می‌بیند؛ ادیپ در پی پرهیز از گناه و در جست‌وجوی قاتل پدر، یعنی خویشتن است که هم قهرمان و هم تبهکار خوانده می‌شود (نک. سلدن، ۱۳۷۷: ۱۴۴).

مهم‌ترین تقابل‌ها نزد اسطوره‌شناسان به درستی و نادرستی، نیکی و بدی، روشنی و تاریکی و مانند آن بازمی‌گردد که ریشه در اندیشه‌های ثنوی و دوگانۀ ادیان و اساطیر گذشته دارد، به زبان دیگر، تابوهایی چون ازدواج با محارم و کشتن پدر در فرهنگ‌ها ریشه دوانده‌است و مردم جهان به گونه‌ای ناخودآگاه بدان رو کرده‌اند. زبان‌شناسان نیز نشانه‌های زبانی تابوها را از فرهنگ‌ها بیرون می‌کشند و آنگاه تقابلی میان زبان والا و پست، زیبا و زشت و ممنوع و مجاز فراهم می‌سازند. کوتاه‌سخن آنکه پای دوگانگی‌های برآمده از تابوهای فرهنگی، جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی و روان‌شناختی به پهنه‌های زبان‌شناسی و ساختارگرایی نیز کشیده می‌شود.

۴- تابوها از فرهنگ تا زبان

فروید می‌گوید تابو نشانه دو معنی متضاد است، از یک‌سو به معنی مقدس و وقفی است و از دیگر سو به معنی خطرناک، هراسناک، ممنوع، نجس و رازناک. در زبان پولینزیایی، واژه متضاد تابو، نوآ^۲، به معنی معمولی و در دسترس همه است. «بنابراین تابو به معنای غیرقابل وصول و اساساً به معنای محدود و ممنوع است. اصطلاح معروف 'وحشت مقدس' که میان ما رایج است غالباً به همان معنای تابوست» (فروید، ۱۳۶۲: ۴۴). تابو با اینکه دارای مفهوم دینی است (نک. روح‌الامینی، ۱۳۸۹: ۱۷۸)، با ممنوعیت‌های اخلاقی و دینی تفاوت دارد، زیرا فرمان‌های دینی و مذهبی، آسمانی دانسته شده‌اند که گاه سبب واجب و ممنوع بودنشان روشن است، درحالی‌که ممنوعیت‌های تابویی بر هیچ استدلالی استوار نیست و ما نمی‌توانیم آن را بپذیریم اما برای کسانی که در آن زمینه‌ها به سر می‌برند، طبیعی است (فروید، ۱۳۶۲: ۴۵). بنابراین خودبه‌خود «تابو انضباط و پرورشی درونی و نیرومند به شمار می‌آید» (واردهاف، ۲۰۰۶: ۲۳۹)، به گونه‌ای که

1. A. J. Greimas

2. noa

اگر مجرم بی‌گناهی گوشت حیوان ممنوعی خورده باشد، دچار افسردگی می‌گردد و منتظر مرگ می‌ماند. این گونه‌ای دیده‌بانی از خود^(۳) دانسته شده‌است. ممنوعیت‌ها بیشتر به چیزهای مصرفی و آزادی رفتار و ارتباطها برمی‌گردد (فروید، ۱۳۶۲: ۴۹) و واژگان وابسته به جنسیت، مرگ، اجابت مزاج، کارکردهای اندام، کاربرد دست چپ (عضو شیطانی)، بازی‌های حیوانات، کارهای نامادری و مانند آنها را در بر می‌گیرد که گاه دارای جنبه‌های سیاسی و مذهبی است (واردهاف، ۲۰۰۶: ۲۳۹). تابو به باورهای گوناگون وابسته است و هر قبیله‌ای از آنجاکه توت‌های خود را دارد، تابوهای ویژه‌ای نیز پیدا می‌کند.

واژه توت‌م از سرخ‌پوستان آمریکا گرفته شده‌است (روح‌الامینی، ۱۳۸۹: ۱۷۷). در بسیاری از قبایل استرالیایی به جای نهادهای مذهبی از نظام‌های توت‌می پیروی می‌کنند. هر یک از قبایل استرالیایی به گروه‌های کوچک‌تری بخش می‌شوند که بدان کلان^۱ می‌گویند و هر کلانی به نام توت‌م خود خوانده می‌شود. مانند قبایل تازی؛ بنی‌کلب و مانند آن. بنابراین کلان‌ها گروه‌های اجتماعی هستند که مشخصه آنها داشتن یک توت‌م است. توت‌م بسا حیوانی است خوردنی و بی‌آزار و گاه خطرناک و هراس‌آور، و نیز گیاه یا نیرویی طبیعی است چون آب و باران. توت‌م نیای گروه و فرشته نگهبان آنهاست و برای آنها پیام‌های غیبی می‌فرستد و نیز در برابر دیگران که فرزندان نیستند خطرناک است. مردم نباید حیوان توت‌می خود را بکشند و از گوشتش، بخورند و گرنه کیفر می‌بینند^(۳) (فروید، ۱۳۶۲: ۱۹). این ناپایدها از گروه پرهیزهای تابویی است و ناپایده گرفتن آن کاری شیطانی و اهریمنی به شمار می‌رود. بنابراین، تابو ویژگی‌های متضاد اهورایی و اهریمنی دارد، اگرچه در آغاز میان خدا و شیطان جدایی نبوده (نک. همان: ۵۴) و بشر پس از دریافت آثار خوب و بد هستی و نیز به تأثیر برخی ادیان چون زرتشتی، رفته‌رفته این دو را از هم جدا کرده‌است. دیو از آغاز خدا بود و همه نشانه‌های خشم و مهربانی چونان توت‌م بزرگ در او دیده می‌شد. بی‌پایه نیست که اسطوره‌شناسان همه‌چیز را در دوگانگی‌ها نشان می‌دهند و آنگاه یکپارچگی و ریشه‌های نزدیکشان را گوشزد می‌کنند.

تابو در زبان‌شناسی به واژگانی گفته می‌شود که به گونه‌ای خط قرمز دانسته شده‌اند. به زبان دیگر، همچنان‌که زنا با محارم، کشتن پدر، بی‌احترامی به توت‌م - چون شکار او - و آشکار کردن اجابت مزاج، تابو و ناشایست است، بیان برهنه واژگان وابسته به آنها نیز بدزبانی و نارواست. به تعبیر دیگر، نه‌تنها برخی کردارها در جامعه، به‌ویژه پیش چشم مردم زشت است،

1. clan

بلکه به زبان آوردن آنها به صورتی ناهنجار پسندیده نیست. بنابراین، تابوی زبانی مانند تابوی عملی ناپسند است. از همین رو، می‌توان برخی واژگان ناروا را تابو، و برخی واژگان معمولی را «نوآ» دانست. نوآ واژه‌هایی پسندیده در هنجارهای اجتماعی است. تابوها در هر سرزمینی تفاوت دارند: این تابوها گاه خردند و مایه شگفتی فرهنگ‌های دیگر، و گاه کلان‌اند و تفاوت‌های چندانی در فرهنگ‌ها ندارند. تابوهای خرد در برخی قبایل کوچک دیده می‌شود و هرچه از آنها دور می‌شویم تفاوت‌های فزاینده‌ای در آنها می‌یابیم. برای نمونه در قبایل استرالیایی، محارم - عموزادگان دور و نزدیک و برادر و خواهر - باید از هم دور باشند و حتی نام یکدیگر را بر زبان نیاورند^(۴). تابوهای کلان فراگیرترند و معمولاً همه فرهنگ‌ها با آن آشنا و کم‌وبیش بدان پایبندند. نمونه‌اش کارهای وابسته به جنسیت و اجابت مزاج در پیش روی مردم و نیز بر زبان آوردن واژگانی که با این کارها در پیوند است. اما اینکه سخن از کم‌وبیش گفته شد روشن می‌کند که تابوهایی از این دست نیز تفاوت‌هایی در فرهنگ‌های گوناگون دارند. نمونه‌اش زبان و رفتار مردم کشورهای اروپایی و آمریکایی است که با زبان و رفتار مردم ایران تفاوت‌هایی دارد و این در سینما و رمان نیز بازتاب می‌یابد. در سینمای آنها این واژگان، عادی نبود. البته امروزه سینمای ایران در این باره مشغول الگوبرداری است و این نشان می‌دهد جهانی‌سازی فرهنگ در حال شکل‌گیری است! چراکه در فرهنگ ایرانی این واژگان کمتر به کار می‌رفت و یا دست‌کم جانشین‌هایی داشت که از زشتی آن می‌کاست. این جانشین‌ها در جامعه‌شناسی زبان، خوش‌زبانی^۱ خوانده می‌شود.

هرجا چاره‌ای جز اشاره به عناصر ممنوع نباشد، گویشوران اغلب مجازند از عبارت غیرمستقیم موسوم به خوش‌زبانی استفاده کنند. بدین ترتیب، کلمه ممنوع و خوش‌زبانی دو روی یک سکه‌اند (اگریدی و دیگران، ۱۳۸۰: ۵۴۱).

یک روی این سکه، نادلپذیر و در بسیاری از فرهنگ‌ها شیطانی است و روی دیگر آن، ناپسند نیست و یا چندان ناپسند و شیطانی دانسته نمی‌شود. نمونه‌های غیرشیطانی و نسبتاً پسندیده‌اش واژه‌های «نزدیکی» در کارهای جنسی، «دفع» در اجابت مزاج و «بلعیدن» در زشت قورت دادن و بدگونه غذا خوردن است که این روی سکه، یعنی خوش‌زبانی به شمار می‌روند و یا دست‌کم با کاربردشان تا اندازه‌ای از بدزبانی پرهیز می‌شود. این واژگان به ما کمک می‌کند تا درباره چیزهای نادلپذیر و کثیف و کارهای ناگفتنی به شکلی سخن بگوییم

1. euphemism

که شنیدنی و پذیرفتنی‌تر باشد (وارده‌اف، ۲۰۰۶: ۲۴۰). گاه برای پرهیز از بدزبانی از زبان دیگر بهره گرفته می‌شود، چراکه زبان دیگر بار فرهنگی خود را به خوبی نشان نمی‌دهد و دست‌کم تا زمانی زشتی‌اش کم‌رنگ می‌نماید. برای نمونه در ایران، پیش از کاربرد واژه «دست‌شویی»، «مستراح» عربی به کار می‌رفت و زمانی هم W.C. البته خود عرب‌ها و اروپایی‌ها نیز با سازوکارهای مجاز و کوتاه شدن این گونه واژگان پرهیز از بدزبانی را در نظر داشته‌اند. واژگان وابسته به کارهای جنسی چون مجامعت و سکس نیز همین راه را پیموده‌است. این کار از دوزبانگی^۱ و آشنایی ایرانیان با زبان عربی و سپس اروپایی سرچشمه می‌گیرد.

۵- دوزبانگی و پالایش زبان

دوزبانگی واژه‌ای است برای فرد یا مردم یک جامعه‌ای که به دو زبان آشنایی دارند. زبان‌شناسانی چون بلومفیلد براین باورند که افراد دوزبانه باید بر دو زبان چیره و توانا باشند، اما زبان‌شناسانی مانند هاگن، تنها آشنایی و دانستن دو زبان را برای دوزبانه بودن بسنده می‌دانند (مدرسی، ۱۳۶۸: ۲۸). از آنجاکه اندام‌های گفتار انسان از کودکی به گونه‌ای شکل می‌گیرد که یادگیری زبان دوم را در بزرگسالی دشوار می‌سازد، مایهٔ زبان‌پریشی‌هایی می‌گردد (نک. نیلی‌پور، ۱۳۶۳: ۱۴۵)، اما دانستن آن مایهٔ باروری و پویایی زبان می‌شود و معمولاً دوزبانگی شیوه‌ای سودمند است و دانستن زبانی دیگر، مردم را توانا می‌سازد که با فرهنگ‌های دیگران پیوند برقرار کنند (استینبرگ، ۲۰۰۶: ۱۶۱). شناخت زبان و فرهنگ دیگر، واژگان زبان را گسترش می‌دهد و سبب می‌گردد پدیده‌هایی تازه‌وارد با نام‌های اصلی یا گرت‌برداری شده و برابر ساخته به زبان راه یابند. بنابراین باید آنها را پالایش کرد و از آنها سود برد. واژهٔ یادشدهٔ W.C. کوتاه‌شدهٔ Water Closet به معنی جایگاه آب است، همان آبریزگاه ایرانی که گرت‌برداری را به رخ می‌کشد. آشنایی با زبان دیگران توان ما را در برخورد با تابوها افزایش می‌دهد، اما تندروی در این کار پیامد دیگری دارد؛ گم کردن هویت خود، زیرا بسیاری از واژگان نشانهٔ میراث فرهنگی یک کشور است، از همین‌رو، بسیاری از گویشوران در برابر دیگران که گاه سلطه‌گرند، مقاومت می‌کنند. نمونهٔ آن در انگلیسی آمریکایی- آفریقایی رخ داده‌است. گروه غالب، زبان گویشوران زیر سلطه را نابهنجار می‌نامند، و این گویشوران برای پاسداشت هویت خود مقاومت می‌کنند و واژگان خود را همچنان به کار می‌برند (یول، ۱۳۸۵: ۲۹۷). در ایران نیز، در برابر گروهی که واژگان تازی و اروپایی را برای نشان دادن زبان‌دانی و اعتبار خود به کار

1. bilingualism

می‌بردند، گروه دیگری مقاومت می‌کردند؛ واژه‌سازان و برخی شاعران و نویسندگان گذشته و نیز فرهنگستان‌ها و انجمن‌های زبان فارسی امروز. آنها از زبان بیگانه پرهیز می‌کردند تا به پالایش زبانی یعنی بیش‌وکم به پاک‌سازی زبان فارسی از زبان‌های بیگانه چون تازی، ترکی و اروپایی پرداخته باشند.

گمان می‌رود این واژگان از دو دریچه به زبان ایرانی که در برابر زبان بیگانه ایستادگی می‌کردند رخنه کرده‌است: نخست، کسانی که به زبان عربی گرایش داشتند و پالایندگان نتوانستند در زبان خود همه بخش‌های آن را پاک‌سازی نمایند. چنانچه فردوسی گاه در شاهنامه ناچار از کاربرد آنها بوده‌است؛ و دیگر، کسانی که برخی واژگان را به خواسته خود به کار می‌گرفته‌اند، اگرچه این خودآگاهی رفته‌رفته به ناخودآگاهی بدل می‌شود: این واژگان از روی ستیزه‌جویی و نقیضه (پارودی)‌سازی به کار رفته‌است. پارودی از دیدگاه باختین آن است که نویسنده گفتار و زبان دیگری را در سمت‌وسوی خواسته‌های خود به کار گیرد، اما با آن مخالفت ورزد (نک. تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۳۹).

فردوسی، بیگانگان و زبان آنان را ناپسند و اهریمنی می‌داند و اگر از آنها بهره می‌گیرد، گاهی بدین‌روست که می‌خواهد واژگان اهریمنی را به خود اهریمنان پیشکش نماید.

۶- واژگان اهریمنی و اهورایی

خواست بنیادی مقاله در این فرایند و زمینه‌سازی‌ها آن است که نشان دهد در ایران باستان همین تابوها واژگان را به اهریمنی و اهورایی بخش‌بندی می‌کرده‌است، یعنی واژگان اهریمنی برای جهان اهریمنی و ویژگی‌های آنها و واژگان اهورایی برای جهان اهورامزداپی و وابسته‌های آنها به کار می‌رفته‌است. پورداوود نام‌ها، واژگان و کارهای اهورایی و اهریمنی را در *اوستا* آورده و دوستخواه نام‌های آنها را چون اهورا و اهریمن، فریدون و اژی‌دهاک، ایران و انیران، ایزدان و دیوان، امشاسبندان و کماریکان دیوان (سرکردگان دیوان) و بسیاری دیگر را یادآور شده‌است (نک. ۱۳۶۴: ۳۷۵-۳۸۴). برخی واژه‌های اهریمنی در فارسی به معنای بد به کار می‌رود، چون «دراییدن» به معنی گفتن که بازمانده *drayidan* فارسی میانه است، و امروزه در «هرزه‌درایی» خود را نشان می‌دهد، اما برخی چون «زفر» به معنی دهان که بازمانده *zafar* فارسی میانه است، در فارسی دری معنایی معمولی دارد (ابوالقاسمی، ۱۳۷۸: ۴۱-۴۲). فراموشی واژگان اهریمنی و معمولی‌شدن برخی از آنها بدین‌روست که ایرانیان دین دوگانه‌گرای زرتشتی را کنار گذاشته‌اند و دیگر چندان نیازی به واژگان اهریمنی ندارند، اما آنها این ذهنیت تاریخی را که

بسا ناخودآگاه است، از دست نمی‌دهند و هنوز برای مرزبندی میان خوبی‌ها و بدی‌ها به‌گونه‌ای زبان اهریمنی و اهورایی را حفظ می‌کنند، با آنکه نمی‌خواهند این واژگان را به کار گیرند، زیرا زنده و مایهٔ بیزاری‌اند - کاربرد «به‌گونه‌ای» در اینجا بدین روست که بسیاری از واژگان و کارهای بد و ناپسند ممکن است در زبان‌های باستانی ایران در گروه واژه‌های اهریمنی نیامده باشند، ولی می‌توانند مانند آنها اهریمنی باشند چون تابویی و شیطانی‌اند - بنابراین، افزون‌بر این که آنها را برای بدان به کار می‌برند، تلاش می‌کنند از واژگان فرهنگ پست، زنده و عامیانه در توان خود پرهیز نمایند و آن واژه‌ها را در سایه‌های تیره، ناآشنا و دشوار فرهنگ والا به کار برند. به زبان دیگر، اگر فرهیختگان ناچارند این واژگان را آن هم برای بدکاران و کارهای ناپسند به کار گیرند، آنهایی را بر زبان آورند که کاربرد کمتر و غیرعامیانه‌تری دارند. حال این واژگان چه از زبان گذشتهٔ ایرانی و اهریمنی و چه از زبان امروزی غیرایرانی گرفته شده باشند: Judan^(۵) واژهٔ اهریمنی ایران باستان جای خود را به بلعیدن عربی می‌دهد. این‌گونه خوردن چهره و رفتاری زشت را به یاد می‌آورد. این واژه زمانی که ناآشنا تر بود، می‌توانست آسان‌تر و با خوش‌زبانی نسبی بیان شود، اما امروزه که زشتی‌اش آشکار است، تنها زمانی به کار می‌رود که خشمی و گاه در پی آن ریشخندی در میان باشد که خود، زهر زشتی‌اش را می‌گیرد. نمونهٔ «او سفره را بلعید» هم به جای چیزی چون قورت دادن که عامیانه و برگرفته از صدای ناخوش گلو (نام آوا)^(۶) است به کار رفته، هم زشتی‌اش را با سازوکار بیگانه بودن زبان کم‌رنگ نموده و هم این واژهٔ بد بیگانه برای بدکاران و گاه دل‌فکان همچون دشنام بر زبان آمده‌است و روشن است که این‌گونه سخن در برابر دشنام‌ها و ناسزاهایی که فرهنگ پست در همین باره بر زبان می‌آورد، به گونه‌ای خوش‌زبانی هم خوانده می‌شود.

زشتی کار بلعیدن را می‌توان در افسانه‌های محلی نیز سراغ گرفت. به‌ویژه در نسبت دادن آن به بدان و دل‌فکان - اژدها در افسانه‌های محلی هم بد است و هم چهره‌ای کاریکاتوری دارد- اما از آنجاکه واژهٔ بلعیدن در افسانه‌های سادهٔ محلی کاربرد چندانی ندارد بیشتر از خوردن استفاده می‌شود؛ در افسانه‌های محلی ورسیون‌های گوناگون «سه خواهر» به چشم می‌خورد. در این قصه‌ها خواهر کوچک به دست خواهران بزرگ به اژدها و خرس (خرفستر دیگر) و درنده‌های دیگر سپرده می‌شود. دختر از آنها می‌خواهد او را به گونه‌ای بخورند که خونی چکیده نشود (نک. تسلیمی، ۱۳۹۰: ۲۴۱). این‌گونه خوردن همان بلعیدن است. اما در زبان محلی واژگان اهریمنی و عربی دشوار کاربرد ندارد و از سویی نیازی نیست که در قصه‌های عامیانه آن هنگام که همگی با آرامش قصه می‌گویند و می‌شنوند دشنام و ناسزا به کار رود. اما

پرخاشگری شخصیت‌های حماسه‌ها سبب می‌گردد این واژگان به کار رود و آن هنگام هم که به کار می‌رود، خوش‌زبانی به دور افکنده نمی‌شود.

فره‌یختگان، بیش از راویان ساده‌افسانه‌ها و مردم عادی توان جداسازی میان واژگان اهریمنی و ناهریمنی را دارند. از همین‌رو، آنها واژه‌بلعیدن را بیشتر به کار می‌برند. گاه آنان، نه از واژگان بیگانه امروز و نه اهریمنی باستان بهره نمی‌گیرند و از همین زبان فارسی واژگان دوگانه را بازسازی می‌کنند. نمونه‌اش «سرکردگان» در برابر «سران» است که سرکردگان احساس اهریمنی و انیرانی دارد. «سرکرده» واژه‌ای است برای سران بد که در اوستا *kamaradha* و در پهلوی *kamāl* است، هم به معنی سر (کله) است و هم به معنی سرکرده^۱ و رئیس بدان (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۶۰، ۲۷۰؛ بارتولومه، ۱۹۷۹: ۴۴۰).

فردوسی از فره‌یختگان ایرانی است که واژگان خوب و بد را از هم جدا می‌کند. وی در کاربرد واژه‌ها، با آنکه تلاش می‌کند همه‌واژگان را ایرانی سازد، گاه از ناپسندهای آن به زبان عربی پناه می‌آورد. بهترین نمونه آن «ضحاک» است. این واژه، تازی‌شده‌اژی‌دهاک است. فردوسی با اینکه زبان‌های باستانی نمی‌دانست و قصه‌ها را از پهلوی‌دانان می‌شنید، از نام‌های فارسی آن، اژی‌دهاک، اژدها و یا بیوراسب آگاه بود و حتی اشاره‌ای به آنها داشت:

جهانجوی را نام ضحاک بود	دلیر و سبکسار و ناپاک بود
کجا بیوراسبش همی‌خواندند	چنین نام بر پهلوی راندند
کجا بیور از پهلوانی شمار	بود بر زبان دری ده‌هزار
ز اسبان تازی به زرین ستام	ورا بود بیور که بردند نام
شب و روز بودی دوبهره به زین	ز روی بزرگی نه از روی کین
چنان بد که ابلیس روزی پگاه	بیامد به‌سان یکی نیک‌خواه
دل مهتر از راه نیکی ببرد	جوان گوش گفتار او را سپرد

(فردوسی، ۱۳۹۱: ۴۶)

اژدها نیز هم‌ریشه‌اژی‌دهاک و ضحاک، موجودی ابلیسی و اهریمنی است و فردوسی به جای محضر ضحاک از محضر اژدها یاد می‌کند:

بر آن محضر اژدها ناگزیر	گواهی نوشتند برنا و پیر
-------------------------	-------------------------

(همان: ۶۷)

اما فردوسی، معمولاً واژه ضحاک را به کار می‌گیرد، زیرا می‌خواهد هراسناکی و زشتی آن را با نام تازی‌شده نشان دهد، با توجه به اینکه خود ضحاک، تازی نیز دانسته شده‌است و تازیان،

1. kamalig

انیرانیان‌اند. نغز اینکه ضحاک ده‌ها بار با ابلیس، واژه دیگر تازی به کار رفته‌است و هرجا نام ضحاک در آغاز روی‌آوری به بدی - پدرگشی، خوردن گوشت تابو، ماردوش شدن، خوردن مغز مردم بی‌گناه - آمده، با ابلیس هم‌نشین بوده‌است نه اهریمن (نک. همان: ۴۴-۴۸). فردوسی با این کار می‌خواسته بر عرب بودن ضحاک پافشاری کند تا زشتی او را بیشتر به انیرانی‌ها نسبت دهد. افزون بر آن، اهریمن ایرانی چهره‌ای هراسناک‌تر و جدی‌تر در برابر ابلیس و ضحاک دارد. ابلیس و شیطان چه‌بسا برای ایرانیان چهره و معنای دل‌فکنانه‌تری دارد و این واژه‌ها برای مردمی به کار می‌رود که در عین زشتی و دردسر، همچون لودگان کارهای خنده‌آور انجام می‌دهند. روس‌ها از شیطان^۱ و اهریمن یا خدای تاریکی^۲ چهره‌ای ابله و لبخندبرلب ارائه می‌دهند و خود می‌گویند شیطان اروپای غربی و غیراسلاوها جدی‌تر از شیطان اسلاوهاست (نک. مدودف، ۱۹۹۹: ۲۰-۲۱؛ تسلیمی، ۱۳۸۶: ۱۱۵). با این سخن آیا فردوسی نیز نمی‌خواهد شیطان عربی را ابله‌تر و دل‌فکنانه‌تر نشان دهد، با توجه به اینکه معنای دیگر ضحاک در عربی خندان است؟ شیطان‌گونه‌ای که در بوف کور هدایت خنده‌های خشک و زنده می‌کند، بیشتر مو را به تن آدم راست می‌کند. این گونه شیطان از فرهنگ عامیانه و افسانه‌های ایران تا حماسه‌ها، رمانس‌ها و رمان‌های آن خودنمایی می‌کند تا نشان دهد که خود، بخشی از سرنوشت ایران گردیده‌است. فردوسی در شعرهای خود ضحاک را با تشدید بر «ح» به صورت صیغه مبالغه به کار می‌برد تا بسیار خندان را با ذهن آشنا تر سازد. سعدی نیز این دو معنای ضحاک را بر وزن فَعَال به کار برده است.

غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم که کید و سحر به ضحاک و سامری آموخت
(سعدی، ۱۳۸۰: ۸۲)

از سویی، با خندان بودن ضحاک، آنان تا اندازه‌ای زهر زشتی ظاهری را می‌گیرند و به نوآ و خوش‌زبانی نزدیک‌تر می‌شوند. یعنی هم از واژگان زشت بیگانه بهره می‌گیرند، تا زشتی‌اش به آنها برگردد و هم تلاش می‌کنند همین واژگان را نیز بهتر و موجه‌تر نشان دهند. چراکه به هرروی وصله‌ای بر زبان فارسی شده‌است.

واژگان اهریمنی و اهورایی دوگانگی‌هایی را فراهم می‌آورد که می‌تواند گوشه‌ای از نشانه‌های مقدس و نامقدس تابویی را نشان دهد. ایرانی‌ها گاه با پذیرش زبان بیگانه در تخریب زبان آنان می‌کوشند که با این کار هم از آنها بهره می‌گیرند و هم به مقاومت در برابرشان

1. Chört
2. Chörn bog

می‌پردازند، از واژگان انیرانی پرهیز می‌کنند و آن را به کار می‌برند، یعنی در مقاومت خود به ساختاری ضربدری رو می‌آورند و کارشان در اینجا با تقابلی پیچیده به یگانگی می‌رسد: به کار بردن واژگان فارسی در جای خود، نشانه گرایش به هویت و زبان خودی است و به کار بردن واژگان عربی و بیگانه در جای دیگر نشانه بی‌ارجی زبان و هویت دیگری است که از واژگانش چه بسا ابزاری برای برون‌رفت از منگنه تابوها ساخته می‌شود. به زبان دیگر، به کار نبردن زبان بیگانه در جایگاه خوب و کاربرد آن در جایگاه ناخوشایند، هر دو نفی «دیگری» و گرایش به «خودی» است.

۷- نتیجه‌گیری

اندیشه تابو از تقابل‌ها و دوگانگی‌ها سرچشمه می‌گیرد. این دوگانگی‌ها بیشتر رویه‌های اخلاقی، ایدئولوژیک و اسطوره‌ای سیاه و سفید، زشت و زیبا، نامقدس و مقدس دارد که به گونه‌ای پیچیده و تودرتو اندیشه‌های وابسته به تابوها را پدید می‌آورد. تابو پرهیز از رفتار بد در برابر مقدس یا نامقدس بودن چیزی است. این رفتار خود را در زبان نیز نشان می‌دهد. زبان دارای بارهای عاطفی مثبت و منفی است. برخی از واژگان، واکنش‌های خوشایندی در شنونده پدید می‌آورند و «بعضی دیگر بار عاطفی منفی دارند، یعنی شنیدن آنها عواطف و واکنش‌های ناخوشایند برمی‌انگیزند» (باطنی، ۱۳۶۳: ۱۱۲). این ناخوشایندها نیز تابو به شمار می‌روند که باید از آنها پرهیز کرد و از خوش‌زبانی بهره برد: بر زبان آوردن مفاهیم ناهنجار با هوشمندانه‌ترین و سزاوارترین واژگان. ایران در گذشته برای این کار از واژگان اهریمنی بهره می‌برد و امروزه واژگان بیگانه فراوانی را جانشین آن ساخته‌است، همان کاری که بسیاری از گویشوران کشورهای دیگر نیز انجام می‌دهند. آنها گاه از بیان برخی واژگان شرم دارند و گاه نفرت، و این کار گاه آگاهانه است و گاه ناخودآگاه و البته برای فرهیختگان، خودآگاه‌تر است. اما واژگان دوگانه اهریمنی و اهورایی نشان می‌دهد که ایرانیان باستان چه شیوه‌هایی در این باره داشته‌اند و امروزه در پی همان شیوه‌ها، راه ویژه خود را برگزیده‌اند. این راه‌ها و شیوه‌ها در زبان عامیانه و فرهیخته، روایت و غیرروایت، افسانه و اسطوره و قصه‌های عامیانه و حماسی خودنمایی می‌کند. آنها که گرایش به زبان خودی و پرهیز از زبان دیگری دارند، تلاش می‌کنند زبان دیگری را تابو قلمداد نمایند، مانند فردوسی که حتی برای مفاهیم ناخوشایند نیز کمتر از واژگان عربی بهره می‌برد. اما گمان می‌رود که دیگران و حتی گاه خود فردوسی برای تابوها،

برخی واژگان بیگانه و انیرانی را برمی‌گزینند. بنابراین پیشنهاد نامستقیم آنها این است که می‌توان از واژگان بیگانه پرهیز کرد اما برای خوش‌زبانی از آنها بهره جست: هم به کار نبردن زبان بیگانه در جای خوب و هم به کار بردن در جای بد، شایسته است، چراکه هم بدی را به آنها برمی‌گرداند و هم خوش‌زبانی را دستور کار خود می‌داند. به‌ویژه آنجا که حتی زهر زشتی خود واژگان آنها را نیز می‌گیرد. در پایان باید تأکید کنیم که ساختار پیدایش تابوی زبانی (خوش‌زبانی و بدزبانی) با ساختار پیدایش زبان اهریمنی و اهورایی نزدیک است و می‌توان گفت اساس تابوهای زبانی مستقیم یا نامستقیم، اهریمنی و اهورایی بودن واژگان است که این دوگانگی در زبان ایرانی خودآگاهانه‌تر است زیرا ایران باستان آشکارتر به ثنویت هستی‌رو کرده‌است. بنابراین، نتیجه بنیادین این مقاله این است که ساختار تابوی زبانی با ساختار واژگان اهریمنی مشابه است و برای ایجاد خوش‌زبانی، همان‌طور که گذشتگان از واژگان اهریمنی پرهیز می‌کردند، امروزه نیز باید به همان شیوه از واژه‌های ناشایست و تابویی خودداری کرد. زبان بیگانه یکی از راه‌های دیگر پرهیز از واژگان بد تابویی است. این کار، ناخودآگاه در زبان بسیاری از کشورها صورت می‌گیرد.

پی‌نوشت

۱. اگرچه لوی-استراوس ازدواج با محارم را از دید باورهای اعتبار و ارزش‌های خونی ارائه می‌کند، اما از آنجاکه آن را به تابوی پدرکشی گره می‌زند، ناخودآگاه این باورهای اجتماعی را که ازدواج با محارم تابوست فرض می‌گیرد و دست‌کم تنها به گزارش می‌پردازد نه روا بودن آن. وی در این کار بیشتر خواسته است به ساختار صوری دوگانگی و اصل تقابل‌های دوگانه پرداخته باشد تا به درستی و نادرستی آن.
۲. فوکو می‌گوید قدرت، انسان را به دیده‌بانی از خود وامی‌دارد. وی همچنین آن را از نمونه‌های انضباط درونی (نک. ۱۳۸۴: ۲۶۸) می‌داند.
۳. توتم و تابو در همه‌جا به گونه‌های متفاوت به چشم می‌خورد. گاو در هند توتم است و در ایران باستان «گوش ارون» فرشته نگهبان چهارپایان (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۴۰۵). در افسانه‌های گیلان، سیاه‌گالش با این ایزد همانندی‌هایی دارد. او پشتیبان گاو، گوزن و چهارپایان مفید است. اگر کسی به شکار بی‌رویة چهارپایان بپردازد، کیفر می‌بیند، اما اینکه چرا سیاه‌گالش گوشت گاو را به شکارچیان می‌بخشد، ممکن است به خاطر دگرگونی نسبی در باورهای توتمی در گیلان باشد و شاید چنانکه مسیح که به گونه‌ای پدر و توتم است و می‌گوید برای جاودانگی از گوشتم بخورید، در برخی از اندیشه‌های توتمی خوردن گوشت توتم کاری مقدس است.

۴. این سخن که نباید محارم نام یکدیگر را بر زبان آورند به گونه‌های دیگر در برخی از سرزمین‌های خاورمیانه چون ایران به چشم می‌خورد، اما در بخش‌هایی از ایران نام محارم را تنها برای بیگانه بازگو نمی‌کنند. این سخن تفاوت آشکاری با آن دارد با اینکه خود به گونه‌ای تابوست.

۵. Judan در زبان پهلوی هم به معنی بلعیدن است و هم جویدن (نک. مکنزی، ۱۳۷۳:؛ ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۴۸). زشتی کردار بلعیدن از جمله به نیروهای اهریمنی و خرفستری چون اژدها و مار باز می‌گردد. اما جویدن در برابر آن کاری ناپسند نیست، مگر در شکل‌های زشت و اهریمنی، به گونه‌ای که لب و چهرهٔ جونده در حال خوردن دگرگون، پلاسیده و زشت می‌شود، مانند موش و جوندگان. موش خرفستر دیگری است که کشتن آن در دین زرتشتی واجب است (نک. اوشیدری، ۱۳۷۱: ۲۵۵-۲۵۶). در اسلام نیز به خاطر زشتی این‌گونه خوردن جوندگان، گوشت‌شان حرام شده‌است. اما از آنجاکه جویدن بهتر و معمولی‌تر در تقابل با بلعیدن قرار دارد، تابو و اهریمنی نیست و بلعیدن که کار غیردندانی است، ناپسند است. در *المنجد* / *الاجدی* آمده بلع بلعاً الشیء انزله من حلقومه الی جوف (۱۹۷۶: ۲۱۲)، یعنی بلعیدن، فروبردن از کام به شکم است، وارونهٔ جویدن که در دندان انجام می‌گیرد.

۶. اگرچه این واژه از «قورت» ترکی گرفته شده اما می‌تواند همان‌جا نیز نام‌آوا بوده باشد.

منابع

- ابوالقاسمی، م. ۱۳۷۳. *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*، تهران: ققنوس.
- _____ . ۱۳۷۹. *واژگان زبان فارسی دری*، تهران: موسسهٔ فرهنگی گلچین ادب.
- ا. گریدی، و. و دیگران. ۱۳۸۰. *درآمدی بر زبان‌شناسی معاصر*، ترجمهٔ ع درزی، تهران: سمت.
- اوشیدری، ج. ۱۳۷۱. *دانشنامهٔ مزدیسنا، تهران: مرکز*.
- باطنی، م. ۱۳۶۳. «زبان در خدمت باطل»، در *نقد آگاه* (مجموعه مقالات)، تهران: آگاه.
- پورداوود، ا. ۱۳۶۴. *اوستا، نگارش ج دوستخواه*، تهران: مروارید.
- تسلیمی، ع. ۱۳۹۰. *افسانه‌های مردم گیلان*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- تسلیمی، ع. و دیگران. ۱۳۸۶. «مقایسهٔ برخی از پرسوناژها در اساطیر روسیه و ایران»، *ادب‌پژوهی*، ۳ (۲): ۱۰۵-۱۲۶.
- تودوروف، ت. ۱۳۷۷. *منطق گفتگویی میخائیل باختین*، ترجمهٔ د کریمی، تهران: مرکز.
- روح‌الامینی، م. ۱۳۸۹. *گرد شهر با چراغ* (در *مبانی انسان‌شناسی*)، تهران: عطار.
- سعدی شیرازی، م. ۱۳۸۰. *غزلیات*، به کوشش کاظم برگ‌نیسی، تهران: فکر روز.
- سلدن، ر و پ ویدوسون. ۱۳۷۷. *راهنمای نظریهٔ ادبی*، ترجمهٔ ع مخبر، تهران: طرح نو.

- فردوسی طوسی، ا. ۱۳۹۱. *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فروید، ز. ۱۳۶۲. *توتم و تابو*، ترجمهٔ ا پورباقر، تهران: آسیا.
- فوکو، م. ۱۳۸۴. *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، ترجمهٔ ن سرخوش، ا جهاندیده، تهران: نی.
- مدرسی، ی. ۱۳۶۸. *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*، تهران: موسسهٔ مطالعات فرهنگی.
- مکنزی، د. ن. ۱۳۷۳. *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمهٔ م میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- المنجدالایجدی، ۱۹۶۷، بیروت: دارالمشرق.
- نیلی‌پور، ر. ۱۳۶۳. «زبان‌پرسی و دوزبانگی، در نقد آگاه (مجموعه مقالات)، تهران: آگاه.
- یول، ج. ۱۳۸۵. *بررسی زبان*، ترجمهٔ ع بهرامی، تهران: رهنما.
- Bartholomae, Christian: 1979. *Altiranisches Woterbuch*, Walter de Gruyter, Berlin, New York, wdeg.
- Levi – Strauss, Claude: 1967, *Structural Anthropology*, Translation by C. Jacobson and B. G. Schoef, London , Allen Lane.
- Medvedof, Y. :1999, *Russkie Narodnie skazki, Legendi, predania*, Izd. Astrel.
- Propp, Vladimir: 2000, *Oedipus in the Light of Folklore*, in martin mcquillan (ed.), *The Narrative Reader*, London and New York, Routledge.
- Saussure, Ferdinand de:2000, *The object of study*, in David Lodge with Nigel Wood (eds.), *"Modern Criticism and Theory*, Longman Singapore (pte) Ltd.
- Skeat, Walter W. :1993, *Concise Dictionary of English Etymology*, Great Britain, wordsworth Reference.
- Steinberg, Danny and Natalia V. Sciarini: 2006, *An Introduction to psycholiaguistics*, Great Britain Pearson Longman.
- Wardhaugh, Ronald: 2006, *An Introduction to Sociolinguistics*, Blackwell, Publishing.

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۴

تحلیل زبانی – اجتماعی گفتمان معلم و دانش‌آموز بر پایه دو مفهوم قدرت و هم‌بستگی

دکتر جلال رحیمیان^۱

سیده سحر جاوید^۲ ✉

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۲۶

چکیده

مفاهیم قدرت و هم‌بستگی دو مؤلفه مهم در زبان‌شناسی اجتماعی‌اند. قدرت و هم‌بستگی نشان‌دهنده روابط اجتماعی‌اند و این روابط در استفاده یک‌جانبه یا دوجانبه از اصطلاحات خطاب و کنش‌گفتارها نهفته است. گفتمان‌های گوناگون را می‌توان با این دو مفهوم تحلیل کرد. تاکنون گفتمان معلم و دانش‌آموز در قالب این دو مفهوم بررسی نشده‌است، از این‌رو، پژوهش حاضر این نوع گفتمان را با در نظر گرفتن اصطلاحات خطاب و کنش‌گفتار امر به‌عنوان نشانگرهای قدرت در کنار متغیرهای غیرزبانی جنسیت، واحد درسی و سن، بررسی کرده‌است. شصت معلم با پنج واحد درسی متفاوت، در دو مقطع انتخاب شدند. در تحلیل داده‌ها، روش تلفیقی (کمی و کیفی) استفاده شد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که می‌توان نشانگرهای قدرت و هم‌بستگی را به‌صورت پیوستاری در نظر گرفت و نیز شاهد انعکاس این دو مفهوم در اصطلاحات خطاب دیگری غیر از ضمائر بود.

واژگان کلیدی: قدرت، هم‌بستگی، اصطلاحات خطاب، کنش‌گفتارها

۱. استاد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شیراز

۲. دانشجوی دوره دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شیراز

۱- مقدمه

امروزه نمی‌توان بدون در نظر گرفتن نقش عوامل اجتماعی به توصیف جامعی از زبان دست یافت. بدون شک، جامعه بر زبان ما تأثیر می‌نهد و ممکن است در آن تغییراتی بدهد. نتیجه اعتقاد به تأثیر اجتماع بر زبان، می‌تواند به پذیرش جنبه‌ای از مطالعه زبان به نام زبان‌شناسی اجتماعی^۱ منجر شود. زبان‌شناسی اجتماعی مطالعه شیوه کاربرد زبان در زندگی روزمره و تأثیر معیارهای اجتماعی و سیاسی بر آن است (وارهاگ، ۲۰۱۵: ۱). از این تعریف برمی‌آید که عوامل مختلفی در اجتماع بر زبان تأثیر می‌نهند. برخی از عوامل فرهنگی، سیاسی و تاریخی می‌توانند در ساخت، کاربرد و تحول زبان نقش ایفا کنند (مدرسی، ۱۳۹۱: ۳۳). امروزه بسیاری از پژوهشگران، از جمله زبان‌شناسان به این حوزه از مطالعه زبان توجه کرده‌اند.

ویزرَبیکا (۱۹۹۱: ۷۰) بر این عقیده است که محقق باید درک صحیح و دیدگاه شفافی درباره مفاهیمی که به کار می‌برد داشته باشد، زیرا گاه صاحب‌نظران در برخی مفاهیم اتفاق نظر ندارند. از این رو، باید دیدگاه خود را نسبت به مفهوم هم‌بستگی تبیین کنیم. اسپنسر-آتی (۱۹۹۶: ۳) می‌گوید تنها براون و لوینسون، و براون و گیلمن به صراحت برداشت خود را درباره مفهوم هم‌بستگی گفته‌اند. آنها شباهت یا تفاوت را مانند کلید، تعیین‌کننده سطوح هم‌بستگی می‌دانند. وی (همان: ۷-۸) می‌گوید نویسندگان هم‌بستگی را در معانی گوناگونی از قبیل تفاوت/ شباهت اجتماعی (براون و گیلمن، ۱۹۷۲)، درصد تماس و مدت آشنایی (اسلگوسکی و ترنبول، ۱۹۸۸)، آشنایی یا میزان شناخت افراد نسبت به یکدیگر (هلمز، ۱۹۹۰)، حس تشابه فکری (براون و گیلمن، ۱۹۷۲) و اثر مثبت/ منفی (بکستر، ۱۹۸۴) به کار گرفته‌اند. او در ادامه می‌گوید که بکستر، براون و گیلمن، لیچ (۱۹۸۳)، بیبی و تاکاهاشی (۱۹۸۹) و ترسبورگ (۱۹۸۷) به مفهوم قدرت اشاره کرده‌اند. براون و گیلمن، براون و لوینسون و کانسلر و استالیز (۱۹۸۱: ۴۵۹-۴۶۰) مفهوم قدرت را به‌خوبی تبیین کرده‌اند. دو گروه اول قدرت را کنترل رفتار فرد دیگر و کانسلر و استالیز آن را تمرکز بر طبقه اجتماعی می‌دانند. از آنجاکه برداشت براون و گیلمن درباره قدرت و هم‌بستگی با فرهنگ و نگاه ایرانیان بیشتر سازگاری دارد مبنای پژوهش ما بوده‌است. در مقاله حاضر این پرسش‌ها مطرح است:

۱- زبان فارسی برای نشان دادن قدرت و هم‌بستگی تنها از ضمائر بهره می‌برد؟

۲- معلمان برای نشان دادن قدرت خود تنها از صورت امری جملات استفاده می‌کنند؟

- ۳- واحد درسی در میزان به‌کارگیری نشانگرهای قدرت چقدر تأثیرگذار است؟
 ۴- رابطه میزان استفاده معلم از نشانگرهای قدرت با سن دانش‌آموز چگونه است؟
 ۵- معلمان مرد نشانگرهای قدرت بیشتری به کار می‌برند یا معلمان زن؟

پژوهش به‌صورت میدانی و تحلیلی - توصیفی صورت گرفته‌است. یکی از نگارندگان با حضور پنج‌ماهه در سی کلاس، در هشت مدرسه^(۱) (دخترانه و پسرانه در دو مقطع متوسطه اول و دوم)، ۴۵ دقیقه از کلاس ۶۰ معلم، در درس‌های عربی، زبان انگلیسی، ادبیات، ریاضی و تربیت بدنی را در برخورد با ۳۸۲ دانش‌آموز ضبط کرد. دانش‌آموزان در دو گروه سنی (۱۳ تا ۱۵ و ۱۶ تا ۱۸ سال) و دو گروه جنسیتی (پسر و دختر) طبقه‌بندی شدند. برای هر واحد درسی، ۱۲ معلم از دو مقطع متوسطه اول و دوم و با تفکیک جنسیتی انتخاب شد. معلمان فقط در دبیرستان‌های هم‌جنس خویش تدریس می‌کردند. در سال تحصیلی ۹۵-۹۶ پایه دوم در مقطع متوسطه دوم وجود نداشت و داده‌های این بخش از مصاحبه با ۶۰ معلم انتخابی در مورد تأثیر سن، جنسیت و واحد درسی در سال‌های تحصیلی پیشین گردآوری شد.

۲- پیشینه پژوهش

تاکنون در زبان فارسی تحقیقی شبیه پژوهش حاضر انجام نگرفته‌است. از این‌رو، به شماری از مطالعات موردی درباره رابطه قدرت و هم‌بستگی می‌پردازیم. البته شمار پژوهش‌های خارجی در این زمینه بیشتر است.

آفاگلزاده و اسدپور (۲۰۱۱)، در پژوهشی پیکره‌بنیاد، اشاره کرده‌اند که پژوهشگران از قدرت و هم‌بستگی به‌عنوان دو نیروی محرک برای استفاده از اصطلاحات خطاب یاد می‌کنند. در تحلیل انتقادی گفتمان، زبان به‌خودی‌خود قدرتمند نیست بلکه این قدرت را زمانی به دست می‌آورد که قدرتمندان آن را به کار گیرند. بیشترین نوآوری‌ها در نظام خطاب زبان فارسی به بعد از انقلاب ۱۳۵۷ برمی‌گردد. یکی از این بدعت‌ها، تغییرات معنایی اصطلاحات خطاب است. جامعه سنتی فارسی ساختار اجتماعی سلسله‌مراتبی و ملوک‌الطوایفی داشت و قدرت نامتقارن بر رفتار اصطلاحات خطاب حاکم بود. پس از انقلاب، تمایز طبقاتی منسوخ شد، اما نوع جدیدی از سلسله‌مراتب ظهور کرد و اصطلاحاتی چون آقا+ نام خانوادگی به‌عنوان شکل مؤدبانه جایگزین اصطلاحاتی چون ارباب شد که نمایانگر نوعی هم‌بستگی بود. نظام خطاب در زبان فارسی ریشه در ساختار اجتماعی دارد و براساس این ساختار مردم اهمیت زیادی به

نسبت خویشاوندی می‌دهند. اصطلاحات خویشاوندی در فارسی نسبت به قدرت خنثی هستند و روابط نامتقارن در این اصطلاحات بیش از آنکه متأثر از قدرت باشد تابع جنسیت و سن است. اگرچه اعضای طبقات بالاتر برای متمایز کردن خود از طبقات پایین‌تر نشانگرهای هم‌بستگی در مکالماتشان به کار می‌برند، اما اعضای لایه‌های اجتماعی پایین، هم‌بستگی را برای حمایت از یکدیگر استفاده می‌کنند. نتیجه نهایی پژوهش این است که میزان و شیوه به‌کارگیری اصطلاحات در فارسی متأثر از سن، جنس، شغل، جهان‌بینی و موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی سخنوران است.

کشاوری (۱۹۸۸) معتقد است پس از انقلاب ۱۳۵۷، صورت‌های خطاب دستخوش نوعی ساده‌گرایی جامعه‌شناسی زبان گردیده‌است. عموم از اصطلاحات خطاب و صورت‌های گفتاری ساده، که از نشانه‌های هم‌بستگی است، استقبال کرده‌اند و ساخت اجتماعی پیچیده قبل از انقلاب از میان رفته‌است. هدف وی شرح جامعه-زبان‌شناسانه‌ای از صورت‌های زبانی است که برای خطاب قرار دادن مخاطبان فارسی زبان در ایران به کار می‌رود، و همچنین مستندسازی تأثیر انقلاب ایران بر این جنبه از زبان فارسی.

علی اکبری و تُنی (۲۰۰۸)، با این باور که اصطلاحات خطاب، اطلاعات ارزشمندی در باب جامعه‌شناسی زبان در ارتباط با مشارکانِ گفت‌وگو و روابط و شرایط آنها در اختیار قرار می‌دهد، به مطالعه و بازتاب انواع واژه در خطاب در بافت‌های کلامی پرداخته‌اند. داده‌ها با مشاهده مستقیم مشارکان در بافت‌ها و موقعیت‌های متفاوت فراهم شده‌است. استفاده از اصطلاحات بیانگر احترام به مخاطب، ریشه در جایگاه برتر مخاطب و قدرت و نفوذ مخاطب نزد گوینده دارد. ایشان نتیجه گرفته‌اند که زبان فارسی سرشار از ابزار خطابی و استفاده دقیق، صحیح و مناسب آنها در بافت‌های گوناگون، مهارت هنرمندانه‌ای می‌طلبد. برخی از الفاظ خطاب، تنها مخصوص فرهنگ و جامعه ایرانی است.

در تحقیق سلمانیان و همکاران (۱۳۹۵) نامی از قدرت و هم‌بستگی نیست، اما رفتار کلامی ۲۶ پزشک در ملاقات با ۱۱۰ بیمار در ۵ مرکز آموزشی-درمانی دولتی دانشگاه علوم پزشکی مازندران بررسی شده‌است. با توجه به این پیش‌فرض که پزشکان در جامعه و فرهنگ ایرانی قدرت و جایگاه اجتماعی بالایی دارند، و ممکن است برخی بیماران ناخودآگاه برای بیان مشکلات اعتمادبه‌نفس کافی نداشته باشند، نتایج نشان داد بیشتر از ۹۵ درصد بیماران از برخورد کلامی پزشکان راضی بودند. در پژوهشی مشابه، ناصح و استادزاده (۱۳۸۹) رابطه قدرت

و هم‌بستگی را در گفتمان پزشکان و بیماران فارسی زبان بررسی کردند. آنها با در نظر داشتن گونه‌های خطاب به‌عنوان یکی از نشانگرهای ابزار قدرت، به سنجش این متغیر زبانی در مقابل متغیرهای اجتماعی چون جنسیت، طبقه اجتماعی، سن و تحصیلات پرداختند. نتایج نشان داد در رابطه پزشک و بیمار، پزشک متناسب با ویژگی‌های اجتماعی بیمار، میزان به‌کارگیری نشانگرهای قدرت را در گفتار خود تغییر می‌دهد و متغیرهای اجتماعی مطرح‌شده، رابطه قدرت بین پزشک و بیمار را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

واکر (۲۰۱۱) با اعتقاد به اینکه تغییر کد زبانی از راهبردهای قدرت و هم‌بستگی در محیط‌های آموزشی، به‌ویژه کلاس زبان خارجی است، به بررسی نقش دوزبانگی در قدرت و هم‌بستگی در کلاس پرداخت. وی نشان داد در صورت وجود تعامل میان فراگیران دوزبانه، قدرت و هم‌بستگی در کلاس به‌راحتی قابل مشاهده است. البته وی نتایج تحقیق خود را به دلیل کم‌شمار بودن آزمودنی‌ها، قابل تعمیم نمی‌داند.

ژیائوپی (۲۰۱۱) معتقد است قدرت نشانگر فاصله اجتماعی است، اما هم‌بستگی حاکی از برابری و صمیمیت میان مردمی است که از لحاظ قدرت و طبقه اجتماعی برابرند. وی می‌افزاید نوع خطاب، بیانگر میزان قدرت و هم‌بستگی میان خطاب‌کننده و خطاب‌شونده است. نیز قواعد استفاده از خطاب مناسب، بازتاب‌دهنده هنجارهای اجتماعی یک ملت است.

۳- مبانی نظری

براون و گیلمن (۱۹۶۰) بنیان‌گذار دیدگاهی هستند که برحسب آن انتخاب‌های زبانی می‌توانند نشان‌دهنده قدرت گوینده نسبت به مخاطب و یا هم‌بستگی بین گوینده و مخاطب باشد (بایرت و بایراکتاراوغلو، ۲۰۰۱: ۲۱۰). به عبارت دیگر، آنها باور دارند که در پس عملکردهای زبانی صورت‌های واژگانی، روابط اجتماعی به نام قدرت و هم‌بستگی نهفته است که نشان‌دهنده فاصله اجتماعی یا صمیمیت است (سالیفو، ۲۰۱۰: ۲۷۹). براون و گیلمن قدرت را رابطه بین دو فرد می‌دانند و چون دو فرد در بخشی از رفتار و یا نقش اجتماعی قدرت یکسانی ندارند، رابطه یک‌سویه است. وی قدرت را رابطه‌ای نامتقارن^۱ می‌داند. برای مثال، عبارتی چون *stronger than* و *richer than* نامتقارن‌اند، زیرا اگر A از B قوی‌تر یا ثروتمندتر باشد، B نمی‌تواند از A قوی‌تر یا ثروتمندتر باشد، بنابراین این نوع رابطه، قدرت تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، قدرت حاصل یک رابطه سلسله‌مراتبی یا عمودی است. A فرادست و B فرودست است. A در بالا و B در

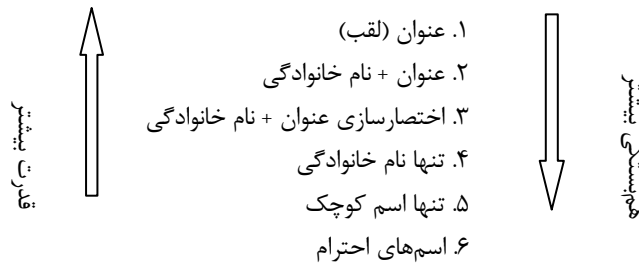
1 asymmetrical relation

پایین قرار دارد. این رابطه می‌تواند ناشی از عواملی چون قدرت فیزیکی، ثروت، سن، جنسیت، طبقه اجتماعی و ... باشد. در مقابل قدرت، هم‌بستگی قرار دارد. هم‌بستگی دلالت بر روابط متقارنی^۱ دارد که نشأت گرفته از برابری اجتماعی یا شباهت است (تانن، ۱۹۹۰: ۵۱۹). برای مثال، اگر دو دانشمند عضو یک سازمان پژوهشی مانند ناسا باشند، رابطه از نوع هم‌بستگی است. عضویت سیاسی، خانواده، مذهب، حرفه و زادگاه باعث ایجاد این نوع رابطه می‌شود. براون و گیلمن (۱۹۶۰: ۲۵۴-۲۵۶) معتقدند که قدرت یا هم‌بستگی می‌تواند با انتخاب ضمایر مشخص شود. به عبارت دیگر، گوینده می‌تواند با انتخاب ضمایر مختلف به مخاطب یادآور شود که از منظر قدرت با او سخن می‌گوید یا هم‌بستگی.

ضمایر از اصطلاحات خطاب هستند. احمدخانی (۱۳۹۳: ۱۰-۴) ده نوع اصطلاح خطاب در مکالمات روزمره فارسی مشخص کرده‌است: اسم‌های شخصی (حسن)، عناوین یا القاب (آقایی)، اسم‌های مذهبی (حاجی)، اصطلاحات شغلی (دکتر)، اصطلاحات روابط خویشاوندی (بابایی)، اصطلاحات احترام‌آمیز و رسمی (قربان)، اصطلاحات صمیمانه و خودمانی (عزیزم)، ضمایر شخصی (تو)، عبارات توصیفی (دختر نازم) و اصطلاحات صرف. این اصطلاحات با توجه به نوع رابطه، میزان صمیمیت، جنسیت، سن، وضعیت شغلی و عوامل گسترده دیگری در موقعیت‌های گوناگون به کار گرفته می‌شود. به کارگیری هر اصطلاح خطاب یادآور قدرت گوینده نسبت به مخاطب و یا تلاش او برای ایجاد هم‌بستگی است. سالیفو (۲۰۱۰: ۲۷۷) ضمایر و اصطلاحات خطاب را در دستور زبان، بهترین نشان‌دهندگان رابطه زبان و اجتماع می‌داند. از این‌رو، شکل‌های خطاب توجه جامعه‌شناسان زبان را برانگیخت. براون و گیلمن (۱۹۶۰: ۲۵۴-۲۵۵) با مطالعه در چند زبان هندواروپایی، برای اولین بار، دو واژه قدرت و هم‌بستگی را در حوزه زبان‌شناسی وارد کردند. آنان دریافتند در زبان‌های ایتالیایی، آلمانی، اسپانیایی و فرانسوی، دو ضمیر دوم شخص مفرد و جمع وجود دارد و ضمیر جمع در برخی موقعیت‌ها بنا به ملاحظات کاربردی برای اشاره به دوم شخص مفرد به کار می‌رود. آنها تمایز این دو ضمیر را با T (برای اشاره به ضمیر دوم شخص مفرد) و V (برای اشاره به ضمیر دوم شخص جمع) نشان دادند. براساس دیدگاه آنان، اگر دو فرد با جنبه اجتماعی هم‌سطح، از T یا V دو جانبه استفاده کنند، هم‌بستگی و احترام متقابل را نشان می‌دهند، ولی در میان دو فرد غیرهم‌سطح از جنبه سنی، نقش اجتماعی، حرفه و ...، گوینده‌ای که T را برای اشاره به مخاطب به کار

1 symmetrical relations

می‌برد، خود را در جایگاه قدرت قرار می‌دهد و از مخاطب انتظار دارد برای اشاره به او V را به کار گیرد. پس در زبان‌هایی که از تمایز میان این دو ضمیر بهره می‌جویند، کاربرد نوع خاصی از ضمیر می‌تواند گواهی هم‌بستگی گوینده و مخاطب و یا قدرت گوینده نسبت به مخاطب باشد. هادسون (۲۰۰۱: ۱۲۳) می‌گوید اعمال قدرت در تمام جوامع هست، اما تفاوت زبان‌ها ناشی از شیوه‌های منحصربه‌فردی است که هر زبان برای نشان دادن قدرت یا هم‌بستگی به کار می‌برد. هوک (۱۹۸۴: ۱۸۴) می‌گوید اگر این تفاوت‌ها بر مجموعه‌ای از ضمایر یا مقولات دستوری اثر نگذارد، خود را با ابزارهای زبانی دیگر نشان می‌دهد. مثلاً در انگلیسی جدید، برخلاف گذشته، برای دوم شخص جمع و مفرد، تنها ضمیر YOU وجود دارد. از آنجا که ضمیر دوم شخص مفرد و جمع در انگلیسی یکسان است، این زبان نمی‌تواند تفاوت قدرت و هم‌بستگی را با ضمیر نشان دهد، بنابراین به کاربرد اسم‌های شخصی و القاب بسنده می‌کند. وی (همان‌جا) سلسله‌مراتبی از اصطلاحات خطاب ارائه می‌دهد که با آن می‌توان به نوع ارتباط گوینده و مخاطب پی برد:



هوک عناوین انگلیسی را نیز براساس قدرت بیشتر و قدرت کمتر طبقه‌بندی کرده‌است.

۴- تحلیل داده‌ها

داده‌ها در پنج بخش، به صورت مجزا و باتوجه به سه متغیر غیرزبانی واحد درسی، سن و جنسیت تحلیل شده‌اند. در سه بخش اول به آمار توصیفی، در بخش چهارم به استنباط تحلیل و در بخش پنجم به تحلیل کیفی داده‌ها توجه شده‌است.

در بخش اول، داده‌های هر درس بدون تمایز جنسیتی و سنی دانش‌آموزان بررسی شده‌اند. متغیر اصلی واحدهای پنج‌گانه دروس بوده‌است و ۶۰ معلم، در پنج گروه ۱۲ نفره با معلمان هم‌رشته خود طبقه‌بندی شده‌اند و داده‌ها باتوجه به متغیر واحد درسی در پنج دسته ادبیات، تربیت‌بدنی، ریاضی، زبان، و عربی گنجانده شده‌اند.

در بخش دوم، معلم و دانش‌آموز در دو گروه سنی متوسطه اول و دوم قرار گرفته‌اند؛ ۱۳ تا ۱۵ و ۱۶ تا ۱۸ سال، تا میزان تأثیر متغیر سن، در میزان استفاده از کنش‌گفتار امر و هر اصطلاح خطاب سنجیده شود و با استفاده از این متغیرهای زبانی روشن شود آیا میان سن دانش‌آموزان و میزان استفاده از نشانگرهای قدرت رابطه‌ای وجود دارد یا خیر.

در بخش سوم، داده‌ها براساس جنسیت و بدون تمایزهای سنی و واحد درسی گروه‌بندی شدند تا عامل جنسیت تعیین‌کننده نوع ارتباط معلم و دانش‌آموز باشد.

در بخش تحلیل استنباطی، ابتدا داده‌ها وارد نرم‌افزار SPSS شد و سپس آزمون خی‌دو، جداگانه برای هر سه متغیر غیرزبانی برای تحلیل داده‌ها به کار گرفته و نتایج بررسی شد.

در بخش آخر، برپایه داده‌های چهار بخش اول، به جمع‌بندی و تحلیل کیفی پرداخته شد.

۴-۱- تحلیل آماری براساس تفکیک واحدهای درسی

ضمیر شخصی «شما»، اسم کوچک، نام خانوادگی، اسم کوچک+ نام خانوادگی و عبارات توصیفی چون «دختر گلم» و «گل‌پسر» اصطلاحات خطابی به‌کاررفته در کلاس درس معلمان بود. دانش‌آموزان، عمدتاً ضمیر شخصی «شما»، عناوین، اصطلاحات شغلی و نام خانوادگی به کار بردند. هیچ معلمی از ضمیر «تو» استفاده نکرد. معلمان دروس ریاضی و عربی، بیشترین و معلمان ادبیات و تربیت‌بدنی کمترین استفاده از ضمیر شخصی «شما» را داشتند. معلمان تربیت‌بدنی و انگلیسی، بیش از سایرین، دانش‌آموزان را به اسم کوچک صدا زدند. معلمان ریاضی تنها معلمانی بودند که از عبارات توصیفی برای خطاب به دانش‌آموزان استفاده نکردند. معلمان عربی بیشترین و معلمان تربیت‌بدنی کمترین استفاده را از نام خانوادگی داشتند. معلمان در مواردی چون جلسات آزمون، از جملات امری مستقیم^(۲) استفاده کردند و در بقیه موارد، جملات امری غیرمستقیم^(۳) به کار بردند. میزان استفاده معلمان ادبیات بیشتر از سایرین بود.

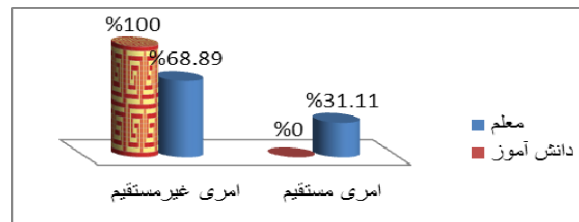
جدول ۱. درصد استفاده از جملات امری مستقیم و غیرمستقیم براساس دروس مختلف

نوع جملات	امری مستقیم	امری غیرمستقیم
دروس ادبیات	۱۱.۱۱	۸۸.۸۹
تربیت‌بدنی	۱۶.۶۶	۸۳.۳۴
ریاضی	۳۰.۵۵	۶۹.۴۵
انگلیسی	۳۸.۸۸	۶۱.۱۲
عربی	۷۲.۲۲	۲۷.۷۸

۲-۴- تحلیل آماری براساس سن

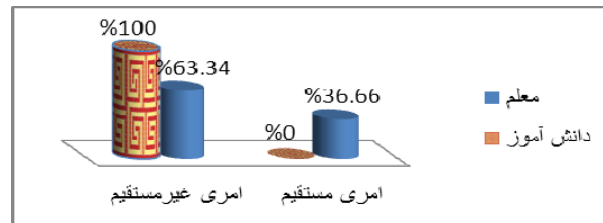
در مقطع متوسطه اول، معلمان، کمتر از ضمیر شخصی «شما» استفاده کردند و بیشتر اسم‌های شخصی و عبارات توصیفی به کار بردند، اما در مقطع متوسطه دوم، میزان استفاده از ضمیر شخصی «شما» بیش از سایر اصطلاحات خطاب بود. در مقطع متوسطه اول، از میان اسم‌های شخصی، بیشتر اسم کوچک به کار گرفته شد و با افزایش سن دانش‌آموز این میزان کاهش یافت و در مقطع متوسطه دوم به کمترین حد خود رسید. در این مقطع، از میان اسم‌های شخصی، کاربرد نام خانوادگی و اسم کوچک+ نام خانوادگی افزایش یافت. میزان استفاده از جملات امری غیرمستقیم در هر دو مقطع بیش از جملات امری مستقیم است.

نمودار ۱. درصد استفاده از جملات امری مستقیم و غیرمستقیم در مقطع متوسطه اول



میزان استفاده از جملات امری غیرمستقیم در مقطع متوسطه اول بیشتر است. درصد وقوع هر دو نوع جمله در نمودارهای ۱ و ۲ ارائه شده است. همچنین، در دو مقطع میزان استفاده دانش‌آموزان از جملات امری مستقیم صفر بوده است.

نمودار ۲. درصد استفاده از جملات امری مستقیم و غیرمستقیم در مقطع متوسطه دوم

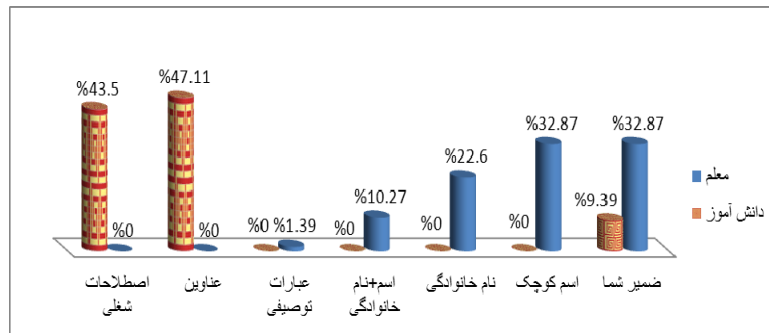


۳-۴- تحلیل آماری براساس جنسیت

نمودارهای ۳ و ۴ توزیع انواع اصطلاحات خطاب استفاده شده در کلاس مدارس پسرانه و دخترانه را نشان می‌دهد. در نمودار ۳ از میان اصطلاحات خطاب معلم در کلاس، تقریباً

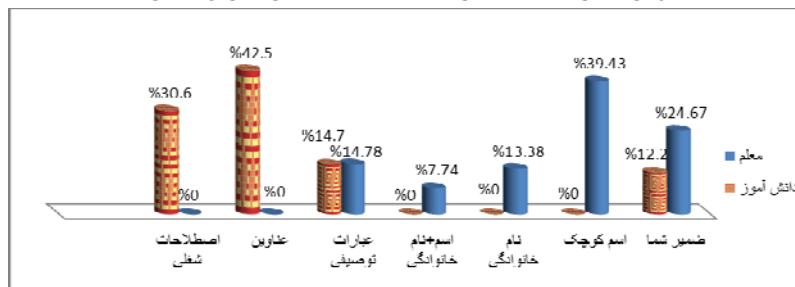
مشابه نمودار ۴، بیشترین درصد به استفاده از اسم‌های شخصی و کمترین درصد به استفاده از عبارات توصیفی اختصاص دارد. هیچ معلم زن یا مردی از عناوینی چون آقای محترم و اصطلاحات شغلی برای خطاب به دانش‌آموز استفاده نکرد. معلمان زن بیشتر عبارات توصیفی چون «دختر گلم» را به کار می‌گرفتند. کاربرد ضمیر شخصی «شما» و اسم‌های شخصی در معلمان مرد بیشتر بوده است.

نمودار ۳. درصد استفاده از اصطلاحات خطاب در مدارس پسرانه



با اندکی تفاوت در درصد، دانش‌آموزان دو گروه، بیشتر از عناوینی چون خانم، آقا، خانم یا آقا+ نام خانوادگی و اصطلاحات شغلی مثل خانم زبان استفاده می‌کردند. دانش‌آموزان پسر در ارتباط با معلمان خود عبارات توصیفی، حتی به نسبت کم، به کار نمی‌بردند، ولی دانش‌آموزان دختر تا ۱۴.۷ درصد استفاده می‌کردند.

نمودار ۴. درصد استفاده از اصطلاحات خطاب در مدارس دخترانه



جدول ۲. درصد استفاده معلمان مرد و زن از جملات امری مستقیم و غیرمستقیم

نوع جملات	امری مستقیم	امری غیرمستقیم
مردهای اول و دوم	۳۶.۶۶	۶۳.۳۴
زن‌های اول و دوم	۱۳.۳۴	۸۶.۶۶

۴-۴- تحلیل استنباطی داده‌ها

کدام یک از دبیران دروس پنج‌گانه، تمایل بیشتری به استفاده از نشانگرهای قدرت دارند؟ آیا از این نظر، تفاوتی میان این دبیران وجود دارد؟ تحلیل جدول‌های ۳ و ۴ می‌تواند پاسخ‌گو باشد.

جدول ۳. تفاوت فراوانی نشانگرهای قدرت در دروس مختلف

شما	اسم کوچک	نام خانوادگی	اسم+ نام خانوادگی	عبارت توصیفی	کل	امری مستقیم	امری غیرمستقیم	کل	فراوانی	
۲۱	۱۵	۱۶	۷	۳	۶۲	۲۶	۱۰	۳۶	فراوانی	عربی
خی‌دو		۱۷/۰۳				۷/۱۱				
Df		۴				۱				
Sig		۰/۰۰۲				۰/۰۰۸				
۱۳	۳۲	۳	۰	۹	۵۷	۶	۳۰	۳۶	فراوانی	تربیت بدنی
خی‌دو		۳۳/۰۳				۱۶/۰۰				
Df		۳				۱				
Sig		۰/۰۰۰				۰/۰۰۰				
۱۶	۲۴	۱۴	۸	۳	۶۵	۱۴	۲۲	۳۶	فراوانی	زبان
خی‌دو		۱۹/۶۹				۱/۷۷				
Df		۳				۱				
Sig		۰/۰۰۱				۰/۱۸۲				
۲۳	۱۴	۱۰	۷	۰	۵۴	۱۱	۲۵	۳۶	فراوانی	ریاضی
خی‌دو		۲۵/۵۴				۵/۴۴				
Df		۴				۱				
Sig		۰/۰۰۰				۰/۰۲۰				
۱۲	۱۹	۱۲	۴	۵	۵۲	۴	۳۲	۳۶	فراوانی	ادبیات
خی‌دو		۲۳/۱۱				۲۱/۷۷				
Df		۵				۱				
Sig		۰/۰۰۰				۰/۰۰۰				

جدول ۳ نشان می‌دهد باتوجه به نتایج آزمون خی‌دو، به‌جز نشانگر قدرِ تنوع درخواست (کنش گفتار) در درس زبان ($\alpha(0/0.5) > P(0/637)$)، بین فراوانی نشانگرهای قدرت در تمام دروس تفاوت معنادار وجود دارد: $P < \alpha(0/0.5)$.

جدول ۴. مقایسه اصطلاحات خطاب و نوع درخواست بین معلمان دروس مختلف

Sig	Df	خی‌دو	کل	ادبیات	ریاضی	زبان	تربیت‌بدنی	عربی		
۰/۲۳۷	۴	۵/۵۲	۸۵	۱۲	۲۳	۱۶	۱۳	۲۱	شما	اصطلاحات
۰/۰۳۳	۴	۱۰/۵۱	۱۰۴	۱۹	۱۴	۲۴	۳۲	۱۵	اسم کوچک	
۰/۰۵۹	۴	۹/۰۹	۵۵	۱۲	۱۰	۱۴	۳	۱۶	نام خانوادگی	
۰/۰۵۷	۳	۷/۵۳	۲۶	۴	۷	۸	۰	۷	اسم + نام خانوادگی	خطاب
۰/۷۰۹	۳	۱/۳۸	۲۱	۵	۱	۳	۹	۳	عبارت توصیفی	
۰/۰۰۰	۴	۲۴/۶۵	۶۱	۴	۱۱	۱۴	۶	۲۶	امری مستقیم	نوع درخواست
۰/۰۱۳	۴	۱۲/۶۳	۱۱۹	۳۲	۲۵	۲۲	۳۰	۱۰	امری غیرمستقیم	

جدول ۴ نشان می‌دهد که تفاوت اصطلاحات خطاب تنها در استفاده از اسم کوچک، معنادار است: $P(0/0.33) < \alpha(0/0.5)$. معلمان تربیت‌بدنی در بین اصطلاحات خطاب بیشترین استفاده را از اسم کوچک دارند و بین سایر دروس، تفاوت در فراوانی اصطلاحات خطاب معنادار نیست: $P > \alpha(0/0.5)$. درمورد نوع درخواست نیز، فراوانی جملات امری در بین معلمان دروس مختلف تفاوت معنادار دارد: $P(0/0.00) < \alpha(0/0.5)$. طبق تحلیل‌های آماری داده‌های این جدول، معلمان عربی، بیشترین میزان استفاده از جملات امری مستقیم و معلمان ادبیات، کمترین میزان استفاده را دارند. معلمان عربی و زبان کمترین میزان به‌کارگیری جملات امری غیرمستقیم را دارند و دبیران ادبیات بیشترین را.

از نتایج تحلیل‌های دو جدول ۳ و ۴ می‌توان برداشت کرد که واحد درسی در به‌کارگیری نشانگرهای قدرت در گروه اصطلاحات خطاب، تنها در استفاده از اسم کوچک تفاوت معنادار دارد. همچنین بررسی تفاوت فراوانی نوع درخواست نشان داد که واحد درسی در به‌کارگیری نوع درخواست تأثیرگذار است.

جدول ۵. تفاوت فراوانی نشانگرهای قدرت در مقطع متوسطه اول و متوسطه دوم

متوسطه دوم			متوسطه اول				فراوانی	شما	اصطلاحات خطاب
Sig	Df	خی‌دو	فراوانی	Sig	Df	خی‌دو			
/۰۰۰ ۰	۵	۶۸/۰۸	۴۵	۰/۰۰۰	۴	۶۱/۸۳	۴۰	شما	
			۴۴				۶۰	اسم کوچک	
			۳۳				۲۲	نام خانوادگی	
			۱۶				۱۰	اسم+ نام خانوادگی	
			۱۱				۱۲	عبارت توصیفی	
			۱۴۹			۱۴۴	کل		
/۰۱۱ ۰	۱	۶/۴۰	۳۳	۰/۰۰۰	۱	۱۲/۸۴	۲۸	امری مستقیم	
			۵۷				۶۲	امری غیرمستقیم	
			۹۰				۹۰	کل	

با توجه به تحلیل‌ها، بین نوع خطاب دانش‌آموزان در مقطع متوسطه اول و دوم تفاوت معنادار وجود دارد: $P(0/000) < \alpha(0/05)$. در میان معلمان مقطع متوسطه اول، اسم‌های کوچک بیشترین استفاده و اسم+ نام خانوادگی کمترین استفاده را داشت. معلمان مقطع متوسطه دوم، بیشتر ترجیح داده‌اند از ضمیر شخصی «شما» و اسم کوچک برای خطاب به دانش‌آموز استفاده کنند و کمترین استفاده را از عبارات توصیفی داشته باشند. فراوانی نوع درخواست در هر دو مقطع، در سطح $P < \alpha(0/05)$ تفاوت معنادار دارد و همچنین به‌کارگیری جملات درخواستی بیشتر از جملات امری بوده‌است.

جدول ۶. مقایسه نشانگرهای قدرت بین دو مقطع متوسطه اول و متوسطه دوم

Sig	Df	خی‌دو	کل	متوسطه دوم	متوسطه اول	فراوانی	شما	اصطلاحات خطاب
۰/۵۸۸	۱	۰/۲۹	۸۵	۴۵	۴۰			
۰/۱۱۷	۱	۲/۴۶	۱۰۴	۴۰	۶۰		اسم کوچک	
۰/۱۳۸	۱	۲/۵۰	۵۵	۳۳	۲۲		نام خانوادگی	
۰/۲۳۹	۱	۱/۳۸	۲۶	۱۶	۱۰		اسم+ نام خانوادگی	
۰/۸۳۵	۱	۰/۰۴	۲۳	۱۱	۱۲		عبارت توصیفی	
۰/۵۲۲	۱	۰/۴۱	۶۱	۳۳	۲۸		امری مستقیم	
۰/۶۴۷	۱	۰/۲۱	۱۱۹	۵۷	۶۲		امری غیرمستقیم	

جدول ۶ نشان می‌دهد که فراوانی هیچ‌کدام از اصطلاحات خطاب و نوع درخواست بین مقطع متوسطه اول و دوم تفاوت معنادار نیست: $P > \alpha (0/05)$. جدول ۵ و ۶ نشان می‌دهد که میزان استفاده معلم از نشانگرهای قدرت با سن دانش‌آموز رابطه معنادار ندارد. متغیر غیرزبانی دیگری که ممکن است باعث استفاده بیشتر یا کمتر از نشانگرهای قدرت در کلاس‌های درس شود، جنسیت است.

جدول ۷. تفاوت فراوانی نشانگرهای قدرت در معلمان مرد و زن

زن			مرد				فراوانی	اصطلاحات خطاب
Sig	Df	خی‌دو	فراوانی	Sig	df	خی‌دو		
۰/۰۰۰	۴	۴۳/۵۱	۳۷	/۰۰۰	۴	۵۶/۹۷	۴۸	شما
			۵۶				۴۸	اسم کوچک
			۲۰				۳۵	نام خانوادگی
			۱۱				۱۵	اسم + نام خانوادگی
			۲۱				۲	عبارت توصیفی
			۱۵۵				۱۴۸	کل
۰/۰۰۰	۱	۲۳/۵۱	۲۲	/۲۰۶	۱	۱/۶۰	۳۹	امری مستقیم
			۶۸				۵۱	امری غیرمستقیم
			۹۰				۹۰	کل

جدول ۷ نشان می‌دهد که بین نوع خطاب دانش‌آموزان هم در میان معلمان مرد و هم در میان معلمان زن تفاوت معنادار وجود دارد: $P < \alpha (0/000)$. در خصوص معلمان مرد، ضمیر شخصی «شما» و اسم کوچک بیشترین استفاده و عبارات توصیفی چون «آقایسر» کمترین استفاده را دارد. معلمان زن بیشتر اسم کوچک دانش‌آموزان را صدا زدند و کمتر آنها را با اسم و نام خانوادگی خطاب کردند. تفاوت نوع درخواست معلمان مرد، معنادار نیست: $P > \alpha (0/05)$ ، اما برای معلمان زن، معنادار است: $P < \alpha (0/000)$. استفاده از جملات امری غیرمستقیم در میان معلمان زن بیش از جملات امری غیرمستقیم است.

جدول ۸. مقایسه نشانگرهای قدرت بین معلمان مرد و زن

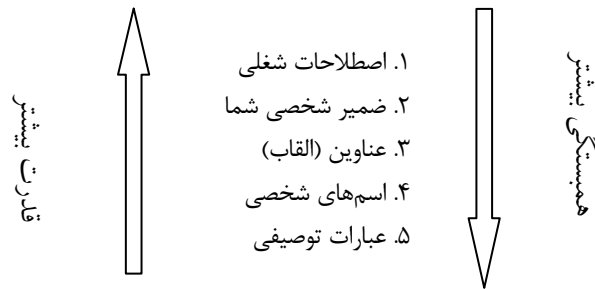
sig	Df	خی‌دو	کل	زن	مرد		
۰/۲۳۳	۱	۱/۴۲	۸۵	۳۷	۴۸	شما	اصطلاحات خطاب
۰/۴۳۳	۱	۰/۶۱	۱۰۴	۵۶	۴۸	اسم کوچک	
۰/۰۴۳	۱	۴/۰۹	۵۵	۲۰	۳۵	نام خانوادگی	
۰/۴۳۳	۱	۰/۶۱	۲۶	۱۱	۱۵	اسم+ نام خانوادگی	
۰/۰۰۰	۱	۱۵/۶۹	۲۳	۲۱	۲	عبارت توصیفی	
۰/۰۳۰	۱	۴/۷۳	۶۱	۲۲	۳۹	امری مستقیم	نوع درخواست
۰/۱۱۹	۱	۲/۴۲	۱۱۳	۶۸	۵۱	امری غیرمستقیم	

جدول نشان می‌دهد که تفاوت اصطلاحات خطاب تنها در استفاده از نام خانوادگی دانش‌آموزان و عبارات توصیفی چون دختر گلم/ آقا پسر معنادار است: $P < \alpha (0/05)$. معلمان مرد بیش از معلمان زن از نام خانوادگی دانش‌آموزان برای خطاب استفاده می‌کنند و معلمان زن بیشتر عبارات توصیفی به کار می‌گیرند. در نوع درخواست، فراوانی جملات امری در بین زنان و مردان تفاوت معنادار دارد: $P < \alpha (0/05) < P (0/030)$ و معلمان مرد، از جملات امری، بیش از معلمان زن استفاده می‌کنند. در مجموع، جدول ۷ و ۸ نشان می‌دهند که معلمان مرد نسبت به معلمان زن، نشانگرهای قدرت بیشتری به کار می‌گیرند.

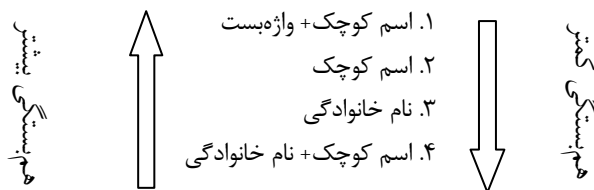
۴-۵- تحلیل کیفی داده‌ها

زبان‌ها به لحاظ شیوه بیان قدرت و هم‌بستگی با استفاده از عناصر زبانی، با یکدیگر متفاوت‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در تمام زبان‌هایی که دو ضمیر مفرد و جمع وجود دارد، به‌کارگیری این ضمائر، تنها روش برای نشان دادن قدرت گوینده به مخاطب و یا تلاش گوینده برای ایجاد هم‌بستگی با مخاطب نیست. در زبان فارسی که از چنین تمایزی بهره می‌برد، فرد قدرتمندتر همیشه از ضمیر شخصی «تو» و یا جملات امری استفاده نمی‌کند. رابطه معلم و دانش‌آموز رابطه نامتقارن به حساب می‌آید، زیرا در برخی متغیرهای اجتماعی مانند زمینه علمی هم‌سطح نیستند. از نظر علمی، معلم نسبت به دانش‌آموز قدرت دارد. قدرت در رابطه معلم و دانش‌آموز و والدین و فرزند معنای منفی ندارد و بدین معنا نیست که فرادست بر فرودست تسلط دارد و او را کنترل می‌کند، بلکه آنها رابطه نقشی دارند و این رابطه مسؤولیت‌های دوسویه‌ای را در بر می‌گیرد. پس این نابرابری معنای منفی ندارد (وتزل، ۱۹۹۳: ۳۹۴).

معلم برای نشان دادن این قدرت از نشانگرهای خطابی چون ضمیر شخصی «تو» استفاده نمی‌کند، بلکه بیشتر از ضمیر شخصی «شما» استفاده می‌کند و گاه نیز این استفاده، دوسویه است. پس در زبان فارسی، رابطه معلم و دانش‌آموز به‌عنوان یک رابطه نامتقارن، از دیدگاه براون و گیلمن (۱۹۶۰) پیروی نمی‌کند. در این نوع رابطه می‌توان از نظرات هوک (۱۹۸۴) با اندکی تغییر پیروی کرد. بیشتر اشاره شد که در زبان انگلیسی، تمایزی میان ضمیر دوم شخص مفرد و جمع وجود ندارد و این زبان از عناصر دیگری برای بیان قدرت یا هم‌پستگی بهره می‌برد. در زبان فارسی نیز، که افزون‌بر چنین تمایزی، اصطلاحات خطاب دیگری می‌توانند دال بر هر یک از این مفاهیم باشند، می‌توان طبقه‌بندی هوک را به کار برد ولی با توجه به تفاوت‌های زبانی فارسی و انگلیسی، لازم است در آن تغییراتی داده شود. با توجه به نوع رابطه معلم و دانش‌آموز، تمام ده مورد دسته‌بندی احمدخانی (۱۳۹۳: ۱۰-۴) از اصطلاحات خطاب در زبان فارسی، در کلاس مشاهده نشدند. از این دسته‌بندی، ضمیر شخصی «شما»، اسم‌های شخصی، عناوین، اصطلاحات شغلی و عبارات توصیفی دیده شدند. طبقه‌بندی ما از اصطلاحات بدین صورت است:



با توجه به اینکه اسم‌های مختلفی زیر گروه اسم‌های شخصی جای می‌گیرند، لازم است برای دستیابی به دسته‌بندی کامل‌تر از اصطلاحات، این اسم‌ها نیز طبقه‌بندی شوند.



در این دسته‌بندی با عناصر زبانی نشان‌دهنده قدرت یا همبستگی به صورت مطلق، سروکار نداریم، بلکه با پیوستاری مواجهیم که در یک سوی آن عنصر زبانی متجلی قدرت و در سمت دیگر عنصر زبانی متجلی همبستگی قرار گرفته‌اند. در جایگاه‌های میانی این پیوستار نیز عناصر زبانی، قدرت یا همبستگی بیشتر و یا قدرت یا همبستگی کمتر را انعکاس می‌دهند. از طرف دیگر، درصد بالای استفاده معلمان از جملات امری غیرمستقیم نشان می‌دهد رابطه معلم و دانش‌آموز بیشتر به همبستگی سوق یافته‌است و شاهد استفاده اندک معلمان از جملات امری مستقیم بودیم.

بیشتر اشاره شد که در بعضی روابط نامتقارن میان افراد در اجتماع، از دو ضمیر تو/ شما به صورت نامتقارن استفاده می‌شود؛ قدرتمندتر، «تو» خطاب می‌کند و انتظار دارد «شما» خطاب شود. حال سؤال این است که چرا در رابطه معلم و دانش‌آموز، که رابطه نامتقارن است، چنین کاربردی نیست؟ نگارندگان معتقدند رابطه معلم و دانش‌آموز، رابطه نامتقارن ادب‌بنیاد است؛ در این نوع رابطه، ادب مهم‌تر از قدرت است و از آنجاکه کاربرد ضمیر شخصی «تو» را بی‌ادبی می‌دانند، آن را به کار نمی‌برند و برای اعمال قدرت از ضمیر شخصی «شما» و دیگر اصطلاحات خطاب استفاده می‌کنند.

۵- نتیجه‌گیری

باتوجه به تحلیل‌های آماری می‌توان به پرسش‌های این پژوهش پاسخ داد؛ تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که پارامترهای قدرت و همبستگی در زبان فارسی تنها به ضمایر محدود نمی‌شود و سایر اصطلاحات خطاب نیز می‌توانند نشانگر قدرت یا همبستگی باشند. صورت امر تنها کنش‌گفتاری است که آئینه قدرت معلم در ارتباط با دانش‌آموز است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد واحد درسی در میزان به‌کارگیری نشانگرهای قدرت تأثیرگذار بوده‌است؛ معلمان دروس گوناگون براساس میزان استفاده از جملات امری غیرمستقیم و اصطلاحات خطاب نشانگر همبستگی، به ترتیب از بیشترین میزان همبستگی به کمترین بدین صورت طبقه‌بندی می‌شوند:

ادبیات < تربیت‌بدنی < ریاضی < زبان انگلیسی < عربی

معلمان در مقطع متوسطه اول، از یک‌سو، با استفاده از اصطلاحات خطاب با میزان همبستگی بیشتر، و از سوی دیگر، با استفاده از جملات امری نشانگر همبستگی کمتر،

هم‌بستگی و قدرت را در مقطع متوسطه اول به کار می‌گیرند. در مقطع متوسطه دوم نیز چون از یک طرف، میزان استفاده از اصطلاحات خطاب با هم‌بستگی کمتر افزایش یافته و از طرف دیگر، به کارگیری جملات امری مستقیم کاهش یافته، هم‌بستگی و قدرت به کار گرفته می‌شود. در هر دو مقطع، معلمان هم نشانگرهای قدرت و هم نشانگرهای هم‌بستگی را با توجه به عوامل مختلف موقعیتی و نقشی به میزان‌های متفاوت به کار می‌گیرند. بنابراین میزان استفاده از نشانگرهای قدرت با سن دانش‌آموز رابطه معنادار ندارد.

معلمان مرد نسبت به معلمان زن از نشانگرهای قدرت بیشتری استفاده می‌کنند. استفاده بیشتر معلمان مرد از جملات امری و نام خانوادگی دانش‌آموزان گواه این موضوع است. ارتباط معلمان زن بیشتر از نوع هم‌بستگی است، زیرا بیشتر از جملات امری غیرمستقیم و عبارات توصیفی، که نشانگر هم‌بستگی هستند، استفاده می‌کنند.

پی‌نوشت

۱. مدارس انتخابی از شهرستان چرام در استان کهگیلویه و بویراحمد بوده‌اند: مدارس دخترانه متوسطه اول کوثر و ارشاد، دخترانه متوسطه دوم عفت و حضرت زینب (س)، مدارس پسرانه متوسطه اول شهید مکرّم و شهید عسکری تنها و مدارس پسرانه متوسطه دوم امام خمینی (ره) و شهید بهشتی.
۲. در جملات امری مستقیم، گوینده به‌طور مستقیم از شنونده درخواست انجام دادن یا ندادن کاری دارد: در را باز کن.
۳. جملات امری غیرمستقیم، درخواست غیرمستقیم گوینده از شنونده برای انجام دادن یا ندادن امری است: ممکنه در را باز کنی؟

منابع

- احمدخانی، م. ۱۳۹۳. «بررسی جامعه‌شناختی عبارات خطاب در فارسی گفتاری محاوره‌ای». *زبان شناخت*، ۵(۱): ۱-۱۸.
- سلمانیان، ب. و ز محمدابراهیمی، ب. روشن و ف بابامحمودی. ۱۳۹۵. «تأثیر ساختار کلامی پزشک و بیمار بر میزان رضایتمندی بیماران». *زبان پژوهی دانشگاه الزهراء*. ۸(۲۰): ۶۹-۸۴.
- مدرسی، ی. ۱۳۹۱. *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ناصر، م. و ز. استازاده. ۱۳۸۹. «تحلیل زبانی-اجتماعی گفتمان پزشک و بیمار فارسی‌زبان». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد*، (۲): ۱۳۹-۱۵۳.

- Aghagolzadeh, F and H Asadpour. 2011. «A critical discourse analysis on terms of address in Persian». *International journal of humanities*, 18 (1): 135-160.
- Aliakbari, M and A Toni. 2008. The realization of address terms in Modern Persian in Iran: asociolinguistic study. *Linguistik online*. Vol 35.
- Baxter, L A. 1984.«An investigation of compliance-gaining as politeness» *Human Communication Research*, 10 (3), 427-456.
- L. M., & Takahashi, T. 1989. «Do you have a bag?: Social status and patterned variation in second language acquisition». In S. Gass, C. Madden, D. Preston & L. Selinker (Eds.), *Variation in second language acquisition*, Vol. 1, *Discourse and pragmatics*, Clevedon, UK: MultilingualMatters,103-128.
- Boxer, D. 1993. «Social distance and speech behavior: The case of indirect complaints». *Journal of pragmatics*,19,103-125.
- Brown, R. and A. Gilman. 1960. «The Pronouns of Power and Solidarity». In:Sebeoki, Thomas A. (ed.): *Style in Language*, Cambridge: Cambridge University Press.
- _____.1972 [1960].*pronouns of power and solidarity*, In:Pier Gigliogli, ed. 1972, language and social context, 252-282.
- Brown, P. and S. Levinson. 1987. *Politeness: Some Universals in Language Usage*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Bayyurt, Y.and A. Bayraktaroğlu. 2001. «The use of pronouns and terms of address in Turkish in service encounters». *Pragmatics and Beyond new series*, 209.
- Cansler, D c. and W B. Stiles. 1981. «Relative status and interpersonal presumptuousness». *Journal of experimental social psychology*, 17, 459-471.
- Holmes, J. 1990. «Apologies in New Zealand English». *Language in society*, 19,155-199.
- Hook D D. 1984. «First names and titles as solidarity and power semantics in English». *International Review of Applied Linguistics in Language Teaching*, Volume22, Issue 3, 183-189.
- Hudson, R. A .2001. *Sociolinguistics*, Cambridge: Cambridge university press.
- Keshavarz, M S. 1988. Forms of address in post-revolutionary Iranian Persian: A sociolinguistic analysis. *Language in Society* Vol. 17. No. 4. PP.565-575.
- Leech, G. 1983. *Principles of pragmatics*, London: Longman.
- Leichty, G. and J L. Applegate. 1991. «Social-Cognitive and Situational Influences on the Use of Face-Saving Persuasive Strategies». *Human Communication Research*, Vol 17, Issue 3, 451-484.
- Salifu, N. A. 2010. «Signaling politeness, Power and Solidarity Through terms of address in Dagbanli». *Nordic Journal of African studies*, 19(4), 274-292.
- Slugoski, B. and W Turnbull .1988. «Cruel to be kind and kind to be cruel: Sarcasm, banter, and social relations». *Journal of Language and social psychology*, 7(2), 101-121.

- Spencer-Oatey, H. 1996. «Reconsidering power and distance». *Journal of Pragmatics*, 26, 1-24.
- Tannen, D. 1990. «Rethinking Power and Solidarity in Gender and Dominance». *Berkeley Linguistics Society*, 16, 519-529.
- Trosborg, A. 1987. «Apology strategies in natives/ nonnatives». *Journal of Pragmatics*, 11, 147-167.
- Wardhaugh, R. and J. M. Fuller. 2015. *An introduction to sociolinguistics*, 7thed, UK: Wiley Blackwell.
- Walker, V. (2011). Codeswitching as a power and solidarity strategy in the foreign language classroom: an analysis of language alternation strategies utilized in a Portuguese-English higher education class. *Innervate* Vol 3. PP. 362.363.
- Wetzel, P. J. 1993. «The language of vertical relationships and linguistic analysis». *Multilingua* , 12(4), 387-406.
- Wierzbicka, A. 1991. *Cross-cultural pragmatics ,the semantics of human interaction*, Berlin and New York: Mouton de Gruyter.
- Xiaopei, Z. 2011. Cultural implications behind power and solidarity-A case study of Chinese and British English address forms. *Journal of Critical Inquiry*, 9(2), 39.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۴

بررسی واژه‌های غریب و نادر گونه هروی کهن و کاربرد آنها در گویش معاصر هرات

دکتر محبوبه شمشیرگرها^۱ ✉

تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۲۸

چکیده

زبان فارسی نو کلیتی نمودیافته در همه متون و نوشته‌های فارسی نیست بلکه در پاره‌ای از حوزه‌های جغرافیایی با اندک تفاوت‌هایی در واژه، صرف و نحو و آوا، صورت‌های کاربردی گوناگونی پیدا کرده که اصطلاحاً به آنها «گونه‌های زبانی» می‌گویند. کشف ویژگی‌های زبانی هر یک از گونه‌های کهن و بازجست آنها در زبان متداول همان حوزه، از پژوهش‌های بایسته زبانی است. این مقاله کوششی برای نیل به این مهم در حوزه هرات و گونه هروی کهن است. از آنجا که طبقات/الصوفیه خواجه عبدالله انصاری کهن‌ترین، کامل‌ترین و گفتاری‌ترین متن باقی‌مانده از فارسی نوین حوزه هرات است، کشف ویژگی‌های زبانی آن می‌تواند نمایانگر مشخصات گونه هروی کهن باشد که این مهم در قالب اثری از نگارنده منتشر شده است. بازجست واژه‌ها و لغات نادری که در طبقات به کار رفته اما در فارسی معیار امروزی رواج ندارند، در میان واژه‌هایی که امروزه در هرات و شهرهای اطراف آن به کار می‌روند و تحلیل آنها، موضوع این نوشتار است که با استفاده از مطالعه کتابخانه‌ای و در مواردی محدود به کمک برخی شنیده‌های میدانی و به روش توصیف و تحلیل محتوا نگاشته شده است.

واژگان کلیدی: گونه هروی، گویش کهن هرات، گویش معاصر هرات، ویژگی‌های زبانی، واژه‌های نادر

✉ Mah.shamshirgarha@yahoo.com

۱. استادیار سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

۱- مقدمه

یافتن معنای واژه‌های غریب متون کهن فارسی در زبان و گویش‌های معاصر، در شناخت صحیح روند تحول تاریخ کاربرد واژه‌های زبان فارسی تأثیری بسزا دارد. شرایط به وجود آمدن اثر، به‌ویژه حوزه جغرافیایی و دوره زمانی شکل‌گیری آن اهمیتی فراوان دارد. صرف‌نظر از کلیت یکسان زبان فارسی، هر یک از متون متقدم، به حوزه جغرافیایی و دوره زمانی خاصی تعلق دارند. به عبارت دیگر، زبان فارسی نو یکسان در همه متون فارسی بازتاب نیافته، بلکه در برخی حوزه‌های جغرافیایی با گونه‌های گفتاری و محلی درآمیخته و برخی از واژه‌ها، ساخت‌ها و آواهای آن مناطق را با خود همراه کرده‌است. در نتیجه در حوزه‌های گوناگون، گونه‌هایی تازه پدید آمده که اصطلاحاً به آنها «گونه‌های زبانی» می‌گویند^(۱) و گاه از نظر واژه، صرف‌ونحو و آوا تفاوت دارند و این همخوانی‌ها و ناهمخوانی‌ها بخش مهمی از ویژگی‌های سبکی یک حوزه را در آن حوزه یا در روبرویی با حوزه‌های دیگر مشخص می‌کنند (صادقی، ۱۳۷۱: ۱۱۷؛ رواقی، ۱۳۸۳: پنج). براساس این ناهمگونی‌ها تاکنون برخی ویژگی‌های گونه‌هایی چون سیستانی، فرارودی، رازی، هروی و سوراآبادی به دست آمده‌است (رواقی، ۱۳۸۷: ۲۲۲-۲۲۷).

کشف لغات غریب و نادر هر یک از گونه‌های کهن و جست‌وجوی آن در حوزه‌های زبانی می‌تواند به شناخت علمی ریشه‌های تاریخی لغات ناشناخته، تألیف علمی فرهنگ لغت، تألیف فرهنگ تاریخی زبان فارسی، بازسازی واژه‌های فارسی، کاستن استفاده از لغات بیگانه، شناخت گونه یا سبک نوشته‌های امروزی فارسی، یافتن معنای لغات باقی‌مانده در لهجه‌های مختلف و در نهایت فهم روند سیر لغات و تاریخ زبان فارسی در حوزه‌ها و دوره‌های گوناگون کمک کند. این مقاله کوششی برای نیل به این مهم در حوزه هرات و گونه زبانی هروی کهن است. از آنجاکه *طبقات‌الصوفیه* خواجه عبدالله انصاری کهن‌ترین، کامل‌ترین و گفتاری‌ترین متن فارسی نوین به جا مانده از حوزه هرات است، زبان آن به‌عنوان نمونه‌ای درخور تأمل در این حوزه در نظر گرفته شده‌است. این مقاله با استفاده از مطالعه کتابخانه‌ای و در مواردی معدود به کمک داده‌های میدانی و به روش توصیف و تحلیل محتوا نگاشته شده‌است.

۲- پیشینه

به خواجه عبدالله انصاری و *طبقات‌الصوفیه* از چند منظر نگریسته‌اند. صرف‌نظر از پژوهشگرانی که خارج از قصد این نوشتار، به سرگذشت وی نظر داشته^(۲) یا محققانی که به مشرب

صوفیگری او پرداخته‌اند^(۳)، علی رواقی (۱۳۸۷: ۲۴۲-۲۶۰؛ آیت‌الله‌زاده شیرازی، ۱۳۷۵: سی‌وسه-شصت و هفت)؛ عبدالحی حبیبی (۱۳۴۱؛ انصاری، ۱۳۸۰: ۶۰۰-۶۹۰). محمدرور مولایی (انصاری، ۱۳۸۶: ۹۵-۱۳۷)، نجیب مایل هروی (۱۳۷۴: ۶۸-۷۳)، ایوانف^۱ (۱۹۲۳: ۱-۳۴ و ۳۸۲-۳۳۸) و لازار^۲ (۱۹۶۳: ۱۳۷-۴۰۰) به جنبهٔ زبانی طبقات انصاری توجه، و مختصر و پراکنده به ویژگی‌های زبانی آن اشاره کرده‌اند. رواقی پیرو تأکید بر وجود گونه‌های متفاوت در حوزه‌های زبان فارسی، به اختصاصات زبانی منحصر در طبقات به منزلهٔ متنی از گونهٔ زبانی هروی قائل است. حبیبی توضیحاتی دربارهٔ برخی واژه‌های متن طبقات در مؤخرهٔ تصحیح خود و نیز دو مقالهٔ برگرفته از آن داده و مولایی در مقدمهٔ طبقات/الصوفیه، مختصری از ویژگی‌های زبانی این متن سخن گفته‌است. همچنین ایوانف در مقاله‌ای مفصل، به بیان ویژگی‌هایی از لهجهٔ کهن هرات در متن مذکور پرداخته و لازار نیز ضمن بیان برخی ویژگی‌های آثار کهن زبان فارسی، به این کتاب مختصراً نظر داشته‌است. صرف‌نظر از این پژوهش‌های کوتاه و پراکنده، شمشیرگرا (۱۳۹۴) به این موضوع و از جمله، لغات نادر طبقات به طور مفصل اهتمام داشته‌است. در هیچ‌یک از پژوهش‌های مذکور، به‌علاوه توضیحات محمدآصف فکرت (۱۳۷۶: ۳۰۲-۲۹۷) و نیز اشارات جزئی حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۰۰-۶۹۰)، به‌طور خاص به واژه‌های لهجهٔ هروی معاصر در مقایسه با کلمات و اصطلاحات کهن این حوزهٔ جغرافیایی توجه نشده‌است.

۳- واژه‌های غریب و نادر گویش کهن هرات

خواجه عبدالله انصاری از عالمان و صوفیان هرات است که آثاری چند از او به قلم خود یا شاگردانش به جا مانده‌است. زبان طبقات/الصوفیه، یکی از متون برجستهٔ به‌جامانده از حوزهٔ هرات در قرن پنجم (دورهٔ اول فارسی دری)، مهم‌ترین و پایه‌ای‌ترین اثری است که می‌تواند ویژگی‌های زبان کهن و یا گونهٔ زبانی قدیم هرات را نشان دهد.

شمشیرگرا (۱۳۹۴) ویژگی‌های زبانی این متن را در چهار بخش صرفی و نحوی، واژه‌ای، آوایی و معنایی بررسی کرده‌است. فصل دوم کتاب، به واژگان غریبی اختصاص یافته که در طبقات به کار رفته اما در فارسی معیار امروزی رواج ندارند. پس از استخراج این واژه‌های «نادر»، سعی شد با تتبع در برخی فرهنگ‌ها نظیر ذیل فرهنگ‌های فارسی^(۴)، لغت فرس، صحاح‌الفرس، مجموعه‌الفرس، مجمع‌الفرس، برهان قاطع، تاج‌المصادر، فرهنگ جعفری،

1 . Ivanow, Vladimir Alekseevich

2 . Lazard, Gilbert

فرهنگ رشیدی، *غیاث‌اللغات*، واژگان متروک زبان فارسی و نیز توضیحات انتهایی کتاب *طبقات‌الصوفیه* چاپ کابل، به کوشش عبدالحی حبیبی و نیز تصحیح محمدرور مولایی، تاریخ ادبیات فارسی ناتل خانلری و مقاله ایوانف، معانی این واژه‌ها و اصطلاحات ارائه شود^(۵). جست‌وجو برای یافتن این واژه‌های غریب - صرف‌نظر از آنکه معنای مشخصی از میان فرهنگ‌های کهن، برای آنها به دست آمده یا نه - در میان واژه‌هایی که امروزه در هرات و شهرهای اطراف آن به کار می‌روند و نیز مقایسه و تحلیل آنها، موضوع این نوشتار است.

۴- منابع بررسی‌شده درباره گونه زبانی معاصر هرات

برای یافتن واژه‌های نادر طبقات در گونه زبانی معاصر هرات و شهرهای اطراف آن در افغانستان، از چهار منبع مهم لغات *زبان گفتاری هرات*، و *فارسی هروی: زبان گفتاری هرات*^(۶) از محمدآصف فکرت، *لغات عامیانه فارسی افغانستان* از عبدالله افغانی‌نویس و فرهنگ گویشی *خراسان بزرگ* از امیرحسین اکبری شالچی بهره بردیم.

تأکید اولیه بر فارسی هروی؛ زبان گفتاری هرات قرار گرفت. زیرا چنان‌که محمدجعفر یاحقی در ابتدای اثر بیان می‌کند، نویسنده در این کتاب با «گردآوری کمیت درخوری از واژه‌های رایج در هرات امروز و پی‌جویی برخی از این واژه‌ها در پاره‌ای از متون مشهور منطقه هرات، یعنی *الابنیه عن حقایق الادویه*، *طبقات‌الصوفیه*، *کشف‌الاسرار* و *ارشادالزراعه* و همچنین در پهنه شعر فارسی، پژوهش سزاوار در این لهجه اصیل و توانا به عمل آورده است» (فکرت، ۱۳۷۶: دیباچه). در کنار این کتاب و نیز فرهنگ گویشی *خراسان بزرگ* که به واژه‌های رایج امروزی می‌پردازند، به *لغات عامیانه فارسی افغانستان* نیز بیشتر از آن جهت مراجعه شد که طبق آنچه در پیشگفتار آمده، برخی کلمات و اصطلاحات مندرج در آن، مدتی است روایی ندارند. به بیان حسین فرمند «شمار زیادی از واژه‌ها، ترکیب‌ها و عبارتهای عامیانه پس از زمانی زیست و زندگی، از رونق افتاده و در غبار فراموشی فروخته‌اند که نمی‌توان این بی‌توجهی را سراسری دید و بی‌اهمیت پنداشت» (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: پیشگفتار). نویسنده کتاب به این واژه‌ها نیز توجه کرده‌است.

قبل از پرداختن به محتوای اصلی مقاله، توجه به دو نکته ضروری می‌نماید:

- این فرهنگ‌ها به‌ویژه فارسی هروی «دربدارنده لغات گفتاری شهر هرات» اند (فکرت، ۱۳۵۵: ۱۲). به تعبیر دیگر، آن‌چنان‌که در مقدمه این منابع به نحوی بیان شده منظور گردآورندگان، جمع‌آوری واژگانی است که مردم کوچه و بازار به صورت گفتاری و متداول به

آنها سخن می‌گویند، نه لغاتی که صرفاً به حوزهٔ ادبی و علمی زبان اختصاص دارند، که این ویژگی با خصوصیت *طبقات/الصوفیه* که متنی به زبان گفتاری است، کاملاً تناسب دارد.

- نمی‌توان و نباید به درستی و قطعیت، بین شهر هرات و شهرهای دیگر افغانستان و بلکه گسترهٔ خراسان و زبان فارسی دری مرز زبانی مشخصی ترسیم کرد. هیچ‌یک از منابع مذکور نیز از چنین تقسیم‌بندی دقیقی سخن نگفته‌اند. چنان‌که یاحقی نیز بر آن است که نباید این نکته را از نظر دور داشت که واژه‌ها و خصایصی را فکرت در فارسی هروی؛ زبان گفتاری هرات به‌عنوان لهجهٔ هرات نام برده که متعلق به قلمرو گسترده‌ای از خراسان قدیم و امروز است و بعدها در دیگر شهرهای ایران هم روایی یافته و هنوز هم نشانه‌های آن در فارسی کنونی آشکار است. بنابراین بسیاری از این واژه‌ها که در تحقیق فکرت به گویش مردم هرات نسبت یافته در لهجهٔ دیگر شهرهای خراسان و سایر نقاط ایران و افغانستان و تاجیکستان هم بیش‌و کم رایج است. بدون اینکه این روایی به اهمیت و اصالت لهجهٔ هرات به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و کهن‌ترین شهرهای خراسان آسیبی وارد آورد (همان، ۱۳۷۶: دیباچه). به همین ترتیب در مقدمهٔ دو اثر دیگر نیز اشاره شده که واژه‌ها و اصطلاحات مندرج در آنها به غالب مناطق و گویش‌های دری افغانستان و اساساً خراسان بزرگ^(۷) تعلق دارد. در این نوشتار، *طبقات/الصوفیه* با تصحیح محمدسرور مولایی مبنای پژوهش و ارجاع است.

حال متن اصلی نوشتار که سعی آن بازنمایی واژه‌ها و تعابیر نادر و غریب گونهٔ زبانی کهن هرات موجود در *طبقات/الصوفیه* است که در گویش معاصر این حوزه، همچنان کارایی دارند. این کلمات و اصطلاحات به ترتیب حروف الفبا آمده‌اند:

▪ آب [āb]

- ترسم که ... آب بندگی پیش روزآزادی ببردم. ۱۷۶

این واژه در *طبقات*، همانند برخی متون کهن دیگر فراوان به معنای «آبرو» به کار رفته که اکنون نیز به این معنا در هرات و برخی شهرهای دیگر افغانستان رواج دارد.

آب = عزت و آبرو، شرم و حیا (همان: ۶۰)

▪ آفتاب‌زرد [āftābzard]

- روزی نزدیک نماز شام رسیده‌بود، آفتاب‌زردی بگاه، کسی نرسیده، وی نیت روزه کرد، تا آفتاب‌زرد بیگاه مهمان در رسید. ۵۲۸

آفتاب زرد هنوز در بیان موقع نزدیک غروب به کار می‌رود (همان: ۲۹۸).

▪ اسپردن [espardan]

- چون نیکو و خوش و خنک و سعادت روزگار او که به ابتدای ارادت با جوار صحبت و تازگی و صفای وقت برود از دنیا، که در دیردرنگی تغییر احوال می‌افتد و در صفا کدر می‌اسپرد. ۱۷۲
در برهان قاطع ذیل این کلمه آمده‌است: «همان 'سپردن' است. بکسر اول معروفست که چیزی پیش کسی امانت گذاشتن باشد و بمعنی گوشه‌نشینی و قناعت و تسلیم کردن و توکل و تحمل و سلوک و فروتنی نمودن و پایمال شدن و پایمال کردن هم هست. و بکسر اول و فتح ثانی بمعنی 'طی کردن' و 'راه رفتن' بود و به این معنی بفتح اول و ثانی هم آمده‌است». اما ظاهراً در اینجا هیچ‌یک از این معانی مناسب نیست. در لهجه هراتی معاصر، صورتی از این کلمه در واژه 'اسپره/ espara' به معنای پریشان و سرگردان (فکرت، ۱۳۵۵: ۸) و نیز به معنای سرسام (همان، ۱۳۷۶: ۶۵) هست که شاید بتوان ریشه آن را در این کلمه جست.

▪ اشمنده [ašmande(a)]

- تو بنده وقتی و عارف اشمنده وقت. وقت جام اوست و او اشمنده وقت. ۳۱۹
به معنای آشامنده (صفت فاعلی) از «اشمیدن = آشامیدن» (رواقی، ۱۳۸۱: ۲۶)
حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۵۷۲) این واژه را به صورت «آشمنده» ثبت کرده و تعبیر «آشمنده وقت» را به معنی «نوشنده وقت» دانسته و نوشته در کشف/الاسرار نیز وارد است: آشمنده شراب دوستی از دیدار بر میعاد است. «شمیدن» به همین معنا هنوز در هرات معمول است. «بشم» یعنی «بیاشام» و «شمید» یعنی «آشامید» (فکرت، ۱۳۷۶: ۲۹۸).

▪ ای [i]

- هرکه امروز به او مشغول، ای فردا درو مشغول و هرکه امروز ازو مشغول، ای فردا ازو مشغول ای محبوب. ۲۲۸
«این کلمه در پارسی باستان -aita- به معنی صفت اشاره «این» است و در اوستایی نیز به صورت -aēta- وجود دارد. در پهلوی دو صورت -ēta- و -ēta- مکرر آمده‌است که گاه به مفهوم کلمه اشاره و گاهی به جای 'یعنی' به کار می‌رود. در فارسی دری و همچنین عربی، تنها معنی ثانی از آن اراده می‌شود و بیشتر در ترجمه‌های قرآن آمده‌است. این کلمه از اواخر قرن ششم هجری متروک ماند. این کلمه در طبقات هم به ندرت به کار رفته، البته کلمه 'یعنی' نیز همزمان و بسی بیشتر به کار رفته‌است» (خانلری، ۱۳۸۲: ۲: ۳۲۳).

به نظر می‌آید کاربرد «ای» در این جملات، در معنایی مترادف با «این» یا «او» و به‌عنوان ضمیر شخصی باشد. این کلمه در حال حاضر نیز در همین معنا به کار می‌رود: ای بر= این طرف، این ور، این سو (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۳۵).

▪ بتر [batar]

- هیچ‌چیز نیست در گناه بتر از حقیر داشتن آن. ۱۸۵
این کلمه بدتر است و پس از ادغام دو حرف هم‌مخرج به وجود آمده. در طبقات ادغام دو حرف هم‌مخرج و همسان فراوان هست، مانند: هیچ‌چیز/ هیچ‌چیز؛ درست‌تر/ درست؛ دوست‌تر/ دوستر؛ بدتر/ بتر.

این کلمه همچنان در افغانستان کاربرد دارد (فکرت، ۱۳۷۶: ۷۳).

▪ برپای [barpāy]

- در نماز باد سموم او را بسوخت. مرده برپای بماند یکسال و برپای بپوسید. ۷۷
اکنون «ورپا» گویند یعنی «ایستاده» (همان: ۲۹۸).

▪ بیغار [bayqār]

- تا وی را بگویم و بیغار کنم. ۱۸۷
- این نه کرامت است این در علم تصوف بیغار است. ۴۶۵
این واژه در طبقات یک بار به صورت مفرد و یک بار در صورت فعلی به کار رفته که در فارسی معاصر افغانستان نیز چنین یافت شد:

پیغور (بیغاره) طعنه و سرزنش؛ پیغور دادن = طعنه زدن (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: ۱۰۲)

حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۵۹۹) نیز «بیغار» و «بیغاره» را که فرهنگ‌نویسان به معنی سرزنش و استهزا و ملامت و طعنه ضبط کرده‌اند، همان «پیغاره» به «پ» فارسی می‌داند. او می‌گوید «پیغور» در پشتو تاکنون به کسر اول و یای مجهول و غین مضموم و واو مجهول، به معنی طعنه و ملامت است و این کلمه در ادبیات هزار سال مکتوبهٔ پشتو مستعمل و موجود است. در اوستا paitigār نزدیک به همین معنی است.

▪ پای‌افزار [pāyafzār]

- پای‌افزار در پای کرد و آمد با هری. ۵۳۳
اکنون «پیزار» گویند به معنی «کفش» (فکرت، ۱۳۷۶: ۲۹۹).

▪ پای تاوه [pāytave]

- وقتی در مسجد شهر ری پای تاوه‌ای خواست، کسی دبیقی فرا وی انداخت. ۲۳۰
اکنون پاتاوه گویند (همان: ۲۹۹). به معنای پارچه‌ای است از نخ‌های پنبه‌ای، پشمی یا
ابریشمی که پاها را با آن می‌پوشانند.

▪ پشتهی داشتن [pošti dāštan]

- دانی که کریم است به او نازی، دانی که بارتست به او پشتهی داری. ۲۴۳
به معنای حمایت شدن و تکیه بر کسی داشتن و اعتماد کردن بر اوست که امروزه نیز رواج
دارد (همان: ۳۰۴).

▪ تاسا [tāsā]

- ام تاسا بگرفت مرا پیش خود بر سه روز بزیست. ۵۳۰
رواقی (۱۳۸۱: ۱۰۵) ضمن بیان صورت‌های کاربردی مختلف این واژه؛ تاسا آمدن، تاسا
گرفتن، تاسا شدن، تاسائین کردن: اندوهگین و ملول شدن، دچار غم و اندوه شدن، تاسه را
مشتق از تاسیدن و آن را به معنای کلی «سختی و اضطراب» می‌داند که نمونه‌ای از آن در
ترجمه و قصه‌های قرآن نیز به چشم می‌خورد.
حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۰۷) نیز این واژه را به معنی اضطراب و اندوه و بی‌قراری و ملال
دانسته‌است. ترکیبات زیر از این کلمه در طبقات دیده می‌شود:

تاسا آمدن [tāsa āmadan]

- ار خلق به یک بار بمیرد، مرا تاسا نیاید و وحشت نگیرد. ۳۰۴

تاسا شدن [tāsa šodan]

- چون برگردد از آن تاسا شود. ۱۷۱

تاسا گرفتن [tāsa gereftan]

- هیچ ندانم جز زانکه ها مرا هان اندک دیدی در راه، گویم مگر تاسا بگرفت، وحشت آمد
برگشتی! ۲۱۸

- مرا از همراهان در سفر تاسا بگرفت. ۴۰۷

به نظر می‌رسد «تاسیدن» و «وا تاسیدن» که در بیشتر گویش‌های ایرانی وجود دارد
صورتی از همین کلمه، به معنای احساس خفگی و بیماری و ضعف کودک از شدت گریه
بسیار باشد. همچنین در گونه معاصر خراسانی معنای ترسیدن و هراسیدن نیز از این کلمه

برمی‌آید (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۲۹۸). شاید «تاسیدن» به معنای «فاسد شدن و گندیدن» که امروزه در هرات به کار می‌رود صورتی از همین کلمه باشد (فکرت، ۱۳۷۶: ۸۵).

▪ تربند [tarband]

- باران دراستاد و گفت: عطا، تا تربند بمر و که تا نتربند بنه باید شد. ۳۱۵
رواقی نسبت به معنای این کلمه اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و طبق بررسی‌های فعلی، کاربرد آن را در فارسی منحصر به همین جمله می‌داند. اما به نظر مولایی این کلمه مرکب است از «تر = خیس» و «بند = باشند». به همین ترتیب «نتربند» نیز از ترکیب «نه + تر + بند» به معنای «خیس نشده باشد» است. امروزه در افغانستان به جای «خیس»، از واژهٔ «تر» استفاده می‌شود. به نظر می‌رسد کاربرد چنین ترکیبی با سیاق زبان طبقات تناسب دارد. دلیل این مدعا معنای واژه «تربند» است که در عصر حاضر به کار می‌رود؛ هرچند به نظر نمی‌رسد این معنا در جملهٔ طبقات صحیح باشد:

تربند = پارچه‌ای که آن را تر کنند و به جای ضرب خورده نهند (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: ۱۱۴).
درمان اولیهٔ جراحت و ضرب‌خوردگی، پیچیدن پارچهٔ خیس (فکرت، ۱۳۷۶: ۸۷).

▪ تلاو [talāv]

- فرمود تا وی را بگرفتند و به تلاو بردند. ۵۲۱
امروزه «تلاو» به همین صورت، نام روستایی در هرات است (همان: ۲۹۹).

▪ جتی‌گری کردن [? Kardan]

گدایی کردن؛ در یوزگی کردن؛ قس: درخواست کردن؛ ریشه پارسی باستان gad/ jad (رواقی، ۱۳۸۱: ۱۱۹).

- شیخ وی را گفت: احمد، این بار که به من آیی در راه جتی‌گری مکن. ۲۱۴
- من این جتی‌گری بحرفت که اکنون آمده نمی‌شناسم. ۵۲۹
«در گویش‌های جنوب شرقی زبان تاجیکی و گویش‌های تاجیکی بدخشان، واژهٔ attičati/č به معنای هرزه، بیهوده، ولگرد و بی‌نظم و ترتیب است. در زبان گفتاری هرات نیز «جتگیری / jatgīri؛ جتگری» کنایه از سلوک ناهنجار است» (قاسمی، ۱۳۸۴: ۴۷).
حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۱۲) نیز ذیل این کلمه پس از بحث دربارهٔ صحت «جتی‌گری»، «چتی‌گری» و «جستی‌گری»، نهایتاً در جملهٔ اول، جستی‌گری (جستن+گری) به معنی

دریوزه‌گری و چیزی خواستن و در جمله دوم، چتی‌گری به معنی وارستگی و درویشی و فتوت و جوانمردی را برگزیده‌است. به نظر او چون در جمله دوم معنی جستی‌گری مطابقتی ندارد پس باید همان چتی‌گری درست باشد.

کاربرد این کلمه در گونه معاصر هرات، بدین معانی رواج دارد:

جتگری = شطاحی و بیحیایی (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: ۱۴۵)

جتگری = بی‌حیایی و بی‌چاک و دهن بودن (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۰۴)

جت = ۱. نام یک قوم ۲. کنایه از سلوک ناهنجار و غوغاگری کسی / جتی = جنگی، نوعی

خروس کوچک (فکرت، ۱۳۵۵: ۴۹)

جتگیری، جتگری = کنایه از سلوک ناهنجار (همان، ۱۳۷۶: ۹۴).

همچنین امروزه در نواحی‌ای از افغانستان «چتی» نیز به معنای ۱. فضول و بی‌معنی و ۲.

بی‌سبب و ناحق به کار می‌رود (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: ۱۷۳؛ اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۱۷).

▪ جرکردن [jar kardan]

- وی گفت که می‌خواستیم که کتاب نهج‌الخاص از وی بشنوم وی گفت جرکردست یعنی دشوارست و اکنون وقت تنگ است ترا اجازت دادم. ۵۴۱

حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۱۱) این واژه را به صورت «جرکراست» ضبط کرده و در توضیحات پس از بحث اختلاف نسخ ضبط «جر کرده‌است» را افضل دانسته. چه «جر» اصطلاح فارسی‌زبانان افغانستان و به معنی پیچیده و دشوار است و جرکردن، پیچیده و دشوار ساختن است. «جر شدن» پیچیده و دشوار شدن چیزی را گویند. وقتی کلاوه‌تار آنقدر با هم پیچیده شود که باز کردن آن دشوار باشد می‌گویند «جر شد»؛ همچنین گاهی دشواری و پیچیدگی کار را گویند. ولی این معنی را فرهنگ‌نویسان در معانی جر ضبط نکرده‌اند. رواقی (۱۳۸۱: ۱۱۹) نیز آن را به صورت «جرکرد» و به معنای دشوار و سخت ثبت و همین مثال را برای آن آورده‌است.

«جر» اکنون به معانی ۱. ژرفی کنار راه؛ ۲. جای عمیق؛ ۳. زمین کنده برای کشیدن آب مرداب؛ خندق کم‌عمقی که برای رفع نم و رطوبت است؛ ۴. پیچیده و سر درگم؛ ۵. صدای بچه‌ها در زمان رسیدن به محل بازی؛ ۶. صدای بال تیهو در زمان پریدن به کار می‌رود (فکرت، ۱۳۵۵: ۵۰؛ اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۰۴). همچنین «جر کردن» به معنای جهر کردن و سماع صوفیانه (فکرت، ۱۳۷۶: ۹۴) و تصاحب کردن (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: ۱۴۶) آمده که به نظر می‌رسد هیچ‌یک در طبقات نباشد.

▪ جرّه [jarre(a)]

- خواهی جرّه بر سنگ زن خواهی سنگ بر جرّه. ۲۴۹

جامی به جای هر دو، سبوی آورده و ایوانف آن را «جرّه» خوانده‌است. معنای این کلمه، کاسه و پیاله است که حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۱۱) تعبیر خواهی جوم بر سنگ زن خواهی سنگ بر خوم زن را صحیح‌تر دانسته. به هر روی، «جرّه» در این متن به فتحه اول و ثانی مشدد به معنای خمچه و سبو و معرب آن جرق است. «جرّه» در گویش معاصر هرات، به معنای تنها و مجرد است (فکرت، ۱۳۷۶: ۹۵) که ربطی با معنای فوق ندارد. اما شاید با آنچه امروز در هرات به معنای چوب بلندی که در جشن‌ها و مراسم باشکوه نوروز استفاده می‌شود مرتبط باشد.

▪ جنگ‌گری [jang gari]

مشتق از «جنگ»: پهلوی jang، فارسی میانهٔ مانوی jnng بر خورداری از صفت مخاصمه و جنگجویی را می‌گویند (رواقی، ۱۳۸۱: ۱۳۲).

- شیخ‌الاسلام گفت: این نه آنید و آن نه این، نقار نه جنگ‌گری را می‌گویند که آنید که با

یکدیگر گویند که کن و مکن. ۲۵۶

اکنون در هرات «جنگره»، جنگجوی و بهانه‌جوی را گویند که در پی بهانه باشد تا جنگ

کند (فکرت، ۱۳۷۶: ۲۹۹).

▪ جولاه [jowlāh]

- گفتند جولاهی آمده ما را از درویشی بیرون نهد. ۵۲۷

این واژه در فرهنگ جعفری «معروف و عنکبوت» معنا شده و حمیدیان در توضیح آن در پاورقی آورده منظور تویسرکانی از معروف بافنده است (تویسرکانی، ۱۳۶۲: ۱۳۵). «جولاه» گذشته از عنکبوت، نام بیماری است مخصوص تاک و درختان، همچنان به معنای بافنده به کار می‌رود (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۱۰).

▪ خرز موزه کردن [xarz-e-muze(a) kardan]

- گویند از بهر آنرا خراز گویند که خرز موزه می‌کرد. ۲۴۰

در *غیاث‌اللغات* ذیل «خرز» آمده: بالفتح و زای معجمه، موزه فروختن. و بالضم درزهای مشک و موزه. و بالفتحین مهره‌ها (رامپوری، ۱۳۷۵: ۳۲۷). خراز به معنی دوزندهٔ مشک و موزه است و به نظر می‌رسد این تعبیر به معنای دوزندهٔ موزه باشد (مولایی، در انصاری، ۱۳۸۶: ۶۷۳).

«موزه» به معنای چکمه همچنان روایی دارد (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۲۸۲)، اما با توجه به اطلاق خراز در فارسی به کسی که مهره به‌رشته‌کشیده را می‌فروشد و نیز رواج «موره» به معنای مهره در فارسی معاصر (فکرت، ۱۳۷۶: ۱۷۶)، به نظر می‌رسد صورت صحیح‌تر این تعبیر «خرز موره کردن» به معنای به رشته کشیدن مهره باشد. چنان‌که «خر موره» به معنای مهره بزرگ و کم‌قیمت، در افغانستان امروز متداول است (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: ۲۲۳).

■ چم [čam]

- شیخ ابوالحسین جهضم را پسری رسید نه به چم و پدر از وی به رنج می‌بود. ۵۲۴
حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۱۴) «نه به چم» را به معنای مفسد و فاسق می‌داند. از نظر او این کلمه مرکب است از «به» و «چم» که معنای آراستگی و نظام و نیز مکر و حيله از آن برمی‌آید. جامی آن را «هنجار» معنی کرده‌است. این کلمه اکنون نیز در هرات با معنایی معادل هنجار و نظام به کار می‌رود (فکرت، ۱۳۷۶: ۲۹۹).

■ خشک شدن زبان

- در ساعت زبان وی خشک گشت و گنگ. ۱۷۹
همچنان در هرات با معنای «لال شدن» به کار می‌رود (همان: ۳۰۰).

■ دشخوار [došxār]

- بر دل بوجعفر بگذشت که او بر اسب بود چه داند که ایدر فرا چون است یعنی از دشخواری. ۴۰۲
مرکب از «دش» پیشوند و «خوار». در پهلوی duš-xwār ضد «خوار» به معنای سخت و مشکل. شکل نخستین این کلمه کم‌کم متروک شد و به صورت «دشوار» به کار رفت (خانلری، ۱۳۸۲، ۲: ۲۵۰). این کلمه در خراسان به همین معنا کاربرد دارد (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۵۶).

■ ده [deh]

- چوبی بر سر خر زد. خر روی بازپس کرد و به زبان فصیح گفت: ده، بر دماغ خود می‌زنی. ۴۷۱
ذیل مدخل «دهید» در برهان (۱۳۶۲، ۱: ۹۰۶) آمده‌است: «به کسر اول بر وزن کلید، امر به دادن باشد یعنی 'بدهید' و امر به زدن هم هست یعنی «بزنید». جز طبقات، نمونه‌هایی از این فعل در متون کهن از قبیل شاهنامه و تاریخ بیهقی مشاهده می‌شود. این فعل همچنان به معنای فعل امر «زدن» در خراسان استفاده می‌شود (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: ۲۸۳؛ اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۶۶) که البته فکرت (۱۳۷۶: ۳۰۰) بیشتر کاربرد آن را در لهجه کابل و توابع معمول می‌داند. با

بررسی‌های اخیر، محرز است که این کلمه با همین معنا کاربرد گسترده‌ای در بسیاری از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی داشته و دارد. اسفندیار طاهری (۱۳۹۱: ۸۰-۷۹) ضمن بررسی ریشه‌شناختی چند واژه از لری بویراحمدی از کاربرد این کلمه در اصل به معنای «زدن، کشتن» و در حال حاضر، به معنای «زدن» سخن گفته و نمونه‌هایی از ساخت فعل‌های مرکب از آن در لری بویراحمدی ارائه داده‌است.

این فعل از ریشهٔ باستانی dā است که بازماندهٔ آن به‌ویژه در زبان‌های ایرانی شرقی و برخی گویش‌های شمال غربی وجود دارد. برخی نظیر چونگ، این ریشه را به معنای زدن و ابوالقاسمی، آن را از dā به معنای بریدن دانسته‌اند^(۸).

رواقی (۱۳۸۱: ۱۵۴) در نظر گرفتن مصدر «دهیدن» را برای این فعل صحیح نمی‌داند. به اعتقاد او مصدر این فعل همان «دادن» است. چنان‌که در فرهنگ‌های معاصر نیز اثری از فعل «دهیدن» به این معنا یافت نمی‌شود. طاهری نیز با اشاره بر نبود ساختی از مادهٔ ماضی این فعل در فارسی، نظر به ریشهٔ ایرانی باستان و صورت لری بویراحمدی، dād را به‌عنوان مادهٔ ماضی محتمل آن می‌داند.

▪ رباط زنگی [rebāt-e-zangi]

- ابراهیم رباطی شاگرد ابراهیم ستنبه‌اید، طریقت توکل از وی گرفته و به در رباط زنگی زاده در گورست به هرات. ۱۸۷
«رباط زنگی» تاکنون در هرات وجود دارد و به آن «رباط سنگی» هم می‌گویند (فکرت، ۱۳۷۶: ۳۰۰).

▪ روستره [rusotre(a)]

- پیوسته لت داشتی در دست، و روستره‌ای بر میان آن بسته. ۳۵۴
جامی این کلمه را به معنی «رویمال» آورده‌است. از نظر حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۲۶) املائی آن در یکی از نسخه‌ها «روی‌ستره» (مرکب از روی + ستره) است که تاکنون در پشتو و فارسی افغانستان به معنی صاف و پاکیزه مستعمل و «ستره‌گی» اسم‌مصدر آن هم زنده است. این کلمه به معنی روی‌پاک و رویمال و دستمال است که بدان روی پاک می‌کنند. فکرت (۱۳۷۶: ۳۰۰) نیز کاربرد واژهٔ «ستره» در هرات و کابل را به همین معنا تصدیق می‌کند.

▪ زینه [zine(a)]

- در حجرهٔ او زینه‌ای بود و بران زینه درکی بود. ۴۲۸

به معنای «پله» است (مولایی در انصاری، ۱۳۸۶: ۶۷۸). در افغانستان و برخی شهرهای خراسان بزرگ، هنوز به پله و نردبان، زینه می‌گویند (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۱۸۵). گاهی نیز این کلمه به صورت «زینه پایه» و به معنای نردبان به کار می‌رود (فکرت، ۱۳۷۶: ۱۲۵).

▪ سبیل کردن [sabil kardan]

- همه سبیل و وقف کردم بر درویشان و کنیزک آزاد کردم و کوشک سبیل کردم. ۵۰۶
این تعبیر به معنای وقف کردن و بخشیدن است که با معنای کنونی این کلمه در افغانستان بی‌مناسبت نیست.

سبیل شدن = مال کسی بی‌صاحب شدن (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: ۳۲۴).

▪ سٚست [-ast]

- شبی آواز طرکست آمد. ۴۸۹

پسوندی است که در لهجهٔ هروی معمولاً به پایان نام‌آواها افزوده می‌شود و معنی بلندی، شدت و ناگهانی بودن صدا را می‌دهد. این پسوند در لهجه‌های خراسانی و از جمله، منطقهٔ هرات کاربرد داشته و امروزه نیز بقایایی از آن باقی مانده و استعمال می‌شود (مایل هروی، ۱۳۷۴: ۶۸). در طبقات نیز این پسوند در واژه «طرکست» آمده‌است. حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۳۵) نیز آن را اسم صوت می‌داند که در آواز شکستن باقلی خشک استعمال شده‌است: «آن را ترک ترک گوییم به فتحین، و برهان طراق و طراک را به همین معنی آورده‌است. طرکیدن و طراق نیز که در کشف‌المحجوب و تاریخ بیهقی به کار رفته ظاهراً از همین کلمه است». ظاهراً کلماتی نظیر «جرقست» به معنای دوام صدای شکستن چوب و «جرتست» به معنای صدای یکنواخت باران شدید (فکرت، ۱۳۷۶: ۹۵) از این نوع اسم صوت‌اند.

▪ ستان [setān]

- به یک سو باز شد و ستان بازافتاد. ۱۵۹

به کسر اول بر وزن نشان بر پشت خوابیده را گویند (برهان، ۱۳۶۲: ۲، ۱۰۹۷). حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۲۹) نیز آن را به پشت بازخفته معنا کرده‌است، چراکه در سنسکریت «اوتان» بر پشت خوابیدن است و «سه» مزید مقدم، به معنی «با» و «مع» است. فکرت (۱۳۷۶: ۳۰۰) تلفظ این کلمه را در حال حاضر در هرات به صورت «راستون = راستان» بیان کرده‌است. علت تفاوت جزء اول در شکل کهن و امروز این کلمه مشخص نیست.

▪ طزر [tazar]

- از زیر طزر پاره‌ای کاغذ فروافتاد. ۵۱۷

این واژه در فارسی باستان به صورت tačara آمده است که نام کاخ اختصاصی داریوش در تخت جمشید و به معنای خانه و معبد بوده و به صورت تجر به فارسی رسیده است. احتمال می‌رود طزر به صورت معرب تزر یا تجر، گونه‌ای گویشی از همین واژه باشد. به هر روی، این کلمه به معنای خانهٔ زمستانی است (حبیبی در انصاری، ۱۳۸۰: ۶۳۶).

فکرت (۱۳۷۶: ۳۰۱) نیز برای «طزر» معنای دیگری در نظر گرفته و در مقایسه با واژه‌ای معاصر در هرات، آن را صحیح می‌داند. او معتقد است این کلمه با تلفظ tajir هنوز در زبان گفتاری هرات به معنای نوعی خیمه که در محلی کشند و آن را به شخص یا گروهی خاص اختصاص دهند کاربرد دارد. این عبارت نیز با معنای مذکور تناسب بیشتری دارد.

▪ طوطک [tutak]

- وقتی طوطکی بمرده بود. ۳۸۲

این کلمه در گویش دهاتی هرات در معنی مصغر طوطی به کار می‌رود (همان: ۳۰۱).

▪ قوت نخوردن [qut naxordan]

- از بغداد قوت نخورد. از انطاکیه ویرا سویق می‌آوردند، آن می‌خورد. ۱۹۱

در گویش هراتی امروز، «قوت نخورد» یعنی «هیچ نخورد» (همان‌جا).

▪ کاردگر [kārdgar]

- بوبکر کاردگر گوید ... ۴۳۶

جامی به جای آن «سکاک» آورده و مقصود کسی است که کارد سازد یا فروشد (حبیبی در انصاری، ۱۳۸۰: ۶۴۰) که هنوز نیز رایج است:

کاردگر = کسی که پیشه‌اش ساختن چاقوست (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۲۲۹). کسی که کارد و شمشیر می‌سازد (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: ۴۳۸).

▪ کرا کردن [kerā kardan]

- از او دو سخن دارم مه که کرا کند. ۴۸۱

«کرا» به معنای ارزش و اهمیت و «کرا کردن» به مفهوم ارزش و اهمیت داشتن است (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۲۲۹). این اصطلاح که در تاریخ بیتهقی نیز وجود دارد، در برخی گونه‌ها

نظیر برخی مناطق جنوب شهر تهران و گویش‌هایی نظیر لُری به کار می‌رود. فکرت (۱۳۷۶: ۱۵۴) از کاربرد این اصطلاح با همین معنا در لهجهٔ امروز هرات سخن گفته‌است.

▪ کفج و کدو [?o-kadu] (?)

– ار علم توحید صرف باید آنک بگفتم، و ار علم کفج و کدو می‌باید، فردا بوسعد آید شما را بگوید. ۴۹۵

این کلمه در *طبقات‌الصوفیه*، در اصطلاح «کفج و کدو» به کار رفته که رواقی (۱۳۸۱: ۲۸۵) آن را به معنای چیزهای بی‌فایده و مبتذل؛ آسمان و ریسمان؛ چرند و پرند؛ از این در و آن در دانسته و تنها همین مثال را برای آن ذکر کرده‌است.

از نظر حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۴۵) نیز ظاهراً «کفج و کدو» تعبیری است از چیزهای واهی و باطل و طماعی و شکم‌پرستی. این اصطلاح ادبی طوری که در عصر جامی بوده در عصر انصاری نیز قرن‌ها قبل در هرات قدیم‌تر به کار می‌رفته‌است. جامی در *نفحات* نیز همین اصطلاح را آورده. «کفج» همان «کفچه» یعنی قاشق است که در پشتو به آن «کوچه» گویند و در پهلوی «کیچک» بود.

تاکنون درباره «کدو» در این اصطلاح اظهار نظر نشده، معلوم نیست این کلمه با کدو در فارسی متداول، یا در معنای «تره‌ای معروف» که براساس *لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان* هنوز به کار می‌رود ارتباطی دارد یا نه (افغانی‌نویس، ۱۳۶۴: ۴۴۸).

▪ کفشیر [kafšir]

– بوبکر کفشیری گوید... ۴۶۵

اکبری شالچی (۱۳۷۰: ۲۳۵) در معنای کفشیر آورده «= لحم، جوش، پیوند». حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۴۵) نیز کفشیر را به معنای «لحم» و «لحیم» و پیوند فلزات که با قلع و آرزیر انجام می‌شود آورده‌است. او کفشیری را کسی می‌داند که ظروف فلزی را پیوندکاری می‌نماید و اکنون به او لحیمگر می‌گویند.

▪ کن [kan]

– روی نهاد و بر کوه رفت. در کنی از آن کوه پای وی در نرمی آمد، بنگریست شیری بود. بیرون آمد از آن کن. ۱۵۸

حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۴۵) این واژه را به معنای پرده و پوشش دانسته که با توجه به توضیح فکرت (۱۳۷۶: ۳۰۲) صحیح نمی‌آید: «کن» به معنای مذکور – چنان‌که حبیبی و

دیگران بر آن‌اند- نیست چراکه این واژه تا حال مورد استعمال است و 'کند' تلفظ می‌شود. گویند 'کندکوه' یعنی موضعی در کوه مانند غار که از نظرها پنهان است». احتمالاً همین معنا صحیح است چراکه در اوستایی اصطلاحی به صورت druzas-kāna به معنی «مغاک دیوان» وجود دارد که در این ترکیب جزء دوم -kāna به معنی «غار، مغاک» است. همین واژه در فارسی به صورت «کان» به معنی معدن دیده می‌شود.

▪ کوک [kuk]

- می‌باید که به خدایان هری کوک کنم یعنی بانگ کنم. ۵۴۳
معنایی که رواقی (۱۳۸۱: ۲۹۶) برای این کلمه در نظر گرفته «توده؛ انبوه؛ کود و چاش» است که با معنای آن در اینجا همخوانی ندارد. حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۴۹) در توضیح آن آورده‌است: «در فارسی افغانستان کوک کردن ساز، به نغمه آوردن آلات خنیاگر است. اما در اینجا خود مؤلف معنی آن را بانگ نوشته که در پشتو تاکنون «کوکي» بانگ و فریاد و نوحه است». فکرت (۱۳۷۶: ۳۰۲) با بی‌مورد دانستن ارتباط آن با ساز، معتقد است این واژه می‌تواند با واژهٔ «کاوکاو» که امروزه در هرات به بانگ سگ گویند مقایسه شود.

صرف‌نظر از این معانی، احتمال می‌رود این کلمه به معنی ناله و فریاد باشد چراکه در گویش بختیاری kik به همین معناست و فعل kiknidan «گریه کردن، جیغ کشیدن» در این گویش کاربرد دارد. با توجه به اینکه «او» فارسی در بختیاری به صورت «ی» تلفظ می‌شود، به نظر می‌رسد این واژه، معادل کوک در فارسی باشد.

▪ که [ke]

- که تجرید درست شود، ملک سلیمان نبود. که تجرید درست نشده بود، آستین افزونی از سَرِ دست معلوم بود. ۱۹۱

همچنان‌که از عبارت بالا پیداست، «که» در این جمله به معنای «اگر» به کار رفته. کاربرد «که» در معنای این حرف شرط، «هم در گویش هراتی بعضاً مورد استعمال است و هم در لهجه‌های دیگر نواحی افغانستان. در زبان پشتو 'که' مطلق به معنای 'اگر' است» (فکرت، ۱۳۷۶: ۳۰۳). در طبقات/الصوفیه «که» به معنای مذکور، تنها در همین جمله یافت می‌شود.

▪ گرایدن [ge(a)rāydan]

- حکیم و نیکودل وقت‌سنج بود که همواره روزگار خود و وقت و دل خود برمی‌گراید. ۲۰۲

در فرهنگ رواقی (۱۳۸۱: ۳۰۱) «گرایانیدن» [ge(a)rāyānidan] به معنای میل دادن؛ کشاندن و گردانیدن با شواهدی از تفسیر نسفی آمده‌است. حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۵۲) معتقد است این کلمه در این جمله به مفهوم سنجش و آزمایش است و اظهار داشته «در دیوان فرخی و کلیله و دمنه نیز برگراییدن، به این معنی آمده است». «گراییدن» اکنون به معنای میل کردن، متمایل شدن و تمایل پیدا کردن در خراسان رواج دارد (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ۲۵۴)، از این رو، شاید بتوان معنای این کلمه را میل کردن و نه طبق گفته حبیبی، سنجش در نظر گرفت. این کلمه مخصوص خراسان نیست و در بسیاری از حوزه‌های زبان فارسی کاربرد دارد.

▪ گوشیدن [gušidan]

۱- مراقبت و محافظت کردن؛ پاسداری و نگهبانی کردن ۲- شنیدن؛ مصدر اسمی، مشتق از «گوش» (رواقی، ۱۳۸۱: ۳۰۱)

- شیخ الاسلام گفت که الله پرستیدن از بیم دوزخ، داوری نفس داشتن است با وی، و خویشتن گوشیدن است. ۲۰۳

- ملامت آن بود که در کار الله از خلق ناپاک بود و سر خود او را می‌گوشد. ۲۱۶

- ابن‌المبارک گفت: ویرا بگوشید و دریاوید که وی اکنون برود از دنیا. ۳۱۹

این کلمه و مشتقات آن به کرات در طبقات و برخی دیگر از متون کهن فارسی هست. هوش و گوش در همین معنا به فارسی امروز در حوزه‌های زبانی راه یافته‌اند، از جمله فارسی معاصر هرات. حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۷۹) و فکرت (۱۳۷۶: ۱۶۵) از کاربرد متداول آنها و مشتقاتشان در حوزه هرات سخن گفته‌اند.

▪ لت [?]

عصا؛ چوبدست؛ دستوار (رواقی: ۱۳۸۱، ۳۱۸)

- پیوسته لت داشتی در دست و روستره‌ای بر میان بسته. ۳۵۴

یکی از معانی «لت» گرز و عمود است که ظاهراً در اینجا به این معنا، به کار رفته و جامی به جای آن «چوب» آورده‌است (حبیبی در انصاری، ۱۳۸۰: ۶۵۷). امروزه «لت خوردن» در لهجه هراتی و دیگر نواحی افغانستان، یعنی «کتک خوردن» (فکرت، ۱۳۷۶: ۳۰۲).

▪ لیتنه ?

- روزی مورچه‌ای ویرا بگزید، لیتنه‌ای در وی زد، به جامه باز داد. ۵۳۱

معنای قابل‌اعتنایی برای این واژه به دست نیامد. تنها می‌توان احتمالات را ذکر کرد. ظاهراً این کلمه در زمان جامی نیز ناشناخته و نامفهوم بوده‌است چراکه او به جای این عبارت نوشته‌است: «چیزی بر وی زد» که به اعتقاد حبیبی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۵۷) صحیح نیست. «لیته» در محاورهٔ خراسان بادنجان نیم‌پخته است که برای ترشی و آچار سازند و اکنون در فارسی کاربرد دارد. حبیبی احتمال می‌دهد که این کلمه «لته» باشد که اکنون به معنی پارهٔ کهنهٔ جامهٔ مستعمل است. فکرت (۱۳۷۶: ۳۰۲) نیز همین معنا را که در زبان گفتاری امروز هرات رواج دارد، به صحت نزدیک‌تر می‌داند. با توجه به مفهوم جمله، به نظر نمی‌رسد این کلمه به لیتة متداول در فارسی امروز و بادمجان ارتباطی داشته باشد. به هر روی، این واژه در شمار واژگان نادر و مبهم طبقات است که معنای دقیق آن با توجه به دو قرینهٔ جامه و نیز کاربرد آن در لهجه هراتی معاصر، به حوزهٔ معنایی پارچه و لباس نزدیک خواهد بود.

▪ مُردن چراغ

- شبی نشسته بودم. باران می‌آمد و چراغ بمرده بود. ۴۸۳
فکرت (۱۳۷۶: ۳۰۲) این تعبیر را به معنای خاموش شدن چراغ ذکر کرده‌است.

▪ ورد داشتن [verd dāštan]

- گفت من ورد دارم که شبانه‌روز باقلی خشک خورم، هر روز با کم می‌آوردم در خورد خود، تاکنون به نوزده باقلی آورده‌ام در ماهی شبانه‌روز. ۴۹۰
در فرهنگ‌ها چیزی در این باره نیست اما با توجه به معنای جمله، از ترکیب فعلی «ورد داشتن» مفهوم عادت داشتن مستفاد می‌شود.
فکرت (۱۳۷۶: ۳۰۳) این کلمه را به صورت «ورد کردن» آورده که امروزه در زبان گفتاری هرات به معنای کاری را به صورت مکرر و مداوم انجام دادن است.

▪ هاریوکان [hārive(a)gān]

این کلمه در فرهنگ‌های فارسی به معنای هراتیان یافت می‌شود. رواقی (۱۳۸۱: ۳۵۷) نوشته: «هراتیان؛ هرویان؛ هریوکان؛ پهلوی harag, hare «هرات»؛ فارسی باستان -haraiva»
- در کار هاریوکان دور فرا بوده و بیشتر مشایخ چنان بوده‌اند که هاریوکان را بزرگ داشتند و نیکو که هاریوکان نیکودل بودند. ۳۷۲

با توجه به بافت معنایی جمله و تقابل آن با مشایخ، به نظر نمی‌رسد این معنا در این جمله طبقات صحیح باشد. به‌ویژه مفرد این کلمه؛ «هریوه» امروزه در زبان گفتاری هرات به معنای «نوجوان» استعمال می‌شود (فکرت، ۱۳۷۶: ۳۰۳). با توجه به تناسب این معنا با عبارت، امکان رواج چنین معنایی در لهجه هراتی قدیم دور از انتظار نیست.

پی‌نوشت

۱. درباره گونه‌های زبانی و گونه‌شناسی نک. صادقی، [۱۳۷۱]، ۱۱۷؛ رواقی، ۱۳۸۷، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۳؛ کمایی‌فرد، ۱۳۸۸؛ قرآن قدس، ۱۳۶۴؛ و شمشیرگرها، ۱۳۹۲.
۲. نظیر عبدالغفور روان فرهادی (۱۳۸۵)، سرژ دوبورکوی (۱۳۷۹) و سعید الافغانی (۱۳۸۶).
۳. مانند فتح‌الله مجتبیایی (۱۳۷۸)، خلیل‌الله خلیلی (۱۳۴۱) و رضا شاکری (۱۳۸۷).
۴. در این باره از سلسله‌مقالات «ذیلی بر ذیل فرهنگ‌های اسلامی» دکتر مسعود قاسمی نیز استفاده شد.
۵. با این حال، مفهوم تعداد معدودی از آنها همچنان نامکشوف ماند که با نشانه (؟) مشخص شده‌اند. اینها دو گروه‌اند: برخی در فرهنگ‌ها و منابع یافت نگردید و یا اگر یافت شد معنی نشده بودند؛ برخی دیگر نیز با وجود توضیحات منابع مختلف معنایشان روشن و قطعی نیست.
۶. این کتاب در واقع، تحریری کامل و چاپی جدید از همان کتاب *زبان گفتاری هرات* است.
۷. در زمان ساسانیان و اوایل دوره اسلامی، خراسان به منطقه‌ای بزرگ اطلاق می‌شد که نه تنها استان‌های فعلی خراسان در ایران، بلکه ری و کویر بزرگ تا افغانستان و حتی دره ایندوس علیا و سند یعنی پاکستان امروزی را نیز در بر می‌گرفت. در برخی دوره‌ها، علاوه بر این مناطق، ماوراءالنهر و خوارزم یعنی بخشی از جمهوری‌های ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان نیز جزء خراسان بودند (بازورث، کلیفورد ادموند، دانشنامه جهان اسلام، مدخل خراسان). بنابراین «خراسان بزرگ» امروزه به بخش وسیعی از شمال شرق ایران و محدوده آسیای مرکزی اطلاق می‌شود (نک. لغت‌نامه دهخدا، مدخل «خراسان»؛ التون، ۱۳۸۹: ۱۲-۲۴؛ لسترنج، ۱۳۷۷: ۴۱۰-۴۳۵؛ بارتولد، ۱۳۵۸: ۶۸-۹۶؛ افشار، ۱۳۵۵: ۲۲۱-۲۲۶).
۸. درباره ریشه کلمه نک. طاهری، ۱۳۹۱: ۷۵-۸۸.

منابع

- آیت‌الله‌زاده شیرازی، م. ۱۳۷۵. *بخشی از تفسیری کهن به پارسی از مؤلفی ناشناخته*، با مقدمه و فهرست برابرهای قرآنی فارسی ع رواقی. تهران: میراث مکتوب، نشر قبله.
- افشار، م. ۱۳۵۵. «خراسان - افغانستان - ایران». گوهر. (۳۹): ۲۲۶-۲۲۱.
- افغانی نوپس، ع. ۱۳۶۴. *لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان*، با تکمله‌ای از ح فرمند، پاک‌فر، کابل: آکادمی علوم ج.د.ا.
- اکبری شالچی، ا. ۱۳۷۰. *فرهنگ گویشی خراسان بزرگ*. تهران: مرکز.
- التون، ل. ن. ۱۳۸۹. *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان*. ترجمهٔ م رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- انصاری، ع. ۱۳۸۰. *طبقات الصوفیه*. با تصحیح و ... ع حبیبی قندهاری. به کوشش ح آهی. [تهران]: فروغی.
- _____ . ۱۳۸۶. *طبقات الصوفیه*. مقدمه و تصحیح م مولایی. تهران: توس.
- بارتولد، و. ۱۳۵۸. *تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمهٔ سردادور (طالب‌زاده). تهران: توس.
- برهان تبریزی، م. ۱۳۶۲. *برهان قاطع*. به‌اهتمام م معین. تهران: امیرکبیر.
- تویسرکانی، م. ۱۳۶۲. *فرهنگ جعفری*، تصحیح و تحشیه س حمیدیان. تهران: دانشگاه تهران.
- حبیبی (افغانی)، ع. ۱۳۴۱. «چند کلمه از لهجهٔ هروی و طبقات الصوفیه». *یغما*. بخش یکم: (۱۶۶): ۶۵-۷۱. بخش دوم: (۱۶۸): ۱۵۴-۱۵۷.
- خانلری [ناتل]، پ. ۱۳۸۲. *تاریخ زبان فارسی*. تهران: فرهنگ نشر نو.
- دهخدا، ع. ۱۳۸۸. *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- رامپوری، غ. ۱۳۷۵. *غیاث‌اللغات*. به کوشش م ثروت. تهران: امیرکبیر.
- رواقی، ع. ۱۳۸۱. *ذیل فرهنگ‌های فارسی*، با همکاری م میرشمسی، تهران: هرمس.
- _____ . ۱۳۸۲. «گویش‌ها و متون فارسی». *نامهٔ انجمن*. (۱۰): ۳۰-۵۵.
- _____ ۱۳۸۳. *زبان فارسی فرارودی (تاجیکی): سنجش میان واژگان امروزیین فرارودی با نوشته‌های قدیم فارسی و گویش‌های ایرانی*، با همکاری ش صیاد. تهران: شهر کتاب، هرمس.
- _____ ۱۳۸۷. «گونه‌شناسی زبان فارسی». *نخستین مجموعه سخنرانی مشترک فرهنگستان زبان و ادب و بنیاد ایران‌شناسی*. زیر نظر ح حبیبی، به کوشش ح قریبی. تهران: آثار.
- شمشیرگرها، م. ۱۳۹۲. *بررسی ویژگی‌های زبانی طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری با نگاهی به برخی دیگر از متون منشور حوزهٔ هرات؛ از قرن چهارم تا نهم هجری*. رسالهٔ دکتری. به راهنمایی س بزرگ بیگدلی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- _____ ۱۳۹۴. *طبقات الصوفیه و ویژگی‌های زبانی آن*. تهران: امیرکبیر.

- صادقی، علی‌اشرف. [۱۳۷۱]. *تکوین زبان فارسی*. تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- طاهری، ا. ۱۳۹۱. «ریشه‌شناسی چند واژه از لهجه بویراحمدی». *ادب پژوهی*. (۲۰): ۷۵-۸۸.
- فکرت، م. ۱۳۵۵. *لغات زبان گفتاری هرات*. کابل: بیهق کتاب خپرولو مؤسسه.
- _____ ۱۳۷۶. *فارسی هروی: زبان گفتاری هرات*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- قاسمی، م. ۱۳۸۴. «ذیلی بر ذیل فرهنگ‌های فارسی». *نشر دانش*. (۱۰۹): ۴۰-۵۳.
- قرآن قدس: *کهن‌ترین برگردان قرآن به فارسی*. ۱۳۶۴. به کوشش ع رواقی، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید رواقی.
- کمایی فرد، س. ۱۳۸۸. «کاربرد گونه‌شناسی در تعیین اصالت نسخ خطی». *متن پژوهی ادبی*. (۴۰): ۱۰۱-۱۱۵.
- لسترنج، گ. ۱۳۷۷. *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه م عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- مایل هروی، ن. ۱۳۷۴. «پسوندی نام‌آواساز در گونه‌های فارسی خراسانی». *نامه فرهنگستان*. (۱۸): ۶۸-۷۳.
- Lazard, G. 1963. "La Langue Des Plus Anciens Monuments De La Prose Persane", Paris, Librarie C.Klinckcieck.
- Ivanow, W. 1923. Journal of the royal Asiatic society of great Britain and Ireland, pp. 1-34 & 338-382, published by the society 74 grosvenor street, london, w.1,III Part.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۴

تکرار در گویش تالشی

دکتر شهین شیخ سنگ تاجن^۱

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۱

چکیده

فرایند تکرار نوعی واژه‌سازی است که در آن عنصری به پایه اضافه می‌شود، این عنصر که جزء مکرر نامیده می‌شود، گاه خود پایه و گاهی بخشی از آن است که در چپ، راست و یا میان پایه تکرار می‌شود. هدف از پژوهش حاضر بررسی انواع تکرار براساس نظر کافمن (۲۰۱۵) در تالشی است. همچنین به بررسی کاربرد دستوری و معنایی انواع تکرار و تحلیل آوایی هجاهای شرکت‌کننده در این فرایند در واژه‌های مکرر تالشی جنوبی پرداخته‌ایم. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی است و داده‌های پژوهش به دو صورت اسنادی و میدانی گردآوری شده‌اند. نتایج نشان داده است که انواع تکرار، غیر از دوگان‌سازی اسم و تکرار shm (افزودن shm به ابتدای واژه‌های مکرر) در تالشی به کار می‌رود. همچنین از انواع کاربردها و تحلیل معنایی عنوان‌شده کافمن؛ شدت، افزایش و تقویت؛ کثرت و جامعیت در تالشی کاربرد بیشتری دارند. بررسی آوای این گویش نیز نشان داد که در کلمات تک‌هجایی، ساخت هجایی CVC از بالاترین بسامد و در کلمات دوهجایی ساخت هجایی CV-CV و نیز CV-CVC از پُررخداده‌ترین ساخت‌های شرکت‌کننده در فرایند تکرار بوده‌اند.

واژگان کلیدی: فرایند تکرار، ساخت‌واژه، ساخت هجا، کاربرد تکرار، گویش تالشی

✉ Shsheikh226@yahoo.com

۱. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور رشت

۱- مقدمه

زبان‌های ایرانی نو را به شیوه سنتی به دو گروه اصلی غربی و شرقی می‌توان تقسیم نمود که هر یک از اینها زیرگروه‌های شمالی و جنوبی دارند (اشمیت^۱، ۱۳۸۲: ۴۱۲). مبنای اصلی این تقسیم‌بندی‌ها به عقیده اشمیت (همان‌جا) نوآوری‌ها و ابقای مواردی است که پیشتر در دو زبان شناخته‌شده ایرانی باستان، یعنی فارسی باستان (جنوب غربی) و اوستایی (غیر جنوب غربی) و نیز در زبان‌های ایرانی میانه، یعنی فارسی میانه (جنوب غربی)، پارتی (شمال غربی)، سغدی، سکایی، خوارزمی و بلخی (شرقی) بازتاب داشته‌اند.

تالشی از زبان‌های ایرانی شمال غربی است و در امتداد کرانه‌های دریای خزر تا منتهی‌الیه جنوب شرقی جمهوری آذربایجان رواج دارد. از گونه‌های آن ماسالی، لریک، لنکران و آستارا است. در ایران نیز لهجه‌های آن در شرق استان آذربایجان و غرب گیلان رایج است و عبارت‌اند از وزنه، تولارود، اسالم، پره‌سر، شاندرمن، ماسال و ماسوله و زیده (همان: ۴۸۹). این لهجه‌ها در سه گروه عمده؛ تالشی شمالی، مرکزی و جنوبی جای دارند. تالشی شمالی از آن سوی ارس یعنی جمهوری آذربایجان شروع شده و ادامه آن در ایران تا گرگان‌رود تالش پیش رفته‌است. تالشی مرکزی در قلمرو دو رودخانه شفارود در جنوب و ناورود در شمال متداول دارد. تالشی جنوبی، تالشی مناطق میان شفارود تا سفیدرود است که شامل خوشابری، ماسالی، ماسوله‌ای، سیاهمزدگی و دیگر گویش‌هایی جلگه‌ای گیلان است (رضایتی، ۱۳۸۶: ۱۹).

پژوهش حاضر به بررسی یکی از فرایندهای ساخت‌واژی در گویش تالشی جنوبی می‌پردازد و در تحلیل داده‌ها تمایزات ظریف آوایی و واجی را از نظر دور می‌دارد.

واژه‌سازی در هر زبان براساس قواعد و بسته به نیازهای زبانی گویشوران صورت می‌گیرد. ترکیب، اشتقاق یا وندافزایی از زیاترین فرایندهای واژه‌سازی در همه زبان‌ها هستند. وندافزایی دو ویژگی اصلی دارد: صورت حاصل از آن متشکل از یک پایه و تکواژی است که به آن افزوده می‌شود؛ وند یا جزء افزوده‌شده دارای صورت ثابتی است و در تمامی موارد هنگامی که به پایه‌های مجاز متصل می‌شود، صورت ثابتی خواهد داشت (شقاقی، ۱۳۷۹: ۵۲۲).

نوع دیگری از واژه‌سازی در برخی زبان‌ها متداول است که شباهت‌های زیادی با وندافزایی دارد اما ویژگی دوم در آن صدق نمی‌کند. زبان‌شناسان این فرایند را تکرار می‌نامند. تکرار یا دوگان‌سازی معادل Reduplication است که در آن re به معنای دوباره و duplication به

معنای double دوبله و دوگان کردن است. این دوگان‌شدن در آواها یا کل کلمه (در ریشه یا ستاک) محسوس است. تکرار در برخی زبان‌ها رایج است و سبب تغییر معنا به لحاظ کثرت، قلت، تقویت، تأکید و نیز تغییرات دستوری زمان و جمع اسامی می‌شود (کافمن، ۲۰۱۵: 1-3). در این پژوهش براساس نظر کافمن (۲۰۱۵) علاوه بر تعیین مقولات دستوری طبقات به دست آمده از واژه‌های مکرر، به انواع تکرار در این گویش و بررسی کاربرد دستوری و معنایی عناصر تکرارشونده خواهیم پرداخت و در نهایت تحلیل آوایی از ساخت‌های هجایی کلمات پایه و جزء مکرر ارائه خواهد شد. این پژوهش به دنبال یافتن پاسخ این پرسش‌هاست: کدام فرایند تکرار در تالشی وجود دارد و چه بسامدی دارد؟ کاربردهای دستوری و معنایی فرایند تکرار در این گویش چگونه است؟ پایه و جزء مکرر چه ساخت هجایی دارد و پربسامدترین ساخت هجایی در فرایند تکرار در تالشی کدام است؟

روش تحقیق توصیفی-تحلیلی است و پیکره داده‌ها به روش میدانی و اسنادی جمع‌آوری شده است. در روش میدانی از گویشوران تالشی گیلان همچون ماسال و شاندرمن، شفت و فومن کمک گرفته‌ایم. نگارنده خود نیز دارای ششم زبانی تالشی است. در روش اسنادی به بررسی و مطالعه کتاب‌هایی چون *تالشی‌نامه* از نصرتی سیاهمزگی (۱۳۸۶) و *لغت‌نامه تالشی*-فارسی رفیعی (۱۳۸۶) پرداخته‌ایم.

۲- پیشینه تحقیق

برخی از زبان‌شناسان و دستورنویسان همچون شریعت (۱۳۷۰: ۱۹۶)، کلباسی (۱۳۸۰: ۷۱-۶۶)، نوبهار (۱۳۷۲: ۲۳۰)، مشیری (۱۳۷۹) و لازار (۱۳۸۴: ۳۱۵) مانند انوری و گیوی (۱۳۶۶: ۱۰۲) تکرار را با عنوان اتباع معرفی کرده و معتقدند که اسم، صفت یا اسم صوت با هموزن‌های خود ترکیب شده و کلمه حاصل مهمل یا ترکیب عامیانه نامیده می‌شود، چراکه این ساخت مخصوص زبان محاوره است ولی گاه در نظم و نثر هم به کار می‌رود.

شقاقلی (۱۳۶۷: ۲۲-۲۰) معتقد است «در ساخت اتباع، وند دوگانی به صورت پیشوند، میانوند یا پسوند به کمک واژه‌بست O و یا بدون آن به واژه پایه افزوده شده، مفهوم و معنای واژه را تعمیم می‌دهد و یا بر آن تأکید می‌کند ... اتباع در دستور زبان فارسی از مقوله اسم، صفت یا قید به شمار می‌رود و گاه پس از ترکیب با واژه‌های دیگر نقش فعل را عهده‌دار می‌شود». وی

(۱۳۷۹: ۵۳۰) در مقاله‌ای فرایند تکرار کامل^۱ و ناقص^۲ را متمایز کرده و نوشته: «فرایند تکرار کامل را می‌توان نوعی ترکیب به شمار آورد. فرایند تکرار ناقص با تکرار بخشی از پایه و قرار دادن آن بخش مکرر یا وند دوگانی قبل یا بعد از پایه عمل می‌کند. باتوجه به ساختار کلمات در وند دوگانی و نحوه قرار گرفتن این اجزا در کنار هم می‌توان انواع فرایند تکرار را به تکرار کامل شامل تکرار محض و تکرار کامل همراه با تکواژ دستوری (که خود قابل تفکیک به تکرار کامل میانی و پایانی است) و تکرار ناقص شامل تکرار ناقص پیشوندی و پسوندی تقسیم کرد.

راسخ مهند (۱۳۸۸) به بررسی معنایی تکرار در زبان فارسی پرداخته و براساس دیدگاه موراوچیک، رژیه و کاجیتانی معنای واژه‌های مکرر را در چهار طبقه افزایش کمیت، کاهش کمیت، افزایش شدت و کاهش شدت بررسی نموده و ساختارها و معنای واژه‌ها را در تکرار کامل و تکرار ناقص بر حسب نمودار و سلسله‌مراتب معنایی مشخص کرده‌است. به اعتقاد وی تکرار در اسم، فعل، صفت و قید هست اما در طبقه حروف اضافه و سایر طبقات دستوری وجود ندارد. نام‌آواها نیز به دلیل نامشخص بودن پایه در طبقه‌بندی وی نیامده‌اند. تکرار اسم بیشترین و تکرار قید و فعل کمترین بسامد را دارند.

شقایق و حیدرپور بیدگلی (۱۳۹۰) تکرار را براساس نظریه بهینگی توصیف کرده‌اند. به اعتقاد آنها نباید تکرار را فرایندی کپی یا وندافزایی ساده تلقی کرد، بلکه باید «به‌طور دقیق بدانیم کدام بخش از پایه کپی می‌شود و چرا، و چه ویژگی‌های خاصی در ساخت صرفی، واجی و نوایی زبان‌ها این ویژگی‌های مکرر را رقم می‌زند. از دیدگاه صرفی شاید بتوان تکرار را براساس ویژگی‌های صرفی - نحوی و نیز جایگاه خطی جزء مکرر نسبت به پایه، صرفاً وندافزایی تلقی نمود اما براساس واج‌شناسی نمی‌توان ویژگی جزء مکرر به‌ویژه واژه‌های مکرر ناقص را از روی محتوای زنجیری آن به‌طور کامل تعیین نمود. محتوای زنجیری جزء مکرر از روی پایه‌ای که در این فرایند شرکت می‌کند، کپی می‌شود. درحالی‌که ویژگی‌های زیرزنجیری یا نوایی آن را نظام آوایی زبان مشخص می‌کند». آنها نشان دادند که «جزء مکرر و نیز واژه مکرر حاصل از این فرایند دارای هویت واجی و نوایی‌اند. لذا می‌توان با در نظر گرفتن محدودیت‌های واجی و نوایی در کنار محدودیت‌های ساخت‌واژی که در نظریه بهینگی مطرح است، و مرتبه‌بندی آنها در بافت‌های مختلف مانند جزء مکرر و پایه در تکرار کامل و نیز تمایل جزء مکرر به بی‌نشانی در تکرار کامل پڑواکی و تکرار ناقص در زبان فارسی توصیف نمود».

-
1. Full reduplication
 2. Partial reduplication

محمودی بختیاری و ذوالفقار کندی (۱۳۹۴) براساس زبان‌شناسی پیکره‌ای به بررسی تکرار کامل در واژه‌های مکرر زبان فارسی پرداختند. پیکره پژوهش آنان ۲۹۹ واژه با تکرار کامل از لغت‌نامه دهخدا بود و به بررسی ساختارهای حاصل از واژه‌های مکرر و ویژگی‌های معنایی جزء دوگانی پرداختند. نتایج بررسی آنها برخلاف راسخ مهند (۱۳۸۸) نشان داد که غیر از اصوات، ساخت غالب در دوگان‌سازی قید است و معنای قلت نیز نسبت به دیگر معانی (کثرت، معنای نو و تأکیدی) بسامد بیشتری دارد. در مواردی متعدد، معنای ساخت حاصل، ربطی به معنای اجزای دوگانی نداشته و معنایی کاملاً جدید و متفاوت ایجاد شده‌است.

رضایتی و سلطانی (۱۳۹۴) با توجه به الگوی ساخت‌واژی به بررسی تکرار کامل و تکرار ناقص در واژه‌های مکرر فارسی پرداخته و نشان داده‌اند که مقولات دستوری به‌دست‌آمده از تکرار گاه می‌تواند متفاوت با مقولات دستوری پایه و جزء مکرر باشد. به لحاظ معنایی نیز مهم‌ترین معنای واژه‌های مکرر نوعی معنای تقلیل‌گرایانه و یا افزایشی است که در پس‌زمینه معنای ظاهری و مجازی تداعی می‌شود.

تکرار را در گویش‌هایی ایرانی نیز بررسی کرده‌اند. فیاضی (۱۳۹۲: ۱۴۹-۱۵۱) براساس طبقه‌بندی حیدرپور (۱۳۹۰) و شقاقی (۱۳۶۷) واژه‌های مکرر گیلکی را بررسی نموده و نتیجه گرفته «در گیلکی اسم، فعل، صفت، قید، نام‌آوا و عدد در تکرار شرکت می‌کنند اما با اینکه ترکیبات نحوی، واژه مکرر می‌سازند، هیچ نمونه‌ای دال بر مشارکت جمله مانند 'منم منم' یا 'چه کنم چه کنم' فارسی وجود ندارد ... واژه‌هایی که در تکرار گیلکی شرکت می‌کنند، ممکن است تک‌هجایی، دوهجایی، سه‌هجایی و در یک مورد چهارهجایی باشند... واژه‌های دوهجایی بیشترند و پایه تکرار ناقص قرار گرفته‌اند. بسامد واژه‌های تک‌هجایی نیز در مقایسه با واژه‌های سه‌هجایی بالاتر است». وی تکرار پژوهشی را جزء تکرار کامل در نظر گرفته و براین اساس برخی واژه‌های مکرر این طبقه با واژه‌های مکرر تکرار ناقص پسوندی یکی شده‌اند. مثلاً «بودوج-وادوج» (دوخت‌ودوز) از یک سو، تکرار ناقص پسوندی است و از سوی دیگر، تکرار کامل پژوهشی. راسخ مهند و محمدی راد (۱۳۹۲) براساس دیدگاه موراوچیک واژه‌های مکرر کردی سورانی را براساس تکرار کامل و ناقص بررسی نموده‌اند. تحلیل معنایی آنها نشان داد که در میان مفاهیم موراوچیک، برجسته‌ترین معنای حاصل از فرایند تکرار، افزایش کمیت است.

در برخی از بررسی‌های پیشین تنها به تکرار کامل اشاره شده و تکرار ناقص از نظر دور مانده است. در برخی دیگر به دلیل در نظر گرفتن دو نوع تکرار کامل و ناقص شباهت‌هایی وجود دارد. تحلیل معنایی نیز تنها براساس نظریات زبان‌شناسی خاص است. در پژوهش حاضر سعی شده علاوه بر تکرار کامل و ناقص، براساس تطبیق و بومی‌سازی نظرات زبان‌شناسی در تالشی به بررسی انواع تکرار پردازیم. در بررسی معنایی واژه‌های مکرر را با توجه به کاربرد آنها توصیف نموده‌ایم. در تحلیل آوایی هجاهای شرکت‌کننده در فرایند تکرار مشخص شده و هجاهای پُرسامد به دست آمده است.

۳- مبانی نظری

تکرار به اعتقاد کافمن^۱ (۲۰۱۵: ۴-۲) انواعی دارد: تکرار کامل، تکرار ناقص، تکرار زبان کودکان^۲، تکرار وزین^۳، تکرار با دگرگونی واکه^۴، تکرار در نام‌آواها^۵، دوگان‌سازی اسم^۶ و تکرار شم^۷. در تکرار کامل، واژه اغلب برای پذیرفتن جمع دستوری یا رساندن شدت به کار می‌رود مانند rumah (خانه)، rumah-rumah (خانه‌ها)^(۳) در زبان مالایی^(۱). در تکرار ناقص تنها بخشی از کلمه مانند هجا تکرار می‌شود، مانند chatul (گرهه)، chatatul (بچه‌گرهه) در عبری. در مائوری (زلاندنو) با تکرار ناقص و کامل paki (نوازش کردن) معانی جدیدی به دست می‌آید: papaki (یکبار دست زدن)، pakipaki (تحسین کردن).

به عقیده کریستال (۱۹۹۷: ۲۵۴) تکرار مشخصه‌ای از واج‌شناسی کودکان است. کودک قادر به درک برخی از کلمات زبان است، در حالی که قادر به تولید کامل آنها نیست. این نوع کلمات به صورت هجاهای دوگان‌شده کوتاه می‌شوند. مثلاً در انگلیسی water به صورت wawa تولید می‌شود. این نوع دوگان‌سازی به کلمات دیگر نیز گسترش می‌یابد و بسیاری از آنها را والدین تقویت می‌کنند. کودکان تکرار زبانی را توسعه می‌دهند تا در سنی قادر به بیان کلمه کامل شوند. سن تکرار نکردن بستگی به تقویت والدین دارد.

-
1. Kauffman
 2. Reduplication in baby-talk
 3. Rhyming-reduplication
 4. Ablaut reduplication
 5. Reduplication in Onomatopoeia
 6. Name Doubling
 7. Shm-reduplication

در برخی زبان‌ها اصطلاحاتی آهنگین تکرار می‌شوند، مانند itsy-bitsy (ریزه‌میزه)، lovey-dovey (پُر عشق و علاقه)، hanky-panky (دورویی)، fuddy-duddy (امل)، hoity-toity (دمدمی مزاج). این نوع تکرار در زبان فارسی نیز وجود دارد. گاه تکرار با دگرگونی واکه‌هاست. این تکرار در انگلیسی، چینی و ژاپنی هست؛ mish-mash، zig-zag. تکرار در نام‌آواها نیز در زبان‌ها واقعیتی جهانی است و تفاوت‌هایی دارد. مثلاً صدای پارس سگ در ژاپنی wanwan، در روسی gavgav، در اسپانیایی gufguf و در کره‌ای mungmung است.

دوگان شدن اسامی برای خویشاوندان نزدیک به کار می‌رود و در انگلیسی و چینی بسیار رایج است. اسم‌های مستعار انگلیسی نمونه‌ای از این نوع تکرار است که برای تحبیب به کار می‌روند؛ Lou-Lou، Jay-Jay، BeBe. تکرار shm نوعی تکرار انتقادی است که به نظر کافمن (۲۰۱۵: ۴-۲) برای کنایه، طعنه و شوخی به کار می‌رود و از زبان یهودیان عبری ساکن نیویورک به غیر عبری‌زبانان شمال شرقی آمریکا منتقل شده‌است. در این نوع که تنها در انگلیسی دیده می‌شود، همخوان یا همخوان‌های ابتدایی پایه تکرار شده حذف و shm به پایه اضافه می‌شود؛

1) Bagel-shmagel, I want a full meal!

نان شیرینی حلقه‌ای! من یک وعده غذایی کامل می‌خواهم!

2) Money- shmoney, you should think it grows on trees?

پول! فکر می‌کنی روی درختان رشد می‌کند؟

3) Help- shmelp, they just stood around and watched us work!

کمک! آنها فقط ایستاده بودند و به کار ما نگاه می‌کردند.

۱-۳- کاربردهای تکرار

کاربرد آواهای مکرر در کلمات به تمایزات دستوری و واژگانی منجر می‌شود و تغییرات نسبتاً جزئی یا ژرفی در معنا به وجود می‌آورد. برخی از این تغییرات را کافمن (۲۰۱۵: ۵-۴) ارائه داده‌است:

الف. ساخت جمع: گاهی براساس تکرار کامل و گاه براساس تکرار ناقص اسامی جمع بسته می‌شوند؛ kapal (کشتی)، و kapalkapal (کشتی‌ها) در زبان اندونزیایی.

ب. زمان فعل: در یونانی قدیم زمان کامل با تکرار عنصر اول فعل به دست می‌آید؛ leipo (من ترک می‌کنم)، leloipa (من ترک کرده‌ام). در فارسی باستان نیز هر فعل از یک ماده تشکیل می‌شد که عبارت بود از ریشه فعل و یک هجای ماده‌ساز. ماده مضاعف از تکرار ریشه به دست می‌آید؛ ماده dadā از ریشه dā به دست آمده‌است (منصوری، ۱۳۸۴: ۳۲۷).

ب. شدت، افزایش، تقویت: تکرار کامل کلمه یا ستاک می‌تواند معنای آن را تشدید یا تقویت کند؛ kauas (دور)، kauskaus (خیلی‌خیلی دور) در فنلاندی نشانگر شدت. nula (موج)، nulanula (موج بزرگ) در هاوایی با افزایش معنا. igi (تعداد زیادی)، igi-igi-igi-igi (تعداد خیلی زیادی) در اندونزیایی نشانگر شدت.

ت. تخصیص: در برخی زبان‌ها تکرار برای کاربرد واژه در معنای خاصی به کار می‌رود؛ در نروژی، دانمارکی و سوئدی mor (مادر) و mormor (مادرِ مادر)، far (پدر) و farfar (پدرِ پدر) و morfar (پدرِ مادر). نیز در فنلاندی koti (خانه) و kotikoti (خانهٔ پدری).
ث. کثرت و جامعیت؛ anak (بچه) و anakanak (همهٔ بچه‌ها) در اندونزیایی.

ج. شباهت؛ langti (آسمان) و langti-langti (سقف) در اندونزیایی.

چ. شوخی زبانی: گاه تکرار دسته‌ای از آواهای مهمل تنها برای سرگرمی و بازی زبانی است؛ ziche zacke zicke zacke hoi hoi hoi در آلمانی. تکرار شم نیز گاهی برای شوخی به کار می‌رود؛ Dead- shmead, Yiddish is still a spoken language

ح. بی‌هدفی و ابهام: گاه تکرار بی‌هدفی را می‌رساند؛ duduk (نشستن) و dudukduduk (نشستن و کاری نکردن) در مالایی، نیز merah (قرمز) و merah merah (متمایل به قرمز).

خ. انعکاس: در برخی زبان‌ها تکرار نشان‌دهندهٔ ویژگی انعکاس است؛ hormati (احترام) و hormat-menghormati (به یکدیگر احترام گذاشتن) در مالایی.

د. بیان زندگی؛ bula (زندگی) و bulabula (سلام، خداحافظی، خوشامدگویی و عافیت‌هنگام عطسه) در زبان فیجینی.

۴- تحلیل داده‌ها

۴-۱- انواع تکرار در واژه‌های مکرر تالشی

در این پژوهش ۲۸۱ واژهٔ مکرر گردآوری شد. از اینها ۱۶۸ واژه تکرار کامل (۱۰۳ واژه تکرار کامل نافزوده، ۶۵ واژه تکرار افزودهٔ میانی و پایانی) و ۵۰ واژه تکرار ناقص داشتند. ۲۴ واژه دارای تکرار وزین و ۳۹ واژه دارای انواع دیگر تکرار بودند. بیشترین واژه‌های مکرر در تکرار کامل نافزوده، سپس در تکرار کامل افزوده و پس از آن در تکرار ناقص پسوندی بود. همهٔ مقولات به‌دست‌آمده اسم، قید یا صفت بودند. بسامد هر مقوله مشخص شده است.

۱-۱-۴- تکرار کامل

در تکرار کامل تمام پایه تکرار می‌شود (کاتامبا، ۲۰۰۶: ۱۸۲) و دو نوع تکرار کامل نافزوده و تکرار کامل افزوده دارد. در نافزوده هیچ پسوند یا پیشوندی به پایه اضافه نمی‌شود و پایه تکرار می‌شود. جدول ۱ نمونه‌ای از این نوع تکرار در گویش تالشی است:

جدول ۱- تکرار کامل نافزوده در واژه‌های مکرر تالشی

تکرار کامل نافزوده	معنی و طبقه دستوری	تکرار کامل نافزوده	معنی و طبقه دستوری
vili vili	حرکت - اسم	xələ xələ	دعوا، بگومگو - اسم
igəla igəla	یکی یکی - قید	indzan indzan	بریده بریده - صفت
peila peila	تکان تکان - اسم	bezan bezan	زدخورد - اسم
bidza bidza	کم کم - قید	pər pər	لرزش - اسم
xuma xuma	خانه‌های کوچک - اسم	fəng fəng	نق و نوق - اسم
taGa taGa	چکه چکه - قید	tʃala tʃala	گودال گودال - اسم
peku peku	تکان تکان - اسم	sifa sifa	جداجدا - قید
lasa lasa	لخته لخته - صفت	dʒara dʒara	هیاهو - اسم
məfta məfta	مشت مشت - قید	gəla gəla	دانه دانه - قید
ispi-ispi	سفیدسفید - اسم	kula kula	گروه گروه - قید

از ۱۰۳ واژهٔ مکرر ۴۵ درصد اسم، ۳۶ درصد قید و ۱۹ درصد صفت است. برخی از مقولات دستوری همانند مقولات دستوری پایه است.

تکرار افزوده خود دو نوع است: افزودهٔ میانی و افزودهٔ پایانی. ۶۵ واژه در تالشی براساس تکرار افزودهٔ میانی و پایانی به دست آمده است. در افزودهٔ میانی غالباً حرف اضافه ba یا واک‌های a، ə، i بین پایه و جزء مکرر می‌آید:

جدول ۲- تکرار کامل، افزودهٔ میانی در واژه‌های مکرر تالشی

تکرار کامل افزودهٔ میانی	معنی و مقوله دستوری	تکرار کامل افزودهٔ میانی	معنی و مقوله دستوری
dafa ba dafa	گاه گاه - قید	vaɖz a vaɖz	گفت و گو - اسم
gial ba gial	دفعه به دفعه - قید	dim a dim	چهره به چهره - قید
zurazur	به زور - قید	daG a daG	باداگی - قید
fəkəri fəkər	شکر بسیار - اسم	tun ba tun	گوربه گور - صفت
pas a pas	عقب عقب - قید	tav a tav	بی وقفه - قید
tak ba tak	کنار هم - قید	xel a xel	متخلخل - صفت

بیشترین مقوله دستوری قید است با ۵۱ درصد، سپس اسم و صفت با ۴۰ و ۹ درصد. در تکرار افزوده پایانی پسوندهای i و e با بیشترین و kar و dar با کمترین بسامد به انتهای جزء مکرر اضافه می‌شود:

جدول ۳- تکرار کامل، افزوده پایانی در واژه‌های مکرر تالشی

معنی و مقوله دستوری	تکرار کامل افزوده پایانی	معنی و مقوله دستوری	تکرار کامل افزوده پایانی
لج و لجباری - اسم	tasəb tasəbe	لگد - اسم	pasar pasare
پیشاپیش - قید	nar nare	غلت غلتان - قید	gələl gəlele
شتابان - قید	tav tave	کج کجکی - قید	var vare
کجکی - قید	tʃap tʃapake	غرغرو - صفت	zər zəri

قید با ۵۵ درصد بیشترین و اسم با ۳۵ و صفت با ۱۰ درصد کمترین بسامد را دارند.

۲-۱-۴- تکرار ناقص

در تکرار ناقص بخشی از کلمه پایه در کپی پایه حذف می‌شود یا تغییر می‌یابد. اگر بخش حذف‌شده یا تغییر یافته پس از پایه قرار گیرد، تکرار ناقص پسوندی و اگر پیش از پایه قرار گیرد، تکرار ناقص پسوندی است (شفاقی و حیدرپور بیدگلی، ۱۳۹۰). در تالشی تکرار ناقص پسوندی بسیار بیشتر از نوع پیشوندی آن است:

جدول ۴- تکرار ناقص پسوندی در واژه‌های مکرر تالشی

معنی و مقوله دستوری	تکرار ناقص پسوندی	معنی و مقوله دستوری	تکرار ناقص پسوندی
گرفتار و دربند - صفت	asir abir	بله‌برون - اسم	axər abər
به‌هم‌ریخته - صفت	aliz valiz	جست‌وخیز - اسم	bəvaz avaz
زیگزاگ - اسم	tʃapə tʃul	اینجاوآنجا - قید	əntija atija
لیس - اسم	alis vilis	دوخت‌ودوز - اسم	adarz vidarz
این‌پهلوی آن‌پهلوی - اسم	agardən vigardən	زدو خورد - اسم	bəzan aʒan

اسم با ۸۷.۵ درصد بیشترین، و قید و صفت با ۶.۲۵ درصد کمترین بسامد را دارند. براساس داده‌ها در برخی موارد همخوان و واکه آغاز هجا تغییر کرده و در جزء مکرر تکرار شده‌است: adarz vidarz. گاه تنها همخوان آغازی پایه تکرار شده و پس از پایه قرار گرفته‌است: tʃapə tʃul.

جدول ۵- تکرار ناقص پیشوندی در واژه‌های مکرر تالشی

تکرار ناقص پیشوندی	معنی و مقوله دستوری	تکرار ناقص پیشوندی	معنی و مقوله دستوری
tʃara tʃina	ناخونک - اسم	tʃaGal baGal	بال‌وپر زدن - اسم
paʃi qʃi	قاطی‌پاطی - اسم	tʃəkə tʃuna	چک‌وچانه - اسم

در این نوع تکرار تنها مقوله‌های اسم و صفت یافت شدند. ۸۰ درصد داده‌ها اسم و بقیه صفت بودند. این نوع تکرار غالباً با تکرار همخوان آغازین همراه است.

۳-۱-۴- تکرار زبان کودکان

کودکان از شش ماهگی قادر به تقلید و تولید آوا هستند. گفتار آنها از آوا به هجا و سپس به گروه و جمله گسترش می‌یابد. تکرار هجاهای زبان تا حدود دوسالگی ادامه دارد. مثلاً زهرا به صورت lala تولید می‌شود. در تالشی نیز تکرار در گفتار کودکان بسیار هست و معنی دارد:

جدول ۶- تکرار زبان کودکان^(۳)

تکرار زبان کودکان	معنی و مقوله دستوری	تکرار زبان کودکان	معنی و مقوله دستوری
Papa	غذا، خودنی - اسم	Lala	دوش - اسم
tʃatʃa	دست - اسم	lailai	لالایی - اسم
tata	بچه یا عروسک - اسم	Titi	پرنده - اسم
tʃutʃu	پستانک - اسم	Pupu	لباس - اسم
Dudu	گوسفند - اسم	Dada	پدر - اسم

تکرار زبان کودکان تنها در مقوله اسم و به صورت تکرار کامل است.

۴-۱-۴- تکرار وزین

تکرار وزین یا آهنگین همانند تکرار ناقص پیشین و پسین است اما وزن و هجای بخش تکرار شونده مانند بخش دیگر است. در تکرار آهنگین هموزن بودن الزامی است. در تکرار ناقص پسین و پیشین، بخش مکرر الزاماً نباید هموزن با بخش پایه پیش یا پس از خود باشد. در تکرار ناقص بخش پایه به تنهایی نیز می‌تواند به کار رود مانند «اسیرابیر» و «آلیزوالیز»، اما در تکرار وزین جزء مکرر به ندرت تنها به کار می‌رود.

جدول ۷- تکرار وزین در تالشی

تکرار وزین	معنی و مقوله دستوری	تکرار وزین	معنی و مقوله دستوری
səsli pəsli	تنبیل - صفت	dedes ades	توجه - اسم
mafi taʃi	خوش‌وبش - اسم	ulusi pulusi	محبت - اسم
dapartʃin apartʃin	جمع‌وجور - اسم	urag turag	درب‌داغان - اسم

۸۱ درصد واژه‌های به‌دست‌آمده از این نوع تکرار اسم و ۱۹ درصد صفت‌اند.

۵-۱-۴- تکرار با دگرگونی واکه

در این تکرار همخوان‌ها در جزء مکرر ثابت‌اند و تنها واکه تغییر می‌کند:

جدول ۸- تکرار با دگرگونی واکه‌ها در تالشی

دگرگونی واکه	معنی و مقوله دستوری	دگرگونی واکه	معنی و مقوله دستوری
xua xue	گلاویز - اسم	guʃa guʃe	بچ - اسم
harai hurai	قیل و قال - اسم	zera zeri	سر به سر - اسم
maratʃ murutʃ	مزه - اسم	dʒir dʒur	بالا و پایین - اسم

داده‌ها اسم‌اند و گرایش به واکه‌های افراشتهٔ i و u است.

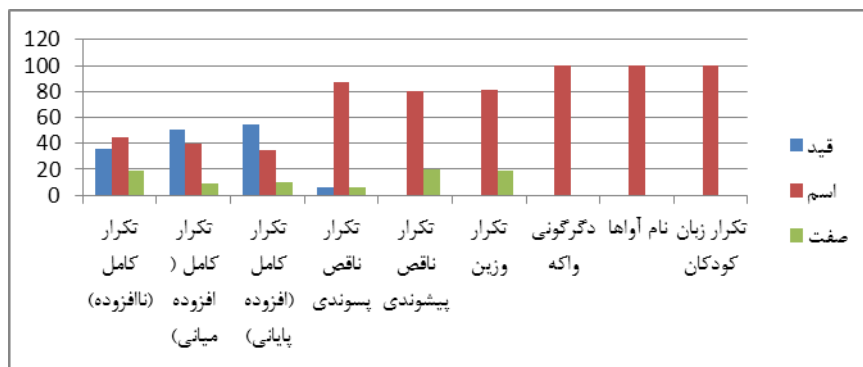
۶-۱-۴- تکرار در نام‌آواها

جدول ۹- تکرار در نام‌آواها

نام‌آوا	معنی	نام‌آوا	معنی
ʃər ʃər	شُرْشُر	kəl kəl	صدای شعلهٔ آتش
piʃ piʃ	صوت فراخوانی گربه	lei lei	صوت برای صدا زدن
piʃt piʃt	صوت دور کردن گربه	kər kər	صدای خندیدن
dʒezəʒ vezəʒ	صوت سوختن گوشت	ʃəp ʃəp	خش خش برگ

در این تکرار همگی اسم‌اند. پایه کاملاً تکرار می‌شود. تنها در dʒezəʒ vezəʒ همانند تکرار ناقص جزء مکرر هموزن با پایه وجود دارد.

نمودار ۱- فراوانی مقوله‌های دستوری قید، اسم و صفت در واژه‌های مکرر تالشی



براساس نمودار درصد فراوانی اسم در انواع تکرار بیشتر است، جز در تکرار کامل افزوده میانی و پایانی که در آنها قید بسامد بیشتری دارد. از انواع دیگر تکرار که کافمن (۲۰۱۵) معرفی کرده دوگان‌سازی اسم و تکرار shm است. در تالشی تکرار یا دوگان‌سازی در اسامی عمومیت ندارد و به‌ندرت در برخی نام‌های کودکان در شرایط خاص و غالباً برای تحبیب به کار می‌رود. مثلاً اگر نگین کوچکترین فرزند باشد او را نی‌نی خطاب کنند. تکرار shm نیز در فارسی و تالشی کاربرد ندارد.

۴-۲- کاربردهای تکرار

در میان کاربردهای تکرار به اعتقاد کافمن، در واژه‌های مکرر تالشی جمع اسامی کاربرد ندارد زیرا هیچ‌یک از اسامی تالشی با دوگان‌شدن جمع بسته نمی‌شوند. زمان افعال تغییر نمی‌کند و انعکاس و بیان زندگی نیز کاربرد ندارد. تنها شدت و افزایش، کثرت و جامعیت، بی‌هدفی و شباهت در واژه‌های مکرر تالشی هست. در ادامه نمونه‌هایی از انواع تکرار در تالشی:

تکرار کامل نافزوده: radʒa radʒa (راه‌راه)، dassa dassa (دسته‌دسته)، əʃka əʃka (پاره‌پاره) و tʃula tʃula (دورنگ‌دورنگ) نشان‌دهنده مفهوم شدت. dassi dassi (دستی) و dassi dassi (بیخودی و بیهوده) کاربرد بی‌هدفی. xuma xuma (خانه کوچک) و xuma xuma (خانه‌های کوچک کنار هم) نشان‌دهنده کثرت. شدت و افزایش بسامد بالاتری نسبت به دیگر انواع کاربرد در تکرار کامل نافزوده دارند.

تکرار کامل افزوده میانی: xelaxel (متخلخل)، daʒa a daʒa (بسیار داغ) و نیز fəʒər i fəʒər (شکر بسیار) نشانگر کاربرد کثرت، شدت و افزایش. کاربرد دیگری نیز در این واژه‌ها

به‌وفور یافت شده که در طبقه‌بندی کافمن نیامده‌است. این کاربرد مربوط به قیده‌است و انوری و گیوی (۱۳۷۰: ۲۳۶) آن را قید تدریج نامیده‌اند. ما نیز این کاربرد معنایی را تدریج می‌نامیم: daGa ba daGa (لحظه‌به‌لحظه)، ma ba ma (ماه‌به‌ماه)، dafa ba dafa (گاه‌به‌گاه)، ruz ba ruz (روز‌به‌روز)، sal ba sal (سال‌به‌سال)، dir a dir (دیر‌به‌دیر)، fat ba fat (وقت‌به‌وقت)، gial ba gial (دفعه‌به‌دفعه). معنای حالت و کیفیت نیز در تکرار کامل افزوده میانی هست: ru ba ru (رو‌به‌رو)، dim a dim (چهره‌به‌چهره)، kaf ba kaf (هم‌آغوش)، tun ba tun (گور‌به‌گور).

تکرار کامل افزوده پایانی: dua duakar (غُرغُری)، gəlel gəlel (غلتان)، tasəb tasəbe (لج‌بازی)، pasar pasare (لگدپرانی) نشانگر شدت. xis xisadar (سراپاخیس) نشانگر کثرت. تکرار ناقص، تکرار وزین و دگرگونی واکه‌ای: dʒin dʒili (ریزه‌میزه)، bəmer amər (مرگ‌ومیر)، tʃula pula (آت‌و‌آشغال)، tʃamə xam (فوت‌وفن)، paʃi aʃi (قاطی‌باطی)، adarz vidarz (دوخت‌ودوز) نشان‌دهنده کثرت و جامعیت. tʃima mima (چه‌کنم چه‌کنم)، pezer azer (پاره‌پوره)، daviar aviar (رفت‌و‌آمد) guʃa guʃe (پچ‌پچ) نشانگر شدت.

۳-۴- تحلیل آوایی فرایند تکرار

هجا واحد آوایی مرکب است که از یک یا چند واحد زنجیری و یک یا چند واحد زبرزنجیری ترکیب شده باشد و ضرورتاً یکی از واحدهای زنجیری آن دارای مختصهٔ هجایی باشد و واحدهای زنجیری موجود در آن از نظر آوایی بر هم تأثیر متقابل گذاشته باشند، به‌طوری‌که از طریق تأثیرهای متقابل آنها نوعی یگانگی در آن آشکار شده باشد (حق‌شناس، ۱۳۷۳: ۱۳۸).
نغزگو (۱۳۷۳) و رضایتی (۱۳۸۶) الگوی واژه‌های تک‌هجایی تالشی را شش نوع دانسته‌اند:

جدول ۱۰- هجا در گویش تالشی^(۴)

معنا	مثال	هجا
آن	A	V
آب	av	VC
بی‌مزه	aftʃ	VCC
گاو	ga	CV
کچل	pis	CVC
گوزن	ganz	CVCC

الگوی کلی ساختمان هجا در تالشی ((C) V (C) است. بر این اساس هجای کمینه V و استفاده از یک همخوان در آغاز و یک یا دو همخوان در پایانه هجا اختیاری است. در تالشی اولین واج در ساخت هجا ضرورتاً همخوان نیست. در ساخت هجایی نیز دو واکه پیاپی نمی‌آید.

۱-۳-۴- تکرار کامل

با توجه به داده‌ها، در جدول ۱۱ آماری از ساخت هجایی کلمات پایه‌ای در انواع تکرار کامل در تالشی آمده‌است. تمام کلمات پایه و تعداد دفعات حضورشان در تکرار کامل محاسبه شده‌است:

۱۱- جدول بسامد انواع ساخت هجا در تکرار کامل گویش تالشی

تعداد هجا	مثال و معنی	ساخت هجای پایه	تکرار کامل نافزوده	تکرار کامل افزوده	مجموع واژه‌ها
تکرار یک هجا	ba ru (روبه‌رو)	CV	۰	۳	۳
	zər zər (حرف زیاد)	CVC	۲۳	۳۸	۶۱
	fəŋg fəŋg (نق‌نق)	CVCC	۱	۰	۱
تکرار دو هجا	sifa sifa (جداجدا)	CV-CV	۵۱	۱۲	۶۳
	tefka tefka (گره‌گره)	CVC-CV	۱۶	۱	۱۷
	bəlan bəlan (بلندبلند)	CV-CVC	۷	۷	۱۴
	ispi ispi (درخشنده)	VC-CV	۲	۰	۲
	indgan indgan (خرخرد)	VC-CVC	۱	۰	۱
	dəmbəl-dəmbəle (دنبال‌بازی)	CVC-CVC	۰	۲	۲
	dua duakar (غُرغُری)	CV-V	۰	۱	۱
	ivar ivari (کج‌کجکی)	V-CVC	۰	۱	۱
	itija itija (کم‌کم)	V-CV-CV	۲	۰	۲
جمع کل			۱۰۳	۶۵	۱۶۸

تعداد تکرار کامل نافزوده ۱۰۳ و تعداد تکرار افزوده ۶۵ است. در این جدول تنها ساخت‌های هجایی که در فرایند تکرار کامل حضور داشتند را آورده‌ایم. مثلاً در میان واژه‌های تک‌هجایی ساخت‌های V، VC و VCC شرکت نداشتند و نیامدند. آمار نشان می‌دهد تعداد کلمات تک‌هجایی و سه‌هجایی کمتر از واژه‌های دوهجایی است. در میان واژه‌های تک‌هجایی ساخت CVC و در میان واژه‌های دوهجایی ساخت CV-CV بیشترین بسامد را دارد. جدول ۱۲ میزان مشارکت هر یک از این سه نوع واژه را در انواع تکرار کامل نشان می‌دهد:

جدول ۱۲- مقایسهٔ مجموع حضور کلمات پایه با ساخت هجایی متفاوت در انواع فرایند تکرار کامل

مجموع	تکرار کامل افزوده	تکرار کامل نافزوده	ساخت هجایی پایه
۶۵	۴۱	۲۴	واژه‌های تک‌هجایی
۱۰۱	۲۴	۷۷	واژه‌های دوهجایی
۲	۰	۲	واژه‌های سه‌هجایی
۱۶۸	۶۵	۱۰۳	مجموع

واژه‌های سه‌هجایی کمترین و واژه‌های دوهجایی بیشترین حضور را در تکرار کامل نافزوده دارند. در تکرار کامل افزوده بسامد پایه‌های تک‌هجایی بسیار بیشتر از پایه‌های دوهجایی است.

۲-۳-۴ تکرار ناقص

در جدول ۱۳ به دلیل فضای کم تنها نمونه‌هایی از انواع تکرار ناقص (پسوندی و پیشوندی) برحسب جزء پایه آمده. زیر هجای مورد نظر خط کشیده شده است.

جدول ۱۳- بسامد انواع ساخت هجا در تکرار ناقص تالشی

مجموع	ساخت هجایی جزء مکرر	ساخت هجایی پایه	مثال و معنی پایه	انواع ساخت هجا	
				تک‌هجایی	دوهجایی
۷	۵	۲	vəʃli vəz (جست‌وخیز)	CVC	
۲۵	۴۰	۳۹	tʃəkə ʃuna (چک‌وچانه)	CV-CV	دوهجایی
۲			anta ata (این‌طور و آن‌طور)	VC-CV	
۱۶			vikar akar (بسته و باز)	CV-CVC	
۵			ʃərtə ʃula (پرت‌وپلا)	CVC-CV	
۶			ila dəgla (مشاجره)	V-CV	
۱۲			aras viras (یاری)	V-CVC	
۲			darəndɔ arəndɔ (کش‌واکش)	CV-CVCC	
۱			.	CVC-CVC	
۳			adarz vidarz (دوخت‌ودوز)	V-CVCC	
۶			۱۰	۱۱	
۲	.	CV-CV-CV			
۵	davijar avijar (رفت‌وآمد)	CV-CV-CVC			
۳	pevaʃkən avəʃkən (زیرورو)	CV-CVC-CVC			
۲	agardən vigardən (این‌پهلوی آن‌پهلوی)	V-CVC-CVC			
۳	alaxən vilaxən (سرگردان)	V-CV-CVC			
۱۰۰	۵۰	۵۰			جمع کل

واژه‌های دوهجایی بیشتر پایه فرایند تکرار ناقص در تالشی قرار گرفته‌اند. بسامد واژه‌های سه‌هجایی در مقایسه با واژه‌های تک‌هجایی بیشتر است. ساختار هجایی جزء مکرر همانند پایه در واژه‌های دوهجایی از ساخت‌های دیگر بیشتر است. میزان مشارکت جزء مکرر واژه‌های تک‌هجایی کمی بیشتر از جزء پایه است اما همچنان از واژه‌های سه‌هجایی کمتر است. ساخت هجایی CV-CV بالاترین بسامد را در واژه‌های دوهجایی و انواع ساخت‌های هجایی دارد و پس از آن CV-CVC در پایه و V-CVC در جزء مکرر بالاترین بسامد را دارد. در واژه‌های سه‌هجایی V_CV_CV در پایه و CV_CV_CV در جزء مکرر بیشترین بسامد را دارد.

۳-۳-۴ تکرار وزین

در این نوع تکرار از آنجا که تعیین پایه مشکل است به بررسی ساختار هجا در جزء اول و دوم واژه‌های تک‌هجایی، دوهجایی و سه‌هجایی پرداخته‌ایم:

جدول ۱۴- بسامد انواع ساخت هجا در تکرار وزین در تالشی

مجموع	ساختار هجایی جزء دوم	ساختار هجایی جزء اول	مثال و معنی از جزء ابتدای هجا	انواع ساخت هجایی				
۲	۱	۱	tʃam xam (فوت‌وفن)	CVC	تک‌هجایی			
۹	۱۹	۲۰	pezer azer (پاره‌پوره)	CV-CVC	دوهجایی			
۴			۲	səsli pəsli (تنبل)		CVC-CV		
۱۱			۳	kuri buri (صبح خیلی زود)		CV-CV		
۸			۵	urag turag (درب‌داغان)		V-CVC		
۱			۶	anga funga (بهانه)		VC-CV		
۱			۰	arfun virfun (زیوررو)		VC-CVC		
۲			۰	ala vila (تکان خوردن)		V-CV		
۱			۱	.		CVC-CVC		
۲			۵	۴		pevəʃkən avəʃkən (زیوررو)	CV-CVC-CVC	سه‌هجایی
۱						۰	perufun arufun (زیوررو)	
۲	۲	.			V-CVC-CVC			
۱	۱	.			CV-CV-CV			
۱	۱	.			CV-CVC-CV			
۱	۰	ujusli pujusli (درمان)			V-CVC-CV			
۱	۱	.			V-CV-CVC			
۴۸	۲۴	۲۴			جمع کل			

براساس جدول در این نوع تکرار نیز بالاترین بسامد در واژه‌های دوهجایی است و ساخت هجایی CV-CVC در پایه و V-CVC در جزء مکرر مشارکت بیشتری داشته‌اند. مشارکت واژه‌های سه‌هجایی از تک‌هجایی بیشتر است.

۴-۳-۴- تکرار زبان کودکان، تکرار با دگرگونی واکه و نام‌آواها

در این سه نوع تکرار داده‌ها از انواع دیگر کمتر است. در تکرار زبان کودکان تنها ساختی که مشارکت دارد CV است و به دلیل سهولت در تولید الفاظ کودکانه بدیهی است. در تکرار با دگرگونی واکه تنها ساخت‌های تک‌هجایی CVC و دوهجایی CV-CVC و CV-CV با بسامد یکسان مشارکت داشته‌اند.

جدول ۱۵- بسامد انواع ساخت هجا در نام‌آواها در تالشی

نام آواها	مثال و معنی	انواع ساخت هجا	
۲	tʃe tʃe (صوت بُز)	CV	تک‌هجایی
۹	kər kər (صوت خندیدن)	CVC	
۲	pufu pufua (صوت گوسفند)	CV-CV	دوهجایی
۱	dʒezəg vezəg (سوختن گوشت)	CV-CVC	
۱	pusua pusua (صوت نمک دادن گوسفند)	CV-CV-V	سه‌هجایی
۱	bəzɒtʃi bəzɒtʃi (صوت جمع آوری بُزها)	CVC-CV-CV	
۱	avardʒa avardʒa (صوت بازگرداندن رمه)	V-CVC-CV	
۱۷	مجموع		

براساس جدول تعداد واژه‌های تک‌هجایی بیشتر از دوهجایی و سه‌هجایی است و ساخت هجایی CVC دارای بالاترین میزان مشارکت در مقایسه با انواع ساخت‌های هجایی دیگر است. در هیچ‌کدام از انواع تکرار، ساخت چهارهجایی مشارکت ندارد و ساخت تک‌هجایی CVC در انواع تکرار غیر از زبان کودکان مشارکت فعال دارد. در واژه‌های دوهجایی ساخت‌های هجایی CV-CV، CV-CVC، V-CVC و CVC-CV حضور بیشتری دارند. ساخت‌های سه‌هجایی CV-CVC-CVC، CV-CV-CVC نیز بسامد بالاتری دارند.

۵- نتیجه‌گیری

با بررسی فرایند تکرار در تالشی می‌توان دریافت از میان انواع تکرار از نظر کافمن (۲۰۱۵)، تکرار کامل از فراوانی بیشتری دارد. اکثر داده‌های این گویش دارای تکرار کامل (ناافزوده و افزوده) بودند. تکرار ناقص و وزین نیز در واژه‌های متعددی وجود دارد. تکرار با دگرگونی واکه، تکرار زبان کودکان و تکرار در نام‌آواها کمترند. به لحاظ دستوری فراوانی مقوله اسم در واژه‌های مکرر بیشتر است و از ترکیب اسم، صفت و فعل به دست آمده. تنها در تکرار کامل افزوده قید از دیگر مقوله‌ها بیشتر است. جمع اسامی و زمان افعال با تکرار واژه‌ها به دست نمی‌آید. اما به لحاظ معنایی می‌توان به شدت، افزایش، جامعیت، کثرت و شباهت در واژه‌های مکرر به دست آمده، اشاره نمود.

بررسی ساخت هجا نشان داد که در میان واژه‌های تک‌هجایی تالشی ساخت CVC دارای بیشترین بسامد است. این با نتایج فیاضی (۱۳۹۲) در واژه‌های مکرر گیلکی تطابق دارد اما در ساختار واژه‌های دوهجایی بین گیلکی و تالشی تفاوت دیده می‌شود. در تالشی ساخت CV-CV و در گیلکی CV-CVC بالاترین بسامد را دارند. در ساخت‌های سه‌هجایی نیز CV-CV-CVC ، CV-CVC-CVC بسامد بالاتری دارند.

پی‌نوشت

- ۱- مالایی (Malay) زبان ساکنان شبه‌جزیره مالایا، جنوب تایلند، سنگاپور و شمال شرقی سوماترا.
- ۲- مثال‌های این بخش برگرفته از کافمن (۲۰۱۵) است.
- ۳- در جمع‌آوری داده‌های جدول، از گویشوران تالشی روستاهای اطراف ماسال یاری گرفته‌ایم.
- ۴- در تالشی ماسال، شاندمن، صومعه‌سرا و شفت همخوان انسدادی چاکنایی /ʔ/ تمایز واجی ندارد و گویشوران در آغاز هجا علاوه بر همخوان از واکه نیز استفاده می‌کنند. این به لحاظ آزمایشگاهی اثبات نشده و نگارنده براساس شم زبانی هجاها را براساس واکه‌ها و همخوان‌های آغاز هجا تحلیل کرده‌است.

پیوست

۱- نشانه‌های آوانگاری

واکها	مثال	معنی فارسی	z	ziri	دیروز
a	aven	آنها	ʃ	ʃana	امشب
ɑ	av	آب	ʒ	ʒen	زن
e	esba	اسب	tʃ	tʃa	چاه
u	aru	گوجه‌سبز	dʒ	dʒələxta	جلیقه
i	dil	دل	f	fet	پُر
ə	əm	این	v	var	برف
همخوان‌ها	مثال	معنی فارسی	m	murdʒəna	مورچه
b	bebu	بشود	n	nera	مشک
p	pigeta	برداشت	l	liv	برگ
t	tum	بذر	r	rət	گل‌ولای
d	dar	درخت	x	xalu	دایی
k	Ka	خانه	h	harai	فریاد
g	gaf	حرف	j	jar	دوست
s	sur	شور	G	Gam	حفظ

۲- داده‌های تکرار در گویش تالشی

۲-۱- تکرار کامل نافزوده: tfema tfema (گودال‌گودال)، tfəla tfəla (چکه‌چکه)، tfuna tfuna (دانه‌دانه)، xəda xəda (دورنگ‌دورنگ)، xala xala (شاخه‌شاخه)، xanda xanda (خنده‌خنده)، xəda xəda (خداخدا)، xərda xərda (ریزریز)، xəl xəl (متخلخل)، xuma xuma (خانه‌های کوچک)، dasi dasi (بیهوده)، dassa dassa (دسته‌دسته)، duna duna (دانه‌دانه)، radʒa radʒa (راه‌راه)، rexa rexa (پاره‌پاره)، rija rija (راه‌راه)، riʃka riʃka (ریش‌ریش)، zər zər (غُرغُر)، zəga zəga (قطره‌قطره)، zəg zəg (غُرغُر)، gale gale (لنگان)، gər gər (غُرغُر)، gilil gilil (فرفری)، lasa lasa (لخته‌لخته)، linga linga (لنگه‌لنگه)، məza məza (بازی)، məza məza (چشیدن)، mina mina (لابه‌لا)، nəsva nəsva (نصف)، vara vara (ریزریز)، vatʃa vatʃa (کم‌کم)، vər vər (وراجی)، vili vili (حرکت)، xanga xanga (باعجله)، jara jara (یاره‌یاره)، javaʃ javaʃ (له‌شده)، javaʃ javaʃ (آرام‌آرام)، pəs pəs (نجوا)، xanga xanga (تاریک)، tfanga tfanga (دسته‌دسته)، dʒarga dʒarga (باهم)، gər gər (شکایت)، par par (واژگون)، tfər tfər (هیاهو)، mər mər (زمزمه)، dʒara dʒara (هیاهو)، pal pal (تکه‌تکه)، pexər pexər (شوخی و جدل)، peku peku (تکان)، pela pela (تکان)، pəta pəta (مین‌مین)، pətʃ pətʃ (نجوا)، pər pər (لرزش)،

pəl pəl (غلغل)، xələ xələ (دعوا)، vala vala (تکه‌تکه)، bən bən (زیرزیر)، tʃar tʃar (چهار روز اول و آخر چله بزرگ و کوچک)، zenge zenge (لنگ‌لنگان)، geda geda (قلقلک)، fəng fəng (نق‌نق)، gaza gaza (ریش‌ریش)، gəl gəl (غلغل)، pila pila (دانه‌دانه)، taga taga (چکه‌چکه)، sara sara (سروصدا)، tija tija (تکه‌تکه)، tir tir (تحرک)، tika tika (تکه‌تکه)، dʒər dʒər (جلزولز)، kowa kowa (پشته‌های متعدد)، kula kula (گروه‌گروه)، xedʒ xedʒ (قاچ‌قاچ)، kila kila (قسمت‌قسمت)، arəm arəm (شعله‌ور)، gala gala (شاخه‌شاخه)، lava lava (حرص)، luwa luwa (گفت‌وگو)، basa basa (آرام‌آرام)، itija itija (کم‌کم)، igəla igəla (یکی‌یکی)، indʒan indʒan (خردخرد)، tefka tefka (بسته‌بسته)، bəʒan bəʒan (زدوخورد)، bəlan bəlan (بلندبلند)، bidʒa bidʒa (کم‌کم)، tefka tefka (گره‌گره)، gərtʃə gərtʃə (قرچ‌قرچ)، gufa gufa (خوشه‌خوشه)، gula gula (فرری).

۲-۲- تکرار کامل افزوده میانی: kaf ba kaf (هم‌آغوش)، kala ba kala (سربه‌سر)، fat ba fat (وقت‌به‌وقت)، kun a kun (عقب‌عقب)، gijal ba gijal (دفعه‌به‌دفعه)، linga ba linga (لنگه‌به‌لنگه)، ma ma (ماه‌به‌ماه)، matf a matf (روبوسی)، mina ba mina (لابه‌لا)، nuba ba nuba (نوبت‌به‌نوبت)، vat a vat (گفت‌وگو)، funa ba funa (دوشادوش)، par ba par (پهلوی‌هم)، bal ba bal (دست‌دردست)، pas a pas (عقب‌عقب)، xel a xel (متخلخل)، dim a dim (روبه‌رو)، gantʃar gantʃar (مجاورهم)، kutʃa kutʃa (کوچ‌کردن)، vadʒa vadʒa (گفت‌وگو)، daga ba daga (لحظه‌به‌لحظه)، dafa ba dafa (گاه‌گاه)، dan bad an (دهان‌به‌دهان)، dira dir (دورادور)، ruz ba ruz (روزبه‌روز)، rub a ru (روبه‌رو)، zura zur (به‌زور)، sal ba sal (سال‌به‌سال)، sar ba sar (سربه‌سر)، he be he (خودشان با هم)، fəkar dar fəkar (شکر بسیار)، fəkar dar fəkar (شکر بسیار)، tava tav (بی‌وقفه)، tak ba tak (پهلوی‌به‌پهلوی)، tun bat un (گوره‌گور)، dʒa ba dʒa (محل‌به‌محل)، dʒur ba dʒur (جوربه‌جور)، daga dag (باداغي)، das ba das (دست‌به‌دست)، ben (پایین‌پایین).

۲-۳- تکرار کامل - افزوده پایانی: tasəb tasəbe (لج‌ولج‌بازی)، dʒəxəs dʒəxəse (پنهانی)، dʒirake dʒirake (زیرزیرکی)، tʃap tʃape (کج‌کجکی)، tʃap tʃapake (کج‌کجکی)، xisa xisadar (سراپاخیس)، nare nare (پیشاپیش)، dua duakar (غرغری)، zər zəri (غرغرو)، gələl gələle (غلغلان)، daxes daxes (کجکی)، axər axəre (در پایان)، ivar ivari (کج‌کجکی)، pasar pasare (لگدپرانی)، gaz gaze (قایم‌موشک‌بازی)، dasa dasmal (دستمال جیبی)، dəmbəl dəmbəle (دنبال‌بازی)، gəz gəze (سربه‌سر گذاشتن)، tav tave (شتابان)، gur gura (کز کردگی)، las lase (بی‌حال)، gəz gəze (مور مور).

۴-۲- تکرار ناقص: gela mela (یکی دوتا)، tʃapa paʒa (بالاوپایین)، adarz vidarz (دوخت‌ودوز)، aliz valiz (به‌هم‌ریخته)، xafə bef (خوش‌وبش)، davijar avijar (گذشتن‌وبرگشتن)، harai hurai (قیل‌وقال)، tʃapəʃful (زیگراگ)، tʃərtə tʃula (پرت‌وپلا)، bəmer amer (مرگ‌ومیر)، bəvaz avaz (جست‌وخیز)، pexun axun (زخم‌زیان)، peruf aruf (رفت‌وروب)، pesun asun (سوخت‌وسوز، ماسمالی)، vikar akar (بسته‌وباز)، dʒikar akar (خانه‌تکانی)، tʃula pula (آت‌وآشغال)، daxun axun (صدا زدن)، darəndʒ arəndʒ (کش‌واکش)، aras viras (یاری)، dʒin dʒili (ریزه‌میزه)، asa visa (ماسمالی)، afə laf (له‌ولورده)، agardən vigardən (این‌پهلو آن‌پهلو)، alaxən vilaxən (سرگردان)، alis vilis (لیسیدن)، asir abir (گرفتار)، asirə abiri (اسیری)، əntija atija (اینجا‌آنجا)، igəla bəkarəm (یک‌ودو)، ila dəgla (مشاجره)، bəʒan aʒan (زدو‌خورد)، beka maka (بکن‌نکن)، davijar avijar (بکنم‌نکنم)، dafars afars (پرس‌وجو)، dakku akku (ضربت)، vicar akar (رفت‌وآمد)، gare gati (هرج‌ومرج)، gamə gərsa (غصه)، dafars afars (پرس‌وجو)، tʃara tʃina (بسته‌وباز)، tʃula pula (آت‌وآشغال)، tʃagal bagal (بال‌وپر زدن)، bəvaz avaz (جست‌وخیز)، tʃina (ناخونک)، ana andʒa (خردن‌شده)، pafi afi (قاطی‌پاطی)، tʃəkə tʃuna (چک‌چانه)، vatʃli vaz (جست‌وخیز)، zəra zeri (سربه‌سر گذاشتن)، fatu fut (کج‌ومعوج).

۵-۲- تکرار وزین: vikan akan (درکمین بودن)، dedes ades (توجه)، səslı pəsli (تنبل)، kuri buri (صبح زود)، mafı tafı (خوش‌وبش)، tʃam xam (فوت‌وفن)، tʃima mima (چه‌کنم چه‌کنم)، dapartʃin apartʃin (جمع‌وجور)، ujusli pujuşli (درمان)، urag turag (درب‌داغان)، arfun arfun (ضربت)، perufun arufun (زیرورو)، pevəşkan avəşkən (به‌هم‌زدن)، anga funga (بهانه)، virfun virfun (زیرورو)، vikər akər (درنگ)، pezer azer (پاره‌پوره)، axər abər (بله‌برون)، dʒəzə vəzə (جیزوویز)، perufun arufun (زیرورو)، azma vizma (سستی)، ala vila (تکان خوردن)، pesije (آه‌ناله).

۶-۲- نام‌آواها: avardʒa avardʒa (صوت بازگرداندن رمه)، bəzpəʃfi bəzpəʃfi (صوت جمع‌آوری بُزها)، pəʃf pəʃf (صوت بازخوانی گوسفند)، pusua pusua (صوت نمک دادن به گوسفند)، pufu pufua (صوت جمع‌آوری گوسفند)، dʒezəg vezəg (صوت سوختن گوشت)، dudua (صوت راه بردن رمه)، fəp fəp (صوت خش‌خش برگ‌ها)، kəl kəl (صدای آتش)، lei lei (صوت صدا زدن)، pif pif (فراخوانی گربه)، pift pift (دور کردن گربه)، tʃe tʃe (صوت بُز)، hili hili (راندن اُردک)، gər gər (صدای سرخ شدن)، kər kər (صدای خندیدن)، fər fər (صدای آب).

- ۷-۲ - تکرار زبان کودکان: pa pa (غذا)، du du (گوسفند)، la la (دوش)، ma ma (غذا)، ti ti (پرنده)، pu pu (لباس)، nai nai (رقص)، tfa tfa (دست)، ni ni (بچه)، lai lai (لالایی)، tfu tfu (پستانک)، dada (پدر)، na na (مادر)، ta ta (عروسک)، dgu dgu (پستان)، ta ta (تاتی).
- ۸-۲ - دگرگونی واژه: xua xue (گلاویز)، gufa gufe (پچ‌پچ)، harai hurai (های‌های)، zera zeri (سربه‌سر گذاشتن)، dʒir dʒur (بالاوپایین)، maratf murutf (مزه‌مزه کردن).

منابع

- ارانسکی، ی. م. ۱۳۸۷. *زبان‌های ایرانی*. ترجمه ع صادقی. تهران: سخن.
- اشمیت، ر. ۱۳۸۲. «دیگر گویش‌های ایرانی باستان»، در *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ترجمه آ بختیاری و دیگران. تهران: ققنوس.
- انوری، ح. و گیوی، ح. ۱۳۶۶. *دستور زبان فارسی*. تهران: فاطمی.
- حق شناس، ع. ۱۳۷۳. *آواشناسی*. تهران: آگاه.
- راسخ مهندس، م. ۱۳۸۸. «بررسی معنایی تکرار در زبان فارسی»، *زبان‌شناسی*. (۱) ۲۳: ۶۵-۷۴.
- راسخ مهندس، م. و محمدی راد، م. ۱۳۹۲. «بررسی صوری و معنایی تکرار در گویش کردی سورانی»، *زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*. ۱۳۳-۱۴۶.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. ۱۳۸۶. *زبان تالشی*. رشت: فرهنگ ایلیا.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و سلطانی، ب. ۱۳۹۴. «بررسی ساخت‌واژه‌ای، دستوری و معنایی فرایند تکرار در زبان فارسی». *جستارهای ادبی*. (۱۸۹): ۸۱-۱۱۲.
- رفیعی، ع. ۱۳۸۶. *لغت‌نامه تالشی*. رشت: دانشگاه گیلان.
- شریعت، م. ۱۳۷۰. *دستور زبان فارسی*. تهران: اساطیر.
- شقاقی، و. ۱۳۶۷. *فرایند دوگان‌سازی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. رشته زبان‌شناسی. دانشگاه تهران.
- _____ ۱۳۷۹. «فرایند تکرار در زبان فارسی». *مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی*. ج ۱: ۵۱۹-۵۳۳.
- شقاقی، و. و ت حیدرپور بیدگلی. ۱۳۹۰. «رویکرد نظریه بهینگی به فرایند تکرار با نگاهی تازه بر واژه‌های مکرر فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*. (۱) ۳: ۵۵-۶۶.
- فیاضی، م. ۱۳۹۲. «تکرار در گویش گیلکی»، *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*. (۶) ۳: ۱۶۰-۱۳۵.
- کلباسی، ا. ۱۳۸۰. *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- لازار، ژ. ۱۳۸۴. *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمه م بحرینی. تهران: هرمس.
- مشیری، م. ۱۳۷۹. *فرهنگ اتباع*. تهران: آگاهان ایده.

- محمودی بختیاری، ب. و ز ذوالفقار کندی. ۱۳۹۴. «دوگان‌سازی کامل در زبان فارسی: یک بررسی پیکره بنیاد». پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران. ۳۱(۱): ۱۶۵-۱۵۱.
- منصوری، ی. ۱۳۸۴. بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی. تهران: آثار.
- نصرتی سیاهمزی، ع. ۱۳۸۶. تالشی‌نامه. رشت: ایلیا.
- نغزگوی کهن، م. ۱۳۷۳. بررسی گویش تالشی دهستان طاسکوه ماسال. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.
- نوبهار، م. ۱۳۷۲. «بررسی ساختمان قیدواژه در زبان فارسی»، رشد آموزش ادب فارسی. (۳۲): ۶۵-۶۰.
- Crystal, D. 1997. *The Cambridge Encyclopedia of language*. Cambridge University Press.
- Katamba, F. 2006. *Morphology*, Mackmillan, Hampshire, 2nd edition.
- Kauffman, C. 2015. *Reduplication reflects uniqueness and innovation in language, thought and culture*. York Collage of Pennsylvania.

زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۴

بررسی مؤلفه‌های زبانی شعر کودک در ترانه‌های کودکان و لالایی‌های تالشی جنوبی

دکتر نسرين کریم‌پور^۱

فرشته آلیانی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۱۲

چکیده

ترانه‌های عامیانه ویژه کودکان بخش مهمی از زندگی فرهنگی جامعه را تشکیل می‌دهد. این ترانه‌ها کارکردهای ایجاد نشاط و آرامش و پرورش و تربیت غیرمستقیم کودکان را نیز دارد. با بررسی نشانه‌های زبان شعر کودک در عامه‌سروده‌های کودکان، درجه انطباق این اشعار با قواعد شعری و زبانی شعر رسمی مشخص می‌شود و می‌تواند فرضیه وجود الگویی نشانه‌ای-زبانی واحد در ساخت شعر کودک در هر دو شکل رسمی و عامیانه را اثبات نماید. بدین منظور مقاله حاضر با رویکرد نشانه‌شناختی برجسته‌ترین نشانه‌های زبانی شعر کودک را در ترانه‌های کودکان و لالایی‌های تالشی جنوبی بررسی کرده‌است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد عامه‌سروده‌های کودکان تالشی از قواعد شعری و نشانه‌های زبانی شعر کودک رسمی پیروی می‌کند. درجه انطباق در نشانه موسیقی بیش از سایر نشانه‌ها و در نشانه یکپارچگی معنایی کمتر از دیگر نشانه‌های زبانی دیده شد. نیز نتایج یادشده از لالایی‌ها بیش از ترانه‌ها دریافت گردید.

واژگان کلیدی: نشانه‌شناسی شعر، ترانه‌های کودکان، لالایی، تالش جنوبی

✉ nasrin_karimpoor@yahoo.com

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان
۲. دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان

۱- مقدمه

ترانه‌ها و لالایی‌ها، این اشعار ساده و بی‌پیرایه، به‌عنوان بخشی از ادبیات عامه و فرهنگ شفاهی با زندگی انسان پیوندی ناگسستنی دارد. ترانه در فرهنگ‌ها، معادل با رباعی، دوبیتی، تصنیف، سرود، چهارگانی و ... آمده‌است. این دل‌سروده‌ها در عین حفظ بسیاری از مشترکات، متأثر از شرایط محیطی خود، روایت‌های گوناگون و جلوه‌های اقلیمی و محلی منحصر به فرد یافته‌اند. این سروده‌های عامیانه براساس مضامین، کارکرد، مخاطب و ... گوناگون‌اند. ترانه‌های کودکانه و لالایی‌ها بخشی کوچک، اما قابل تأمل از انواع ترانه‌اند.

تالش «سرزمینی است که در امتداد سواحل غربی دریای خزر از شمال تالاب انزلی تا دلتاها و مصب رودخانه کورا در تالش شمالی کشیده شده‌است. مرزهای غربی آن با خط‌الرأس کوه‌های تالش از استان اردبیل جدا می‌شود و نوشته‌های قدیمی، مرز جنوبی آن را رودخانه سفیدرود و رودبار امروزی نوشته‌اند» (رهنمایی، ۱۳۸۰: ۹۵). این منطقه را از نظر زبانی به سه بخش تالش شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم کرده‌اند. «زبان تالشی در عین آنکه از جهت عناصر قاموسی با زبان فارسی خویشاوندی و اشتراک دارد، دارای دستگاه و نظام آوایی و واجی مستقل و الگوهای صرفی و نحوی خاصی است که آن را از دیگر زبان‌ها از جمله فارسی جدا می‌سازد» (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۷۰: ۵).

در این پژوهش، به دلیل وسعت سرزمین تالش و تنوع عامه‌سروده‌ها، ترانه‌های کودکانه و لالایی‌های تالشی جنوبی جمع‌آوری و بررسی شده‌است. پرسش‌ها و اهداف این پژوهش به شرح زیر است:

- چگونگی ساختار زبانی ترانه‌های کودکانه؛
- چگونگی وضعیت تطبیق برجسته‌ترین مؤلفه‌های زبانی شعر کودک در ترانه‌های کودکانه و لالایی‌ها؛
- آشکال به‌کارگیری مؤلفه‌های شعر کودک در ترانه‌های کودکانه؛
- تفاوت‌ها و تشابهات ساختاری و زبانی شعر کودک رسمی و ترانه‌های کودکانه محلی؛
- کشف صورت‌های دیگری از مؤلفه‌های زبانی و شعری در ترانه‌های کودکانه محلی.

بررسی ساختاری، مختصات زبانی، ویژگی و ارزش ادبی- هنری ترانه‌های ویژه کودکان و تحلیل درون‌مایه و محتوای آنها، علاوه بر شناخت فرهنگی و اطلاعات مردم‌شناختی، درکی زبان‌شناختی و نشانه‌شناختی از ساختار ذهن و زبان کودکان فراهم می‌کند. با این حال، به این

نوع ترانه کمتر توجه شده است. از آنجاکه نظام‌های نشانه‌ای به‌کاررفته در ساختار شعر و ترانه کودکانه در کلیت با ساختار شعر بزرگسال تفاوت ماهوی ندارد، می‌توان از نشانه‌شناسی و مطالعات زبانشناختی برای مطالعه نظام نشانه‌های زبانی و ساختار ترانه‌ها و شعرهای محلی کودکانه نیز بهره گرفت. در پرتو چنین پژوهشی، جنبه‌های جزئی‌تر زبانی - ادبی عامه‌سروده‌ها و نیز ساختارهای ساده‌تر آفرینش ذهنی گویشوران نشان داده می‌شود.

پژوهش حاضر کتابخانه‌ای و میدانی و با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد زبان‌شناختی و نشانه‌شناختی است. گردآوری داده‌ها علاوه‌بر تحقیقات میدانی براساس کتاب موسیقی *تالشی* از آرمین فریدی هفتخوانی؛ دست‌نوشته‌های جانبرا علی‌پور گشت‌رودخانی و یاسر کرم‌زاده هفتخوانی و تطبیق آنهاست. منبع ترانه‌ها در ترجمه آمده است. نگارندگان با تطبیق ترانه‌های جمع‌آوری‌شده با این منابع، ترانه‌های مشترک را با نام مشترک و ترانه مرتب با منابع را با ذکر منبع آورده‌اند. ترانه‌هایی که نام منبع نیامده از دست‌نوشته‌های کرم‌زاده است. در این مقاله سه ترانه کودکانه و چهار لایایی براساس مؤلفه‌های شعر کودک مورد بررسی قرار گرفته‌اند که در بخش انتهایی مقاله ضمن آوانویسی به فارسی ترجمه شده‌اند.

۲- پیشینه پژوهش

در ترانه‌ها و لایایی‌ها پژوهش‌های بسیاری شده است اما سهم ترانه‌های کودکانه بسیار اندک است، از جمله آنها پورنعمت (۱۳۹۲)، رسولی (۱۳۹۲)، صادقی (۱۳۸۶)، مربیان (۱۳۹۰) و موزونی (۱۳۹۲) است. از سوی دیگر، در این پژوهش‌ها کمتر ساختار شعر، و بیشتر محتوا بررسی شده است. در اندکی از این مقالات، از جمله جلالی پنداری و پاک‌ضمیر (۱۳۹۰)، کیایی و حسن‌شاهی (۱۳۹۱) و حسن‌لی (۱۳۸۲) مباحث ساختاری طرح شده‌اند.

اکثر مقالات تنها به بعضی از مؤلفه‌های شعر کودک پرداخته‌اند؛ جلالی (۱۳۸۹ و ۱۳۹۰) تنها وزن شعر کودک و انواع تکرار را بررسی کرده است. دری و همکاران (۱۳۹۳) و آذرمان و نجاتی (۱۳۹۳) نیز تنها به وزن شعر کودک پرداخته‌اند. حق‌شناس و همکاران (۱۳۸۸) زیبایی‌شناسی کلامی را در کودکان و نه اختصاصاً در شعر کودک بررسی کرده‌اند. تنها در مقاله شریف‌نسب (۱۳۸۱) به زبان و تصویرآفرینی شعر کودک و نوجوان پرداخته شده است. جامع‌ترین پژوهش در این زمینه، مقاله «نشانه‌شناسی زبان در شعر کودک» از مدنی و خسروشکیب (۱۳۸۸) است که مبنای پژوهش حاضر نیز محسوب می‌گردد. مقاله رسولی

(۱۳۹۲) و پایان‌نامه موزونی (۱۳۹۲) از محدود پژوهش‌ها درخصوص ترانه‌های عامیانه کودکان‌اند. تاکنون پژوهش مستقلی درباره ترانه‌های کودکانه و لایه‌های تالشی صورت نگرفته‌است. در این مقاله برای نخستین بار این دسته اشعار با رویکردی ساختاری بررسی و نشانه‌های شعر کودک در آنها کاویده می‌شود.^(۱)

۳- مبانی نظری

۳-۱- نشانه‌ها و مؤلفه‌های شعر کودک

گیرو^۱ (۱۳۸۰: ۲۱) زبان را دارای کارکرد دوگانه و در عین حال مکمل می‌داند: کارکرد شناختی و عینی، که ارجاعی است (نشانه‌های زبانی)؛ کارکرد احساسی و ذهنی، که عاطفی است (نشانه‌های شعری). این دو کارکرد متضمن دو نوع رمزبندی متفاوت‌اند. برخلاف کارکرد ارجاعی، نشانه‌های زبانی نشانه‌های شعری مجموعه فراروی نشانه‌های فرازبانی از نشانه‌های زبان ارتباطی، روی‌آوری معنا به بازنمایی، حد اعلای عملکرد دال‌ها و توان آفرینندگی نشانه‌هاست (ایگلتون، ۱۳۸۶: ۱۴۰-۱۴۲). فرایند تبدیل نشانه‌های زبانی به نشانه‌های شعری در شعر کودک و نوجوان نیز خارج از قواعد کلی آفرینش شعر نیست. از منظر نشانه‌شناسان و متخصصان شعر کودک، آنچه در ساخت شعر کودک اهمیت دارد، «رفتار تازه و ویژه زبان» است که به خلق زبانی کودکانه می‌انجامد. به لحاظ زبانی، زبان شعر کودک «زبان ویژه‌ای است که امکان ارتباط هنری دنیای او را با جهان میسر می‌سازد. وجود هرگونه ضعفی که این زبان را به سمت زبان بزرگسالان سوق دهد ... می‌تواند به آن لطمه بزند» (سلاجقه، ۱۳۸۷: ۵۰۸). این زبان حاصل در کنار هم چیدن واژگان کودکانه نیست، بلکه انعکاس دنیا، ذهنیت و رفتار کودکانه است. زبان شعر کودکان به طبیعت گفتار نزدیک‌تر است و «انحراف از نرم کلام بزرگسالانه که در نوع خود باعث ادبی شدن زبان می‌شود، یکی از شیوه‌های عادی سخن گفتن کودکان است» (شریف‌نسب، ۱۳۸۱: ۸۶). از این‌رو، زبان شعر کودکان به ویژگی ارجاعی زبان متمایل‌تر از کارکرد استعاره‌ای آن است. کارکرد عاطفی و احساسی زبان که در شعر کودک نقشی برجسته در القای پیام دارد، خود را نه در درونه و ژرف‌ساخت زبان، بلکه در سطح و سویه بیرونی آن آشکار می‌کند. بر همین اساس، زبان‌شناسانی چون رقیه حسن^۲ معتقدند «در شعر کودکانه صورت از محتوا برجسته‌تر است، احتمالاً برجسته‌ترین ویژگی شعر کودکانه الگوبندی الگوهای زبانی در یک متن واحد هم در سطح آوا و هم در سطح واژه است.

1. Guiraud

2. Roghaye Hassan

جذابیت شعر کودکانه برای کودک به دلیل معنای تجربی و محتوای شناختی آن نیست، بلکه به دلیل شکل زبان شناختی شعر است» (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۸۸: ۹۶). بنابراین، عناصر زبانی، برجسته‌ترین نشانه‌ها در ساخت شعر کودک و مهم‌ترین عامل در تحت تأثیر قرار دادن محور دریافت‌های کودکان به شمار می‌روند. «شعر کودک از نتیجه تلفیق نظام نشانه‌های زبانی، موسیقی، تحرک هجاها، آواها و ... به وجود آمده است» (مدنی و خسرو شکیب، ۱۳۸۸: ۱۰۲) و وظیفه اصلی زبان در شعر کودک، القای هیجان، احساس و عاطفه است. بر همین اساس، مهم‌ترین مؤلفه‌های زبانی شعر کودک را موسیقی غنی و ترجیح صورت و زبان بر محتوا و پیام؛ کنش تصویری بالا؛ بیرونی، محیط‌گرا و غیرتجربیدی بودن زبان و یکپارچگی معنایی شعر برشمرده‌اند (همان‌جا).

به نظر متخصصان ادبیات کودک، برجسته‌ترین نشانه زبانی شعر کودک استفاده از عنصر موسیقی است. به عقیده آنان موسیقی غنی از ضرورت‌های نظام زبانی شعر کودک است. «غنا موسیقایی شعر کودک بسیار پیچیده و دشوارتر از کاربرد صحیح دیگر عناصر زبانی است» (همان: ۱۰۱). به عقیده هالین^۱ (۱۹۸۴: ۱۶) بدون توجه به عناصر آوایی، درک بعضی جملات برای کودک بسیار دشوار خواهد بود. موسیقی در شعر کودک هویتی مستقل دارد تا حدی که موجب توازن میان زبان و پیام و ساده شدن پیام در شعر کودک می‌گردد. «لفظ و کلمه در شعر کودک ابزاری است برای ارائه احساس و عاطفه تا پیام و ایدئولوژی. از این‌روست که الفاظ ارزش خاص موسیقایی دارند و صامت و مصوت‌های زبان با زیر و بم خود در جهت آهنگ بخشیدن و غنای موسیقایی عمل می‌کنند تا حمل تفکرات و تعهدهای دیگر» (جفرسن، ۱۹۸۹: ۱۱۳). برجسته‌ترین عناصر موسیقی‌ساز در شعر کودک، وزن بیرونی به‌خصوص اوزان کوتاه، قافیه و ردیف، تکرار در سطوح مختلف کلمه، هجا، صامت و مصوت و همچنین قرینه‌سازی^۲ در محور عمودی و افقی زبان، شکست زبان، مقطع بودن زبان، فاصله‌گذاری آگاهانه^۳ و سرعت و ریتم تند زبان است.

از دیگر مؤلفه‌های شعر کودک، بسامد بالای کنش‌های تصویری زبان است. به جهت محدودیت دایره واژگان و درک کودک و از آنجاکه «کودک در این سن در مرحله عملیات عینی قرار دارد» (محرمی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۳۷)، زبان شعر او به لحاظ واژگانی به دور از

1. Laughlin
2. Mirroring
3. Alienation effect

کاربرد واژگان انتزاعی^۱ و غیرعینی است. متخصصان همراهی دلالت‌های ساده و ارجاعی زبان با کنش‌های تصویری عناصر زبانی را در ارتقای درک کودک و القای بهتر پیام، ضروری و مؤثر می‌دانند. به اعتقاد محققان این حوزه، تصویری شدن زبان و تبدیل ارجاعات و نشانگان انتزاعی و اندیشگانی زبان به نشانه‌های آشنا و واژگان ملموس برای کودک، ذهن و تخیل وی را به فعالیت وامی‌دارد و به او فرصت تفکر و تأمل می‌دهد. به همین اعتبار عناصر زبانی شعر کودک لحنی رئالیستی و به دور از تجرید دارند. «جهان‌بینی کودک، منفعل از پدیده‌های در دسترس و بیرونی است» (مدنی و خسرو شکیب، ۱۳۸۸: ۱۱۲). از این‌رو، زبان شعر کودک، زبانی بیرونی، محیط‌گرا و وابسته به فضای خارجی و تصاویر برگرفته از دنیای ملموس است. این ویژگی با عامل موسیقی - که «به سبب برخورداری از ریتم می‌تواند ارتباط با واقعیت‌های پیرامونی انسان را به وجود آورد» (وجدانی، ۱۳۸۷: ۹۹) - در شعر کودک ارتباطی تنگاتنگ دارد. انسجام میان عناصر زبانی ویژگی دیگر شعر کودک است. به عقیده صاحب‌نظران این حوزه، در خط روایی شعر کودک شکاف معنایی^۲ وجود ندارد و پدیده‌ها رابطه‌ای علت‌ومعلولی با یکدیگر دارند. از این‌رو، میان آنها پیوستگی معنایی برقرار است. در این ویژگی نیز موسیقی نقشی برجسته دارد. گسست‌های معنایی در شعر با موسیقی و ریتم پُر می‌شود. به این ترتیب موسیقی با کمک به ایجاد انسجام معنایی، دنیای پراکنده ذهن کودکان و درک و دریافت‌های آشفته آنان را نیز نظم می‌دهد.

در ادامه چهار مؤلفه برجسته زبانی شعر کودک؛ موسیقی، کنش تصویری، محیط‌گرایی و انسجام معنایی، در ترانه‌های کودکان و لالایی‌های تالشی بررسی می‌شود.

۳-۲- شرحی مختصر بر ترانه و لالایی

پورداوود (۱۳۸۰: ۱۷۷) به نقل از دهخدا آورده‌است: واژه ترانه برگرفته از ریشه اوستایی «تورونه»^۳ به معنی خُرد، تَر و تازه است. بنویست، ایران‌شناس، ترانه‌های عامیانه ایرانی را از بقایای شعر هجایی ایران عهد ساسانی دانسته‌است (پناهی سمنانی، ۱۳۶۸: ۷۷). «۷۵ درصد قالب‌های عامه‌سرودها، ایرانی و ساخته ذوق مردم است. از این‌رو، باید شعر عامه را ادامه سنت‌های شعری پیش از اسلام دانست» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۶۷). ترانه‌های محلی بر حسب مضامین، انواع مختلفی دارد. بخش اعظمی از ترانه‌های عامیانه به کودک و تربیت و سرگرم

1. Abstract
2. Semantic split
3. Tauruna

کردن او اختصاص دارد. ترانه‌های کودکان خود انواع مختلفی دارند؛ ترانه‌های بازی، ترانه‌های نوازش، ترانه‌های خواباندن و لالایی. لالایی‌ها کهن‌ترین و مرسوم‌ترین ترانه‌های کودکان در فرهنگ عامه‌اند. از لالایی با عناوینی چون لالایی، لالای، لولا، دودو، بوبو و ... یاد شده‌است. برخی از تعابیر در اجزای واژه لالایی قابل تأمل است: در فرهنگ‌ها «لا» (مأخوذ از زبان فرانسه)، نام ششمین نت موسیقی است. برای کلمه لالا، غلام، بنده، چاکر، خفتن در زبان طفل، آواز نرم مادران و دایگان برای خواباندن کودک ضبط شده‌است (صادقی، ۱۳۸۶: ۵۹). لالایی‌ها از نخستین و ابتدایی‌ترین گونه پیوند زبان و موسیقی به شمار می‌آیند. وزن لالایی غالباً از اوزان بحر هزج است. این بحر تناسبی تنگاتنگ با درونمای لالایی‌ها دارد و سبب اثرگذاری بیشتر آن می‌شود (معروف، ۱۳۸۵: ۶۳). «سجع و قافیه‌های بی‌معنی یکی از ویژگی‌های این نوع ترانه‌هاست» (طیب عثمان، ۱۳۷۱: ۶۴). «زبان لالایی‌ها معمولاً زبان رسمی و محاوره‌ای است و افزون بر کاربرد واژه‌های عامیانه و شکستن شکل رسمی بسیاری از کلمه‌ها برخی از ساختارهای نحوی زبان عامیانه نیز در لالایی‌ها راه یافته‌است» (حسن‌لی، ۱۳۸۲: ۷۹). فزل‌ایاغ (۱۳۸۶: ۱۲۷) معتقد است لالایی‌ها از نظر ساختار از شعر رسمی پیروی نمی‌کنند. بدین‌دلیل و همچنین به‌علت سنت شفاهی ساخت و سرایش لالایی‌ها گاه در وزن و قافیه آنها اشکالاتی وجود دارد. حسن‌لی این اشکالات را نشانه اصالت آنها می‌داند.

۴- نشانه‌های زبانی شعر کودک در ترانه‌های کودکانه و لالایی‌های تالشی جنوبی

از اصلی‌ترین ویژگی‌های ترانه‌های تالشی داشتن مضامین گسترده و متنوع است، چراکه در حالات، زمان‌ها و مکان‌های مختلف برای مظاهر متنوع مادی و معنوی ساخته شده‌اند. این ترانه‌ها با زندگی مردم پیوندی عمیق دارد. ترانه‌های کودکانه را عموماً کودکان در بازی‌ها و سرگرمی‌ها می‌خوانند. کلمات آهنگین روحیه نشاط، هیجان و تحرک را در روان کودکان جلوه‌گر می‌کند. در این ترانه‌ها تجربه‌های تربیتی و همچنین سادگی، روانی، خلاقیت کودکان و پیوند با عناصر محیطی قابل مشاهده‌اند. در تالشی جنوبی سه ترانه کودکانه و یک لالایی - البته با خوانش‌های مختلف - موجود است^(۲). مادران تالش‌زبان لالایی را با آهنگ و سوز عجیبی می‌خوانند. تعداد اندک ترانه‌ها و لالایی‌ها دلیلی بر نادیده گرفتن آنها نیست، زیرا این عامه‌سروده‌ها به‌لحاظ ساختار، واژگان و کارکرد، مکمل ترانه‌های بازی و کارند. برجسته‌ترین مؤلفه‌های زبانی شعر کودک در ترانه‌ها به شرح زیر است:

۴-۱- عناصر موسیقایی

محققان حوزه ادبیات کودک معتقدند «سه رکن اصلی در شعر کودک، ریتم، تخیل و ایجاد سؤال است. یقیناً با حذف وزن و ریتم از شعر کودک قابلیت آوایی اثر که یکی از مهم‌ترین ملاک‌های شعر کودک است، از بین می‌رود» (جلالی، ۱۳۸۹: ۸۱). به نظر هاک^۱ (۱۹۹۷: ۳۹۳) کودکان از آغاز به‌طور طبیعی هماهنگی صدا را درمی‌یابند. به اعتقاد میلر^۲ (۲۰۰۳: ۴) در دوره پیش‌زبانی، ویژگی‌های زیبایی‌شناختی همچون آهنگ و تکیه، ماده خام بازی‌های زبانی در کودک فراهم می‌شود. تجربه کودک از ادبیات و فراگیری آن نیز با الگوهای آهنگین آغاز می‌شود. شبکه عناصر موسیقایی در شعر کودک تنوع زیادی دارد. وزن بیرونی به‌ویژه اوزان کوتاه، قافیه و ردیف و تکرار از برجسته‌ترین عناصر موسیقی‌ساز در شعر کودک‌اند.

۴-۱-۱- وزن در ترانه‌های کودکانه و لالایی‌های تالشی

اشعار و ترانه‌های عامیانه را بدون ملودی قرائت یا اصطلاحاً دکلمه نمی‌کنند، هر ترانه ملودی خاصی دارد و معمولاً کسی ملودی ترانه را تغییر نمی‌دهد، شعر ترانه نیز ممکن است موزون باشد، اما غالباً متشکل از مصراع‌هایی است که بعضی از آنها موزون و بعضی بی‌وزن‌اند.

الف) ترانه‌های کودکانه

در تالشی جنوبی به ترانه، «ساز» یا «تالشه‌ساز» می‌گویند و وزن آن اهمیت چندانی ندارد، چون معمولاً با موسیقی خوانده می‌شود و موسیقی سخته و خلأهای وزنی آن را پُر می‌کند. رضایتی کیشه‌خاله در مقاله‌ای با عنوان «تأملی دیگر در فلهویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی» (۱۳۸۴: ۱۴۴ و ۱۴۵) معتقد است ترانه‌ها یا فلهویات شیخ صفی، اشعار ملحون یازده هجایی هستند که با تغییر کمیت بعضی از هجاها (تفاوت کشش یا امتداد برخی مصوت‌ها) در قالب وزن کمی «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» می‌گنجند. باین حال، اشعار تالشی وزن دارند. وزن این اشعار، هجایی است و گاه می‌توان وزن بسیاری از این اشعار را در قالب عروض سنتی گنجاند. در ترانه‌های تالشی نظم خاصی در تعداد هجاها وجود ندارد. تقریباً تمام ترانه‌های چهارمصرعی - اصطلاحاً دوبیتی - بیشتر در هجاهای یازده‌تایی سروده شده‌اند و در وزن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» می‌گنجند. بررسی وزنی ترانه‌های کودکانه تالشی این اطلاعات را به دست داده‌اند: ترانه نخست از ده مصراع تشکیل شده و تعداد هجاهای مصراع‌ها بین چهار (مصراع ۴) تا هشت هجا (مصراع ۹) متغیر است. بیشتر مصراع‌ها شش و هفت هجایی‌اند. این پراکندگی

1. Huch
2. Miller

اجازه قرارگیری این ترانه در قالب عروضی را نمی‌دهد. همچنین در تقطیع هجایی هر یک از مصراع‌ها به‌طور مجزا نیز نمی‌توان وزن عروضی درستی یافت.

ترانه دوم از هشت مصراع تشکیل شده است. مصراع‌های اول و هفتم، نه‌هجایی، مصراع دوم ده و مصراع آخر یازده‌هجایی و چهار مصراع وسط هشت‌هجایی‌اند. زحافات بحر هزج به‌طور پراکنده و ناهمسان در کل ترانه دیده می‌شود که وزن عروضی مشخصی به ترانه نمی‌دهد. نزدیکی میان تعداد هجاها باعث شده تا این ترانه نسبت به ترانه اول موسیقایی‌تر باشد. ترانه سوم متشکل از هفت مصرع است. به جز مصراع پنجم که از پنج هجا تشکیل شده و دو مصراع سوم و چهارم که شش‌هجایی است، تعداد هجاها دو مصراع اول و دو مصراع آخر هشت‌هجایی است. در این ترانه نیز زحافات بحر هزج نامساوی و پراکنده وجود دارد که به نسبت ترانه دوم بیشترند. از این‌رو، از ترانه سوم موسیقی و وزن بیشتر احساس می‌شود.

ب) لالایی‌ها

لالایی‌های تالشی از آنجاکه روایت‌های مختلفی دارند، به‌لحاظ وزنی به هم شبیه و با کمی تغییر و اعمال اختیارات شاعری بر وزن عروضی «مفاعیلن مفاعیلن فعولن»‌اند. برای نمونه، در لالایی دوم بیت اول: «بخس، بخش هلا روز آبه نیبه / چمه دیدار ته کو سیر آبه نیبه»، با اعمال اختیارات و بلند کردن هجای کوتاه و چشم‌پوشی از هجای کوتاه «ر» در دیدار، وزن «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» دارد. این شرایط در دیگر ابیات و لالایی‌ها نیز صادق است. همه این لالایی‌ها در چهار مصراع آمده‌اند. لالایی نخست از دو مصراع دوازده‌هجایی (مصراع اول و چهارم) و دو مصراع سیزده و یازده‌هجایی تشکیل شده. در لالایی دوم، هر چهار مصراع دوازده هجا دارد. لالایی‌های سوم و چهارم، هر دو از چهار مصراع یازده‌هجایی تشکیل شده‌اند. در منطقه تالش «اگر ترانه‌ها (از جمله لالایی‌ها) یازده هجایی و دارای چهار مصراع باشد به آن دستون می‌گویند» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۵۵). برابری تعداد هجاها و تفاوت‌های اندک و همچنین قابلیت یافتن وزن عروضی، موسیقی لالایی‌ها را افزایش داده و آنها را از ترانه‌های کودکانه آهنگین‌تر کرده است.

۴-۱-۲- قافیه و ردیف در ترانه‌های کودکانه تالشی

قافیه در شعر عامیانه تابع قواعد مدون و دقیق قافیۀ رسمی نیست. «قافیۀ شعر عامیانه را می‌توان دو دسته کرد: منظم که بیشتر دوبیتی را شامل می‌شود و به‌ندرت قافیۀ قصیده و غزل است، یعنی بیت اول و همه مصراع‌های دوم قافیه دارد؛ نامنظم: که هر جا قافیه آمده از آن استفاده شده، همراه با تغییرات قافیه یا مصراع‌های بی‌قافیه. بنابراین گاه شعر قافیه ندارد، بلکه تکرار یا ردیف دارد» (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۰: ۱۶۱).

الف) ترانه‌های کودکان

در اشعار و ترانه‌های تالشی قافیه‌ها معمولاً نامنظم‌اند. ردیف نیز صور متنوع و نامنظمی دارد. در ترانه نخست همه مصراع‌ها قافیه ندارند. کلمات قافیه «گا»، «کاکا»، «ملا» و «خدا» هستند که به ترتیب در مصراع‌های ۳، ۶، ۷ و ۹ آمده‌اند و مصراع‌های ۱، ۲، ۴، ۵، ۸ و ۱۰ قافیه ندارند. این ترانه دو ردیف دارد. ردیف حرفی (را) و ردیف فعلی (ده) از مصراع دوم شروع شده‌است و یک مصراع در میان دیده می‌شود.

در ترانه دوم همه مصراع‌ها قافیه دارند. نوع قافیه شعر را به صورت نوعی قصیده دوباره نشان می‌دهد. قافیۀ چهار مصراع ابتدایی با چهار مصراع پایانی متفاوت است. واژگان باری/ یاری، چندوقنی/ پاتیلی، تاره/ پره، بتره/ سره قافیه‌اند. در این ترانه تنها در دو مصراع ۳ و ۴ ردیف (کو) آمده‌است.

در ترانه سوم همه مصراع‌ها به جز پنجم قافیه‌ای به شکل مثنوی دارند. واژگان زیرایمه/ زمایمه، دومی/ رونی و بوئره/ بوره، کلمات قافیه‌اند. «دوبیتی‌های عامه اغلب در قافیه و عدم رعایت دقیق حرف روی اشکال دارند. این مسأله از دیرباز در دوبیتی‌سرایی معمول بوده‌است» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۶۷ و ۶۸).

ب) لالایی‌ها

لالایی نخست و دوم که بسیار شبیه‌اند، قافیه ندارند اما دو ردیف فعلی (آبه نییه و آبو) دارند. در لالایی سوم و چهارم دو مصراع اول، ردیف فعلی (آبه نییه) و دو مصراع دوم فقط قافیه (دینار/ ویمار)، (هزاره/ پروردگاره) دارند.

۴-۱-۳- تکرار در ترانه‌های کودکانه تالشی

تکرار در انواع مختلف آن در شعر کودک کاربرد دارد^(۳). «بنابر نظر رقیه حسن تکرارها از نشانه‌های شعر کودکانه است که ممکن است در سه سطح آوا، واژه و معنا بروز یابد» (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۸۸: ۹۳). در اشعار عامیانه تالشی نیز یکی از پربسامدترین آرایه‌ها تکرار است. در ترانه‌های کودکانه و لالایی‌های تالشی انواع تکرار دیده می‌شود:

۴-۱-۳-۱- تکرار واژگانی**الف) ترانه‌های کودکانه**

در ترانه نخست این نوع تکرار بسیار دیده می‌شود، چنان‌که گویی زنجیره شعر با این واژگان (تکرار اسامی، ضمیر «ته»، حرف را، افعال «بوه» و «ده») به یکدیگر متصل است. ساختار شعر

نیز از تکرار «بن‌سری» گونه‌ واژگان (دار، لیو، گا، کاکا، ننه، ملا، شت، قوران، خدا) سامان یافته‌است. ردیف نیز به‌عنوان تکرار آوایی کامل^۴ (فعل «ده» و حرف را) بر موسیقی این ترانه افزوده‌است: دار کو داری مَکو/ دار ته لیو ده/ لیوی بوّه گا را/ گا ته شت ده/ شتی بوّه ننه را/ ننه ته کاکا ده/ کاکا بوّه ملّا را/ ملّا ته قوران ده/ قورانی بوّه خدا را/ خدا ته عمر ده. در ترانه نخست تکرار خلأ وزنی شعر را پُر کرده‌است.

در ترانه دوم تکرار واژگان فراوان است. بیشتر واژه‌ها به a پایان می‌پذیرند و این ترانه را آهنگین‌تر نموده‌است: دخوندمه، همدمه، نبره، خوندینه، منده، بپه، چده، سره، مایه، دومله، درییه و نیز قوافی تاره، پره، بتره و سره: دَخوندمه هَمدمه یاری/ وَرزا نِبَره خوندینه باری/ آها مَنده چَندوننی کو/ پیلا بپه پاتیلی کو/ چده هَرَم سیر و تاره؟/ سِرِه پیلا، مایه پَره؟/ سال‌به‌سال نی بتره/ دومله درییه خاک‌به‌سره.

در ترانه سوم، بیش‌از همه قافیه‌ها در جایگاه تکرار آوایی ناقص و شباهت‌های حرفی و وزنی کلمات داخل مصراع‌ها با آنها، تکرارهای واژگانی ایجاد کرده‌اند. همچنین دو دسته واژگان «زیزایمه»، «دلکیمه»، «چاکندمه» و «نسبری»، دومی، ای، رونی که در وزن، واج یا هجای پایانی به هم نزدیک یا شبیه‌اند با تکرار هفت (هف) و «گله» بر موسیقی درونی و شنیداری ترانه افزوده‌اند: زیزایمه زیزایمه/ چکه نسبری زمایمه/ دلکیمه دومی/ چاکندمه رونی/ هف گله شوتور/ هف گله قاطر بوئره/ چم ای رونی بوئه.

ب) لالایی‌ها

در دو لالایی اول واژگان «بخس»، «چمه»، «دیدار» و «سیر» تکرار شده‌اند. بیشترین موسیقی شنیداری این دو لالایی از تکرار آوایی کامل (ردیف آبه نییه، آبو) حاصل شده‌است:

۱) بخس بخس هلا روز آبه نییه/ چمه دیدار ته کو سیر آبه نییه/ بدا شبنم ویرا غمچن
گول آبو/ چمه دیدار بدا ته کو سیر آبو

۲) بخس بخس هلا روز آبه نییه/ چمه دیدار ته کو سیر آبه نییه/ بدا شغنم ویرا غونچن
گول آبو/ چمه دیدار ته کا بدا سیر آبو

در لالایی سوم کلمات «ستاره»، «آسمون»، «دینار» و «آبه نییه» تکرار شده‌اند. واژه «آبه‌یه» که با کلمه ردیف بیت اول لالایی شباهت دارد و تکرار کلمه «دیناره» که با قافیه لالایی یکی است، بر موسیقی لالایی افزوده‌اند: بخس لای لای هلا روز آبه نییه/ ستاره آسمون کم آبه نییه/ ستاره آسمون دیناره دینار/ خبر اومه یارم آبه‌یه ویمار.

در لایلی چهارم تکرار واژگانی کمتر است: «بخس»، «ستاره» و «آسمون».
بخس بخس هلا روز آبه نییه / ستاره آسمون کم آبه نییه / ستاری آسمون هفت و هزاره /
چمن موشکیل گوشا پروردگاره

۲-۳-۱-۴- تکرار هجایی و واجی

استفاده ناخودآگاه از واج‌آرایی آفریننده موسیقی درونی در ترانه‌هاست. موسیقی برخاسته از واج‌آرایی صامت‌ها عموماً بیشتر و محسوس‌تر از موسیقی واج‌آرایی مصوت‌هاست.

الف) ترانه‌های کودکانه

در ترانه نخست بیشترین واج‌آرایی در مصوت‌های \hat{a} و a دیده می‌شود. تکرار در صامت‌های r, d و b نیز واج‌آرایی آفریده است. در این ترانه تکرار دو هجای ta و va نیز بسیار است:
دارکو داری مکو / دار ته لیو ده / لیوی بوّه گا را / گا ته شت ده / شتی بوّه ننه را / ...
در ترانه دوم نیز مصوت‌های \hat{a} ، i و a تکرار شده‌اند. همچنین تکرار صامت‌های n, y, r, s, d و x نیز بر موسیقی ترانه افزوده‌اند.
در ترانه سوم صامت‌های n, d, r, z تکرار شده‌اند. در این ترانه نیز مصوت a بسامد بالایی دارد. این به دلیل گرایش زبانی تالش‌ها به این واج است.

ب) لایلی‌ها

در لایلی‌ها برجسته‌ترین گونه تکرار، تکرار آوایی به‌خصوص تکرارهای واجی است. در لایلی‌های اول و دوم \hat{a} ، \hat{e} و i زیاد تکرار می‌شود. صامت‌های r, b, x, s و \check{c} واج‌آرایی دارند. در این دو لایلی هجاهای ta و ku تکرار دارند. در لایلی سوم نیز مصوت‌های \hat{a} و a و u بسامد بالایی دارند. صامت‌های l, r, s و b نیز تکرار شده‌اند. تکرار مصوت در لایلی آخر مانند لایلی سوم است و علاوه بر صامت‌های r, s و b دو صامت \check{s} و h نیز تکرار دارند.

۳-۱-۳-۴- تکرار جمله و عبارت

الف) ترانه‌های کودکانه

در ترانه نخست نوعی تکرار جمله با اندک تغییری در هر مصرع دیده می‌شود: «ته ... ده» و «بوّه ... را». این تکرار که ساختار ترانه را به وجود آورده، باعث ریتم و آهنگ در ترانه شده‌است. در ترانه سوم نیز تکرار فعل «زیزایمه» و عبارت «هف گله» دیده می‌شود که در

ایجاد ریتم ترانه مؤثر بوده‌اند. در دو مصراع سوم و چهارم دو جمله «دلکیمه دومی / چاکندمه رونی» با ایجاد ترصیع ناقص، موسیقی شنیداری ترانه را بالا برده‌اند.

ب) لالایی‌ها

در دو لالایی نخست «چمه دیدار» و در دو لالایی آخر «ستاره آسمون» تکرار شده‌است. با آنکه در لالایی‌های تالشی تکرار بسیار دیده می‌شود؛ اما به جهت آنکه این لالایی‌ها روایت‌های مختلف یک لالایی‌اند، تکرار در آنها بیشتر تکرار مضمون است تا تکرار لفظ. به این ترتیب، آشکار است که موسیقی در ترانه‌ها و لالایی‌های تالشی حضوری قوی دارد. در ترانه‌ها موسیقی، بیشتر با انواع تکرارها و کوتاهی مصراع‌ها در محور افقی که ایجاد آهنگ می‌کند و در لالایی‌ها به یاری وزن عروضی شکل گرفته‌است.

۴-۲- کنش تصویری بالا^۱

این ویژگی به زبان ساده به معنای القا و فهماندن یک مفهوم انتزاعی به کمک واژگان انضمامی و نشانگان زبانی ساده و بیرونی است. کودکان به جهت محدودیت اطلاعات و وابستگی به عناصر بصری به یاری تصاویر و نشانگان ساده و واژگان در دسترس، محتوا و پیام شعر را درک می‌کنند و ذهن آنان برای پذیرش مفاهیم انتزاعی و درونی پرورش می‌یابد. برای مثال، مفهوم انتزاعی خداوند برای کودکان زمانی ملموس و درک می‌گردد که خداوند به نوعی با صفاتش معرفی گردد و این صفات نیز با عناصری بصری که کودک آنها را می‌شناسد، توصیف شود، چنان که مهربانی خدا با واژه مادر و یا خالق بودن او با کلماتی چون چشمه، چمن، آسمان، پرنده و ... تشریح شود: خدای سبزه و چمن / خدای سبزه‌زارها / کسی که بال می‌دهد به این پرنده‌ها تویی و ...

الف) ترانه‌های کودکانه

در ترانه‌های کودکانه تالشی این ویژگی بازتاب اندک و خاصی دارد. می‌توان گفت تصاویر بصری و نشانگان بیرونی زبان، کلیت مفهوم ترانه را برای کودک قابل فهم می‌کند. در ترانه نخست این تصاویر ساده، ارتباط موجود میان عناصر طبیعت را برای کودک بازگو می‌کند. کودک رابطه عناصر طبیعت و موجودات با خود را در دایره‌ای از ارتباطات زنجیره‌وار درمی‌یابد و وظایف و کارکردهای هر موجود یا اشیا را می‌شناسد: درخت به تو برگ می‌دهد، برگ را به گاو بده، گاو به تو شیر می‌دهد، شیر را به ...

1. High photographic action

در ترانهٔ دوم ذهن کودک با واژگان ملموسی چون گاو، پلو، دیگ، سیر و تره برای دریافت پیام شعر آماده شده و با عباراتی چون هندوانهٔ سنگین، غذای سرد، تکهٔ کوچکی از ماهی و عقب ماندن، سختی را می‌فهمد و پیام شعر برای او قابل درک می‌گردد.

در ترانهٔ سوم تصاویر هر جمله بیرونی و دیداری است و کودکان آن را تجربه کرده‌اند. پرندۀ شکسته‌بال و همذات‌پنداری با آن با ترکیب‌ران شکسته و در دام افتادن، مفهوم آسیب‌دیدگی را به کودک شناسانده و واژه‌های انتزاعی به دایرهٔ واژگان او افزوده‌است. مفهوم ناتوانی و گرفتاری نیز، با احتیاج به شتر و قاطر و نماد کثرت عدد هفت برای بردن فقط یک پا، به کودک القا شده‌است.

در ترانه‌های کودکانهٔ تالشی معانی واژگان تازه و مفاهیمی انتزاعی که کنش بیرونی آنها با نشانگان زبانی ممکن نیست، به کمک تصاویر بیرونی و نشانه‌های زبانی ساده در شعر کودکان تالشی وارد شده و کاربرد یافته‌اند.

ب) لالایی‌ها

در لالایی‌های تالشی نیز کنش تصویری دیده می‌شود. این تصاویر در لالایی‌ها نسبت به ترانه‌های کودکانهٔ تالشی کمتر است، اما به لحاظ کاربرد، به مفاهیم کلی شعر باز می‌گردد. چنان‌که در لالایی نخست مفهوم طولانی شدن زمان و فرصت سیر شدن از دیدار با تصاویر بیرونی مقدار زمان تا صبح شدن، شنبم نشستن بر سبزه‌ها و باز شدن غنچه القا و منتقل شده‌است: *بدا شنبم ویرا غمچن گول آبو/ چمه دیدار بدا ته کو سیر آبو*

این مفهوم در لالایی سوم با عبارت روز نشدن و دور بودن ستاره‌های آسمان تصویر شده‌است. همچنین مفهوم روز شدن نیز با عبارت کم نشدن ستاره‌ها تصویری و ملموس شده‌است: *هلا روز آبه نییه/ ستاره آسمون کم آبه نییه/ ستاره آسمون دیناره دینار* در آخرین لالایی نیز مفهوم شب بودن و زمان طولانی آن به کمک تعداد بسیار ستارگان در آسمان مصور شده‌است. همچنین در این لالایی به طور ضمنی به کمک تصویر شب و ستارگان بسیار، مفهوم انتزاعی مشکلات، تصویری و به لحاظ زبانی نشانه‌مند شده‌است.

۴-۳- محیط‌گرا و غیرتجربیدی بودن زبان

چنان‌که آمد در شعر کودک عناصر زبانی در سطح بیرونی زبان جلوه‌گر می‌شود، زیرا «حرکت به سمت کاربردهای استعاری در هر یک از لایه‌های نظام نشانه‌ای به پیچیده شدن نهایی شعر و در نهایت فاصله گرفتن از هدف نهایی شعر کودک می‌انجامد» (مدنی و خسرو شکیب،

۱۳۸۸: ۱۰۸). استفاده از هستی بیرونی و محیط طبیعی و فیزیکی در شعر کودک و ساخت زبانی آن با بیرونی و ملموس ساختن زبان، درک کودک را از پیام شعر ساده‌تر می‌کند.

الف) ترانه‌های کودکانه

در ترانه‌های کودکانه تالشی عناصر محیط بیرونی و استفاده از واژگان غیرتجربیدی بسامد بالایی دارد. ترانه‌ها به یاری نشانگان محیطی ساخته شده‌اند. ارتباط تنگاتنگ کودکان در محیط باز و متنوع سرزمین تالش باعث گردیده عناصر طبیعی حضوری پُررنگ و اساسی در ساخت و تصویرسازی‌های این ترانه‌ها داشته باشند.

ترانه نخست با زنجیره‌ای از عناصر طبیعت و واژگان بیرونی و عینی شده‌است. شخصیت اصلی این ترانه، دارکوب، چونان کودکی با اعمال کودکانه متصور و خطاب شده و شخصیتی انسانی یافته. این در ترانه سوم نیز دیده می‌شود و روایت ترانه را تشکیل می‌دهد. ترانه دوم به خاطر واژگان عینی و غیرتجربیدی آن رئالیستی‌تر است: *وَرزا نَبیره خوندینه باری/ آها مَنده چَندونی کو/ پیلا بپه پاتیلی کو/ چَده هَرَم سیر و تازه؟/ سِرِه پیلا، مایه پَره؟/ ...*

در ترانه سوم یک تشبیه دیده می‌شود که تنها صنعت ادبی در سه ترانه کودکانه است: تشبیه آسیب‌دیدگی به داماد پرنده. در این تشبیه با شبیه ساختن مشبه معقول به مشبه‌به محسوس، آن را عینی و غیرمجرد ساخته‌است. وجه‌شبه این تشبیه براساس فرهنگ منطقه شکل گرفته^(۵) و برای کودکان آن سامان ناآشنا نیست. عبارات غیرتجربیدی و واژگان محیطی نیز در این ترانه بسیار است. در مجموع در هر سه ترانه، واژگان غیرتجربیدی و محیط‌گرایی وجهه‌ای غالب دارد.

ب) لالایی‌ها

در لالایی‌ها نیز استفاده از واژگان عینی و نشانگان زبانی عناصر محیطی وجه غالب ساختمان شعر است. در لالایی‌ها این واژگان، لطیف‌تر و به واژگان رمانتیک متمایل‌ترند. همچنین عناصر گیاهی و اجرام آسمانی در ساخت لالایی‌های تالشی بیش از ترانه‌ها کاربرد دارند. دو تشبیه موجود در این لالایی‌ها نیز برگرفته از طبیعت یا عناصر دیداری و محسوس‌اند: تشبیه سیراب شدن چشم مادر از دیدار فرزند به سیراب شدن گل از شبنم در لالایی نخست، و تشبیه ستاره‌های آسمان و به‌طورضمنی تشبیه چهره زرد بیمار به دینار در لالایی سوم.

۴-۴- یکپارچگی معنایی شعر

الف) ترانه‌های کودکانه

در شعر کودک همه عناصر در خدمت القای پیام هستند. هر واژه، به واژه بعد از خود معنا می‌بخشد. زنجیره معنایی شعر این‌گونه و براساس رابطه علت و معلولی شکل می‌گیرد. در ترانه‌های کودکانه بررسی شده، تسلسل روایی در ساختار و محور عمودی اشعار با زنجیره معنایی واژگان حاصل شده است.

در ترانه اول روایت شعری بر محور یک شخصیت اصلی شکل گرفته و به پیش رفته است. واژگان رابطه علت و معلولی آشکاری با یکدیگر دارند و کارکرد هر یک از شخصیت‌های فرعی مبنای حرکت شعر به جلو شده. تکرار واژه کلیدی و معلول جمله پیش در جمله بعد به عنوان علت، اتصال این زنجیره را تشدید کرده. پیام تربیتی شعر با به خدمت گرفتن عناصر ساده بیرونی در خط روایی ممتد و به هم تنیده به کودک منتقل شده است.

در ترانه دوم جملات از نظر معنایی مترادف یکدیگرند و با تأکید بر معنای واحد خط شعر را به پیش برده‌اند. معنا و رابطه علت و معلولی میان عبارات و واژگان نسبت به ترانه اول اندکی پیچیده و اندیشگانی تر شده است^(۶). با این حال به تناسب شعر کودک، ترانه بر محور یک پیام ساده، تک‌آوایی شده و تصاویر هر عبارت، گویی یک تصویر از زاویه‌ای دیگرند که تنها یک پیام را ارائه می‌دهند.

در ترانه سوم پیام اصلی شعر در همان ابتدا و با تأکید و تکرار واژه مشخص شده است. واژگان و جملات بعدی شرح تفصیلی این ماجرا و تصاویر بیرونی آن است. ترانه در ساختاری دایره‌ای، عناصر زبانی را در خدمت ارائه این پیام واحد در زنجیره‌ای بی‌فاصله و در اتصال رابطه معنایی میان عبارات قرار داده است.

در همه این ترانه‌ها کوتاهی مصراع‌ها و قطع و فاصله‌گذاری‌های مکرر که از ویژگی‌های شعر کودک است در یکپارچگی ساختاری و درک بهتر و منسجم‌تر پیام شعری مؤثر است.

ب) لالایی‌ها

در لالایی‌های تالشی به دلیل نداشتن پیام واحد، در خط سیر روایت و یکپارچگی معنایی آنها گسست‌هایی دیده می‌شود. در لالایی اول و دوم این گسست کمتر و رابطه میان واژگان و جملات شعر مستقیم و مشخص تر است. در این لالایی تا حد زیادی رابطه علت و معلولی و وحدت معنایی شعر حفظ شده و به گونه‌ای کادر شعر با تکرار عبارت «از دیدارت سیر نشدم-

نشوم»، بسته شده‌است. در لالایی سوم این خط سیر مستقیم و تسلسل روایی به‌خصوص با تکرار واژگان و رابطه معنایی میان جملات، ناگهان در انتهای شعر با ارائه پیام دوم به هم خورده و به القای پیام اول آسیب زده‌است. این گسست و خلأ واژگان ارتباط‌دهنده باعث می‌شود کودک رابطه دو پیام شعر را در نیابد. در لالایی آخر نیز وضعیت لالایی پیشین دیده می‌شود. شعر حاوی دو پیام است که بدون مشخص ساختن علت رابطه، یکی در پس دیگری آمده. از آنجاکه ساختار روایی این لالایی در بخش اول نظم و ارتباط معنایی بیشتری نسبت به لالایی سوم دارد، پایان غیرمرتبط و غافلگیرکننده آن، کودک را در دریافت پیام بخش اول شعر سردرگم کرده و به محور عمودی و یکپارچگی معنایی شعر آسیب رسانده‌است.

۵- نتیجه‌گیری

عنصر موسیقی شعر کودک در ترانه‌های کودکانه و لالایی‌های تالشی همچون شعر کودکانه رسمی از قوت و غلبه برخوردار است. این نشانه مهم و اساسی به یاری نظام‌های آوایی قوی به‌خصوص تکرار آوایی کامل (ردیف) که خلأهای گاه‌گاه قافیه را جبران می‌کند و بسامد بالای تکرارها به وجود آمده‌است. غلبه موسیقی بر معنا و پیام در لالایی‌ها که با وزن عروضی تطابق دارند، بیش از ترانه‌های کودکانه تالشی است. در ترانه‌های کودکانه اعتدالی نسبی میان موسیقی و پیام شعری هست. در ترانه‌های تالشی انواع تکرار به گونه‌ای است که در عین ایجاد موسیقی با ایجاد اثر انفعالی در مخاطب، القای بهتر پیام شعری را فراهم آورده، گاه دلالت معنایی ایجاد کرده و گاه در ساخت شعر نقش اساسی دارد. باوجوداین، آنچه به تحمیل محتوا و پیام در این ترانه‌ها یاری رسانده، عناصر موسیقایی، به‌ویژه تکرارهای آوایی آنهاست. اشعار کودکانه تالشی خالی از کنش‌های تصویری نیستند. این نشانه در ترانه‌های کودکانه بیش از لالایی‌ها دیده می‌شود. شاید چون ترانه‌ها را کودکان و لالایی‌ها را بزرگسالان می‌خوانند. در قیاس با شعر کودکانه رسمی، نشانه کنش تصویری در ترانه‌ها و لالایی‌های تالشی بیشتر برای بیان مفاهیم کلی شعر به کار رفته‌اند و تنها در سطح تصویری کردن واژه‌ای انتزاعی مطرح نیستند.

محیط‌گرایی و عینی بودن زبان در اشعار کودکانه تالشی نشانه‌ای برجسته است. به‌سبب حضور در محیط طبیعی و تعلق خاطر بیشتر کودکان تالشی به فضای بیرونی، عناصر محیطی و نشانگان ملموس در ترانه‌های کودکانه و لالایی‌های تالشی حضوری آشکار یافته‌اند. نشانگان

محیطی و طبیعی در ترانه‌های کودکانه بیشتر عناصر حیوانی^(۷) و در لالایی‌ها بیشتر عناصر گیاهی و اجرام آسمانی است. این به احوال درونی سرایندگان لالایی‌ها و لطافت طبع و ذهن مادران و در مقابل، همراهی و پیوند بیشتر کودکان با عناصر و موجودات زنده پیرامونشان باز می‌گردد. تشبیهات اندک، ساده و ملموس اشعار کودکانه تالشی نیز بر این اساس است.

نشانه یکپارچگی معنایی و ترکیب‌بندی شعر حول محور یک پیام ساده در ترانه‌های کودکانه تالشی بیش از لالایی‌هاست. گسست‌های معنایی لالایی‌ها به تناسب ذهن پراکنده مادران و مضامین متنوع و متداول لالایی‌ها ایجاد شده‌اند. اصل یکپارچگی معنا در ترانه‌های کودکانه تالشی همچون اشعار کودکانه رسمی رعایت شده‌است.

به‌طور کلی در ترانه‌های کودکانه و لالایی‌های تالشی عناصر و نشانه‌های پرورنده شعر کودک حضوری جدی دارند و در تطبیق با مؤلفه‌های شعر رسمی کودکان قرار می‌گیرند. پیام و محتوای این اشعار به نفع زبان، ساده و عینی شده‌است. تخیل و عناصر پیچیده زبانی و ادبی در این اشعار جایی ندارد و تصاویر شعری، ساده و ملموس‌اند. اشعار کودکانه تالشی همچون شعر کودکانه رسمی، مجازبنیادند و در محور هم‌نشینی حرکت می‌کنند. با این حال موسیقی قوی، زبان ساده، تصویری و غیرتجربیدی و یکپارچگی نسبی معنایی در اشعار کودکانه تالشی، در خدمت محتوای تعلیمی آنها و در جهت انتقال مفاهیم و پرورش ذهن و شخصیت کودک قرار دارند. تکرار این دل‌سروده‌های اندک کودکانه در یک فرم ثابت نشان‌دهنده هماهنگی و انطباق دیرینه و شکل‌گیری آنها بر اساس مؤلفه‌های تثبیت‌شده شعر کودک رسمی است.

پی‌نوشت

۱- مشخصات کتاب‌شناسی مقالات در بخش منابع آمده‌است.

۲- صورت اصلی و آوانگاری ترانه‌ها و لالایی‌ها:

ترانه‌ها:

۱) دارکو داری مکو/ دار ته لیو ده/ لیوی بوه گا را/ گا ته شت ده/ شتی بوه ننه را/ ننه ته کاکا ده/ کاکا بوه ملا را/ ملا ته قوران ده/ قورانی بوه خدا را/ خدا ته عمر ده
 dârku dâri maku/ dâr tē liv da/ livi bəva gâ rā/ gâ tē šət da/ šəti bəva nana
 rā/ nana tē kâkâ da/ kâkâ bəva məllâ rā/ məllâ tē ʔurân da/ ʔurâni bəva xədə
 rā/ xədə tē əmər da

دارکوب درخت را نکوب / درخت به تو برگ می‌دهد / برگ را برای گاو ببر / گاو به تو شیر می‌دهد / شیر را برای مادر بزرگ ببر / مادر بزرگ به تو «کاکا» (شیرینی محلی) می‌دهد / «کاکا»

را برای ملا ببر/ ملا به تو قرآن می‌دهد/ قرآن را برای خدا ببر/ خدا به تو عمر می‌دهد
(مشترک).

۲) دَخوندمَه همدَمَه یاری/ وَرزَا نَبَرَه خوندینَه باری/ اَها مَنده چَندونی کو/ پیلا بیه پاتیلی کو/
چَدَه هَرَم سیر و تازَه؟/ سِرَه پیلا، مایه پَرَه؟/ سال به سال نی بَتَرَه/ دوملَه درِیَه خاک بَه سَرَه
daxundəma hamdama yâri/ varzâ nebarə xundina bâri/ a hâ manda čanduni
ku/ pilâ bəpe pātīli ku/ čada haram sir u târa?/ sera pilâ mâya para?/ sâl ba
sâl ni batara/ dumla deriya xâk ba sara

یار و همدم را صدا زد/ که گاو نمی‌تواند بار هندوانه را ببرد/ او چرا آنجاست؟/ در دیگ پلو
پز/ چقدر باید سیر و تره بخوریم؟/ غذای سرد با تکه کوچکی از ماهی؟/ هر سال از سال دیگر
بدتر است/ هرکس که عقب‌تر از بقیه است، بدبخت است.

۳) زیزایمَه زیزایمَه/ چکَه نسبری زمایمَه/ دَلکیمَه دومی/ چاکندَمَه رونی/ هَف گَلَه شتر/ هَف
گَلَه قاطر بوئَرَه/ چمه ای رونی بوَرَه

zizâyma zizâyma/ čaka nəsbari zəməyma/ dalakima dumi/ čâkəndama runi/
haf gəla šətər/ haf gəla yâtər buara/ čəmə i runi bəvara

سینه‌سرخ (پرنده‌های بسیار کوچک) هستم، سینه‌سرخ / داماد توکای باغی و سار هستم/ در دامی
افتاده‌ام/ یک رانم شکسته است/ هفت شتر / هفت قاطر بیاورید / یک ران مرا حمل کنید.

لالایی‌ها:

۱) بَخس بَخس هَلا روز آبه نییَه/ چمه دیدار ته کو سیر آبه نییَه/ بدا شَبَنم ویرا غمچَن گول
آبو/ چمه دیدار بدا ته کو سیر آبو

bəxəs bəxəs halâ ruz âbaniya/ čəmə didâr tə ku sir âbaniya/ bədâ šabnam
virâ ɣəmčən gul âbu/ čəmə didâr bədâ tə ku sir âbu

بخواب، بخواب، هنوز صبح نشده است/ هنوز از دیدارت سیر نشده‌ام/ بگذار روی سبزه‌ها شب‌نم
بنشیند و با شب‌نم غنچه‌ها باز شوند/ بگذار از دیدارت سیر شوم.

۲) بَخس بَخس هَلا روز آبه نییَه/ چمه دیدار ته کو سیر آبه نییَه/ بدا شَغَنم ویرا غونچَن گول
آبون/ چمه دیدار ته کا بدا سیر آبو

bəxəs bəxəs halâ ruz âbaniya/ čəmə didâr tə ku sir âbaniya/ bədâ šaɣnam
virâ ɣunčən gul âbun/ čəmə didâr tə kâ bədâ sir âbu

بخواب، بخواب، هنوز صبح نشده است/ هنوز از دیدارت سیر نشده‌ام/ بگذار روی سبزه‌ها شب‌نم
بنشیند و با شب‌نم غنچه‌ها باز شوند/ بگذار دیدار من از تو سیر شود (علی‌پور).

۳) بَخس لای لای هَلا روز آبه نییَه/ ستاره آسمون گَم آبه نییَه/ ستاره آسمون دینارَه دینار/
خَبَر اومَه یارم آبه‌یَه ویمار

bəxəs lây lây halâ ruz âbaniya/ sətâra âsemun kam âbaniya/ sətâra âsemun
dinâra dinâr/ xabar uma yârəm âbaya vimâr

بخواب که هنوز روز نشده‌است/ ستاره‌های آسمان کم نشده‌اند/ ستاره‌های آسمان خیلی بلند و دورند/ به من خبر رسیده که یارم بیمار شده‌است.

۴) بخش بخش هلا روز آبه نییه/ ستاره آسمون کم آبه نییه/ ستاری آسمون هفت و هزاره/ چمن موشکل گوشا پروردگارَه

bəxəs bəxəs halâ ruz âbaniya/ sətâra âsəmun kam âbaniya/ sətârey âsəmun
haft u hazâra/ çəmən muşkel guşâ parvardəgâra

بخواب، بخواب، هنوز صبح نشده‌است/ هنوز شب است و ستاره‌ای از آسمان کم نشده‌است/
تعداد ستاره‌های آسمان زیاد است/ گشاینده مشکلات من خداوند است.

۳- درباره تکرار در شعر کودک، نک. سلاجقه، ۱۳۸۷: ۳۴۹.

۴- درباره تکرار آوایی کامل و ناقص، نک. غلامحسین‌زاده و نوروزی (۱۳۸۲).

۵- در فرهنگ مردمان تالش داماد نسبت به عروس جایگاهی نازل‌تر دارد. داماد عضوی از خانواده روستایی را که نقشی فعال در کار مزرعه و منزل دارد از آن جدا می‌کند و به خانه و نیروی کار خانواده خود می‌افزاید. از این‌رو، عروس ارزش بیشتری می‌یابد. به همین دلیل داماد «زیزا» که پرنده‌ای بسیار کوچک و ضعیف است، تشبیه شده‌است.

۶- ذخونده همدمه یاری در ترانه ۲ به رسمی در تالشی جنوبی اشاره دارد. در کودکی معمولاً دختر و پسری را برای هم نشان می‌کردند، این رسم «نوم پنه» نام داشت. اسم گذاشتن روی دختر یا پسر بدون در نظر گرفتن آینده زندگی آنها یکی از رسوم تالش‌ها بود. کودکان با آگاهی از این رسم آن را در ترانه‌های خود به کار می‌برده‌اند. همدم در این ترانه به یاری فراخوانده شده تا در راه سخت زندگی سراینده را یاری نماید.

۷- از جمله حیوانات در این اشعار، گاو است. واژه «گا» و «ورزا» که در دو ترانه از سه ترانه کودکانه تالشی حضور دارد، تأثیر و اهمیت گاو در زندگی تالشان و کشاورزی (اینجا کاشت و حمل هندوانه) نشان می‌دهد. در ترانه دوم، حمل بار با گاو برای کودک تالش دغدغه است.

منابع

- آذرمدکان، ح و م، نجاتی. ۱۳۹۳. «وزن شعر کودک: عروضی-هجایی یا تکیه‌ای-هجایی»، *ادب پژوهی*، (۳۰): ۱۱۶-۱۰۱.
- احمدپناهی، م. ۱۳۸۳. *ترانه و ترانه‌سرایی در ایران*. تهران: سروش.
- ایگلتون، ت. ۱۳۸۶. *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*. ترجمه ع مخبر. تهران: مرکز پناهی‌سمنایی، م. ۱۳۶۸. *ترانه‌های ملی ایران*. تهران: مؤلف.
- پورداوود، ا. ۱۳۸۰. *یسنه*. تهران: اساطیر.
- پورنعمت، م. ۱۳۹۲. «ترانه‌های نوازش کودک، نازآواهای مادران و زنان». *بهار ادب*. ۶ (۲): ۱۱۰-۹۳.
- جلالی، م. ۱۳۸۹. «اوزان عروضی در شعر کودک». *کتاب ماه ادبیات کودک و نوجوان*. (۱۵۹): ۸۲-۷۹.
- _____ ۱۳۹۰. «آهنگ تکرار در شعر کودک فارسی و عربی». *کتاب ماه کودک و نوجوان*. (۱۷۱): ۷۱-۷۸.
- جلالی پنداری، ی، و ص، پاک‌ضمیر. ۱۳۹۰. «ساختار روایت در لایه‌های ایرانی». *مطالعات ادبیات کودک شیراز*. ۲ (۲): ۲۰-۱.
- حسن‌لی، کاووس. ۱۳۸۲. «لایه‌های مخملین». *زبان و ادبیات فارسی سیستان و بلوچستان*. (۱): ۶۱-۸۰.
- حق‌شناس، ع و همکاران. ۱۳۸۸. «شعر کودکانه؛ پیدایش زیبایی‌شناسی کلامی در کودکان». *پژوهش‌های ادبی*. ۶ (۲۳): ۱۰۸-۸۹.
- رسولی، س.ج. ۱۳۹۲. «انواع ترانه‌های کودکانه». *مطالعات ادبیات کودک شیراز*. ۴ (۲): ۸۲-۵۳.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. ۱۳۷۰. *توصیف گویش تالشی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان و ادبیات فارسی، به راهنمایی ت. وحیدیان کامیار، دانشگاه شهید چمران اهواز.
- _____ ۱۳۸۴. «تأملی دیگر در فهلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی». *گویش‌شناسی*. (۴): ۱۴۶-۱۲۸.
- رهنمایی، م. ۱۳۸۰. «تالش، تالش است». *تحقیقات تالش*. ۱ (۱): ۹۷-۹۳.
- دری، ن و همکاران. ۱۳۹۳. «پیوند وزن و محتوا در شعر مصطفی رحماندوست و ناصر کشاورز». *نقد ادبی*. ۷ (۲۷): ۱۵۶-۱۲۷.
- ذوالفقاری، ح. ۱۳۹۴. «کاربرد ویژگی‌های دوبیتی در بومی‌سروده‌های ایرانی». *ادب پژوهی*. (۳۲): ۶۳-۹۵.
- سلاجقه، پ. ۱۳۸۷. *از این باغ شرقی: نظریه‌های نقد شعر کودک و نوجوان*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

- شریف‌نساب، م. ۱۳۸۱. «زبان و تصویر آفرینی در شعر کودک و نوجوان». *پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان*، (۳۰): ۷۸-۹۰.
- صادقی، ع. ۱۳۸۶. «ترانه‌های عامیانه کودکان». *فصلنامه فرهنگ مردم ایران*. (۹): ۶۷-۵۳.
- طیب عثمان، م. ۱۳۷۱. *راهنمای گردآوری سنت‌های شفاهی*. ترجمه ع رهبر. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- غلامحسین زاده، غ و ح، نوروزی. ۱۳۸۲. «نقش تکرار آوایی در انسجام واژگانی شعر عروضی فارسی». *مجله ادبیات شهید باهنر کرمان*، (۲۷): ۲۸۱-۲۵۱.
- فریدی هفتخوانی، آ. ۱۳۸۹. *موسیقی تالشی*، رشت: سوره مهر.
- قزل‌ایغ، ث. ۱۳۸۶. *ادبیات کودکان و نوجوانان و ترویج خواندن*. تهران: سمت.
- کیایی، ح و س، حسن‌شاهی. ۱۳۹۱. «بررسی تطبیقی ساختار و درون‌مایه لالایی‌های فارسی و عربی». *مطالعات ادبیات کودک شیراز*. ۳ (۲): ۹۱-۱۱۴.
- گیرو، پ. ۱۳۸۰. *نشانه‌شناسی*. ترجمه م نبوی. تهران: آگه.
- محرمی، ر و همکاران. ۱۳۹۵. «بررسی تأثیر مضامین قرآنی در اشعار کودکانه جعفر ابراهیمی». *پژوهش‌های ادبی-قرآنی*، ۴ (۱): ۱۴۱-۱۳۰.
- مربیان، ز. ۱۳۹۰. *بررسی جنبه‌های دراماتیک ترانه‌های عامیانه کودکان در ایران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. به‌راهنمایی: ش بزرگمهر. دانشگاه آزاد اسلامی، تهران مرکز.
- مدنی، د و م خسرو شکیب. ۱۳۸۸. «نشانه‌شناسی زبان در شعر کودک». *ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد*، (۲۳): ۱۱۴-۱۰۱.
- معروف، ی. ۱۳۸۵. *العروض العربی البسیط*، تهران: سمت.
- موزونی دیره، ر. ۱۳۹۲. *ترانه‌های کودکانه در ادبیات شفاهی کرمانشاه و سنجش آنها با نمونه‌های همانند فارسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به‌راهنمایی م کزازی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد ملایر.
- وجدانی، ب. ۱۳۸۷. «لالایی، موسیقی، نقش زن در انتقال فرهنگ شفاهی». *کتاب ماه هنر*. (۱۲۲): ۹۸-۱۰۴.
- وحیدیان کامیار، ت. ۱۳۷۰. *حرف‌های تازه در ادب فارسی*، اهواز: جهاد دانشگاهی.
- Huch.charlotte.1997. *childrens literature in the elementary school*. m cGraw. Hill.
- Laughlin MC,B. 1984. *Second-language Acquisition in childhood*, Hillsdale, New jersey: L.E.A. Publishers, New
- Jefferson, Ann. 1989. *Russian formalism in modern literary theory*; A. 12. Jefferson & D.Robey(eds.) 2nd ed. London: Bastford Lth.
- Miller, E. 2003. *Verbal Play and Language Learning* Accessible at <http://ccat.Sas.upenn.Edu/emiller/Amiga-article.Html>.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۴

فرایند تکرار در گویش کردی کلهری بر اساس نظریه بهینگی

دکتر مریم تفرجی یگانه^۱

نعمت جهان فر^۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۲۹

چکیده

از فرایندهای واژه‌سازی در گویش کردی کلهری تکرار است که در آن، تمام یا بخشی از واژه تکرار، و واژه جدیدی ساخته می‌شود که یا معنای جدیدی دارد، یا بر معنای پایه تأکید دارد، و یا شدت آن را نشان می‌دهد. در این مقاله فرایند تکرار را در گویش کردی کلهری از دیدگاه نظریه بهینگی بررسی کرده‌ایم تا اولاً چگونگی فرایند تکرار در این گویش مشخص شود، ثانیاً در چارچوب گونه معیار نظریه بهینگی، که به نظریه تناظر مشهور شده است، فرایند تکرار را در این گویش تحلیل کنیم. داده‌های این تحقیق با روش میدانی (مصاحبه با گویشوران بومی) و روش اسنادی (فرهنگ‌های لغت گویش کردی کلهری) گردآوری شده و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی بررسی شده است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که هر دو نوع فرایند تکرار کامل و ناقص در گویش کردی کلهری وجود دارد، و با توجه به مرتبه‌بندی محدودیت‌های جهانی مطرح در نظریه بهینگی می‌توان انواع فرایند تکرار را در این گویش تحلیل نمود.

واژگان کلیدی: فرایند تکرار، گویش کردی کلهری، نظریه بهینگی، محدودیت، تناظر

✉ yeganeh.maryam@gmail.com

۱. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه ایلام

۲. کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه ایلام

۱- مقدمه

زبان کردی^۱ امروز بازماندهٔ تطوریافتهٔ زبان باستان «مادی»^۲ است و مردم کرد فرزندان و بازماندگان مادها هستند. محل سکونت و استقرار قوم ماد و حوزهٔ جغرافیایی زبان مادی براساس تأیید تاریخ و اقرار پژوهشگران، بخش‌های وسیعی از خاورمیانه تا نقطهٔ مرکزی مناطقی بوده‌است که امروزه کردها ساکن در آنجا هستند و به زبان تحول‌یافته و بازماندهٔ اجدادی خویش یعنی زبان کردی با گویش‌های متنوع آن تکلم می‌کنند (رخزادی، ۱۳۹۰: ۲۷). کلهری^۳ از گویش‌های زبان کردی است و گویشوران آن عمدتاً در استان‌های ایلام، کرمانشاه، همدان و مناطق کردنشین کشور عراق ساکن‌اند (کریم‌پور، ۱۳۹۰: ۹).

تکرار^۴ فرایندی ساخت‌واژی است که تمام یا بخشی از پایه^۵ در چپ یا راست و گاه در وسط پایه تکرار می‌شود. این فرایند در بیشتر زبان‌ها دیده می‌شود. پژوهش حاضر قصد دارد به بررسی فرایند واژه‌سازی تکرار در گویش کلهری بپردازد و در پی یافتن جواب‌های مناسبی به این پرسش‌هاست: کدام نوع تکرار در کلهری وجود دارد؟ چگونه می‌توان فرایند ساخت‌واژه تکرار را براساس گونهٔ معیار نظریهٔ بهینگی^۶ که به نظریهٔ تناظر^۷ مشهور شده تحلیل نمود؟ فرضیهٔ ما این است که در کلهری فرایند تکرار وجود دارد و گویشوران تکرار کامل^۸ و تکرار ناقص^۹ را به کار می‌برند. با مرتبه‌بندی^{۱۰} محدودیت^{۱۱}‌های جهانی مطرح در نظریهٔ بهینگی می‌توان انواع فرایند تکرار را در کلهری تحلیل نمود.

در نوع دیگری از واژه‌سازی کل واژه یا یک سیلاب^{۱۲} یا چند سیلاب یا زنجیره‌ای از مصوت‌ها و صامت‌ها تکرار می‌شوند و واژهٔ جدیدی می‌سازند، مانند مثال‌های (۱) (اسپنسر، ۱۹۹۱: ۱۵۱-۱۵۵):

(1) a. ksa ksaksa (to cut) بریدن b. xap-a xap-xap-a نتیجه دادن

1. Kurdish
2. Madi
3. Kalhori
4. reduplication
5. base
6. optimality theory=OT
7. correspondence theory
8. total reduplication
9. partial reduplication
10. ranking
11. constraint
12. syllable

در زبان‌های مختلف برای تصریف یا اشتقاق از تکرار یا مضاعف‌سازی یا فرایند تکرار استفاده می‌شود. در زبانی مانند ایلوکانو^۱ فرایند تکرار مفهوم جمع به واژه اضافه می‌کند، مانند مانند مثال (۲) (آرونوف و فودمن، ۲۰۱۱: ۸۱):

(2) pusa cat pus – pusa cats

در فرایند تکرار، یک هجا، یک تکواژ یا یک کلمه تکرار می‌شود. مثال (۳.a) از زبان تاگالوک (از زبان‌های فیلیپینی) بیانگر تأکید، و مثال (۳.b) از زبان مالای^۲ بیانگر جمع است (ریچارد و اشمیت، ۲۰۱۰: ۴۹۰):

(3) a. tatlo (three) tatatlo (only three)
b. anak (child) anak anak (children)

کارکردهای فرایند تکرار در زبان‌های دنیا متفاوت است (مثال‌های ۴ تا ۶ برگرفته از اسپنسر^۳، ۱۹۹۱: ۱۵۰-۱۵۱):

الف) در زبان اگتا^۴ (مثال ۴a) تکرار برای ساخت صورت جمع به کار می‌رود و در زبان مادورس^۵ (مثال ۴b) مفهوم جمع را می‌رساند:

(4) a. ulu سر ululu سرها b. takki پا taktakki پاها

ب) تکرار در تصریف فعل به کار می‌رود و بیانگر مفهوم حال کامل، مانند مثال (۵a) از زبان یونانی کلاسیک^۶ و مفهوم آینده، مانند مثال (۵b) از زبان (تاگالوک)^۷ است:

(5) a. thy:o: (فداکاری می‌کنم) tethyka (فداکاری کرده‌ام)
b. sulat (نوشتن) susulat (خواهد نوشت)

ج) تکرار در زبان یوروبا^۸ برای اسم‌سازی به کار می‌رود:

(6) dun (خوشمزه بودن) didun (خوشمزگی)

د) تکرار بر مقوله‌هایی چون صفت و قید اعمال می‌شود و معنای تشدید و تأکید دارد (برگرفته از کاتمبا و استانهم، ۲۰۰۶: ۱۸۱):

(7) doul (پُر) dopdolu (کاملاً پُر)

1. Ilokano
2. Malay
3. spencer
4. Agta
5. Madurose
6. Classical Greek
7. Tagalog
8. Yoruba

۲- پیشینه تحقیق

در خصوص فرایند واژه‌سازی تکرار تاکنون مطالعات گوناگونی شده‌است، از جمله پژوهش‌های ساپیر (۱۹۲۱)، ریچارد و اشمیت (۲۰۱۰) و آرونوف و فودمن (۲۰۱۱). از نظر اینها در فرایند تکرار، یک هجا یا یک تکواژ یا کلمه تکرار می‌شود. اسپنسر (۱۹۹۱) و کاتامبا استانهیم (۲۰۰۶) در چارچوب دستور زایشی به مطالعه فرایند تکرار پرداخته‌اند. تکرار در این فرایند کارکردهایی مانند ساخت صورت جمع، مفهوم حال کامل و اسم‌سازی از مصدر دارد. اینکلاس و زول (۲۰۰۵) در چارچوب نظریه دوگان‌سازی صرفی به فرایند تکرار پرداخته‌اند و گفته‌اند در فرایند تکرار همانندی معنایی مهم است و همانندی آوایی و واجی مطرح نیست.

در زبان فارسی نوبهار (۱۳۷۲)، مقربی (۱۳۷۲)، شریعت (۱۳۷۵)، لازار (۱۳۸۴)، ابوالقاسمی (۱۳۸۸)، ماهوتیان (۱۳۹۰) و افراشی (۱۳۹۳) در کتاب‌های دستور زبان خود در توصیف کلمات مرکب به فرایند تکرار اشاره کرده‌اند. نوبهار (۱۳۷۲)، مقربی (۱۳۷۲)، شریعت (۱۳۷۵)، انوری و گیوی (۱۳۸۵)، مشیری (۱۳۷۹) و کلباسی (۱۳۹۱) در آثار خود «اتباع» را معرفی کرده‌اند که با فرایند تکرار مرتبط است. از نظر آنها اتباع لفظی است مهمل و بی‌معنی که به دنبال اسم و صفت می‌آید و برای تأکید و گسترش معنی پایه بیان می‌شود، مانند: رخت‌وپخت؛ دکترمکتر. شقاقی (۱۳۶۷، ۱۳۷۹ و ۱۳۹۱) تکرار را به دو دسته کامل و ناقص، و تکرار کامل را به افزوده و نافزوده، و تکرار افزوده را به افزوده میانی و افزوده پایانی دسته‌بندی کرده‌است. وی تکرار ناقص را به دو دسته تکرار ناقص پیشوندی و تکرار ناقص پسوندی تقسیم کرده‌است، مانند بگیریگیر، کورمال کورمال، شیرتوشیر، شب‌تاشب، لرزلرزان، آخرآخری، مزمه، الک‌الکی.

رضایتی کیشه‌خاله و سلطانی (۱۳۹۴) به بررسی فرایند تکرار، شناسایی و معرفی الگوهای متنوع آن در زبان فارسی پرداخته‌اند. در این پژوهش حدود ۱۵۰۰ واژه مکرر از فرهنگ‌های زبان فارسی استخراج و به لحاظ ساخت‌واژی، معنایی و دستوری تجزیه و تحلیل شده‌است. نتایج بررسی‌های آنها نشان می‌دهد پایه‌های متعلق به طبقات مختلف دستوری، طی فرایند تکرار ممکن است دچار تغییرات دستوری شود. از لحاظ معنایی، بررسی معنای مرکزی کلمات مکرر بیانگر آن است که الگوها از یک تا چند معنای مرکزی در پایه‌های مختلف ایجاد می‌کنند، اما اصلی‌ترین معنای واژه مکرر، در بیشتر موارد نوعی معنی ناپسند و تقلیل‌گرایانه یا افزاینده است، که در معنای مجازی و غیرمستقیم تداعی می‌گردد. همچنین نتایج این تحقیق مشخص می‌کند که بیشتر الگوهای تکرار ناقص هم در گونه رسمی و هم غیررسمی کاربرد دارند، در حالی که الگوهای تکرار ناقص بیشتر در گونه غیررسمی و عامیانه کاربرد دارد.

زاهدی (۱۳۸۶) به بررسی فرایند مضاعف‌سازی در گویش هورامی پرداخته، اما دسته‌بندی ارائه نکرده‌است. راسخ‌مهند و محمدی‌راد (۱۳۹۲) تکرار را در سورانی با ساخت تکرار در زبان فارسی از حیث صوری و معنایی و با استفاده از دیدگاه موراوچیک (۱۹۷۸) بررسی کرده‌اند. حیدرپور بیدگلی (۱۳۹۰) به بررسی واژه‌های مکرر زبان فارسی در چارچوب نظریه بهینگی پرداخته و فهرست کاملی از انواع واژه‌های مکرر فارسی به دست داده و آنها را در چارچوب نظریه بهینگی بررسی کرده‌است.

۳- نظریه بهینگی

نظریه بهینگی را نخستین بار در ۱۹۹۱، آلن پرنس^۱ و پال اسمولنسکی^۲ مطرح کردند. این نظریه از بطن زبان‌شناسی زایشی جوانه زد و در همه حوزه‌های زبان رویکردی محدودیت‌مبناست (دبیرمقدم، ۱۳۹۱: ۶۴۵).

محدودیت‌ها در نظریه بهینگی به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: محدودیت‌های نشان‌داری^۳ و محدودیت‌های وفاداری^۴. محدودیت‌های نشان‌داری نشان‌دهنده تمایل دستور همگانی به سوی ساخت‌های بی‌نشان است. محدودیت وفاداری یا پایایی به لزوم برابری و شباهت بین درونداد و برونداد تأکید دارد (کاگر، ۲۰۰۴: ۹-۱۰).

نمودارهای معمول در نظریه بهینگی تابلو^۵ خوانده می‌شود. در این تابلو گزینه دارای محدودیت تخطی‌پذیر با نشانه ستاره (*) نشان داده می‌شود و تجمع ستاره و علامت تعجب (!*) در مقابل گزینه بیانگر تخطی مهلک است. همچنین نشانه انگشت اشاره (☞) گزینه بهینه را مشخص می‌کند (دبیرمقدم، ۱۳۹۱: ۶۴۹).

۴- رویکرد نظریه بهینگی به فرایند تکرار

پس از چاپ دو مقاله از پرنس^۶ و اسمولنسکی^۷ (۲۰۰۴) و نیز مکاری و پرنس (۱۹۹۳)، نظریه نظریه بهینگی مبنای مطالعات بسیاری شد. تقریباً تمام مطالعات حوزه صرف بر پایه نظریه

-
1. Alan prince
 2. paul Smolensky
 3. markedness constraints
 4. faithfulness constraints
 5. tableau
 6. prince
 7. smolensky

بهیئگی به تکرار پرداخته‌اند (کاتمبا و استانهم، ۲۰۰۶: ۲۱۳). در مطالعات فرایند تکرار در این سال-ها، به سه ویژگی همواره توجه شده‌است:

الف) شکل نوایی ثابت^۱: جزء مکرر تمایل دارد شکل نوایی ثابتی داشته باشد و هیچ رابطه یک‌به‌یکی با واحد نوایی پایه ندارد، مانند مثال (۸) از زبان دیاری (کاگر، ۲۰۰۴: ۱۹۵):

(8) t'il.pa - t'il.par.ku "bird species (not *t'il.pa - t'il.par.ku)

در مثال (۸) وند مکرر تکرار دو هجاست که هجای اول کامل بیان شده ولی در هجای دوم بخشی از هجای پایه تکرار شده‌است.

ب) ساختار واجی بی‌نشان^۲: با توجه به مثال (۸) وند مکرر به ساختار واجی و نوایی بی‌نشان تمایل دارد. هجای دوم جزء مکرر یک هجای باز بدون پایانه است (کاگر، ۲۰۰۴: ۱۹۶). در مثال (۸) پیشوند مکرر یک گام دوهجایی^۳ است. این محدودیت در نظریه بهیئگی به صورت (جزء مکرر دوهجایی) طرح شده‌است (کاگر، ۲۰۰۴: ۱۹۶).

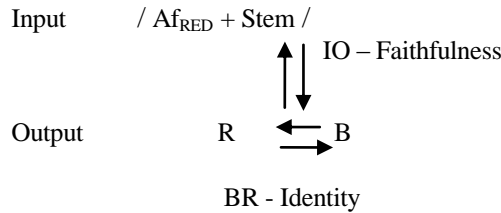
ج) همانندی^۴: جزء مکرر تمایل دارد همانندی واجی و آوایی خود را با پایه حفظ کند. اصرار بر همانندی جزء مکرر و پایه ممکن است باعث از بین رفتن شفافیت عملکرد فرایندهای واجی شود (کاگر، ۲۰۰۴: ۱۹۸-۲۰۰).

مکارتی و پرینس (۲۰۰۴ و ۱۹۹۴) و کاگر^۵ (۲۰۰۴) برای فرایند تکرار نظریه تناظر ارائه دادند. این نظریه می‌گوید الگوی تکرار از تعامل سه نوع محدودیت ایجاد می‌شود: الف) محدودیت خوش‌ساختی^۶ که محدودیت‌های نشان‌داری را رمزگذاری می‌کنند؛ ب) محدودیت وفاداری که مستلزم همانندی صورت‌های واژگانی در زیرساخت و روساخت‌اند؛ ج) محدودیت همانندی (جزء مکرر- پایه)^۷ که مستلزم همانندی بین جزء مکرر و پایه است (کاگر، ۲۰۰۴: ۲۰۰).

نظریه تناظر را اولین بار مکارتی و پرینس (۱۹۹۵) معرفی کردند و در آثار کاگر (۲۰۰۴: ۲۰۱)، کاتمبا^۸ و استانهم^۹ (۲۰۰۶: ۲۱۴) و مکارتی (۲۰۰۴: ۸۶-۸۷) بررسی شد. انگاره مبنای فرایند تکرار با نمودار (۱) نشان داده شده‌است:

1. invariant prosodic shape
2. unmarked phonological
3. Foot-Binarity=FT-BIN
4. identity
5. Kager
6. well-formedness constraints
7. base- reduplicant- identity
8. Katamba
9. Stonham

Basic Model

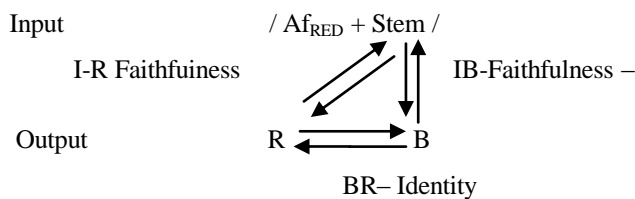


نمودار (۱): انگاره مبنای نظریه بهینگی

در انگاره (۱) دو سطح درونداد و برونداد هست. درونداد فرایند تکرار شامل وند مکرر به صورت (RED یا Af_{RED}) است که به لحاظ واجی تهی است، به علاوه ستاک^۱ که وند مکرر به به آن متصل می‌شود. دو نوع محدودیت در ساختار فرایند تکرار نقش دارد و در نمودار (۱) نشان داده نشده؛ محدودیت خوش‌ساختی که مستلزم برونداد (پایه، جزء مکرر) با ساختار بی- نشان است، و محدودیت انطباق^۲ که مستلزم آن است که پایه و جزء مکرر از لبه‌های سازه نوایی خاص به هم بچسبند (کاگر، ۲۰۰۴: ۲۰۱).

مکارتی و پرینس (۱۹۹۵: ۲۵) و مکارتی (۲۰۰۴: ۸۶) برای نظریه بهینگی انگاره کامل‌تری ارائه داده‌اند.

Full Model



نمودار (۲): انگاره کامل نظریه بهینگی

تفاوت اصلی دو نمودار در این است که محدودیت‌های وفاداری جزء مکرر- درونداد (ستاک) در انگاره کامل وجود دارد اما در انگاره پایه وجود ندارد.

با توجه به تعاریفی که مکارتی و پرینس (۱۹۹۴: ۲) و کاگر (۲۰۰۴: ۲۰۲) از دو مفهوم پایه و جزء مکرر ارائه داده‌اند، رابطه تناظر بین جزء مکرر و پایه در تکرار پیشوندی، پسوندی و میانی است (کاگر، ۲۰۰۴: ۲۰۲). جزء مکرر عبارت است از زنجیره‌ای از عناصر که تجلی آوایی تکواژ

1. stem

2. Alignment constraints

مکرر (RED) است و به لحاظ آوایی تهی است. بخش پایه برون‌داد زنجیره‌ای از عناصر است که جزء مکرر به آن متصل می‌شود (کاگر، ۲۰۰۴: ۲۰۲). با توجه به مفاهیم جزء مکرر و پایه، مفهوم تناظر^۱ را مکارتی و پرینس (۱۹۹۵: ۱۴) و کاگر (۲۰۰۴: ۲۰۳) به صورت زیر ارائه داده‌اند:

تناظر: با فرض دو زنجیره S_1 و S_2 ، تناظر رابطه R است بین عناصر زنجیره S_1 و عناصر زنجیره S_2 .

متناظر^۲: عنصر α عضوی از S_1 ($\alpha \in S_1$) و عنصر β عضوی از S_2 ($\beta \in S_2$) متناظر یکدیگرند، اگر بین α و β (اعضای S_1 و S_2) رابطه تناظر R وجود داشته باشد ($\alpha R \beta$). کاگر (۲۰۰۴: ۲۰۴) با توجه به نظر مکارتی و پرینس (۱۹۹۵) می‌گوید عنصری که در رابطه تناظر قرار می‌گیرند می‌توانند اشکال مختلفی داشته باشند. رابطه تناظر ممکن است بین موراه^۳، هجاها و یا حتی بین مشخصه‌های متمایز عناصر نیز برقرار باشد. از سوی دیگر، رابطه تناظر نه تنها بین پایه و جزء مکرر (B-R) برقرار است، چنانچه مکارتی و پرینس (۱۹۹۳) مطرح کردند، بلکه بین برون‌داد و برون‌داد (I-O) که با عنوان وفاداری می‌شناسیم و یا حتی بین برون‌دادهایی که به لحاظ صرفی با هم مرتبط هستند (O-O) نیز برقرار است.

(مکارتی و پرینس، ۱۹۹۵: ۱۴) و (کاگر، ۲۰۰۴: ۲۰۵) سه نوع محدودیت اصلی در نظریه تناظر برای فرایند تکرار مطرح کرده‌اند: الف) محدودیت‌های بیشینگی^۴؛ ب) محدودیت‌های وابستگی^۵؛ ج) محدودیت‌های همانندی.

الف) محدودیت بیشینگی: هر عنصر S_1 در S_2 متناظری دارد. نمونه‌های خاص محدودیت بیشینگی شامل رابطه تناظر درون‌داد- برون‌داد محدودیت بیشینگی^۶، هر عنصری در درون‌داد تناظری در برون‌داد دارد (بدون حذف واجی) به این مفهوم است که هیچ عنصری از درون‌داد (ستاک) نباید در برون‌داد (پایه) حذف شود. و رابطه دیگر، رابطه تناظر پایه - جزء مکرر، محدودیت بیشینگی. هر عنصر پایه متناظری در جزء مکرر دارد (تکرار ناقص مجاز نیست) (کاگر، ۲۰۰۴: ۲۰۵).

ب) محدودیت وابستگی: هر عنصری در S_2 متناظری در S_1 دارد (S_2 وابسته است به S_1). محدودیت وابستگی شامل رابطه تناظر در (پایه- جزء مکرر)، محدودیت وابستگی (DEP B-R)

-
1. correspondence
 2. correspondents
 3. moras
 4. MAXIMALITY/MAX
 5. DEPENDENCE/DEP
 6. MAX-IO

که هر بخشی از جزء مکرر متناظری در پایه دارد، به این معناست که در جزء مکرر نباید هیچ عنصری اضافه شود که در پایه وجود ندارد. در رابطه تناظر درونداد-برونداد، محدودیت وابستگی هر جزء از برونداد متناظری در درونداد دارد (بدون درج واج) (کاگر، ۲۰۰۴: ۲۰۸ و مکاری، ۱۹۹۵: ۱۶).

ج) محدودیت همانندی: α عنصری از S_1 متناظر β عنصری از S_2 باشد اگر α دارای مشخصه $[\gamma F]$ باشد β نیز باید دارای مشخصه $[\gamma F]$ باشد. محدودیت‌های همانندی پایه-جزء مکرر IDENT-BR (F)، جزء مکرر متناظری از یک پایه $[\gamma F]$ عناصری هستند $[\gamma F]$ یا همانندی درونداد-برونداد IDENT-IO (F) تناظر برونداد از یک درونداد $[\gamma F]$ عناصری هستند مانند $[\gamma F]$ (کاگر، ۲۰۰۴: ۲۰۸).

در ابتدای پیدایش نظریه بهینگی، مکاری و پرینس (۱۹۹۳) برای اولین بار محدودیت انطباق تعمیم‌یافته را معرفی و بدین گونه تعریف کردند:

انطباق تعمیم‌یافته، انطباق $(cat_1, Edge_1 : cat_2, Edge_2)$ = به ازای تمام مقادیر مقوله cat_1 مقوله‌ای مانند cat_2 وجود دارد، به طوری که لبه $Edge_1$ از مقوله cat_1 بر لبه $Edge_2$ از مقوله cat_2 منطبق شود.

cat_1 و cat_2 یا مقوله‌های دستوری هستند یا مقوله‌های نوایی.

$Edge_1$ و $Edge_2$ می‌توانند لبه راست یا لبه چپ مقوله باشند (کاگر، ۲۰۰۴: ۱۱۸).

۵- فرایند تکرار در گویش کردی کلهری

واژه‌های مکرر در کلهری را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) تکرار کامل، ب) تکرار ناقص. هر کدام نیز به انواعی تقسیم می‌شوند.

۵-۱- تکرار کامل

تکرار کامل فرایندی است واژ-واجی که در آن تمام پایه تکرار می‌شود (کاتمبا، ۲۰۰۶: ۱۸۱) که این نوع را می‌توان به انواع «افزوده»، «نافزوده» و «پژواکی»^۱ تقسیم کرد.

۵-۱-۱- تکرار کامل نافزوده

در این فرایند، کلمه پایه کاملاً تکرار و به‌عنوان جزء مکرر به پایه اضافه می‌شود، مانند: /pâ.pâ/ (تعلل کردن)؛ /dæs. dæs/ (سهل‌انگاری)

1. echo

با توجه به ساختار چنین واژه‌هایی که پایه به‌عنوان جزء مکرر تکرار می‌شود، دو محدودیت بیشینگی (درونداد- برون داد) و محدودیت بیشینگی (پایه- جزء مکرر) با محدودیت نشان‌داری در رقابت هستند و محدودیت نشان‌داری در مرتبه پایین‌تری از محدودیت‌های خانواده بیشینگی قرار می‌گیرند، ولی محدودیت‌های خانواده بیشینگی در مرتبه بالاتری قرار دارند تا مانع حذف عناصر پایه شوند. مرتبه‌بندی محدودیت‌های تناظر و نشان‌داری در ساخت‌واژه‌های مکرر با پایه ساخت هجای CV مانند شکل (۱) است:

(۱) م. بیشینگی درون‌داد- برون‌داد، م. بیشینگی پایه- جزء مکرر << م. واژه پایانی

تعامل این محدودیت‌ها در ساخت‌واژه /pâ.pâ/ (تعلل کردن) در تابلوی (۱) آمده‌است.

تابلوی (۱) مرتبه‌بندی محدودیت‌های بیشینگی و نشان‌داری در ساخت‌واژه /pâ.pâ/

MAX I-O , MAX B-R >> *v#

/pâ +RED	MAX I-O	MAX B-R	v#
a. pâ.pâ			*
b. pâ.p		*!	
c. p.pâ	*!		*

می‌بینیم که از سه گزینه رقیب در بخش ارزیاب، تنها گزینه a به‌عنوان گزینه بهینه پذیرفته شده‌است، زیرا فقط یک تخطی کمینه از محدودیت «واژه پایانی» داشته‌است. این محدودیت در مرتبه‌بندی با محدودیت‌های دیگر در پایین‌ترین مرتبه قرار دارد. گزینه‌های b و c هر کدام به ترتیب یک تخطی مهملک از محدودیت‌های بیشینگی پایه- جزء مکرر داشته‌اند که در بخش ارزیاب به‌عنوان گزینه بهینه پذیرفته نشده‌اند.

۵-۱-۲- تکرار کامل افزوده

در این فرایند، علاوه بر تکرار کامل پایه، یک تکواژ دستوری میان پایه و جزء مکرر یا در پایان جزء مکرر قرار می‌گیرد و معنایش به کلمه مکرر افزوده می‌شود. مثلاً واژه /dæs/ هم در فرایند تکرار کامل نوافزوده /dæs-dæs/ به معنی «تأخیر کردن» و هم در فرایند تکرار کامل افزوده /dæs-wæ-dæs/ به معنی «دست به دست شدن» شرکت دارد (جلیلیان، ۱۳۸۵: ۴۰۰ و ۴۰۳).

۵-۱-۲-۱- تکرار کامل افزوده میانی

در ساخت‌واژه‌های مکرر افزوده میانی، بین پایه و جزء مکرر یکی از حروف اضافه /wæ/ (به)، /læ/ (در) یا بینوندهای /â/، /æ/ و /læ/ قرار می‌گیرد.

در تکرار کامل افزوده محدودیت‌های بیشینگی در مرتبه‌ای بالاتر از محدودیت‌های نشان‌داری قرار می‌گیرند و میانوندهایی که به این واژه‌ها اضافه می‌شوند فاقد آغازه‌اند و محدودیت نشان‌داری آغازه از محدودیت‌های تخطی‌ناپذیر است و تخطی از آن تخطی مهلک به حساب می‌آید. این محدودیت مانع تشکیل هجای بدون آغازه می‌شود. بنابراین در مرتبه‌بندی رتبه بالاتری دارد، حتی بالاتر از محدودیت تناظر. در این دسته از واژه‌ها دو محدودیت دیگر با محدودیت‌های بیشینگی در تعامل‌اند: محدودیت آغازه و محدودیت «انطباق- راست (پایه- هجا)». یعنی محدودیت انطباق- راست (پایه- هجا) = حاشیة راست پایه باید با حاشیة راست هجا تطبیق کند. در نتیجه رتبه‌بندی محدودیت‌ها بدین صورت خواهد بود:

مح. آغازه << مح. وفاداری درون‌داد، مح. همانندی پایه - جزء مکرر >> مح. انطباق راست (پایه- هجا << مح. خوش‌ساختی.

تابلوی (۲) مرتبه‌بندی محدودیت‌های بیشینگی و نشان‌داری در ساخت‌واژه /dürâ dür/ ONSET >> MAX I-O, MAX B-R >> ALIGN-R(B- σ) >> NO CODA

/dür + -â- +RED/	ONSET	MAX I-O	MAX B-R	ALIGN-R (B- σ)	NO CODA
a.dü.râ- <u>dür</u>				*	*
b.dür- <u>dür</u>		*!			**
c.dür-â- <u>dür</u>	*!				**
d.dü.râ- <u>dü</u>			*!	*	

تابلوی (۲) نشان می‌دهد که گزینه a یک تخطی کمینه از محدودیت بی‌پایانه و یک تخطی کمینه از محدودیت انطباق- راست (پایه- هجا) داشته‌است، ولی به دلیل ارضای محدودیت‌های آغازه و بیشینگی به عنوان محدودیت بهینه شناخته می‌شود.

۵-۲-۲- تکراری کامل افزوده پایانی

در این نوع فرایند تکرار پس از تکرار پایه، پسوندی به واژه مکرر اضافه می‌شود. در کلهری پسوندهای /ân/، /yæ/، /æki/، /æ/ و /i/ به پایان جزء مکرر اضافه می‌شوند و معنای خاصی به واژه مکرر اضافه می‌کنند. مرتبه‌بندی محدودیت‌ها در تکرار کامل افزوده پایانی مانند تکرار کامل افزوده میانی است، این مرتبه‌بندی در شماره (۲) نشان داده می‌شود.

(۲) م. بیشینگی درون‌داد- برون‌داد، م. بیشینگی پایه- جزء مکرر << م. واکه پایانی

رقابت این محدودیت‌ها را در ساخت‌واژه /nuwâ.nuwâ.yæ/ که پایه آن ساخت cv.cv دارد می‌توان با تابلوی (۳) نشان داد.

تابلوی (۳) مرتبه‌بندی محدودیت‌های بیشینگی و نشان‌داری در ساخت‌واژه /nuwâ.nuwâ.yæ/ MAX IO , MAX B-R >> *v#

/ nuwâ+RED+yæ	MAX I-O	MAX B-R	*v#
a. nu.wâ- nu.wâ- yæ		*	*
b. nu.wâ- nu.wâ	*!		*
c. nuw- nu.wâ- yæ	*!		*
d. nu.wâ- nu. yæ		*!	*

تابلوی (۳) نشان می‌دهد که گزینه a با وجود یک تخطی کمینه از محدودیت واکه پایانی از میان چهار گزینه رقیب گزینه بهینه است.

۵-۱-۳- تکرار پژواکی

در کلهری تکرار کامل پژواکی دو گونه است: همخوان آغازی پایه در جزء مکرر تغییر می‌کند؛ واکه هجای اول پایه در جزء مکرر تغییر می‌یابد. اکنون ساخت‌واژه /ʔâžin wežin/ را با توجه به محدودیت‌های بهینگی در تابلوی (۴) بررسی می‌کنیم. در این واژه، بخش پایه /wežin/ به معنی «وجین کردن» است، جزء مکرر /ʔâžin/ در کنار پایه قرار گرفته‌است، به‌تنهایی معنی مستقلی ندارد ولی معنی دقت و توجه را به پایه اضافه می‌کند. تعامل محدودیت‌های همانندی و نشان‌داری محل تولید در ساخت‌واژه /ʔâžin wežin/ را می‌توان در تابلوی (۴) نشان داد.

تابلوی (۴) مرتبه‌بندی محدودیت‌های همانندی و نشان‌داری در ساخت‌واژه /ʔâžin wežin/ IDENT I-O_(pl.) >> *Lab >> *Glottal >> IDENT B-R_(pl.)

RED+e- + wežin	IDENT I-O _(pl.)	*Lab	*Gl	IDENT B-R _(pl.)
a. ʔâ.žī.ne- we.žin		*	*	*
b. ʔâ.žīne-ʔâ.žin	*!		**	
c. we.žīne- we.žin		**		

تابلوی (۴) نشان می‌دهد که گزینه a با ارضای محدودیت همانندی درون‌داد- برون‌داد جایگاه تولید و تخطی کمینه از محدودیت لبی و چاکنایی بودن گزینه بهینه معرفی شده‌است.

یکی از واژه‌هایی که در آن همخوان آغازی پایه به همخوان انسدادی لبی واکدار /b/ تبدیل شده، واژه /kâre.bâr/ است. در این واژه محدودیت‌های نشان‌داری جایگاهی «^{*}قدامی» و «^{*}لبی» با محدودیت‌های بیشینگی و وابستگی در تعامل‌اند. تعامل این محدودیت‌ها در واژه /kâre.bâr/ به صورت تابلوی (۵) است.

تابلوی (۵) مرتبه‌بندی محدودیت‌های بیشینگی و نشان‌داری در ساخت‌واژه /kâre.bâr/

MAX I-O >> *Dor >> *Lab >> MAX B-R , DEP B-R

/kær+-e-+{b}-RED	MAX I-O	*Dor	*Lab	MAX B-R	DEP B-R
a.kâ.re-bær		*	*	*	*
b.kâre-kâr	*!	**			
c.bâre-bâr	*!		**		*

تابلوی (۵) نشان می‌دهد که گزینه a از محدودیت‌های «^{*}قدامی»، «^{*}لبی»، بیشینگی پایه جزء مکرر و همانندی پایه- جزء مکرر تخطی کمینه داشته، ولی به دلیل ارضای محدودیت‌های بیشینگی درون‌داد- برون‌داد به‌عنوان گزینه بهینه معرفی شده‌است.

۵-۲- تکرار ناقص

در کلهری تکرار ناقص به پیشوندی و پسوندی تقسیم می‌شود و هر دسته انوعی دارد.

۵-۲-۱- تکرار ناقص پیشوندی

در کلهری واژه‌هایی که با فرایند تکرار ناقص پیشوندی ساخته می‌شوند دو دسته‌اند: تکرار پایه همراه با حذف واج پایانی پایه؛ تکرار همخوان آغازی پایه به همراه یک هجای ثابت.

(الف) تکرار پایه همراه با حذف واج پایانی پایه

در این دسته، پایه بعد از حذف واج پایانی که معمولاً یک مصوت است پیش از پایه به‌عنوان جزء مکرر قرار می‌گیرد که باعث تغییر معنای پایه می‌شود. در تمام زبان‌ها مخصوصاً در فرایند تکرار ناقص ترجیح داده می‌شود که جزء مکرر یا یک هجای «بی‌پایانه» و یا دوتایی باشد، یعنی یا یک هجای سنگین «دومورایی» باشد و یا یک گام دوهجایی که اغلب تکیه بر روی هجای دوم است (حیدرپور بیدگلی، ۱۳۹۰: ۲۱۸).

مکارتی (۲۰۰۸: ۲۲۶) یک محدودیت مطرح کرده‌است که هر دو نوع ساخت هجایی تکرار ناقص را در بر می‌گیرد: FT-BIN (μ), FT-BIN (σ). کاگر (۲۰۰۴: ۲۱۷) دو محدودیت جداگانه

در نظر گرفته‌است: برای دومورایی بودن جزء مکرر، محدودیت «جزء مکرر- هجای دومورایی (RED= $\sigma\mu\mu$)»، و برای جزء مکرر دوهجایی محدودیت گام دوتایی (FT-BIN).

برای تحلیل واژه‌های این بخش، صورت تعدیل‌شده محدودیتی که کاگر (۲۰۰۴) برای جزء مکرر دومورایی استفاده نموده، برای جزء مکرر استفاده می‌شود که به شکل RED = $\sigma\sigma$ است. محدودیت دیگر نظریه بهینگی که در ساخت این واژه‌ها نقش دارد، محدودیت ضد تعداد زیاد هجا (*هجا) است که مانع تشکیل زیاد هجا در واژه می‌شود. با توجه به مرتبه‌بندی بیشینگی، این محدودیت از حذف عناصر یا هجاها جلوگیری می‌کند و محدودیت‌های نشان‌داری باید به شکلی باشد که در بافت «ظهور ساخت بی‌نشان جلوگیری کند». با توجه به ساختار این واژه‌ها که پیشوند مکرر در آنها دوهجایی است، مرتبه‌بندی محدودیت‌ها بدین صورت است:

(۳) وفاداری برون‌داد- درون‌داد << نشان‌داری >> وفاداری جزء مکرر- پایه

م. بیشینگی درون‌داد- برون‌داد << م. * هجا >> م. جزء مکرر = هجای دومورایی / م. جزء مکرر = دوهجا << م. بی‌پایانه << م. بیشینگی پایه- جزء مکرر

MAX I-O >> * σ >> RED = $\sigma\mu\mu$ >> NO CODA >> MAX B-R

در یک نوع از ساخت‌های تکرار ناقص پیشوندی مانند واژه /meš- me.šæ/ (نوعی بیماری) واج پایانی پایه کاسته شده و به‌عنوان جزء مکرر به پایه اضافه می‌شود و این جزء مکرر به تنهایی مهمل و بی‌معنی است ولی مفهوم تداوم و تأکید به پایه می‌افزاید. مرتبه‌بندی این محدودیت‌ها را در ساخت‌واژه /meš- me.šæ/ می‌توان به شکل تابلوی (۶) نمایش داد.

تابلوی (۶) مرتبه‌بندی محدودیت‌ها در ساخت‌واژه مکرر /meš- me.šæ/

MAX I-O >> * σ >> RED = $\sigma\mu\mu$ >> NO CODA >> MAX B-R

Input: /Red+ me šæ	MAX I-O	* σ	Red= $\sigma\mu\mu$	NO-CODA	Max-BR
a. meš- me.šæ			***	*	*
b. meš – meš	*!		**	**	**
c. mešæ+ mešæ			***!*		

تابلوی (۶) نشان می‌دهد که از بین گزینه‌های رقیب، گزینه a با ارضای محدودیت‌های بیشینگی درون‌داد- برون‌داد و محدودیت «جزء مکرر = هجای دومورایی» و تخطی کمتر از محدودیت «*هجا» تنها یک تخطی کمینه از دو محدودیت «بیشینگی پایه- جزء مکرر» و محدودیت «بدون پایانه»، در بخش ارزیاب به‌عنوان گزینه بهینه پذیرفته شده‌است.

ب) تکرار همخوان آغازی پایه + نیم‌هجاء

در چنین ساختاری فقط همخوان آغازی پایه یا همخوان و واژه آغازی از پایه تکرار می‌شود، مانند واژه /čele. ču/ (چوب و چیزهای چوب مانند) که در آن محدودیت‌های بیشینگی و نشان‌داری با هم در تعامل‌اند، و این تعامل را می‌توان در تابلوی (۷) نشان داد.

تابلوی (۷) تعامل محدودیت‌های بیشینگی و نشان‌داری در ساخت‌واژه /čele. ču/

MAX I-O >> RED=σμμ >> [-High]>> MAX B-R, DEP B-R

/RED-[el]+e-+ ču	MAX I-O	RED=σμμ	[-High]	MAX B-R	DEP B-R
a. če.le- ču			**	*	**
b. če.le. čel	*!		***		
c. ču- ču	*!*	*			

تابلوی (۷) نشان می‌دهد که گزینه a با وجود تخطی از محدودیت‌های «-افراشته» و بیشینگی پایه-جزء مکرر و وابستگی پایه-جزء مکرر به‌عنوان گزینه بهینه شناخته شده، زیرا محدودیت‌های دارای مرتبه بالاتر را ارضا نموده‌است.

۵-۲-۱- تکرار ناقص پسوندی

در کلهری دو نوع تکرار ناقص پسوندی وجود دارد: تکرار همخوان آغازی پایه؛ تکرار پایه با حذف واج پایانی

(الف) تکرار همخوان آغازی پایه

در این فرایند همخوان آغازی پایه در ابتدای جزء مکرر قرار می‌گیرد و معنای «مثل اینها» به پایه اضافه می‌کند: /pære.pu/، /qærde.qünæ/، /pire.pâtâr/، /pæxše.pelâ/، /pærte.pelâ/ که جزء مکرر تک‌هجایی است، در سایر واژه‌ها با این ساختار جزء مکرر دوهجایی است و در جزء مکرر این واژه‌ها گرایش به دوهجایی بودن وجود دارد. پس شاهد ظهور «ساخت بی‌نشان» هستیم و گرایش به پیشین بودن و افراشته‌گی بیشتر است که بی‌نشان‌ترین واژه‌ها هستند. مرتبه‌بندی محدودیت‌ها در این واژه‌ها بدین صورت است:

(۴) وفاداری برون‌داد- درون‌داد << نشان‌داری >> وفاداری جزء مکرر- پایه

م. بیشینگی درون‌داد- برون‌داد << م. جزء مکرر= هجای دوم‌رایی / جزء مکرر= گام دو هجایی << م. * -

افراشته << م. * [-پسین] << م. بیشینگی پایه- جزء مکرر، م. وابستگی جزء مکرر- پایه

MAX I-O >> RED=σμμ/σσ >> *[-High]>> *[Back] >> MAX B-R, DEP B-R

تعامل این محدودیت‌ها در واژه /pæxše.pelâ/ به شکل تابلوی (۸) نشان داده می‌شود.

تابلوی (۸) مرتبه‌بندی محدودیت‌های بیشینگی وابستگی و نشان‌داری در ساخت‌واژه /pæxše.pelâ/ MAX I-O >> RED= σσ >> *[-High] >> *[Back] >> MAX B-R, DEP B-R

/pæxš+e-+ RED - {/lâ/}	MAX I-O	RED= σσ	[-High]	*[Back]	MAX B-R	DEP B-R
a. pæx.še-pe.lâ			****	*	**	*
b. pæx.š- pæxš	*!	*	**			
c. pæx.še.pel	*!	*	***		*	

تابلوی (۸) نشان می‌دهد گزینه a با ارضای محدودیت‌های بالاتر در بخش ارزیاب به‌عنوان گزینه بهینه پذیرفته شده‌است ولی گزینه b و c به دلیل تخطی مهملک از محدودیت بیشینگی درونداد- برون داد گزینه بهینه شناخته نشده‌اند.

(ب) تکرار پایه همراه با حذف مصوت پایانی /æ/

در این نوع تکرار ناقص پسوندی، فقط مصوت پایانی پایه؛ /æ/ حذف می‌شود و به‌عنوان جزء مکرر بعد از پایه قرار می‌گیرد. این ساختار بیشترین بسامد را در واژه‌های تکرار ناقص دارد و بیشتر نام‌آواها را در بر می‌گیرد. نیز جزء مکرر بعد از پایه قرار می‌گیرد و به صورت ناقص تکرار می‌شود، مانند: واژه‌های /xæ.næ-xæn/ (در حال خندیدن)، /xetæ.xet/ (یوآش یوآش راه رفتن) /zeræ. zer/ (سروصدا). در ساخت این نوع محدودیت‌های بیشینگی و نشان‌داری با هم در تعامل‌اند. این مرتبه‌بندی به صورت شماره (۵) است.

(۵) وفاداری برون‌داد- درونداد << نشان‌داری >> وفاداری جزء مکرر- پایه

م. بیشینگی درونداد- برون‌داد << م. جزء مکرر= هجای دومواری << م. واکه پایانی << م. بیشینگی پایه- جزء مکرر

MAX I-O >> *σ >> RED = σμμ >> *V# >> MAX B-R

تابلوی (۹) مرتبه‌بندی محدودیت‌های بیشینگی و نشان‌داری در ساخت‌واژه مکرر «/xænæ.xæn/»

MAX I-O >> RED= σμμ >> *V# >> MAX B-R

/ xænæ +RED	MAX I-O	RED= σμμ	*V#	MAX B-R
a. xæn.næ-xæn				*
b. xæn- xæn	*!			
c. xæn.næ- xæn.næ		*!	*	
d. xæn-xæn	*!	*!	*	

چنانکه می‌بینیم گزینه a تنها یک تخطی کمینه از محدودیت بیشینگی پایه- جزء مکرر داشته و در بخش ارزیاب به‌عنوان گزینه بهینه انتخاب شده‌است.

۶- نتیجه‌گیری

فرایند تکرار، کاربرد زیادی در گویش کردی کلهری دارد و گویشوران در صورت نیاز از این فرایند استفاده می‌کنند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد در این گویش، فرایند تکرار به دو صورت کامل و ناقص دیده می‌شود. واژه‌های مکرر کامل کلهری را می‌توان به انواع افزوده، نافزوده و پژواکی تقسیم نمود. تکرار کامل افزوده، شامل تکرار کامل افزوده میانی و پایانی است. در کلهری، تکرار ناقص را می‌توان به پیشوندی و پسوندی تقسیم کرد. واژه‌های مکرر ناقص پیشوندی از راه حذف یک یا چند واج پایه و تکرار آن به‌عنوان پیشوند ساخته می‌شوند. با توجه به گونه معیار نظریه بهینگی که به نظریه تناظر شهرت دارد، می‌توان فرایند ساخت‌واژه تکرار را در گویش کردی کلهری تحلیل نمود. در این نظریه با توجه به مرتبه‌بندی محدودیت‌های جهانی که رتبه‌بندی آنها در زبان‌های دنیا با توجه به ساختار واژه‌های زبان‌ها متفاوت است و این تفاوت بیانگر تنوع زبان‌هاست، می‌توان فرایند ساخت‌واژه تکرار را در گویش کردی کلهری تبیین و تحلیل نمود.

منابع

- ابوالقاسمی، م. ۱۳۸۸. دستور تاریخی مختصر زبان فارسی. تهران: سمت.
- اشمیث، ر. ۱۳۸۳. راهنمای زبان‌های ایرانی نو. ترجمه ح رضایی باغبیدی. تهران: ققنوس.
- افراشی، آ. ۱۳۹۳. ساخت زبان فارسی. تهران: سمت.
- انوری، ح و احمدی گیوی. ۱۳۸۵. دستور زبان فارسی ۱. تهران: فاطمی.
- بی‌جن‌خان، م. ۱۳۸۹. واج‌شناسی نظریه بهینگی. تهران: سمت.
- جلیلیان، ع. ۱۳۸۵. فرهنگ باشور. تهران: پرسمان.
- حیدرپور بیدگلی، ت. ۱۳۹۰. «رویکرد نظریه بهینگی به فرایند تکرار با نگاهی بر واژه‌های مکرر فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی. ۳ (۱): ۴۵-۶۶.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۹۱. زبان‌شناسی نظری. تهران: سمت.
- راسخ‌مهند، م و م محمدی‌راد. ۱۳۹۲. «بررسی صوری و معنایی تکرار در گویش کردی سورانی». زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. (۳): ۱۴۶-۱۳۳.
- رخزادی، ع. ۱۳۹۰. آواشناسی و دستور زبان کردی. سنندج: کردستان.
- رضایتی کیشه‌خاله، م و ب سلطانی. ۱۳۹۴. «بررسی ساخت‌واژه‌ای، دستوری و معنایی فرایند تکرار در زبان فارسی». جستارهای ادبی. ۴۸ (۱۸۹): ۱۱۲-۸۱.
- زاهدی، م. ۱۳۸۶. «مضاعف‌سازی (تکرار) در گویش هورامی». زبان‌شناسی. ۲۲ (۴۳): ۹۸-۹۳.

- شریعت، م. ۱۳۷۵. *دستور زبان فارسی*. تهران: اساطیر.
- شقاقی، و. ۱۳۶۷. *فرایند دوگان‌سازی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه تهران.
- _____ ۱۳۷۹. «فرایند تکرار در زبان فارسی». مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی. ج ۱: ۵۱۹-۵۳۳.
- _____ ۱۳۹۱. *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- کریم‌پور، ک. ۱۳۹۰. *دستور زبان کردی کرمانشاهی*. کرمانشاه: شرافت وزیری.
- _____ ۱۳۸۰. *فرهنگ گویش کردی کلهری (کردی-فارسی)*. خه ور هه لات. کرمانشاه: صبح روشن.
- کلباسی، ا. ۱۳۹۱. *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*. تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- لازار، ژ. ۱۳۸۴. *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمه م بحرینی. تهران: هرمس.
- ماهوتیان ش. ۱۳۹۰. *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناختی*. تهران: مرکز.
- مشیری، م. ۱۳۷۹. *فرهنگ اتباع*. تهران: آگاهان دیده.
- مقربی، م. ۱۳۷۲. *ترکیب در زبان فارسی*. تهران: توس.
- نوبهار، م. ۱۳۷۲. *دستور کاربردی زبان فارسی*. تهران: رهنما.
- Aronoff, M. and Fudeman, K. 2010. *what is Morphology*, 2nd edition. Wiley Black Well.
- Inkelas, Sharon and Cheryle Zoll. 2005. *Reduplication: Doubling in Morphology*. Cambridge University press.
- Kager, R. 2004. *Optimality Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Katamba, F and Stonham, J. 2006. *Morphology*. 2nd ed. New York: Palgrave Macmillan.
- McCarthy, John. 2004. *Optimality Theory in Phonology*. Oxford: Blackwell.
- McCarthy, John and Alan Prince. 1993. "Prosodic morphology I: constraint interaction and satisfaction", at <http://roa.rutgers.edu/files/482-120>.
- _____ 2004. "The emergence of the unmarked: optimality in prosodic morphology", in John McCarthy (ed), *Optimality Theory in phonology*. 483-497. Oxford: Blackwell.
- _____ 1994. "An Overview of prosodic morphology I and II", at <http://roa.rutgers.edu/files/59-000>
- _____ 1995. *Faithfulness and reduplicative identity*. at <http://roa.rutgers.edu/files/60-000>
- Moravcsik, E.A. 1987. *Reduplication Construction*. *Universals human language*, vol. 3: word Structure, ed. J. H. Greenberg, standford, pp. 297-334.

- Prince, Alan and Paul Smolensky .2004. Optimality Theory: Constraint Interaction in Generative Grammar. Oxford: Blackwell.
- Richards, Jack C and Schmidt, Richard .2010. Longman dictionary of language teaching and applied linguistics. Fourth edition published in Great Britain.
- Sapir, Edward. 1921. Language: An Introduction to the study of speech. Newyork: Harcourt, Brace and World.
- Spencer, Andrew .1991. Morphological Theory: An Introduction to word structure in Generative Grammer. Oxford: Blackwell..

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال دوم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۴

نقدی بر مقاله «تأملی در نسخه دیوان خاقانی کتابخانه مجلس» از سعید مهدوی فر

دکتر سیف‌الدین آب‌برین^۱

تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۹۶/۵/۱۱

چکیده

نسخه‌های مختلفی از دیوان خاقانی در دست است. این اثر، تاکنون چندین بار تصحیح شده و تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، از کارهای شناخته شده است. نسخه اساس سجادی، نسخه لندن است. این نسخه، همان‌طور که سجادی اشاره کرده است، قدیمی‌ترین نسخه موجود از دیوان خاقانی است. سعید مهدوی فر در مقاله‌ای با عنوان «تأملی در نسخه دیوان خاقانی کتابخانه مجلس» به بازتصحیح برخی ابیات این تصحیح پرداخته و ضبط‌های نسخه مجلس را ارجح دانسته است. روش مهدوی فر در تصحیح دیوان خاقانی در مقاله، علمی و منتقدانه است. این روش تصحیح، مبتنی بر چند معیار شناخته شده همچون اصالت تصویری، اصالت بدیعی و اصل قرینگی است. با وجود روش دقیق و علمی، مؤلف مقاله در انطباق این معیارها با نسخه‌ها دچار برخی لغزش‌ها شده است. در این مقاله، سعی بر آن است تا اصالت نسخه لندن و ارجحیت ضبط‌های آن در تصحیح سجادی اثبات و نظر مهدوی فر در جعلی بودن و اصالت نداشتن این نسخه رد گردد.

واژگان کلیدی: دیوان خاقانی، نسخه لندن، نسخه مجلس، مهدوی فر

✉ doctorabbarin@yahoo.com

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه

۱- مقدمه

این نوشتار نقدی بر مقاله «تأملی در نسخه دیوان خاقانی کتابخانه مجلس» از سعید مهدوی‌فر در مجله پیام بهارستان است. مؤلف در این مقاله تلاش کرده با تکیه بر چند معیار نویافته در شعر خاقانی؛ اصالت تصویری، اصالت بدیعی و لفظی و اصل قرینگی، برخی ابیات دیوان خاقانی تصحیح ضیاء‌الدین سجادی براساس نسخه بریتیش میوزیوم (نسخه ل) را دوباره تصحیح کند و در این مورد، تکیه و تأکید بر ضبط‌های نسخه مجلس (مچ) داشته‌است. وی تلاش کرده همزمان با تأکید بر سه اصل مذکور در انتخاب ضبط‌ها، اصالت نسخه مجلس را گوشزد کند و این نسخه را اصلی‌ترین نسخه دیوان خاقانی بداند. وی در این زمینه نوشته: «هم از این روی می‌توان گفت معتبرترین نسخه دیوان خاقانی، همین نسخه مجلس (مچ) است» (مهدوی‌فر، ۱۳۹۱: ۲۹۲). در ادامه نیز بدون ذکر منبع متذکر شده که بعضی در اصالت نسخه لندن (ل) تردید داشته‌اند و «امروز سخن از جعلی بودن این نسخه نیز در میان است» (همان: ۲۹۲).

در مقاله پیش رو سعی شده‌است با تکیه بر معیارهای نویافته مهدوی‌فر هم اصالت نسخه لندن و هم صحت و اعتبار ضبط‌ها و تصحیحات سجادی اثبات گردد. برخلاف نظر مؤلف ضبط‌های سجادی با تأکید بر نسخه ل، هم معنای درستی دارند و هم با تکیه بر سه اصل مؤلف، ضبط‌هایی دقیق و ارجح‌اند و نسخه ل بهترین و معتبرترین نسخه دیوان خاقانی است. معیارهای نویافته مهدوی‌فر معیارهایی اصیل در تصحیح دیوان خاقانی‌اند و با ویژگی‌های زبانی و سبکی هنر خاقانی در هماهنگی تام و تمام‌اند و انتخاب این معیارها ریشه در بررسی عالمانه و هوشمندانه مؤلف در دیوان خاقانی دارد، لیکن این معیارها بیش از آنکه در نسخه مجلس قابل انطباق باشد، در نسخه لندن مشهود است و می‌توان گفت مهدوی‌فر با اینکه در انتخاب معیارها برای تصحیح اصیل و علمی دقیق بوده ولی در انطباق معیارها با نسخه‌های دیوان خاقانی دچار خطا شده‌است. این پژوهش علاوه بر بررسی و نقد تصحیحات مقاله مذکور، شاهد‌های دیگری از دیوان خاقانی آورده تا روشن کند معیارهای مقاله با نسخه مجلس انطباق ندارد و نسخه لندن تناسب بیشتری با این معیارها دارند.

پیشینه تحقیق

دربارۀ تصحیح سجادی، چند مقاله نوشته شده‌است: «نگاهی به دیوان خاقانی تصحیح سیدضیاء‌الدین سجادی براساس معیارهای نویافته» و «اصالت تصویری مهم‌ترین معیار در تصحیح دیوان خاقانی» از سعید مهدوی‌فر؛ «بازخوانی و تصحیح ابیاتی از قصیده بغدادیه

خاقانی (بر مدار نسخ چاپی)» از هادی درزی رامندی و ناصر چکنژادیان در مورد تصحیح قصاید عربی خاقانی و نقصان‌های آن؛ مطالب ترکی در وبگاه «فصل فاصله» در اشاره به تصحیحات و ضبط‌های نسخ دیوان خاقانی، نیز «یک ممدوح ناشناخته خاقانی و نکته‌ای مهم درباره نسخه لندن» درباره نسخه لندن؛ «ضرورت توجه به تصحیف در تصحیح اشعار عربی خاقانی» از یوسف اصغری بايقوت و «بازخوانی بیتی از خاقانی (تأملی در مفهوم «دوگروهی» و «گروه» در شعر خاقانی» از علی محمد گیتی‌فروز؛ «تصحیح دو تصحیف در دیوان خاقانی» از سید احمد پارسا؛ «تصحیح و تحلیل چند تصحیف در شعر خاقانی» از عبدالرضا سیف و مجید منصور؛ «دیده آهوی دشت» از علیرضا حاجیان‌نژاد در تصحیح و تحلیل بیتی از خاقانی. این مقاله، از یک سو، معیارهای نویافته مهدوی فر و علمی بودن این معیارها را در تصحیح دیوان خاقانی تأیید و از سویی، با نقد شیوه کاربست این معیارها، که دقیق و سنجیده نیست اصالت نسخه لندن را اثبات کرده و در اصالت نسخه مجلس که مهدوی فر آن را معتبرترین نسخه دیوان خاقانی دانسته، با ذکر شواهد و مطالعه علمی و انتقادی تردید کرده‌است.

● چيست عاشق را جز آن کاتش دهد پروانه‌وار اولش قرب و میانه سوختن و آخر فنا

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱)

نسخه مج «پروانه را» آورده و مهدوی فر این ضبط را برگزیده‌است و دلایل خود را سامان یافتن بافت دستوری و غنای تصویری دانسته، حال آنکه در ضبط «پروانه را» معنایی از بیت استخراج نمی‌شود؛ عاشق پروانه را آتش دهد؟ ضبط «پروانه‌وار»، ضبط نسخه ل ارجح است. عاشق نیز همچون پروانه خود را نابود می‌کند و مراحل نابود کردن، همچون پروانه، نزدیک شدن به آتش و سوختن و فنا شدن است. «پروانه‌وار» ناقض اصالت تصویری بیت نیست. در بیت، مفعول؛ «وجود خود را» حذف، و سبب نابسامانی بافت دستوری شده‌است.

در بیت زیر نیز مؤلف ضبط نسخه مج؛ «تیسند» را ارجح دانسته‌است:

● مغزشان در سر بیاشوبم که پیلند از صفت پوستشان از سر برون آرم که پیسند از لقا

(همان: ۱۸)

نسخه ل و ص، ضبط «پیسند»، و نسخه ط، «مارند از لقا» آورده‌است. مؤلف سه دلیل برای ارجحیت ضبط نسخه مج آورده که هر سه بی‌اساس‌اند. دلیل اول اینکه شاعر، خصمان را به «تیس» مانند کرده. وی نوشته: «خصمان را به تیس مانند می‌کند که ظاهر و لقایی به ظاهر نیکو دارند» (مهدوی فر، ۱۳۹۱: ۲۹۳). مؤلف دلیل قانع‌کننده‌ای نمی‌آورد. وی به زیبایی

ظاهری تیس اشاره کرده، تیس به صفت زشتی یا زیبایی در ادبیات فارسی شناخته شده نیست، اما پیس و برص مایه زشتی پوست می‌شود و شاعر دشمنان خود را در زشتی به مبتلایان به این بیماری پوستی مانند و بدین شکل قرینه‌سازی کرده. در مصراع اول در صفت و باطن زشت‌اند و در مصراع دوم در ظاهر. براین اساس اصل قرینگی نیز در بیت رعایت می‌شود؛ زشتی صفت (درون) و زشتی لقا (ظاهر) قرینه‌اند. بیت با این ضبط، معنای مناسبی هم دارد. مؤلف، دلیل دوم را تناسب بین پوست و تیس می‌داند و اشاره می‌کند که پوست تیس را از راه سرش بیرون می‌آورند که این دلیل نیز نمی‌تواند قانع‌کننده باشد. دلیل سوم برای ترجیح «تیس» نیز شاهد مثالی از دیوان خود شاعر است:

چون ارقم از درون همه زهرند و از برون جز تیس رنگ‌رنگ و شکال شکن نیند

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۷۴)

در این بیت نیز، سجادی ضبط نسخه ل را که «پیس» است برگزیده و این ضبط ارجح است. مؤلف در اینجا نیز توجه نداشته که «تیس» به رنگارنگی شناخته نیست بلکه ضبط درست «پیس» است و «رنگ‌رنگ» اشاره به رنگارنگی پوست مبتلایان به این بیماری دارد. علاوه بر این، کلمه «پیس» می‌تواند نفاق و دورویی و عدم سنخیت ظاهر و باطن را نیز تداعی کند. براین اساس ضبط نسخه ل ارجح است. «پیس» در ادبیات فارسی پُرکاربرد است. سه نسخه ل، ص و پا پیس آورده‌اند و این عامل هم می‌تواند صحت ضبط «پیس» را قوت بخشد. همچنین براساس اصالت بدیعی در شعر خاقانی، پیس و پوست ارتباط بدیعی بیشتری نسبت به پیس و تیس دارند.

● گر آن کیخسرو ایران و تور است چرا بیژن شد این در چاه پلدا؟

(همان: ۲۴)

مؤلف، ضبط نسخه مج؛ «ایوان نور» را ترجیح داده، حال آنکه ضبط نسخه ل، «ایران و تور» است و سجادی نیز آن را برگزیده و این ارجح است. این قصیده در مدح عزالدوله قیصر است و شاعر که در بند خاقان اکبر ابوالمظفر جلال‌الدین اخستان منوچهر پسر خاقان اکبر بوده‌است، از عزالدوله عظیم‌الروم می‌خواهد که شفاعت وی را نزد پادشاه کند. مرجع ضمیر آن، ابوالمظفر جلال‌الدین اخستان است که شاعر در منشآت خود همیشه از او با القابی چون «دیهیم خدای ایران، اقلیم‌گشای توران» (خاقانی، ۱۳۴۹: ۱۴۴، ۶۲۲ و ۲۶۸) و «تاجدار ایران، ملک‌بخش توران» (همان: ۲۵۱) یاد کرده‌است. این بیت نیز اشاره به عنوان پادشاه دارد و این ضبط ارجح است. مرجع

ضمیر «این» خود شاعر است که گرفتار در چاه بیژن (زندان پادشاه) است. در ضبط نسخه ل اصالت بدیعی برجسته‌تر است و تناسب بین کیخسرو، ایران و توران مد نظر شاعر بوده‌است.

● سیاه‌خانه و عیدان سرخ بر دل من حریف رضوان بود و حدائق و اعناب
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۳)

در این بیت، مؤلف ضبط نسخه مج؛ «عیدان» را برگزیده و مجبور شده تفسیرهای دور و درازی بیاورد تا صحت آن را اثبات کند. وی «عیدان سرخ» را نگهبانان زندان دانسته که از خشم، چشمانشان سرخ شده. «رضوان» را نگهبان بهشت دانسته، حال آنکه با توجه به اصل قرینگی، از معیارهای نویافته مؤلف، رضوان در اینجا به معنای بهشت^(۱) است و با زندان (سیاه‌خانه) قرینه شده. نسخه ل، ضبط «سیاه‌خانه و عیدان سرخ دل بر من» آورده که ارجح است. عیدان در این بیت همان‌طور که کزازی نیز اشاره کرده، جمع عود و در معنای مطلق چوب است. کزازی (۱۳۸۶: ۱۱۶) در شرح بیت نوشته: «عیدان جمع عود است، به معنی چوب. عیدان سرخ، در بیت دور و ناساز می‌نماید. آیا خاقانی از آن، چوب‌های تفته و گداخته را خواسته‌است که سرخ‌فام شده‌اند؟ آیا او می‌توانسته‌است در زندان هیمه در آتش بسوزد؟ سیاه‌خانه را می‌توان کنایه از منقل و آتشدان نیز دانست که از دود، سیاه شده‌است. اگر چنین باشد، عیدان سرخ بسزا و در جای خویش به کار رفته‌است. اما سخن آشکارا از بند و زندان است. به هر روی خاقانی در این بیت بر آن است که رنج‌های بند و زندان را بی هیچ ناله و گلایه برمی‌تافته‌است و آنها در دل او، با بهره‌ها و شادی‌های بهشتی یکسان و همسنگ می‌نموده‌است». منظور از «عیدان سرخ‌دل» زغال‌هایی‌اند که سرخی (آتش) را در دل خود نهفته دارند و در زندان سرد پادشاه در ماه آبان^(۲) - که ماهی سرد است - سیاه‌خانه (زندانی) را گرم کرده‌اند. سیاه‌خانه تاریکی و سیاهی زندان نیز دودزدگی را بر اثر آتش تداعی می‌کند.

● مگذار کآتشی شده بر جان ما زند این هجر کافر تو که آفت‌رسان ماست
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۸)

ضبط نسخه مج «آتش سده» است که مؤلف این ضبط را ارجح دانسته. «آتش سده» در این ابیات از خاقانی آمده‌است:

ز آن مشک ریز شاخ چلیپا چه خواستی (همان: ۵۳۵)	گیرم که آتش سده در جان ما زدی
من کشته آن صلیب عنبربویت آتش دل من باد و چلیپا مویت (همان: ۷۰۵)	زنار خطی عید مسیحا رویت آن شب که شب سده بود در کویت

با اینکه «آتش سده» در شعر خاقانی آمده ولی در بیت، منطبق با معنای بیت «آتشی شده» درست است. فضای معنایی این ضبط را تأیید می‌کند؛ هجر و فراق تو اکنون نیز آفت‌رسان ماست، اجازه نده که آتشی شده (به آتشی بدل شده) و جان ما را بسوزاند و نابود سازد.

● ها و ها باشد اگر محمل من سازی و هم برسانیم به کم زانکه ز من ها شنوند
(همان: ۱۰۳)

مؤلف ضبط نسخهٔ مج؛ «وهم» (با فتحهٔ اول و سکون دوم) را براساس اصالت تصویری برگزیده‌است، حال آنکه ابیات قبلی ضبط نسخهٔ ل، «و هم» (با فتحهٔ اول و دوم) را تأیید می‌کند. در ابیات قبلی سخن از تأخیر در رسیدن به حج است:

حاش‌لله اگر امسال ز حج وامانم نز قصور من و تقصیر تو حاشا شنوند
دوستان یافته میقات و شده زی عرفات من بگید و ز من آوازه به بطحا شنوند
(همان: ۱۰۲)

«ساختن» اینجا به معنای آماده کردن است. محمل را آماده کنی و با شتاب مرا به جایی برسانی که صدای «ها» از من نشنوی. «ها» می‌تواند صدایی باشد برای راندن شتر و چهارپایان و نشانهٔ شتاب در رسیدن به مقصد.

دست و بازوش از پی قصر مخالف سوختن ز آتشین پیکان شررها قصرسان افشاندانند
(همان: ۱۰۹)

نسخهٔ مجلس «آتش پیکان» ضبط کرده و مهدوی فر نیز براساس اصالت تصویری این ضبط را راجح دانسته‌است، حال آنکه در ضبط «آتشین پیکان» اغراق بیشتر است. آتشین پیکان یا پیکان آتشین نوعی پیکان بوده و در ابیات دیگری از خاقانی نیز آمده:

آه من سازد آتشین پیکان تا در این دیو گوهر اندازد
(همان: ۱۲۳)
پیکان شهاب رنگت از آب آتش زده دیو لشکران را
(همان: ۳۴)

همهٔ نسخه‌ها «آتشین پیکان» ضبط کرده‌اند و این نیز یکی از دلایل رجحان آن است. علاوه بر این آتشین و پیکان، تناسب موسیقایی بیشتری نسبت به آتش و پیکان دارند.

● کلک آن رکن چون مهندس عقل پنج ارکان شرع را معمار
(همان: ۱۸۱)

در این بیت مؤلف ضبط نسخه مجلس «مهندس عدل» را براساس اصالت تصویری ارجح دانسته است، حال آنکه بین «مهندس عقل»؛ نسخه ل و «مهندس عدل» در اصالت تصویری تفاوتی نیست. علاوه بر این، عقل بیشتر به مهندسی در ادبیات شهره است. عقل و شرع با توجه به اصالت بدیعی (مراعات‌النظیر) ارجح است. شاعر اشاره‌ای به عدم ضدیت عقل و شرع دارد که در حدیث «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل» (موسوی سبزواری، ۱۳۷۶: ۱۴۵) آمده است.

- دولت از خادم و زن چون طلبم
- کاملم میل به نقصان چه کنم؟
- پیش تند استر ناقص چو شغال
- شغل سگساری و دستان چه کنم؟
- (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۵۳)

نسخه مج به جای تند استر، «بید استر» و به جای «شغال»، «سفال» ضبط کرده و مهدوی فر این ضبط را پسندیده و با ذکر دلایلی سعی کرده ارجحیت آن را تبیین کند. ضبط کلمه، در نسخه‌های ل، ص، پا و ط، «تند استر» است و براین اساس «تند استر» می‌تواند ارجح باشد. ناقصی «استر» به دلیل ناتوانی در زادن است. استر به تندی و تیزروی نیز مشهور بوده:

- تو چه دانی که بود آن خرک لنگت
- که همی بر اثر استر او رانی
- (ناصر خسرو، نقل از دهخدا، ذیل استر)

اصالت بدیعی نیز تند استر را تأیید می‌کند. شاعر بین استر، شغال و سگ تناسب و مراعات‌النظیر خلق کرده.

- بسی زانیانند دور فلک را
- ازین دیر دارالزنا می‌گریزم
- (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۹۱)

مؤلف، ضبط نسخه مجلس؛ «دیر فلک» را ترجیح داده و دلیل آن را اصالت تصویری این ضبط دانسته است. «دور فلک» تعبیری رایج در ادبیات فارسی است و «دیر فلک» غریب و ناآشنا. علاوه بر این تکرار «دیر» مخلّ فصاحت است. اصالت بدیعی بیت «دور فلک» را تأیید می‌کند چون بین کلمات «دور، دیر و دار» جناس شبه‌اشتقاق است.

- خلفند و نوخلاف و شیاطین انس را
- ننگند و هم ز ننگ نسوزد شهابشان
- (همان: ۳۲۸)

نسخه مجلس، ضبط «بوخلاف» را آورده که مهدوی فر آن را برگزیده و در این مورد نوشته: «براساس اصالت بدیعی و لفظی، ضبط اصیل خواهد بود زیرا میان خلف و بوخلاف جناس شبه‌اشتقاق است» (مهدوی فر، ۱۳۹۱: ۳۰۰). اگر علت انتخاب این ضبط، جناس شبه‌اشتقاق است،

این جناس بین خلف و نوخلاف هم هست. دلیل برتری ضبط «نوخلاف» بر «بوخلاف» این است که خلف و جانشین، تازه‌کار در امر خلاف‌اند و با این تازه‌کاری و ناشی بودن خود مایه ننگ شیاطین انس‌اند. تعبیر «نوخلاف» تعبیری شبیه نوخلف، نوباز، نوقدم و نوکیسه است و اسم‌های مرکب با صفت «نو» در شعر خاقانی بسیار است:

از رحم عروس بخت، این حرم حلال را	نوخلفان فتح بین، وارث مُلک پروری
	(خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۲۳)
نوبازان را به بازی حق	رخ طرح نهاد و هشت بی‌دق
	(همو، ۲۵۳۷: ۱۳۸)
آن خلعه که فضل او نگارد	هر نوقدمی قدش ندارد
	(همان: ۶۴، ۶۶)

و آن بکر فلک از فلک گوژپشت روی برتافت و وام جهان کهن بازار نوکیسه باز داد (همو، ۱۳۴۹: ۲۰۸).

● ای مالک سعیر بر این راندگان خلد زحمت مکن، که زحمت من به عذابشان
(همو، ۱۳۸۲: ۳۳۰)

نسخهٔ میج مصرع دوم را «زحمت بکن، که زحمت من بس عذابشان» ضبط کرده و مهدوی‌فر نیز این ضبط را برگزیده‌است. حال آنکه ضبط نسخهٔ ل ارجحیت دارد چون ظرافت هنری و طنز در آن نهفته است. زحمت کردن (بر کسی) به معنای «مزاحمت کردن او را، کشمکش کردن و گلاویز شدن» (دهخدا، ذیل زحمت کردن). معنای بیت چنین است: ای مالک سعیر بر این راندگان خلد، مزاحمتی ایجاد نکن تا هرچه زودتر در آتش دوزخ وارد شوند.

● سرسام جهل دارند این خرجبَلتان وز مطبخ مسیح نیاید جوابشان
(همان: ۳۲۹)

مؤلف در مورد ضبط نسخهٔ مجلس نوشته: «در نسخهٔ مجلس «نباید» آمده‌است که به نظر می‌رسد ضبط اصیل باشد، زیرا در طب قدیم نور و روشنی را برای بیماران سرسامی مضر می‌دانستند، و مطبخ مسیح نیز اشاره به خورشید دارد که در اندیشهٔ خاقانی با پرتو گرمی بخش جانداروی علت‌هاست:

ای مه‌ر ده‌مان روزه‌داران	جانداروی علت بهاران»
	(مهدوی‌فر، ۱۳۹۱: ۳۰۰)

از سوی دیگر جواب از داروهای معالج سرسام (سرسام سرد) است: «غذایش از قبیل آب لوبیا گرگی، نخودآب، آبجو پوست‌کنده جوشیده باشد» (ابن سینا، ۱۳۸۵، ج ۳: ۹۵ و ۹۶). البته مسیح اینجا در معنای «طیب» به کار رفته. اصالت بدیعی ارتباط بین سرسام، مسیح (طیب)، جواب «نیاید» را که ضبط نسخه ل است تأیید می‌کند. علاوه بر این، معنای بیت نیز ضبط «نیاید» را تأیید می‌کند. این خرجبلتان، سرسام دارند و برای درمان هم اقدامی نمی‌شود و طیب جوابی برایشان نمی‌فرستد و به خاطر این، در جهل خود تا ابد ماندگارند.

ترا سرسام جهل است و سخن بیهوده می‌گویی حکیمی نیست حاذق تا که درمانی کند در وقت
(سلمان ساوجی، نقل از دهخدا، ذیل سرسام)

● خشت گل زیر سر و پی سپر آید به مرگ گر به خشت و به سپر میر کیاید همه
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۱۰)

نسخه مجلس، «میر و کیاید» ضبط کرده و مؤلف با تأکید بر اصل قرینگی و بدیعی این ضبط را برگزیده‌است. توضیح مؤلف در باب گزینش این ضبط چنین است: «... لف و نشری در بیت است که با «میرکیا» از بین می‌رود. خشت با کیا نسبت دارد و سپر با میر» (مهدوی‌فر، ۱۳۹۱: ۳۰۴). مؤلف مشخص نکرده چه تناسبی بین خشت و کیا و سپر و میر هست. بین این دو نسبتی نمی‌توان یافت و براین اساس اصل بدیعی در این بیت نمی‌تواند معیاری برای گزینش ضبط مؤلف مقاله باشد. «میرکیاید» ترکیبی شبیه «میر میران»، «امیرالامرا»، «قهرمان قهرمانان» و «بیگلریگی» است. یعنی اگر در جنگاوری و خشت‌اندازی و استفاده از سپر، یگانه لشکر و سرآمد همگان باشید، سرانجام گرفتار پنجه تقدیرید و از مرگ گریزی نیست.

● مسکین تن شمع از دل ناپاک بسوخت زرین تنش از دل سیه، پاک بسوخت
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۰۵)

نسخه مجلس «شبه‌ناک» آورده و مؤلف این ضبط را برگزیده و درباره «شبه» نوشته: «و به آتش مشتعل شود چون شمع و به غایت بسوزد چون نطف و غیر آن» (جوهری نیشابوری، نقل از مهدوی‌فر، ۱۳۹۱: ۳۰۴). وی در پی توجیه انتخاب خود برآمده، ولی به ارتباط شبه و شمع اشاره‌ای نکرده. براساس اصالت تصویری دل سیاه شمع ارجحیت دارد، چراکه استعاره از فتیله شمع است که خود می‌سوزد و تن شمع را نیز می‌سوزاند. علاوه بر این مؤلف که اصل بدیعی و لفظی را اصلی غالب در شعر خاقانی دانسته، توجه نکرده که پاک و ناپاک تضاد دارند و این نیز دلیل دیگری در ارجحیت ضبط نسخه ل و انتخاب سجادی در تصحیح دیوان خاقانی است.

● هر دلی را که کبودی ز لب لعل تو خاست
خانقاهش به جز از زلف خم‌اندرخم نیست
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۶۲)

نسخهٔ مجلس «خانگاه» ضبط کرده و مؤلف مقاله این ضبط را ارجح دانسته و در این مورد نوشته: «آشکار است که خانگاه در نسخه‌های متأخر به صورت معرب آن یعنی خانقاه تبدیل شده است، این صورت اصیل هم در ختم‌الغرایب و هم در منشآت چندبار به کار رفته‌است» (مهدوی‌فر، ۱۳۹۱: ۳۰۵). این نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای برای کاربرد این کلمه در دیوان خاقانی به این شکل باشد چراکه نسخه‌های قدیمی دیوان خاقانی «خانقاه» ضبط کرده‌اند. علاوه‌براین اگر به کاربرد این کلمه در متون نظم و نثر فارسی در دورهٔ خاقانی نظری داشته باشیم، روشن می‌شود که این کلمه بیشتر به صورت «خانقاه» کاربرد داشته‌است و پیش از خاقانی در شعر سنایی به این شکل ضبط شده‌است:

خانقاه آشیان مرغمان صفاست گلشن عیش و بوستان وفاست
صوفیان خاصگی درگاهند خرجه پوشان صبغه الله‌اند
(سنایی، ۱۳۸۱: ۴۷۳)

در کتب صوفیهٔ عصر شاعر و قبل از آن نیز به همین شکل کاربرد داشته. براین‌اساس انتخاب یکی از اشکال خانقاه و اثبات کهنگی و اصالت نسخه از این طریق درست نخواهد بود. کلمه‌ای دیگر در دیوان خاقانی که مؤلف مقاله سعی کرده ضبط قدیمی آن را با تکیه بر نسخهٔ مجلس وارد تصحیح شعر خاقانی کند و قدمت و دقت نسخهٔ مجلس را نیز تأیید کند، «آبره» است در بیت زیر:

● حال مقلوب شد که بر تن دهر آبره کرباس و دیبه آستر است
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۶)

مؤلف ضبط «آوره» را آورده که کاربردی قدیمی‌تر دارد و این قدمت کاربرد را علت صحت این ضبط دانسته. با توجه به اینکه اکثر نسخه‌های خاقانی و نسخهٔ ل «آبره» آورده‌اند ضبط «آبره» بر «آوره» ارجح است. در این بیت‌ها نیز اختلافی بین نسخه‌ها در کاربرد «آبره» نیست:

بروی زال و بسرخاب پنبه و آبره بحیز و خشنی، این زال گشته آن سرخاب
(همان: ۵۰)

آبره آفتاب اگر زرد است چون شفق سرخ دارد آستر او
(همان: ۷۹۷)

و عدم اختلاف نسخ در این بیت‌ها دلیلی بر صحت ضبط «آبره» در دیوان خاقانی است.

با توجه به این موارد، اگرچه معیارهای نویافته مؤلف می‌تواند معیارهایی علمی در تصحیح دیوان خاقانی و راهگشای مصححان در تصحیح علمی و انتقادی دیوان خاقانی باشد، ولی این ویژگی‌ها در بسیاری موارد در ضبط‌های نسخه مجلس رعایت نشده تا به استناد آن، اصالت نسخه مجلس اثبات گردد، پس می‌توان در سخن مؤلف درباره اصالت نسخه مجلس تردید کرد و آن را فاقد مبنای علمی دانست. این مهم، با بررسی و تجزیه و تحلیل ابیاتی از دیوان خاقانی قابل اثبات است. حتی مؤلف در مقاله‌ای با عنوان «تأملی در دیوان خاقانی ویراسته میرجلال‌الدین کزازی براساس معیارهای نویافته»، در پاره‌ای موارد سخن خود را در باب اصالت نسخه مجلس براساس معیارهای سه‌گانه نقض کرده‌است. او در این مقاله، با تکیه بر معیارهای مذکور ضبط‌های نسخه ل را ارجح دانسته. در بیت زیر، مؤلف ضبط نسخه ل، «عروس دهر» را پسندیده و ضبط نسخه مج؛ «غرور دهر» را براساس اصالت تصویری رد کرده‌است:

● غرور دهر و سرور جهان نخواست از آنک
نداشت از غم امت به این و آن پروا
(کزازی، ۱۳۷۵: ۲۱)

او در ترجیح ضبط نسخه ل نوشته: «این ضبط از سویی براساس اصالت تصویری مرجح است، بدان سبب که تشبیه بلیغ اضافی است، درحالی‌که «غرور دهر» اساساً تصویری نیست و خاقانی سخت تصویرگرا آن را نخواهد پسندید» (مهدوی‌فر، ۱۳۹۲: ۱۳).

● علی دلی که به ملک یزیدیان قلمش
همان کند که به دین ذوالفقار نصرت یاب
(کزازی، ۱۳۷۵: ۷۴)

سجادی «علی ید» را که ضبط نسخه ل است برگزیده و مهدوی‌فر نیز در مقاله خود همان را ارجح دانسته و ضبط نسخه مج را با توجه به معیارهای خود نپسندیده. وی در صحت ضبط نسخه ل نوشته: «براساس اصالت تصویری و تناسب موجود در بیت، «علی ید» ضبط مرجح است، زیرا ممدوح به علی (ع) و قلم او به ذوالفقار مانند شده و روشن است که قلم و ذوالفقار با دست در تناسب هستند نه با دل» (مهدوی‌فر، ۱۳۹۲: ۱۹). در نسخه‌های مج، پا و ط ضبط «علی دل» و در نسخه ل «علی ید» است. براین‌اساس، نظر مؤلف که اصالت نسخه مج را با توجه به همین اصالت تصویری اثبات کرده بود رد می‌شود.

● تا دهان روزه‌داران داشت مهر از آفتاب
سایه‌پروردان خم را مهر بر در ساختند
(کزازی، ۱۳۷۵: ۱۷۶)

ضبط نسخه ل، «مهر آفتاب» است که مهدوی فر (۱۳۹۲: ۲۶) این ضبط را پسندیده و ضبط نسخه مج را رد کرده و در این زمینه نوشته: «... در نسخه بدل سجادی، دو نسخه نسخه‌های ل و ص [«مهر آفتاب» آورده‌اند که براساس اصالت تصویری مرجح به نظر می‌رسد، زیرا تشبیه در ساختاری قوی‌تر و با غنای تخیلی بیشتری عرضه شده‌است».

نیز وی در بیت زیر با توجه به اصالت بدیعی ضبط نسخه ل؛ «خندانت» را ارجح دانسته‌است:

● اگر پیری که مردن چرا بینند خندانت؟ که طفل آنک که زادن همی بیند گریانش
(کزازی، ۱۳۷۵: ۳۲۱)

حال آنکه ضبط نسخه مج «تالانت» بوده‌است. مهدوی فر (۱۳۹۲: ۳۴) نوشته: «متن کزازی و عبدالرسولی فاسد است، به دلیل اصالت لفظی و بدیعی و اصالت قرینگی ضبط باید خندانت باشد، تا با گریان تضاد بسازد، تضاد ترکیبی و زنجیرهای بیت مورد تعدد شاعر بوده‌است». علاوه بر مواردی که مؤلف آورده و دلیل بر عدم اصالت نسخه مج با تکیه بر معیارهای سه‌گانه است، می‌توان نمونه‌های دیگری نیز در ضبط‌های این نسخه یافت که معیارهای مؤلف در آن رعایت نشده‌است. در بیت زیر، در نسخه مج، بی‌توجه به اصالت بدیعی؛ تضاد بین راست و کوژ واژه «کور» ضبط شده که درست نیست.

من همی در هند معنی راست همچون آدمم وین خران در چین صورت کوژ چون مردم‌گیاه
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۸)

در این مورد نیز ضبط نسخه ل؛ «کوژ» ارجح است.

● بوقلمون شد بهار از قلم صبح و شام راند مثالی بدیع ساخت طلسمی عجاب
(همان: ۴۷)

نسخه مج بی‌توجه به اصالت تصویری ضبط «بوقلمون بهار»، «بوقلمون شد بهار» ضبط کرده و بدین شکل معیار مؤلف، که آن را اصلی ثابت در نسخه مج دانسته رعایت نشده. نیز ضبط «بوقلمون شد بهار» از لحاظ دستوری و معنایی نیز اشکال دارد چون «بوقلمون بهار» مسند است و این بوقلمون بهار است که مثالی بدیع رانده و طلسمی عجاب ساخته‌است.

● آسمان کو ز کبودی به کبوتر ماند بر در کعبه معلق‌زن و دروا بینند
(همان: ۹۸)

در این بیت نیز نسخهٔ مج «محلّق زن» آورده و به تناسب بین کبوتر و معلق‌زدن (چرخ زدن) توجهی نشده، حال آنکه خاقانی در بیتی دیگر نیز صفت معلق‌زن و چرخ‌زن را برای کبوتر آورده‌است:

در وجد و حال همچو حمام است چرخ‌زن بر دیده نام عشق رقم کرده چون حمام
(همان: ۳۰۱)

● بر فلک شو ز تیغ صبح مترس که نترسد ز تیغ و سر عیار
(همان: ۱۹۶)

نسخهٔ «مج» بی توجه به اصالت تصویری «تیغ صبح»، ضبط «تیغ و صبح» را آورده که نادرست است. «تیغ صبح» استعاره از خورشید و پرتوهای خورشید است که در ابیات دیگر شاعر نیز تکرار شده‌است:

حرز عقل است مرهم دل ریش تیغ روز است صیقل شب تار
(همان: ۱۹۷)

سحرگهی که بلان تیغ برکشند چو صبح بعزم رزم کنند از برای کینه ساق
(همان: ۲۳۵)

«شاهباز خرد» در بیت زیر که ضبط نسخهٔ ل است با توجه به اصالت تصویری ارجح است. حال آنکه نسخهٔ مج، «شاهباز خورد» آورده که در تناقض با معیار مهدوی فر است.

● هم ز می دان که شاهباز خرد کبک زهره شود بسیرت سار
(همان: ۱۹۸)

در بیت زیر نیز نسخهٔ مج بی توجه به تضاد بین سر و سم، ضبط «سر آهوان» را برگزیده‌است. این ضبط علاوه بر بی‌دقتی در اصالت بدیعی، از لحاظ معنایی نیز صحیح نیست چون سم آهوان شکافته است نه سر آهوان.

● چون تیغ زند سر پلنگان همچون سم آهوان شکافد
(همان: ۵۱۲)

نعش و پرن در ادبیات فارسی نشانهٔ پراکندگی و جمعیت‌اند و «در اعتقاد عامه پروین نمودار جمعیت به خلاف دب اکبر که نشانهٔ تفرقه است. نگریستن به پروین موجد جمعیت خاطره و نظارهٔ هفت‌اورنگ (دب اکبر) سبب تفرقه و پریشانی فکری و کم‌شدن قوای بدنی تصوّر می‌شده‌است.» (مصفی، ۱۳۵۷: ۱۰۴). در دیوان اشعار اکثر شاعران ادب فارسی نمونه‌هایی با این ویژگی هست. خاقانی خود در بیتی سروده‌است:

نثر تو نعش و ثریا نظم تست هدیه نعشی و ثریایی فرست
(همان: ۸۲۶)

با اینکه نعلش و پرن با این ویژگی در نظم و نثر فارسی به کرات تکرار شده، نسخهٔ مج در بیت زیر از خاقانی با بی‌دقتی ضبط «نیش و پرن» را انتخاب کرده که هم از لحاظ بدیعی و هم معنایی نادرست است.

در نعلش و پرن زنند طعنه نظم تو و نثرت ای خداوند
(همان: ۷۷۳)

با توجه به این موارد می‌توان گفت نظر مهدوی‌فر (۱۳۹۱: ۳۰۸)؛ «نداشتن معیارها و هنجارهای علمی و اصیل در تصحیح سجادی سبب شده‌است تا نسخه‌ای نامعتبر به دلیل قدمتی - که ظاهراً باید در اصالت آن نیز شک کرد- اساس قرار گیرد و بدین جهت ضبط‌های فاسدی وارد متن شود. نگارندهٔ این سطور با به‌کارگیری معیارهای نویافته و علمی برگرفته از طریق غریب خاقانی نشان داد که میان نسخه‌های خطی مورد استفاده ایشان، نسخهٔ مجلس از اعتبار بیشتری برخوردار است» (مهدوی‌فر، ۱۳۹۱: ۳۰۸) خالی از اشکال نیست، چراکه موارد ذکر شده به روشنی نشان می‌دهد که معیارهای علمی مؤلف در نسخهٔ مجلس تمام و کمال وجود ندارد و حتی در مواردی عکس آن اثبات می‌شود که این خود از اصالت و دقت این نسخه می‌کاهد.

نتیجه‌گیری

با بررسی و تجزیه و تحلیل تصحیحات مهدوی‌فر در مقالهٔ «تأملی در نسخهٔ دیوان خاقانی کتابخانهٔ مجلس» با تکیه بر نسخهٔ مجلس و براساس چند معیار نویافته؛ اصالت تصویری، اصالت بدیعی و اصل قرینگی، روشن می‌شود که این تصحیحات دقیق و سنجیده نیست و مبنای علمی ندارد. در بسیاری موارد این تصحیحات در تناقض با معیارهای نویافتهٔ مؤلفانند و انتخاب ضبط‌های نسخهٔ «مجلس» با بی‌دقتی قرین بوده. نتیجهٔ بررسی، علاوه بر تبیین ایرادات مؤلف در این تصحیحات، روشن کرد که این معیارهای نویافته در نسخهٔ لندن، قدیمی‌ترین نسخهٔ موجود از دیوان خاقانی، قابل انطباق است، و مهدوی‌فر با جعلی خواندن این نسخه و عدم اعتماد به اصالت و اعتبار آن به خطا رفته و سجادی بحق و عالمانه این نسخه را در تصحیح دیوان خاقانی، نسخهٔ اساس قرار داده. دقت و تأمل در ضبط‌های این نسخه می‌توانست مهدوی‌فر را در انتخاب ضبط دقیق و درست و تشخیص نسخهٔ اصل دیوان خاقانی با توجه به معیارهای نویافتهٔ علمی از دیوان یاری دهد.

پی‌نوشت

۱. ابیاتی از دیوان خاقانی که رضوان در معنای بهشت به کار رفته است:
برکنم شمع و وفا را به خراسان طلبم کان کلید در رضوان به خراسان یابم (خاقانی)
عیسی‌ام منظر من بام چهارم فلک است که به هشتم در رضوان شدنم نگذارند (خاقانی)
۲. بیت قبلی: ز بند شاه ندارم گله معاذالله اگرچه آب مه من ببرد در مه آب (خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۳)

منابع

- ابن سینا، ح. ۱۳۸۵. قانون. ترجمه ع شرفکندی. تهران: سروش.
- اصغری بایقوت، ی. ۱۳۹۵. «ضرورت توجه به تصحیح اشعار عربی خاقانی». *متن‌شناسی ادب فارسی*. ۸ (۳۲): ۲۹-۴۲.
- پارسا، س. ۱۳۸۶. «تصحیح دو تصحیح در دیوان خاقانی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان*. (۲۱): ۱-۱۵.
- ترکی، م. ۱۳۹۳. «یک ممدوح ناشناخته خاقانی و نکته‌ای مهم درباره نسخه لندن». *ادب فارسی*. (۲): ۴۱-۶۰.
- حاجیان نژاد، ع. ۱۳۸۵. «دیده آهوی دشت». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*. ۵۷ (۱۷۸): ۹۷-۱۱۶.
- خاقانی، ا. ۲۵۳۷. *مثنوی تحفه‌العراقین*. به اهتمام و تصحیح ی. قریب. تهران: امیرکبیر.
- _____ . ۱۳۴۹. *منشآت*. تصحیح و تحشیه م روشن. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ . ۱۳۷۵. *دیوان*. ویراسته م کزازی. تهران: مرکز.
- _____ . ۱۳۸۲. *دیوان*. به کوشش و تصحیح ض سجادی. تهران: زوار.
- دهخدا، ع. ۱۳۷۷. *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- رامندی، ه و ن چک‌نژادیان. ۱۳۹۳. «بازخوانی و تصحیح ابیاتی از قصیده بغدادیه خاقانی». *بهار ادب*. ۷ (۲۴): ۳۰۶-۳۲۲.
- سنایی، م. ۱۳۸۱. *دیوان*. به کوشش ب فروزانفر. تهران: آزادمهر.
- سیف، ع و م منصوری. ۱۳۸۹. «تصحیح و تحلیل چند تصحیح در شعر خاقانی». *گوهر گویا*. ۴ (۱): ۲۳-۴۶.
- کزازی، م. ۱۳۸۶. *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*. تهران: مرکز.
- گیتی فروز، ع. ۱۳۹۵. «تأملی در مفهوم دوگروهی و گروه در شعر خاقانی». *متن‌شناسی ادب فارسی*. ۸ (۳۲): ۹۳-۹۸.

- مصطفی، ا. ۱۳۵۷. فرهنگ اصطلاحات نجومی. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
 موسوی سبزواری، ع. ۱۳۷۶. تهذیب الاصول. قم: مؤسسه المنار.
 مهدوی فر، س. ۱۳۹۲. «تأملی در دیوان خاقانی ویراسته میرجلال‌الدین کزازی براساس معیارهای
 نویافته». آینه میراث. ضمیمه ۲۹: ۷-۵۷.
 _____ . ۱۳۹۱. «تأملی در نسخه دیوان خاقانی کتابخانه مجلس». پیام بهارستان. ۵ (۱۷):
 ۲۸۹-۳۱۳.
 _____ . ۱۳۹۱ «اصالت تصویری مهم‌ترین معیار در تصحیح دیوان خاقانی». شعرپژوهی
 (بوستان ادب). ۴ (۱۱): ۱۹۶-۱۷۵.

17. McCarthy, John, and Prince, Alan. (2004) The emergence of the unmarked: Optimality in prosodic morphology, in John McCarthy (ed), *Optimality theory in phonology*, (pp. 483-497). Oxford: Blackwell.
18. ————. (1994). *An overview of prosodic morphology I and II*. <http://roa.rutgers.edu/files/59-000>.
19. ————. (1995). *Faithfulness and reduplicative identity*. At <http://roa.rutgers.edu/files/60-000>.
20. Moravcsik, E.A. (1987). *Reduplication construction: Universals human language*, vol. 3: *Word structure*, ed. J. H. Greenberg, Stanford, pp. 297-334.
21. Prince, Alan, and Smolensky, Paul. (2004). *Optimality theory: Constraint interaction in generative grammar*. Oxford: Blackwell.
22. Richards, Jack C, and Richard, Schmidt. (2010). *Longman dictionary of language teaching and applied linguistics*. Fourth edition published in Great Britain.
23. Rokhzadi, Ali. (2011). *Kurdish phonetics and grammar*. Sanandaj: kurdestan. [In Persian].
24. Russell, Kevin. (1997). Optimality theory and morphology, in D. Archangeli and D. T. Langerdoen (eds.), *Optimality theory: An overview*, (pp102- 133). Oxford: Blackwell.
25. Sapir, Edward. (1921). *Language: An introduction to the study of speech*. New York: Harcourt, Brace and World.
26. Shaghghi, Vida. (2012). *An introduction to morphology*. Tehran: Samt. [In Persian].
27. ————. (2000). Process of reduplication in Persian language. *Collection of article of fourth applied and theoretical linguistics conference*, vol 1, 519-533. [In Persian].
28. Shariat, Mohammad Javad. (1996). *Persian language grammar*. Tehran: Asatir. [In Persian].
29. Spencer, Andrew. (1991). *Morphological theory: An introduction to word structure in generative grammar*. Oxford: Blackwell.

References

1. Abolghassemi, Mohsen. (2009). *A short historical grammar of the Persian language*. Tehran: Samt. [In Persian].
2. Afrashi, Azita. (2007). *The structure of Persian language*. Tehran: Samt. [In Persian].
3. Anvari, Hassan, and Ahmadi Givi, Hassan. (2006). *Persian language grammar*. Tehran: Fatemi. [In Persian].
4. Aronoff, Mark, and Fudeman, Kirsten. (2011). *What is morphology?* London: Black well.
5. Bijankhan, Mahmood. (2010). *Phonology: Optimality theory*. Tehran: Samt. [In Persian].
6. Dabir Moghaddam, Mohammad. (2012). *Theoretical linguistics*. Tehran: Samt. [In Persian].
7. Heidar pour Bidgoli, Tahmineh. (2011). Optimality theory approach to process of reduplication with a glance at Persian reduplication word. *Third year linguistics*, No. 1, 45-66. [In Persian].
8. Inkelas, Sharon, and Cheryle, Zoll. (2005). *Reduplication: Doubling in morphology*. Cambridge: Cambridge University press.
9. Kager, R. (2004). *Optimality theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
10. Kalbasi, Iran. (2012). *The derivational structure of words in modern Persian*. Tehran: Cultural Research and Studies institution. [In Persian].
11. Karimpour, Karim. (2011). *Kermanshahi Kurdish grammar*. Kermanshah: Sherafat Vaziri. [In Persian].
12. ————. (2012). *Kalhari Kurdish dialect dictionary Khovar halat*. Sobhe ravshan. [In Persian].
13. Katamba, Francis, and Stonham, Johan. (2006). *Morphology*. New York: Palgrave Macmillan.
14. Mahootian, Shahrzad. (2011). *Persian grammar language: Typology*. Tehran: Nashre Markaz. [In Persian].
15. McCarthy, John. (2004). *Optimality theory in phonology*. Oxford: Blackwell.
16. McCarthy, John, and Prince, Alan. (2001). Prosodic morphology I: Constraint interaction and satisfaction. <http://roa.rutgers.edu/files/482-120>.

The results show that optimality theory is able to justify the construction of reduplication kinds in Kalhori Kurdish according to the world constraints of markedness and maximality. In sum, it can be said that in Kalhori dialect, that monosyllabic reduplicated words with cvc structure compared to other words, have higher frequency in the construction of reduplicated words and the markedness constraints limitation which in the hierarchy of constraints grouping lies at the highest rank and is inviolable is onset constraints. In fact, Kalhori does not allow forming zero onset syllables.

In total reduplication, maximality constraints which are the result of the faithfulness of elements (input-output and base-reduplicated) lie always at a higher rank compared to the markedness constraints to prevent from the insertion or deletion of elements. In other structures, we witness the appearance of an unmarked structure in reduplicated affix. Tendency to unmarkedness in the construction of the affixes of reduplicated by the presence of fixed elements which are inserted in such affixes, and the formation of the structure of more unmarked syllable towards base in these affixes is emanated.

5- Conclusions & Suggestions

The results of the study indicate that among the word formation processes of Kalhori Kurdish, reduplication has a lot of applications. Research findings show that in this dialect, the process of reduplication is seen in two total and partial ways. Kalhori total reduplicated words can be divided into the different types of added, unadded and echo duplicated words. Partial reduplication can be divided into prefix and suffix partial kinds. Prefix partial reduplicated words can be created through omitting one or more base phonemes and its reduplication as prefix.

The final conclusion of this study is that we can use the standard version of the optimality theory which is also known as the correspondence theory, to analyze the process of word formation in Kalhori Kourdish.

Key Words: Reduplication process, Kalhori dialect, Optimality theory, Constraint, Correspondence theory.

In Optimality Theory, the relationship between input and output is established by the help of two formal and mathematical instruments called generator =GN and evaluator =EVAL/Eva. Generator competitor choices for its intended input, the number of which, can be infinite and each of which is a possible analysis for that input. Then evaluator exploits the hierarchies of constraints of that language so that from among the produced choices by generator it selects optimal choice or (choices) as output (Dabir Moghadam, 2012:647).

Constraints in optimality theory are divided into two main groups: markedness constraints and faithfulness constraints. Markedness constraints indicated the tending of general grammar into unmarked structure. Such constraints cause surface structure to execute some of the canonical being grammatical, that is that calculate the being well-formed of output, whereby, unmarked forms are distinguished from marked ones (Kagar,2004:9).

Faithfulness constraint emphasize the necessity of equality and similarity between input and output. According to this definitions, output have to retain the main characteristic of input, which in reality guarantee a kind of similarity between input and output (Kagar, 2004:10).

3- Methodology

This study is a kind of descriptive- analytical research. The data of the Kalhori dialect of Kurdish have been collected in two ways to investigate the reduplication process in this study: (1) field methodology, by interviewing some native speakers and recording the everyday conversations of the native speakers of this dialect, and 2) library method, by studying the Kalhori dictionaries such as Khovar halat (Kareempour, 1380) and Bashur (Jalilian, 2006).

4- Results & Discussion

Among the word formation processes in Kalhori dialect of Kurdish, reduplication is a process in which the whole or part of a word is reduplicated and a new word is created, which either has a new meaning or shows its intensity. In Kalhori Kurdish, reduplicated words can be divided into the two types of total reduplication and partial reduplication, each of which has different sorts. Total reduplication is divided into two different subcategories. Partial reduplication can also be divided into two other types with their own different forms.

Reduplication in Kalhori Dialect of Kurdish: An Optimality Theory Perspective

Maryam Taffaraji Yeganeh^{1*}
Nemat Jahanfar²

Received: 2017/4/18

Accepted: 2017/10/18

Extended abstract

1- Introduction

The Kurdish language of today is the converted survivor of the ancient Persian language of Maadi and it is generally believed that the Kurds are the descendants of Maads. According to the historians, the Maads had inhabited and settled in vast areas which cover wide parts of today's middle east and where the Kurds reside today (Rokhzadi 27:2011).

Kalhori is one of the dialects of Kurdish. Its speakers mostly dwell in the provinces of Ilam, Kermanshah, and Hamadan and the Kurd-dwelling districts of Iraq.

Reduplication is a morphological process by which the whole or part of the base of a word is reduplicated on the left or on the right side and sometimes in the center of the base and is used in most languages of the world. The present study aims to study the morphological process of reduplication in Klhori dialect of Kurdish and find suitable replies to the main questions of the research which asks about the types of reduplication used in Kalhori, and how this morphological process can be analyzed within the standard version of the optimality theory, known as the correspondence theory.

2- Theoretical framework

Optimality theory was first proposed by Alan prince Paul Smolensky. This theory originally sprang from the heart of generative linguistics to be used in phonology and morphology and then extended to all domains which need constrain-based procedures (Dabir Moghadam. 2012:644).

1. Assistant professor of Linguistics, University of Ilam,

*Email: yeganeh.maryam@gmail.com.

2. MA in General Linguistics, University of Ilam.

24. Vahidian Kamkar, T. (1991). *New remarks in Persian Literature*. Ahvaz: Jahad Daneshgahi. [In Persian].
25. Vojdani, B. (2008). Lullaby, music, and the role of women in transferring oral culture. *The Monthly Book of Art*, (122), 98- 104. [In Persian].

7. Haghshenas, A. (2009). Childish poems: The origin of verbal esthetics among children. *Literary Research*, 6, (23), 89- 108. [In Persian].
8. Hasanli, K. (2003). Euphonic lullabies. *Journal of Language and Literature of University of Sistan and Baluchestan*, 1, 61- 80. [In Persian].
9. Huch, C. (1997). *Childrens literature in the elementary school*. London: McGraw Hill.
10. Jefferson, A. (1989). *Russian formalism in modern literary theory*. London: Bastford Lth.
11. Jalali, M. (2010). Prosodic meters in children poetry. *The Monthly Book of Children Literature*, 159, 79- 82. [In Persian].
12. ————. (2011). The musical repetition in Persian and Arabic children poetry. *The Monthly Book of Children Literature*, 171, 71- 78. [In Persian].
13. Jalali Pendari, y., and Pakzamid, S. (2011). The structure of narration in Iranian lullabyes. *Studies of Children Literature*, 2, (2), 1- 20. [In Persian].
14. Laughlin, B. (1984). *Second-language acquisition in childhood*. Hillsdale, New Jersey: L.E.A. Publishers.
15. Miller, E. (2003). *Verbal play and language learning*. Accessible at <http://ccat.sas.upenn.edu/emiller/Amiga-article.html>.
16. Panahi Semnani, M. (1989). *Iranian national songs*. Tehran: Moalef Publications. [In Persian].
17. Pourdavood, E. (2001). *Yasna*. Tehran: Asatir Publications. [In Persian].
18. Pournemat, M. (2013). Children's petting songs, petting songs of mothers and women. *Bahare Adab*, 6, (2), 93- 110. [In Persian].
19. Rahnamaee, m. (2001). Talesh is Talesh. *Talesh Research*, 1, (1), 93- 97.
20. Rasuli, S.J. (2013). Diffrent kinds of children songs. *Studies of Children Literature*, 4, (2), 53- 82. [In Persian].
21. Rezayati Kische-Khaleh, M. (1996). *A description of Taleshi Language*. MA Thesis, University of Shahid Chamran Ahvaz. [In Persian].
22. ————. (2005). Another investigation in *fahlaviat of Sheykh safiadin-e ardabili*. *Dialectology*, 4, 128-146. [In Persian].
23. Sadeghi, A. (2007). Children colloquial songs. *The Culture of Iranin People Quarterly*, 9, 53- 67. [In Persian].

3- Methodology

The present study was conducted with library and field method and with descriptive-analytic approach. To gather the data of the study, in addition to the field research, the collected song series were also used.

4- Results & Discussion

In the present study, children songs and native lullabies of southern Taleshi were gathered and documented with the aim of studying linguistic structure of children songs, forms of using the most prominent linguistic features of children's poetry, the adaptation level of native songs with poetic and linguistic principles of formal poetry and receiving structural and linguistic differences and similarities between formal children poetry and native children songs. Accordingly, the four features of musical elements, image action, environmentalism, and meaning integrity in these songs are studied and matched.

5- Conclusions & Suggestions

The results of this study indicate that children folk-songs in Taleshi follow poetic principles and linguistic signs of formal children poetry. The level of this conformity in musical features is seen more than other signs and in meaning integrity lower than other lingual features.

Keywords: Poetry Semiology, Children Songs, Lullaby, Southern Talesh.

References

1. Azarmakan, h., and Nejati, M. (2014). The rhytme of children poetry: Syllabic- prosodic or stressed- syllabic? *Adab Pazhuhi*, 30, 101-116. [In Persian].
2. Ahmadpanahi, m. (2004). *Songs and song composition in Iran*. Tehran: Soroush. [In Persian].
3. Eagleton, T. (2007). *An introduction to literary theory* [Translated by A. Mokhber]. Tehran: Nashre Markaz. [In Persian].
4. Faridi Haftkhani, A. (2010). *Taleshi music*. Rasht: Sureh Mehr. [In Persian].
5. Ghazal Eyagh, S. (2007). *Children literature and promulgation of reading*. Tehran: SAMT. [In Persian].
6. Giro, P. (2001). *Semiotics* [Translated by M. Nabavi]. Tehran: Agah Publications. [In Persian].

The Study of the Linguistic Features of Children's Poetry in Nursery Rhymes and Lullabies of Southern Taleshi

Nasrin Karimpoor^{1*}
Fereshteh Aliani²

Received: 2017/4/1

Accepted: 2017/12/19

Extended abstract

1- Introduction

Children's songs are a small yet considerable part of folk songs. They are considered as a subcategory of children's poetry. The importance of linguistic features in children's poetry in composition or in better transmitting concepts and messages towards very young audience makes it necessary to know the series of these signs. The structural study, linguistic features, literary-artistic exclusivity and value of children's special songs and their theme and content analysis, in addition to cultural knowledge and anthropological information, provide a linguistic and semiotic understanding of children's mind and language structure. In the light of such a research, the more detailed linguistic-literary aspects of folk-songs and also the simpler structures of speakers' mental creation are also shown.

2- Theoretical framework

The language of children's poetry has some classified signs of adult poetry but the used sign systems in the composition and structure of children songs and poetry does not have substantive differences with adult poetry's structure in general. Therefore, semiotic approaches of poetry and linguistic studies are also applied to the studies of linguistic sign system and songs and children's native poems' structure. The present study is based on these approaches. Such a research could prove the hypothesis of singular linguistic-semiotic pattern in the structure of children's poetry in both formal and folk forms.

1. PhD graduate in Persian Language and Literature, University of Guilan.

*Email: nasrin_karimpoor@yahoo.com

2. PhD candidate in Persian Language and Literature, University of Guilan.

24. Shaghghi, V. (1988). The reduplication process. M.A. Thesis, Tehran University. [In Persian].
25. _____ (1990). Reduplication process in Persian language. *The researches of fourth conference of applied and pure linguistics*. Volume 1. 519-533. [In Persian].
26. Shaghghi, V., and Heidarpour Bidgoli, T. (2011). The approach of optimality theory to reduplication in Persian. *Journal of researches in linguistics*. Volume 3. Issue 1. [In Persian].
27. Speccer, A. (1991). *Morphological theory: An introduction to word structure in generative grammar*. Oxford: Blackwell Publisher.

8. Kauffman, C. (2015). *Reduplication reflects uniqueness and innovation in language, thought and culture*. York Collage of Pennsylvania.
9. Lazard. G. (2005). *A grammar of contemporary Persian*. Translated by Mahasti Bahreini. Hermes publication. [In Persian].
10. Moshiri. M. (2000). *Dictionary of reduplication*. Tehran: Agahan-e-ide publication. [In Persian].
11. Mahmoudi Bakhtiari. B., Zolfaghar Kondori. Z. (2015). Full reduplication in Persian language: A corpus based study. *Iranian research institute for science and technology*. Vol. 31. No.1. pp: 147-161. [In Persian].
12. Mansoori. Y. (2005). *Morphophonemic in Pahlavi's verbs*. Tehran: Academy of Persian language and literature. [In Persian].
13. Nosrati Siahmazgi. A. (2007). *Taleshiname*. Rasht: Ilia publication. [In Persian].
14. Naghzgouye Kohan. M. (1994). *The study of Taleshi dialect of the village of Taskooh Masal*. M.A. Thesis in General Linguistics. Tehran University. [In Persian].
15. Nobahar. M. (1993). The structure of adverbs in Persian language. *The growth of Persian language teaching*, No. 32. [In Persian].
16. Oranskij, I. M. (1999). *Iranian Languages* [Translated by Ali Ashraf Sadeghi]. Tehran: Sokhan publication. [In Persian].
17. Rafiei, A. (2007). *Taleshi dictionary*. Rasht: University of Guilan publication. [In Persian].
18. Rasekhmahand, M. (2009). The semantic study of reduplication in Farsi. *Linguistic journal*, (1). 23: 65-74. [In Persian].
19. Rasekhmahand, M., and Mohammadi Rad. M. (2013). The formal and semantic study of reduplication in Kurdish (Surani) dialect. *Iranian languages and dialects*, 3.133-146. [In Persian].
20. Rezayati, Kische-Khaleh, M. (2007). *Taleshi language*. Rasht: Ilia publication. [In Persian].
21. Rezayati, Kische-Khaleh, M., Soltani, B. (2013). The morphological, syntactical and semantic study of reduplication in Persian. *Journal of literary study*. No.189. [In Persian].
22. Schmidt, R. (2003). *Other ancient Iranian dialects, the guide of Iranian languages* [Translated by Bakhtiari. A. and others]. Tehran: Ghoghnoos Publication. [In Persian].
23. Shariat, M. (1991). *The grammar of Persian language*. Tehran: Asatir publication. [In Persian].

studies only one or two types of reduplication like full reduplication and partial reduplication were taken into account, while other types of reduplication were ignored. Also, in the previous researches, the use of reduplication which may cause grammatical and lexical distinctions and therefore lead to semantic changes were not considered.

5- Conclusions & Suggestions

In this article, we tried to examine the various types of reduplication in Taleshi based on adaptation and localization of linguistic theories. Among all kinds of reduplication proposed by Kauffman (2015), full reduplication had the highest frequency. In other words, most data in this dialect were observed to have full reduplication. Partial reduplication and rhyming reduplication were also observed in different words. Other kinds of reduplication such as ablaut reduplication, reduplication in baby talk and reduplication in onomatopoeia had the least frequency. The semantic analysis showed that unlike other languages, in Taleshi the plurality and verb tenses cannot be applied by reduplication, while other semantic uses like intensity, amplification, enhancement, diversity and collectivity are obvious. The results of such studies could be helpful in building bilingual corpora, preserving and enhancing Iranian dialects as well as preventing their extinction and annihilation.

Key words: Reduplication, Morphology, Syllable structures, Uses of reduplication, Semantics, Taleshi.

References

1. Anvari. H. Givi. H. (1989). *The grammar of Persian language*. Tehran: Fatemi publication. [In Persian].
2. Crystal, D. (1997). *The Cambridge encyclopedia of language*. Cambridge: Cambridge University Press.
3. Fayazi. M. (2013). Reduplication in Gilaki dialect. *A Journal of comparative linguistic researches*, Volume 3, (6). [In Persian].
4. Haghshenas, A. (1994). *Phonetics*. Tehran: Agah Publication.[In Persian].
5. Kajitani, M. (2005). *Semantic properties of reduplication among the world's languages. LSO working papers in linguistics*, vol. 5.
6. Kalbasi. I. (2001). *Derivational structure of word in Persian*. Tehran: Institute for humanities and cultural studies. [In Persian].
7. Katamba, F. (2006). *Morphology*. Hampshire: Mackmillan.

irony, sarcasm, skepticism rhyming base words with the prefix shm-. Applying repetitive sounds result in grammatical or lexical distinctions which make profound or subtle changes in meaning. Therefore, Kauffman (2015) distinguished various uses of reduplication based on forming plurals, verb tenses, intensity, amplification, enhancement, specificity, diversity or collectivity, similarity, playfulness, aimlessness, reciprocity and statements on life.

3- Methodology

The method of this research is both qualitative and quantitative. In order to achieve comprehensive results, the researcher needed to choose perfect and acceptable corpus in Taleshi, so data were collected in two ways: documents and field study. The documents included Taleshi's proverbs and also Taleshi to Farsi dictionaries. The field study included interviews and was based on the speech of the old and illiterate speakers of Masal, Shanderman, Shaft and Fuman and also the researcher's intuition. After data collection, the entire corpus was searched for the possible eight kinds of reduplication mentioned by Kauffman (2015). Then, all these forms were recorded along with their meanings and parts of speech, then the uses of each kind of reduplication were examined. Together, 281 reduplicated forms were extracted and categorized according to their types, uses and semantic properties. In the end, the syllable structures of each kind of reduplication were presented.

4- Results & Discussion

The researcher collected 281 reduplicated words in Taleshi, including 168 words with full reduplication, 50 words with partial reduplication, 24 words with rhyming reduplication and 39 words with other kinds of reduplication. The parts of speech observed in reduplicated words were nouns, adjectives and adverbs among which noun was the dominant form in most structures. The results of this study showed that all kinds of reduplication except "name doubling" and "Shm-reduplication" were observed in Taleshi's data. The semantic uses of reduplication in Taleshi showed that in terms of meaning, the dominant forms were intensity, amplification, enhancement, diversity and collectivity. By analyzing the syllable structures, it was found that in mono- syllables, the structure of CVC and in two syllables, the use of CV-CV and also CV-CVC had the dominant structures in Taleshi reduplicated words. The comparison between this study and the previous ones showed that in the previous

Reduplication in Taleshi

Shahin Sheikh Sang Tajan¹

Received: 2017/5/22

Accepted: 2018/3/17

Extended abstract

1- Introduction

Reduplication is one of the morphological processes that through doubling a word, element, root or stem enhances, emphasizes, amplifies, enlarges, diminishes, adds number or changes verb tense to bring about significant meaning changes or shades of meaning (Kauffman, 2015). Taleshi is a language which is spoken in the northern regions of the Iranian provinces of Guilan and Ardabil and the southern regions of the Republic of Azarbaijan. Based on lexical, phonological and grammatical factors, Taleshi is divided into three dialects: northern, central and southern. Northern Taleshi is spoken in Azarbaijan from Anbaran to Lavandavil; central Taleshi includes Taleshdula, Asalem and Tularud; and southern Taleshi which has been investigated in this article includes Masal, Shanderman, Kushabar and Masule. In this paper, we have studied all types of reduplication proposed by Kauffman (2015) in Taleshi so that we can get the dominant types, uses, and syllable structures of the reduplicated words.

2- Theoretical framework

According to Kauffman (2015), there are eight different kinds of reduplication, including: full reduplication which refers to doubling of the entire word; partial reduplication which uses a part of a word, typically a syllable, and repeats it; reduplication in baby-talk, as babies shorten the words into doubled syllables; rhyming reduplication which refers to different words with near duplicated sounds resulting in rhyming; ablaut reduplication by changing vowels of words that nearly rhyme; reduplication in onomatopoeia by imitating and doubling the sounds in nature; name doubling which is primarily used for close relationships; and shm-reduplication which refers to depreciative reduplication indicating

1. Assistant professor of Linguistics, Payame Noor University, Rasht.

*Email: Shsheikh226@yahoo.com

16. Le Strange, G. (1998). *The Lands of the eastern caliphate*, [Translated by Mahmoud Erfan]. Tehran: Scientific and Cultural Company. [In Persian].
17. Māyel Heravi, N. (2003). The suffix that makes onomatopoeia in Persian dialects of Khorasani. *Letter of the Academy*. (18): 68-73. [In Persian].
18. Nātel-Khānlari, P. (2003). *History of Persian language*. Tehran: New Publishing. [In Persian].
19. Tabrizi (Borhān), M. (1368). *Borhān –e- ghāte*, edited by Mohammad Moin. Tehran: Amir Kabir. [In Persian].
20. Tuyserkani, M. (1983). *Jafari dictionary*, edited by Saeed Hamidian. Tehran: Tehran University. [In Persian].
21. Ravaghi, A. (2008). The typology of Persian Language, the first collection of lectures by the Academy of Persian Language and Literature and the Iranian Studies Foundation, under the supervision of Hasan Habibi, edited by Hassan Gharibi. Tehran: Academy of Persian Language and Literature. [In Persian].
22. _____ (2003). Persian dialects and texts. *Community Letter*, (10), 30-55. [In Persian].
23. _____ (2002). *Under Persian dictionaries*. Tehran: Hermes Publishing. [In Persian].
24. _____ (2002). *Farāoodi of Persian language (Tajiki): Interpretation of modern vocabulary with ancient Persian writings and dialects of Iran*. Tehran: Shahre ketāb, Hermes. [In Persian].
25. Shamsirgarhā, M. (2013). The language features of *Tabaghāt al-Sufiyah* of Khwaja Abdollah Ansari, with a looking at some other prose texts in the Herat area; from the fourth to the nineteenth century. Tehran: Tarbiat Modares University. [In Persian].
26. _____ (2015). *Tabaghāt al-Sufiyah and its linguistic features*. Tehran: Amir Kabir. [In Persian].
27. Taheri, A. (2011). The encyclopedia of some words from the Boyar Ahmadi Accent. *Adab pajoohi*. (20): 75-88. [In Persian].

- Qur'anic equivalents of Ali Ravaghi*. Tehran: Qiblah Publishing. [In Persian].
2. Afshar, M. (1976). Khorasan-Afghanistan-Iran, *Gowhar*,(39): 221-226 [In Persian]
 3. Afghaninevis, A. (1985). *Afghan Folk Words*. Kabul: Academy of Sciences of the Islamic Republic of Afghanistan. [In Persian].
 4. Akbari Shalchi, M. (1991). *The dialect dictionary of Great Khorasan*. Tehran: Markaz Publishing. [In Persian].
 5. Ansari, A. (2001). *Tabaghāt al-Sufiyah, corrections, traces and notes, and description by Abdulhay hibibi Qandehari*, edited by Hussein Ahi, second edition. Tehran: Foroughi. [In Persian].
 6. ————. (2007). *Tabaghāt al-Sufiyah, introduction and correction by Mohammad Sarvar mowlaie*. Tehran: Toos. [In Persian].
 7. Barthold, v. (1979). *Historico geographical survey of Iran* [translated by Hamza Sardadvar (Talebzadeh)], second edition. Tehran: Toos. [In Persian].
 8. Elton L. N. (2010). *Political and social history of Khorasan*, [translated by Massoud Rajabnia]. Tehran: Scientific and Cultural Company publishing. [In Persian].
 9. Fekrat, M. (1976). *Words of spoken language in Herat*. Kabul: Beyhagh Book of Khalpollo Institute. [In Persian].
 10. ————. (1997). *Persian Heravi: Herat spoken language*. Mashhad: Ferdowsi University. [In Persian].
 11. Habibi, A. (1962a). A few words of Heravi's dialect and the *Tabaghāt al-Sufiyah, part 1. Yaqma*, (166): 65-71. [In Persian].
 12. ————. (1962b) A few words of Heravi's dialect and the *Tabaghāt al-Sufiyah part 2. Yaqma*, (168): 154-157. [In Persian].
 13. Ivanow, W. (1923). *Journal of the royal Asiatic society of great Britain and Ireland*, pp. 1-34 & 338-382, published by the society 74 Grosvenor street, London, W.1, III Part.
 14. Komae Fard, S. (2009). The use of typology in determining the originality of manuscripts. *Literary scholarship*, (40): 101-115. [In Persian].
 15. Lazard, G. (1963). *La langue des plus anciens monuments de la prose Persane*. Paris: Librairie C.Klincksieck.

historical roots of the unknown Persian words, prepare scientific lexicons and historical dictionaries, and finally find the meaning of the unclear archaic words based on the meaning of the words which are left in different modern dialects.

This article is an attempt to study the language variety which is currently spoken in Herat and the ancient Heravi dialect. The data of the study was culled from *Tabaqate al-Sufiyya* which is the oldest, the most spoken and excellent text found in Herat region.

3- Methodology

The study was conducted by using content analysis method. We used written materials and print sources such as books and essays, especially the dictionary of archaic words and Herat contemporary dictionary. In some cases, the field method was used to gather the data based on the knowledge of the native speakers.

4- Results & Discussion

47 obsolete words and terms were found in *Tabaqat al-Sufiyya* which had rarely been used in other ancient Persian texts. The meaning of these words were searched in the Persian variety of Herat. The result of this study was that the meaning of these words were almost clarified.

5- Conclusions & Suggestions

Some words and expressions such as "*aftāb-e-zard*" (the yellow sun) meaning "nearsunset", "*shamidan*" meaning "drinking", and "*khošk šodane zabān*" meaning "to go dump" are still used in the Herat area without any noticeable changes. Some of the other words such as "*bayqār*" which is the old form of today's "*payqūr*" and means "to blame" and "to taunt", and "*bar pā*" which is currently used as "*var pā*" are used with a slight change in one or more phonemes with almost the same meaning. Conducting similar studies with other Persian varieties are suggested.

Key Words: Herat dialect, Old Herati dialect, Contemporary Herati, Language characteristics, Rare words

References

1. Ayatollah-Zadeh Shirazi, M. (2011). *A part of the ancient interpretation of the Persian from an unknown author, with the introduction and list of*

The Analysis of Obsolete and Unique Heravi Words and Their Appearance in Modern Variety of Harati

Mahbubeh Shamshirgarha¹

Received: 2017/5/6

Accepted: 2017/12/19

Extended abstract

1- Introduction

Modern Persian language is not a unified totality represented in all Persian texts, but with some slight lexical, morphological, phonological, and syntactic differences in some regions has found new forms which are referred to as "Persian Language varieties". In other words, in some texts, certain features of Persian can be detected which make them somehow different from other works. The main reason is that they belong to different geographical areas and eras. That is why some of the linguistic elements of the texts such as structure, vocabulary, pronunciation, and lexical features are different. Understanding these specific usages and highlighting them in the contemporary language varieties of the same area is necessary for language researches. This article attempts to achieve this goal by studying Herati ancient dialect and comparing it to the contemporary form of this language variety. *Tabaqat al-Sufiyya* by Abdullâh Ansârî is the oldest, the most complete and probably the most spoken Persian text which is left from Herat area. Its specific linguistic features can represent the characteristics of ancient Heravi. The aim of this study is to find and analyze the strange words in *Tabaghât* and compare them with the modern language variety which is currently used in Herat and its neighboring cities, so analyzed them.

2- Theoretical framework

Looking for the meaning of strange words in ancient Persian texts which are also used today in the contemporary language and dialects of the same area may be useful especially for understanding meaning of the strange words in early centuries and finding out the history of the development of Persian language. Additionally, we can recognize the

1. Assistant professor, National library and Archives of I.R. Iran.

*Email: Mah.shamshirgarha@yahoo.com

27. Walker, V. (2011). Code switching as a power and solidarity strategy in the foreign language classroom: an analysis of language alternation strategies utilized in a Portuguese-English higher education class. *Innervate* Vol 3. PP. 362.363.
28. Wetzell, P. J. (1993). The language of vertical relationships and linguistic analysis. *Multilingua*, 12(4), 387-406.
29. Wierzbicka, A. (1991). *Cross-cultural pragmatics, the semantics of human interaction*. Berlin and New York: Mouton de Gruyter.
30. Xiaopei, Z. (2011). Cultural implications behind power and solidarity: A case study of Chinese and British English address forms. *Journal of Critical Inquiry*, 9(2), 39.

12. Holmes, J. (1990). Apologies in New Zealand English. *Language in society*, 19, 155-199.
13. Hook D. (1984). First names and titles as solidarity and power semantics in English. *International Review of Applied Linguistics in Language Teaching*, Volume 22, Issue 3, 183-189.
14. Hudson, R. A. (2001). *Sociolinguistics*. Cambridge: Cambridge university press.
15. Keshavarz, M. S. (1988). Forms of address in post-revolutionary Iranian Persian: A sociolinguistic analysis. *Language in Society*, Vol. 17. No. 4. PP.565-575.
16. Leech, G. (1983). *Principles of pragmatics*. London: Longman.
17. Leichy, G., and Applegate, J.L. (1991). Social-cognitive and situational influences on the use of face-saving persuasive strategies. *Human Communication Research*, Vol 17, Issue 3, 451-484.
18. Modaresi, Y. (2012). *An introduction to sociology of language*. Tehran: Institute for humanities and cultural studies. [In Persian].
19. Salifu, N. A. (2010). Signaling politeness, power and solidarity through terms of address in Dagbanli. *Nordic Journal of African studies*, 19(4), 274-292.
20. Naseh, M. and Ostad-Zadeh, Z. (2011) "Social-linguistic analysis of physician and patient discourse in Persian language". *Linguistics and dialects of Khorasan*. University of Ferdowsi, Mashhad (2): 139-153. [In Persian].
21. Salmanian, B. Mohammad Ebrahimi, Z. Rowshan, B. and Baba-Mahmoodi, F. (2016). "Effect of verbal structure of physician and patient on patient satisfaction". *Language Research at Al-Zahra University*. 8 (20): 84-69. [In Persian].
22. Slugoski, B., and Turnbull, W. (1988). Cruel to be kind and kind to be cruel: Sarcasm, banter, and social relations. *Journal of Language and social psychology*, 7(2), 101-121.
23. Spencer-Oatey, H. (1996). Reconsidering power and distance. *Journal of Pragmatics*, 26, 1-24.
24. Tannen, D. (1990). Rethinking power and solidarity in gender and dominance. *Berkeley Linguistics Society*, 16, 519-529.
25. Trosborg, A. (1987). Apology strategies in natives/ nonnatives. *Journal of Pragmatics*, 11, 147-167.
26. Wardhaugh, R., and Fuller, J. M. (2015). *An introduction to sociolinguistics*. UK: Wiley Blackwell.

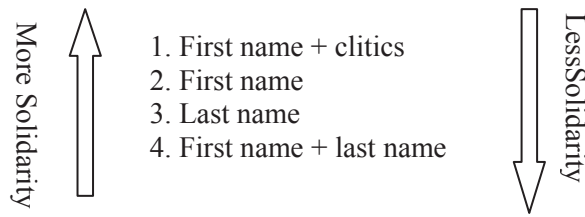
confirmed by male teachers' using imperative sentences as well as the students' last names. Female teachers' relationships are more of solidarity type.

Key words: Power, Solidarity, Address terms, Speech act

References

1. Aghagolzadeh, F., and Asadpour, H. (2011). A critical discourse analysis on terms of address in Persian. *International journal of humanities*, 18 (1): 135-160.
2. Aliakbari, M., and Toni, A. (2008). The realization of address terms in Modern Persian in Iran: a sociolinguistic study. *Linguistik online*. Vol 35.
3. Ahmadkhani, M. (2014) "The sociological study of the phrases addressed in Persian-speaking conversational". *Journal of Linguistics*, 5 (1): 1 -18. [In Persian].
4. Baxter, L A. (1984). An investigation of compliance-gaining as politeness. *Human Communication Research*, 10 (3), 427-456.
5. Beebe, L. M., & Takahashi, T. (1989). Do you have a bag?: Social status and patterned variation in second language acquisition. In S. Gass, C. Madden, D. Preston & L. Selinker (Eds.), *Variation in second language acquisition, Vol. 1, Discourse and pragmatics*, Clevedon, UK: Multilingual Matters, 103-128.
6. Boxer, D. (1993). Social distance and speech behavior: The case of indirect complaints. *Journal of pragmatics*, 19, 103-125.
7. Brown, R., and A. Gilman. (1960). The pronouns of power and solidarity. In Sebeok, Thomas A. (ed.), *Style in language*, Cambridge: Cambridge University Press.
8. ————. (1972). *Pronouns of power and solidarity*. In Pier Gigliogli (ed.), *Language and social context*, (pp. 252-282).
9. Brown, P., and S. Levinson. (1987). *Politeness: Some universals in language usage*. Cambridge: Cambridge University Press.
10. Bayyurt, Y., and Bayraktaroğlu, A. (2001). The use of pronouns and terms of address in Turkish in service encounters. *Pragmatics and Beyond new series*, 209.
11. Cansler, D., and Stiles, W.B. (1981). Relative status and interpersonal presumptuousness. *Journal of experimental social psychology*, 17, 459-471.

As different names can be categorized in the students' names group, the following categorization presents a more comprehensive one:



Moreover, the use of indirect imperative sentences by the teachers reveal that the teacher-students relationship tends toward solidarity. The teachers rarely use direct imperative sentences.

The authors assume the teachers-students relationship as an asymmetrical politeness-based one. To put it differently, politeness is more important than the power, and since the second person singular pronoun "to" is considered impolite, the teachers avoid expressing it to address their students and prefer to use "shoma" and other similar expressions instead.

5- Conclusions & Suggestions

Our data analysis indicates that power and solidarity parameters are not restricted to personal pronouns only, and different expressions can reflect the power or solidarity in Farsi. Imperative sentences are the mere speech acts that reflect the teachers' power. Moreover, the analysis reveals that the field of study and the subject was an influential factor in utilizing power. In other words, teachers of different subjects adopted indirect imperative sentences, address terms, and markers of more solidarity differently. This difference can be shown as follows:

Literature □ P.E. □ Math □ English □ Arabic

Our study shows that, on the one hand, part one high school teachers use more correlated expressions, and on the other hand, exercise both solidarity and power in the classrooms through using imperative sentences that indicate less solidarity. The more address terms used, the less solidarity in part two high school classes were observed. Furthermore, direct imperative uses also reduces. Hence, both power and solidarity are employed. To put it differently, the teachers do not invariably adopt power or solidarity markers during the class time, but they combine them by taking different situations into account. Therefore, it can be stated that using power markers has no significant relationship with the students' age. In comparison, male teachers used more power markers. It is somehow

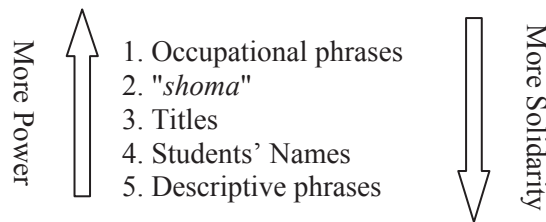
Regarding the foregoing issues, the authors decided to adopt the Brown and Gilman's (1972) viewpoint as the basis of this study based on which the pronouns are used as the reflections of the concepts of solidarity and power and is more compatible with the culture, attitude, and language of those Iranians who take the advantage of having difference between second person singular and plural pronouns. It is worth noting that Farsi speakers sometimes use the second person plural to refer to one person. Having adopted three non-linguistic variables of gender, age, and the lesson type, the authors attempted to analyze the linguistic variables of pronouns, imperative speech act, and the role of power and solidarity in the teachers-students' relationship.

3- Methodology

The applied methods of the current study were filed as well as analytic-descriptive research. To collect the required data, one of the researchers attended thirty classes of eight schools (girls' and boys' high schools, part one and two) and recorded 45 minutes of 60 teachers' behavior toward their students in the Arabic, English, literature, math, and P.E. classes. The students were categorized into the two groups of female and male based on their gender and also the two groups of 13-15 and 16-18 years old students based on age factor.

4- Results & Discussion

The results of this study indicate that the teachers do not use "to" (you, second person singular) to assert their power, rather, they most often prefer to use "shoma" (you, second person plural) which is sometimes mutual. The findings also indicate that the teachers-students relationship in Farsi does not conform to the asymmetrical relationship presented by Brown and Gilman (1960). The Hook's (1984) perspective can be adhered to such relationships with slight differences. The second person plural pronoun "shoma", students' names, address terms and titles, occupational and descriptive phrases and expressions were used in the classrooms. The categorization of the expressions adopted are as follows:



The Sociolinguistics Analysis of Teacher-Student Discourse Based on Power and Solidarity Concepts

Jalal Rahimian¹
Sahar Javid^{2*}

Received: 2017/9/17

Accepted: 2018/3/17

Extended abstract

1- Introduction

Nowadays, it does not seem feasible to present a comprehensive description of the language without taking the role of social factors into consideration. Numerous factors in society can impact on languages. Just to name a few are cultural, political, and historical factors that can be influential in making, changing, and using the language (Modaresi, 2012: 33). The aim of the current study is exploring the impacts of these factors on the language.

2- Theoretical framework

As Spencer-Oatey(1996: 3) maintained, only Brown and Levinson (1987: 258) and Brown and Gilman (1960: 282-257), among other researchers, clearly expressed their perception about the concept of solidarity. They all agree that similarity and difference, like a key, determines the solidarity. Spencer-Oatey(1996: 7-8) believes that different scholars have defined solidarity in various ways such as presenting social similarities or differences (Brown & Gilman, 1972), people's familiarity or knowing each other (Holmes, 1990), and the similarity of thought (Brown and Gilman, 1972). Brown and Gilman (1972: 255), Brown and Levinson (1996: 77), and Cansler and Stiles(1981: 459-460) are amongst those scholars who depicted the concept of power well. To Brown and Gilman (1972) and Brown and Levinson (1996), "power" controls other people's behavior, while Cansler and Stiles (1981) consider "power" the focus on the social status.

1. Professor of Linguistics, Shiraz University, Iran.

2. PhD candidate in General Linguistics, Shiraz University, Iran.

*Email: Sahar.Javid68@gmail.com

6. Foucault, M. (2005). *Discipline and punish* [Translated by N. Sarkhosh, and A. Jahandide]. Tehran: Nei Publications.
7. Freud, S. (1958). Totem and taboo. In James Strachery (Ed.), *The standard edition of the complete psychological works of Sigmund Freud*, Vol. 13. London: Hogarth,
8. Levi–Strauss, C. (1967). *Structural anthropology* [Translated by C. Jacobson and B. G. Schoef]. London: Allen Lane.
9. Mackenzie, D.N. (1971). *A concise Pahlavi dictionary*. London: Oxford University Press.
10. Modarresi, Y. (1989). *An introduction to sociolinguistics*. Tehran: Motaleat Farhangi. [In Persian].
11. Nilipur, R. (1984). *Aphasia and bilingualism*. Tehran: Agah Publications. [In Persian].
12. Propp, V. (2000). Oedipus in the Light of Folklore, in martin mcquillan (ed.), *The narrative reader*. London and New York: Rutledge.
13. Purdavud, E. (1985). “Avesta” Edited by Jalil Dustkhah. Tehran, Morvarid. [In Persian].
14. Ruh-ol-amini, M. (2010). *Around the city with lights*. Tehran: Attar press. [In Persian].
15. Sa’di Shirazi, M. (2001). *Sonnets* [Collected by Kazem Bargnisi]. Tehran: Fekre Ruz. [In Persian].
16. Saussure, F. de. (2000). The object of study, in David Lodge with Nigel Wood (eds.), *Modern Criticism and Theory*. London: Longman.
17. Skeat, W. W. (1993). *Concise Dictionary of English Etymology*. Great Britain: Wordsworth Reference.
18. Steinberg, D, and Natalia V. S. (2006). *An introduction to psycholinguistics*. Great Britain: Pearson Longman.
19. Taslimi, A. (2011). *The legends of Guilan*. Rasht: Farhang Ilia. [In Persian].
20. Todorof, T. (1998). *Mikhail Bakhtin’s dialogism*, [Translated by Daryush karimi]. Tehran: Markaz. [In Persian].
21. Wardhaugh, R. (2006). *An introduction to sociolinguistics*. London and New York: Blackwell, Publishing.
22. Yule, G. (1999). *The study of language*. Cambridge University Press.

As mentioned before, many taboo words of the world, in spite of cultural difference, are related to concepts of sex and excretion. Like the use of left hand that is considered sinister in religions, some deeds have been known as taboos, at least if they are done in public. In this regard, evil words should be avoided and substituted with euphemism. For such purposes, in Old Persian, divine words were used. There are other mechanisms of euphemism in Persian language: use of foreign (Aniranian) words such as 'mostarah' (rest room), abbreviation signs (W.C.), and metaphorical and virtual compositions like 'dastshuyi' (hand washing). Also, sometimes it is used as humor or parody.

5- Conclusions & Suggestions

The notion of 'taboo' originates from oppositions and dualities. Such dualities usually include moral, ideological, mythical, and also black and white aspects. Nearly all religions and cultures hold these aspects; however, the religions of Old Persia consciously separated evil and divine words. It is not vain that theologians consider duality to be a Zoroastrian phenomenon. Iranians avoid using taboo words through different mechanisms, one of which is using euphemism against evil words. Finally, it is suggested that this method can be studied in other countries and languages too.

Key words: Taboo, Evil words, Duality, Foreign language, Iranian culture.

References

1. Abolghasemi, M. (1999). *Vocabulary of the Persian language*. Tehran: Golchin Adab Press. [In Persian].
2. ———. (1994). *The roots of Persian verbs*. Tehran: Qoqnu Publications. [In Persian].
3. Bartholomae, C. (1979). *Altiranisches Woterbuch*. Berlin: Walter de Gruyter.
4. Bateni, M. R. (1984). *Language in the service of null*. Tehran: Agah Publications.
5. Ferdowsi Tusi, A. (2012). *Shahnameh* [with the efforts of Jalal Khaleghi], The first book. Tehran: The Islamic Encyclopedia. [In Persian].

Levi-Strauss considers such structures, especially the binary oppositions, to rule the minds of all human beings. "Prevalent attempts to explain alleged differences between the so-called primitive mind and scientific thought have resorted to qualitative difference between the working processes of the mind in both cases, while assuming that the entities which they were studying remained very much the same" (Levi-Strauss, 2000: 80). Levi-Strauss and Greimas have investigated the notion of taboo in the Oedipus myth, based on binary oppositions. A very significant opposition in mythologists' opinion is 'good/evil', which originates from dualities in religions and myths; in other words, the taboos like incest and patricide, which have taken roots in cultures, have always existed against Noa. Linguists extract the linguistic signs of taboos from cultures and propose the binary oppositions such as high/low, good/evil and permitted/prohibited. Therefore, "tabooed subjects can vary widely: sex, death, excretion, bodily functions, religious matters and politics. Tabooed objects that must be avoided or used carefully can include your mother-in-law, certain game animals, and use of your left hand (the origin of sinister)" (Wardhaugh, 2006:239). Such knowledge helps us to think about satanic and divine aspects of taboos and to find a structural affinity between tabooed and evil words.

3- Methodology

This study employs an analytical methodology based on the 'binary oppositions' theory.

4- Results & Discussion

It seems that the taboo words in Old Persian were divide into two parts: evil words for evil world and divine words for divine world. Purdavud has mentioned evil and divine names, words and works, and Dustkhah reminds their name such as Ahura (god)/Ahriman (Satan), Fereidun/Zahhak, Iran/Aniran (non-Iran), angel/demon, ameshaspandan/ kmarikan etc. (See. 1985: 374-384). Some evil words are still being used with a negative connotation, for instance the word "drayiidan" which means 'to say' (see. Abolghasemi, 1999: 41). This word is attributed to bad persons, but is considered taboo for persons of good qualities. Such duality in Iranian mind, either consciously or unconsciously, originates from ancient religions of Iran. Although Levi-Straus believes that dualism is in the nature of human mind, he does not deny that culture of a country is another factor which has an effect on the mind.

Linguistic Taboo and Evil Words in Persian Culture

Ali Taslimi^{1*}
Eghbal Taslimi²

Received: 2017/11/20

Accepted: 2018/3/17

Extended abstract

1- Introduction

The study of linguistic taboos and evil words is an issue which many scholars in different areas of humanities such as anthropology, psychology, sociology and linguistics have dealt with, out of their concern for moral and cultural values. Taboo can be defined as a prohibition against a great force that is both sacred and accursed, and in sociolinguistics, it is the words the usage of which is prohibited and considered to be shameful and hated. In order to eschew using taboos, we use other words or foreign words, a technique that is called euphemism. In Old and Middle Persian, cacophonous words were used for devils and pleasant words were for gods. Ancient Persian dialect (Dari) cacophonous words were used for devils and by doing so, the abomination was softened for the people who were not familiar with evil words. One of the techniques used in euphemism is using foreign words instead of the native words for taboos related to sex, excretion and shameful behaviors. This article investigates taboo language and its structural likeness to Persian evil words, based on binary opposition. The scope of this article includes the legendary and folk culture of Iran.

2- Theoretical framework

Regarding structural binary oppositions, intellectuals such as Ferdinand de Saussure, Claude Levi-Strauss and A. J. Greimas have developed theories which can be expanded to affairs that are holy/unholy, beautiful/ugly and good/evil. Saussurian notion of 'minimal pairs' proposes binary oppositions in words; different signs cause meaning to be different. A language is a system of these signs in expressing ideas (Saussure, 2000:8).

1. Associate professor of Persian Language and Literature, University of Guilan,

*Email: taslimy1340@yahoo.com.

2. MA in Persian Language and Literature, Payame Noor University.

40. Sameei, H. 1995. "Verb stress in Persian language: re-examination". *Journal of the Academy*, 1 (4): 6- 21. [In Persian].
41. Silber-Varod, V., Sagi, H., and Amir, N. (2015). The acoustic correlates of lexical stress in Israel Hebrew. *Journal of Phonetic*, 56, 1-14.
42. Sluijter, A., and van Heuven, V. (1996a). Spectral balance as an acoustic correlate of linguistic stress. *J. Acoust. Soc.Am.*, 100: 4, 2471-2485.
43. _____. (1996b). Acoustic correlates of linguistic stress and accent in Dutch and American English. *Proceedings of ICSLP 96*, 630-633. Philadelphia, PA: Applied Science and Engineering Laboratories, Alfred I. DuPont Institute.
44. Turk, A., and Sawusch, J. (1996). The processing of duration and intensity cues to prominence. *Journal of the Acoustical Society of America*, 99: 6, 3782-3790.
45. Sluijter, A. van Heuven, V. and Pacily, J. (1997). Spectral balance as a cue in the perception of linguistic stress. *J. Acoust. Soc.Am.*, 101:1, 503-513.
46. Vaissière, J. (1983). *Language-independent prosodic features, in prosody: Models and measurements*, edited by A. Cutler, and D. R. Ladd. Springer-Verlag, Hamburg, pp. 53–66. DOI: 10.1007/978-3-642-69103-4-5.

25. Kleber, F., and Klippfahn, N. (2006). An acoustic investigation of secondary stress in German. *Institute of Phonetics and Digital Speech Processing*, Christian-Alberchts University Kiel, Germany.
26. Ladefoged, P., and Johnson, K. (2011). *A course in phonetics* (7th edn). United States: Cengage Learning.
27. Liberman, P. (1960). Some acoustics correlates of word stress in American English. *Journal of the Acoustical Society of America*, 33, 451-4.
28. Llisterri, J. Machuca, M. de la Mota, C. Riera, M. and Rois, A. (2003) 'The perception of lexical stress in Spanish', *Proceedings of the 15th International Congress of Phonetic Sciences*, 2003-6. Barcelona.
29. Mattys, S. L. (2000). The perception of primary and secondary stress in English. *Perception & psychophysics*, 62(2), 253-265.
30. Okobi, A. (2006). *Acoustic correlates of word stress in American English*. Ph.D. thesis, MIT.
31. Ortega-Llebaria, M. and Prieto, P. (2010) 'Acoustic Correlates of Stress in Central Catalan and Castilian Spanish', *Language and Speech*, 54: 1, 73-97.
32. Peterson, G. E., & Lehiste, I. (1960). Duration of syllable Nuclei in English. *Journal of the Acoustical Society of America*, 32(6), 693-703.
33. Plag, I., Kunter, G. and Scharmm, M. (2011) 'Acoustic correlates of primary and secondary stress in North American English', *Journal of Phonetics*, 39, 362-374.
34. Potisuk, S., Gandour, J., and Harper, M. P. (1996). Acoustic correlates of stress in Thai. *Phonetica*, 53, 200-20.
35. Rahmani, H. Ritveld, T. and Gussenhoven, C. (2015). Stress "Deafness" reveals absence of lexical marking of stress or tone in adult grammar', *PLOS ONE*. DOI:10.1731/journal.pone.0143968.
36. Recasens, D. (1986). *Estudis de fonètica experimental del català oriental central*. Barcelona: Publicacions del'Abadia de Montserrat.
37. Sadeghi, V. (2014). The phonetic study of lexical stress in Persian. *Language Study*, 5 (9), 67-124. [In Persian].
38. ————. (2017). Word-level prominence in Persian: An experimental study. *Language and Speech*, 60: 4, 571-596 first online published.
39. Saffran, J. R., Aslin, R. N., and Newport, E. L. (1996). Statistical learning by 8-month-old infants. *Science* 274, 1926–1928. DOI: 10.1126/science.274. 5294.1926.

- Prosodic typology*: the phonology of intonation and phrasing, Vol, 2 356-404.
10. Cutler, A. (2005). Lexical stress., In D. B. Pisoni, & R. E. Remez (Eds.), *The handbook of speech perception*, 264-289. Oxford, UK: Blackwell.
 11. De Jong, K. Beckman, M, M. E. and Edwards, J. (1993). The interplay between prosodic structure and coarticulation. *Language and Speech*, 36:23, 197-212.
 12. De Jong, K. & Zawaydeh, B. A. (1999). Stress, duration, and intonation in Arabic word-level prosody. *Journal of phonetics*, 27, 3-22.
 13. De Jong, K. (2004). Stress, lexical focus, and segmental focus in English: Patterns of variation vowel duration. *Journal of phonetics*, 32, 493-516.
 14. Eslami, M. (2010). Stress in Persian. *Processing signals and data*, 1 (11), 3-12. [In Persian].
 15. Fergusen, C. (1957). Word stress in Persian. *Language* 33, 123-135.
 16. Fry, D. B. (1955). Duration and intensity as physical correlates of linguistic stress. *J.Acoust. Soc. Am.*, 27, 765-768.
 17. _____ (1958). Experiments in the perception of stress. *Language and Speech* 1, 126-152.
 18. Gussenhoven, C. (2004). *The phonology of tone and intonation*. Cambridge: Cambridge University press.
 19. Hay, J. S. F., and Diehl, R. L. (2007). Perception of rhythmic grouping: Testing the iambic/trochaic law. *Percept. Psychophys.* 69, 113–122. DOI: 10.3758/bf03194458
 20. Hyman, L.M. (2006). Word –prosodic typology. *Phonology*, 23, 225-257.
 21. Hyman, Larry M. (2014). Do all languages have word accent? In van der Hulst, H. (ed.) *Word Stress: Theoretical and typological issues*. Cambridge: Cambridge University Press. DOI: 10.1017/cbo9781139600408.004 .
 22. Issatčenko, A. V., and Schädlich, H. J. (1966). Untersuchungen über die deutsche Satzintonation, Stud. *Grammatica* 7, 7-64.
 23. Kager, R. (1989). *A metrical theory of stress and destressing in English and Dutch*. Dordrecht: Foris Publications.
 24. Kahnemuyipour, A. (2003). Syntactic categories and Persian stress. *Natural Language and Linguistic Theory*, 21(2): 333-379.

affecting word-level prominence in the paradigmatic axis, namely stress and syllable position, where syllable position outweighs stress in lending more prominence to initial syllables in poly-syllabic words.

5- Conclusions & Suggestions

Overall, the results suggested that unlike F0 and intensity, duration in Persian is an acoustic correlate of both stress and syllable position which interacts with each other to determine the prominence of syllables in Persian poly-syllabic words.

Key words: Lexical stress, Pitch accent, Syllable position, Prosodic prominence, Duration

References

1. Abolhasani-Zade, V., Gussenhoven, C., and Bijankhan, M. (2012). The Persian pitch accent and its retention after the focus. *Lingua*, 122: 13, 1380-1394.
2. Amir, N., Ben-Chemo, C., and Silber-Varod, V. (2015). Categorical perception of lexical stress: the effect of manipulated duration. In *Proceedings of the 18th International Congress of Phonetic Sciences (ICPHS2015)*, paper number 0127.
3. Astruc, L., and Prieto, P. (2006). Acoustic cues of stress and accent in Catalan. *Speech Prosody*, 21159, University of Cambridge & ICREA-UAB.
4. Beckman, M. E. (1986). *Stress and non-stress accent*. Dordrecht: Foris Publications.
5. Beckman, M., and Edwards, J. (1994). Articulatory evidence for differentiating stress categories. In: Keating, P. A. (ed), *Papers in laboratory phonology*, vol 3, Cambridge: Cambridge University Press.
6. Bijankhan, M. (2013). *The phonological system of Persian*. Tehran: SAMT. [In Persian].
7. Campell, N., Beckman, M. (1997). Stress, prominence and spectral tilt. In: Botinis, A, G., (eds), *Intonation: Theory, Models and applications*. ESCA: 67-70.
8. Canellada, M. J., and Kuhlman-Madsen, J. (1987). *Pronunciación del español. Lengua hablada y literaria*. Madrid: Editorial Castalia.
9. Chahal, D., and Helmuth, S. (2014). Comparing the intonational phonology of Lebanese and Egyptian Arabic. In S. A. Jun (Ed.),

2- Theoretical framework

The present research is carried out within the framework of Laboratory Phonology. Any research within this theoretical framework starts with a phonological hypothesis. This hypothesis is assumed to represent a phonological model of the phonetic pattern in question. Then, a production or perceptual experiment is conducted to evaluate the hypothesis. For this purpose, a sample of data related to the phonological hypothesis is designed and calculated. Some acoustical correlates are selected and measured under experimental control of all factors that are assumed to affect the result of the experiment. The values of the parameters calculated are statistically processed, and the results obtained are used to assess the validity of the hypothesis formulated.

3- Methodology

A corpus of 144 sentences was used to evaluate the hypothesis in question. The target words used in the sentences included all the six vowels of the Persian language. There were two types of words in the data: two-syllable words with cv.cv syllable structure and three-syllable words with cv.cv.cvc syllable structure. Stressed and unstressed syllables were embedded in the two-syllable words in final and initial positions respectively, while syllables in the medial position of the three-syllable words were undefined for prominence. All the three-syllable words were formed by adding a stress-bearing mono-syllable affix (inflectional or derivational) to the two-syllable words. All the target words were embedded in two intonational contexts to yield accented and unaccented productions. All acoustic parameters were measured using Praat, version 5.2.12. Measurements were made simultaneously on F0 contour, intensity contour and spectrograph.

4- Results & Discussion

The results for F0 showed no syllables except for the final syllable receive a prominence-lending pitch movement. The results for overall intensity indicated that like F0, intensity correlates with accent rather than stress or syllable position. The results for duration suggested that the initial unstressed syllables are longer than final stressed syllables, and that final stressed syllables are longer than medial unstressed syllables. Furthermore, differences in duration between the syllables concerned were found to be significant even in the unaccented condition. These results were interpreted as suggesting that there are two prosodic factors

The Interaction of Prosodic Factors in Lending Prominence to Syllables in Persian Poly-syllabic Words

Vahid Sadeghi^{1*}
Zahra Sabzali²

Received: 2017/12/19

Accepted: 2018/3/17

Extended abstract

1- Introduction

Linguistic stress and pitch accent are two prosodic cues to word-level prominence. Lexical stress is a prosodic event that helps disambiguate minimal stress pairs (Silber-Varod, Sagi, and Amir, 2015). It happens in polysyllabic words to lend prominence to a syllable as compared to other syllables in the same word. Thus, lexical stress implies the prominence of one syllable in relation to other syllables within a word. But, prominence is not restricted to the word level. It may also occur at the sentence level. This second kind of prominence is called pitch accent. Accent is an intonational event according to which some words in a sentence are produced with more prominence for pragmatic purposes (Sluijter and van Heuven, 1996). Thus lexical stress belongs to linguistic competence, while accent belongs to linguistic performance (Eslami, 2010; Sadeghi, 2014).

According to the typological classification of Hyman (2014), languages are of two prosodic types: stress-accent and non-stress-accent languages. Stress-accent languages are those in which stress is phonetically realized in a word to make one syllable more prominent than other syllables. In contrast, non-stress-accent languages are those in which syllables are free of any phonetic prominence at the word level, and prominence in these languages is the result of pitch accent at the sentence level.

In addition to lexical stress and pitch accent, the prosodic position of a syllable may also affect its prominence in a word. The present paper addresses the role (or contribution) of stress, accent and syllable position on word level prominence in Persian. Prominence is operationalized in this research through three acoustic parameters, namely F0, duration and overall intensity.

1. Corresponding author: Associate professor of Linguistics, International University of Imam Khomeyni, Ghazvin. *Email: vsadeghi5603@gmail.com

2. MA in General Linguistics, International University of Imam Khomeyni, Ghazvin.

50. Taleghani, A. (2008). *The interaction of modality, aspect and negation in Persian*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing.
51. Windfuhr, G., and Perry, J.R. (2009). Persian and Tajik. In: G. Windfuhr (Ed.), *The Iranian Languages*, London/New York: Routledge. 416-454.
52. Zanuttini, R. (1997). *Negation and clausal structure: A comparative study of Romance languages*, New York: Oxford University Press.

35. Pollock, J.Y. (1989). Verb movement, universal grammar and the structure of IP. *Linguistic Inquiry*, 20(3): 365-424.
36. Radford, A. (2004). *Minimalist syntax: Exploring the structure of English*, Cambridge/New York: Cambridge University Press.
37. ———. (2009). *Analysing English sentences: A minimalist approach*, Cambridge/New York: Cambridge University Press.
38. Rivero, M.L., and Terzi, A. (1995). Imperatives, v-movement and logical mood. *Journal of Linguistics*, 31: 301-322.
39. Rizzi, L. (1990). Speculations on verb-second. In: J. Mascaró and M. Nespó (Eds.), *Grammar in Progress: GLOW Essays for Henk van Riemsdijk*, Dordrecht: Foris. 137-152.
40. ———. (1996). Residual verb second and the wh-criterion. In: A. Belletti and L. Rizzi (Eds.), *Parameters and Functional Heads: Essays in Comparative Syntax*, New York/Oxford: Oxford University Press.
41. ———. (1997). The fine structure of the left periphery. In: L. Haegeman (Ed.), *Elements of Grammar*, Kluwer: Dordrecht. 281-337.
42. ———. (2006). On the form of chains: criterial positions and ECP effects. In: L. Cheng and N. Corver (Eds.), *Onwh-movement: Moving on*, Cambridge: MIT Press. 97-133.
43. ———. (2007). On some properties of Criterial Freezing. *CISCL Working Papers on Language and Cognition*, (1): 145-158.
44. Sadock, J.M., and Zwicky, A. M. (1985). Speech act distinctions in syntax. In: T. Shopen (Ed.), *Language Typology and Syntactic Description*, Vol. I, Cambridge: Cambridge University Press. 155–196.
45. Schulz, K. (2003). *You may read it now or later: A case study on the paradox of free choice permission*, M.A. Thesis. Netherlands: University of Amsterdam.
46. Schwager, J.M. (2005). *Interpreting imperatives*, Ph.D. Thesis. Frankfurt: Johann-Wolfgang-Goethe Universität.
47. Schwager, J.M. (2006). Conditionalized imperatives. In: M. Gibson and J. Howell (Eds), *SALT XVI*, Ithaca/NY: Cornell University. 241-258.
48. Seuren, P.A.M. (2004). *Chomsky's minimalism*, New York: Oxford University Press.
49. Shariah, M. J. (1990). *Persian grammar*, 4th ed. Tehran: Asatir Publications. [In Persian].

20. _____. (1999b). Deontic modality, lexical aspect and the semantics of imperatives. In: *Linguistics in Morning Calm 4*, Seoul: Hanshin Publications.
21. _____. (2000). *The structure and interpretation of imperatives: Mood and Force in Universal Grammar*, New York: Garland.
22. _____. (2001). Force, negation and imperatives. *The Linguistic Review*, (18): 289-325.
23. Han, C.H., and Lee, C. (2007). On negative imperatives in Korean. *Linguistic Inquiry*, 38(2): 373-95.
24. Hornstein, N., Nunes, J., and Grohmann, K.K. (2005). *Understanding minimalism*, Cambridge: Cambridge University Press.
25. Iatridou, S. (2008). De modo imperative. *Lecture notes for a course on the syntax and semantics of imperatives at Ealing6, ENS, Paris*. September 16-19, 2008. Retrieved: November 10, 2016. URL: http://lingphil.mit.edu/papers/iatridou/de_mod imperativo.pdf
26. Kamp, H. (1978). Semantics versus pragmatics. In: F. Guenther and S. J. Schmidt (Eds.), *Formal Semantics and Pragmatics for Natural Languages*, Dordrecht: Reidel. 255–287.
27. Karimi, S. (2005). *A minimalist approach to scrambling: Evidence from Persian*, Berlin: Mouton de Gruyter.
28. Larson, R. (1988). On the double object construction. *Linguistic Inquiry*, (19): 335 – 391.
29. _____. (1990). Double objects revisited: Reply to Jackendoff. *Linguistic Inquiry*, (21): 589 – 632.
30. Lasnik, H. (2002). The minimalist program in syntax. *Trends in Cognitive Sciences*, (6): 432-437.
31. Lazard, G. (2014). *A grammar of contemporary Persian*, 3rd ed. Translated by: Bahreini, M. Tehran: Hermes Publishing Co. [In Persian].
32. Mahootian, S. (1997). *Persian descriptive grammars*, London/New York: Routledge.
33. Platzack, C., and Rosengren, I. (1998). On the subject of imperatives: A minimalist account of the imperative clause. *The Journal of Comparative Germanic Linguistics*, (1): 177-224.
34. Meshkatodini, M. (2007). *Persian language syntax based on generative theory*. Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad Publications. [In Persian].

Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik, Cambridge/London: MIT Press. 89-155.

7. ———. (2001a). Beyond explanatory adequacy. *MIT Occasional Papers in Linguistics*, 20.
8. ———. (2001b). Derivation by phase. In: M. Kenstowicz (Ed.), *Ken Hale: A Life in Language*, Cambridge: MIT Press. 1-52.
9. Cinque, G. (1999). *Adverbs and functional heads: A cross-linguistic perspective*, New York/Oxford: Oxford University Press.
10. Darzi, A., and Anousheh, M. (2010). The movement of the main verb in Persian: A minimalist approach. *Language Research*, 2 (3): 21-55. [In Persian].
11. Farshidvard, K. (2003). *Detailed grammar of today*. Tehran: Sokhan Publications. [In Persian].
12. Frege, G. (1960). *The foundations of arithmetic: A logico-mathematical enquiry into the concept of number*, Harper/New York. Translated by Austin, J., Originally published in 1884.
13. Gholamalizadeh, K. (1995). The structure of Persian language. Tehran: Ehya-ye Ketab Publication. [In Persian].
14. Haegeman, L. (1995). *The syntax of negation*, Cambridge/New York: Cambridge University Press.
15. Hale, K., and Keyser, S. J. (1991). *On the syntax of argument structure*, Cambridge/Massachusetts: Center for Cognitive Science, MIT.
16. ———. (1993). On argument structure and the lexical expression of semantic relations. In: Hale, K. and S. J. Keyser, S. J. (Eds.), *The View from Building*, (20), Cambridge/ Massachusetts: MIT. 53–109.
17. ———. (1994). Constraints on argument structure. In: B. Lust, M. Suñer and J. Whitman (Eds.), *Heads, Projections and Learnability* vol. 1, Hillsdale, NJ: Erlbaum. 53–71.
18. Han, C.H. (1998). *The structure and interpretation of imperatives: Mood and force in universal grammar*, Ph.D. Thesis. Philadelphia: University of Pennsylvania.
19. ———. (1999a). Cross-linguistic variation in the compatibility of negation and imperatives. In: K. Shahin, S. Blake, and E.W. Kim (Eds.), *Proceedings of the 17th West Coast Conference on Formal Linguistics*, Stanford: CSLI Publications. 265-279.

in the affirmative imperatives the [-IMP] feature on the Force^o should be matched with the [+IMP] feature on the verb via Agree, by means of which the [-IMP] feature on the Force^o is checked and valued.

In the negative imperatives, however, it was proposed that the [+IMP] feature on the verb must undergo Move-F to Force^o, leaving behind the [+Neg] feature on the verb in Top^o or Foc^o heads. Being stranded on the verb in Top^o and Foc^o, the [+Neg] feature does not out-scope the [-IMP] feature on Force^o, and consequently, a contradictory interpretation would not be yielded.

5- Conclusions & Suggestions

In this article, it was argued that in the positive unmarked imperatives, clause-typing is satisfied through establishing an Agree relation between [+IMP] on the verb and [-IMP] on Force^o, and in the negative unmarked imperatives, the clause-typing requirement is accomplished via the Move-F of [+IMP] on the verb to Force^o, stranding [+Neg] on the verb. In the marked imperative structures, however, first the verb is preposed, landing in the head of either TopP or FocP. Then, in the positive marked structures, [+IMP] on the verb is matched with [-IMP] on Force^o through Agree, whereas in the negative marked constructions, [+IMP] on the preposed verb undergoes Move-F to Force^o, stranding [+Neg] on the verb.

Key Words: Minimalist Program, Clause-Typing, Feature-Checking, Imperatives, Preposing.

References

1. Ahmadi Givi, H. & Anvari, H. (1995). *Persian grammar* 1, 2nd ed. Tehran: Fatemi Publishing. [In Persian].
2. Afrashi, A. (2009). *Persian structure*, 2nd ed. Tehran: SAMT. [In Persian].
3. Arzhang, G. (1999). *A grammar of contemporary Persian*, 2nd ed. Tehran: Ghatreh Publishing. [In Persian].
4. Cheng, L. (1991). *On the typology of wh-questions*, Ph.D. Thesis. Massachusetts: Massachusetts Institute of Technology.
5. Chomsky, N. (1995). *The minimalist program*, Cambridge: The MIT Press.
6. ———. (2000). Minimalist inquiries: The framework. In: R. Martin, D. Michaels, and J. Uriagereka (Eds.), *Step by step: Essays on*

necessary that the verb is linked to this position in some other way (ibid.). Given this, this paper attempts to shed some light on how the clause typing mechanism is realized in the imperative sentences in Persian.

2- Theoretical framework

The theoretical framework of this paper is the theory of feature checking within the Minimalist Program (e.g. Chomsky, 1995; 2001a-b) as well as the Split-CP Hypothesis (Rizzi, 1997). “Feature checking is actually triggered by the need to eliminate [-Interpretable] formal features from the computation” (Hornstein et al, 2005: 286), which can be accomplished either through Move-F or Agree. In Rizzi’s (1997) analysis, the CP-phase which expresses Force (declarative, interrogative, etc.) and Finiteness are divided into ForceP, Topic Phrase, Focus Phrase, and Finite Phrase (IP).

3- Methodology

This research is descriptive-analytical in nature. The data were randomly collected from different contexts of the spoken form of the Standard Persian before they were scrutinized and formulated by the researchers.

4- Results & Discussion

In this paper, it is first argued that of the presence of an imperative verb in the head of the ForceP or the movement of this element to such a position is impossible in imperative structures in Persian. Hence, the hypothesis that in imperative sentences in all languages the verb should be moved in the head of ForceP falls short of efficiency for Persian data, and thus it is necessary to introduce another mechanism for the syntactic typing of imperatives in Persian.

Therefore, it is suggested that since the verb in the unmarked positive and negative constructs remains in its secondary position in the head of vP and its displacement into the core of the ForceP with the aim of clause typing is impossible, an Agree mechanism can make it possible for this requirement to be satisfied from distance through checking and valuing the features.

On the other hand, in the marked positive imperative structures, the verb raises to Top⁰ and Foc⁰ as the final landing sites to check and value the [-Top] and [-Foc] features on the corresponding heads and provide the topic and focus interpretations, respectively. After that, due to the fact that further raising of the verb in overt syntax is blocked, it was suggested that

A Minimalist Approach to the Syntactic Clause-Typing of the Imperatives in Persian

Abbas Ali Ahangar^{1*}
Hossein Moghani²

Received: 2016/11/10

Accepted: 2017/10/18

Extended abstract

1- Introduction

Structures such as interrogatives, declaratives and imperatives are employed in all languages (Sadock & Zwicky, 1985). These sentences belong to a closed and restricted set, and most importantly, each of these structures is associated with its own specific force in the syntactic construction of the sentence (*ibid.*). The question that arises in this regard is how the force of each of these sentences is activated in the sentence? Along the same lines, it has been suggested that these sentences should be formally typed in different languages, that is, there needs to be a syntactic mechanism thorough which one can determine the specific type of each of these sentences or illustrate the way they are licensed. In this approach, each of the sentences has a specific element that encodes or types its special force, and this element is placed at the top of the hierarchical structure of the sentence and in particular in the Complementizer Phrase (CP) (e.g., Cheng, 1991; Rizzi, 1990, 1996; Rivero & Terzi, 1995, Han, 1998).

Accordingly, it has been assumed that the imperative constructs lack a syntactic subject, and the verb is placed in the head of ForceP in order to satisfy the clause typing or licensing requirement (Han, 1998, 1999a-b, 2000, 2001). More precisely, it has been proposed that either the verb is overtly placed in the head of ForceP, or it must move at the stage during the derivation of the sentence to the head of ForceP in order to provide the imperative reading (*ibid.*). In this approach, the head of ForceP has features that provide the required interpretation for the sentence, and this requirement implies that the verb overtly moves to this position. But in some languages, such relocation is not plausible. In the latter case, it is

1. Associate Professor of Linguistics, University of Sistan and Baluchestan

*Email: ahangar@english.usb.ac.ir

2. Ph.D. Graduate in Linguistics from Razi University of Kermanshah



University of Guilan

Semiannual

Persian Language and Iranian Dialects

2st Year, Vol. 2, No.4 (Tome 4)
Fall - Winter 2017-2018

Extended abstract

A Minimalist Approach to the Syntactic Clause-Typing of the Imperatives in Persian.....	2
A. Ahangar, H. Moghani	
The Interaction of Prosodic Factors in Lending Prominence to Syllables in Persian Poly-syllabic Words.....	9
V. Sadeghi, Z. Sabzali	
Linguistic Taboo and Evil Words in Persian Culture.....	15
A. Taslimi, E. Taslimi	
The Sociolinguistics Analysis of Teacher-Student Discourse Based on Power and Solidarity Concepts.....	19
J. Rahimian, S. Javid	
The Analysis of Obsolete and Unique Heravi Words and Their Appearance in Modern Variety of Harati.....	25
M. Shamshirgarha	
Reduplication in Taleshi.....	29
S. Sheikh Sang Tajan	
The Study of the Linguistic Features of Children's Poetry in Nursery Rhymes and Lullabies of Southern Taleshi.....	34
N. Karimpoor, F. Aliani	
Reduplication in Kalhori Dialect of Kurdish: An Optimality Theory Perspective.....	38
M. Taffaraji Yeganeh, N. Jahanfar	



University of Guilan

Semiannual

Persian Language and Iranian Dialects

(Former Adab Pazhuhi)

2st Year, Vol. 2, No.4 (Tome 4)
Fall - Winter 2017-2018

Concessionaire: University of Guilan

Managing Director: Dr. Firooz Fazeli

Editor –in-Chief: Dr. Moharram Rezayati Kishekhaleh

Editorial Board:

Associate Professor, Behzad Barekat, University of Guilan

Professor, Mahmood Ja'fari Dehaghi, University of Tehran

Associate Professor, Abbas Khaefi, University of Guilan

Associate Professor, Maryam Danaye Tous, University of Guilan

Professor, Mohammad Rasekh Mahand, Bu-Ali Sina University

Professor, Moharram Rezayati Kishekhaleh, University of Guilan

Professor, Hasan Rezayi Baghbidi, University of Tehran

Professor, Ali Ashraf Sadeghi, University of Tehran

Associate Professor, Firooz Fazeli, University of Guilan

Professor, Gholamhosein Karimi Doostan, University of Tehran

Associate Professor, Mojaba Monshizadeh, Allameh Tabataba'i University

The journal *Persian Language and Iranian Dialects* is published according to the authorization no 79387 dated 18/2/1396 (8.5.2018) issued by the Ministry of Culture and Islamic Guidance and also according to the letter no 3/18/28751 dated 17/2/1396 (7.5.2017) from the State Inspection Committee of Academic Journals, is rated as a scientific- research journal from the first issue.

Internal Director: Dr. Ma'soomeh Ghayoori

Scientific Editor: Dr. Ali Nosrati Siyahmazgi

English Editor: Dr. Mohammad Amin Sorahi

Typesetting and Layout: Hamideh Shajari

Publisher: University of Guilan

Circulation: 200

Website: <http://zaban.guilan.ac.ir>

Email: zaban@guilan.ac.ir

zabanmag1395@gmail.com

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, P.O.Box: 41635-3988

Tel & Fax: (+98) 031 33690590

This Periodical will be indexed in the following informational centers:

1. Isc.gov.ir
3. noormags.ir
5. ensani.ir

2. rcest.ac.ir
4. magiran.com
6. sid.ir

Persian Language Semiannual **and** Iranian Dialects



4

ISSN: 2476 - 6585

- A Minimalist Approach to the Syntactic Clause-Typing of the Imperatives in Persian 2
A. Ahangar, H. Moghani
- The Interaction of Prosodic Factors in Lending Prominence to Syllables in Persian Poly-syllabic Words 9
V. Sadeghi, Z. Sabzali
- Linguistic Taboo and Evil Words in Persian Culture 15
A. Taslimi, E. Taslimi
- The Sociolinguistics Analysis of Teacher-Student Discourse Based on Power and Solidarity Concepts 19
J. Rahimian, S. Javid
- The Analysis of Obsolete and Unique Heravi Words and Their Appearance in Modern Variety of Harati 25
M. Shamshirgarha
- Reduplication in Taleshi 29
S. Sheikh Sang Tajan
- The Study of the Linguistic Features of Children's Poetry in Nursery Rhymes and Lullabies of Southern Taleshi 34
N. Karimpoor, F. Aliani
- Reduplication in Kalhori Dialect of Kurdish: An Optimality Theory Perspective 38
M. Taffaroji Yeganeh, N. Jahanfar